هو الموجد والمعيد الحمد لله الذي جعل الارض مهادا والجبال اوتادا

ورفع السماء وسوّيها

وفجّر العيون ونهرها وابدع

الانهار فيها وهدى عباده الى اتخاذ

المساكن والمواطن فشيدوا البنيان وعمروا البلدان

والصلوة والسلام على **محمد** المبعوث على البر والبحر

وعلى آله الذين هم لكل خير باب . وعلى خصمهم تباب وعلى بغضهم عقاب

وبعد مخفى نماند كه اشرف بقاع ارض بعد از اماكن مشرفه معصومين بقعه مباركه **قم**

هيچ جائى كه مستغنى از اخبار ائمه معصومين است و از بناء و شهرهاى قديمه

در اسلام مستطابه از نسخه متبركه **تاريخ قم** مسمى بانوار المشعشعين فى

تصنيف جناب مستطاب ملاذ العلماء العظام و ثقة الاسلام شيخ آقا

محمد على ساكن بلده قم در بنا و اشراف و فضيلت بلده طيبه قم و اهل آن و ذكر

بيان بناء شهر قم و بناء بعض مساجد و اماكن متبركه آن و ذكر احوال و فضايل حضرت

فاطمه بنت موسى بن جعفر عليهما السلام و ساير قبور ائمه زاده ها مدفونه در قم و شهداى آن

بر حكايات لطيفه و امور غريبه و كرامات واقعه در قم با كمال صحت و دقت

باهتمام اقل المحصلين **الحاج الشيخ احمد** الشيرازى اقدام در انجام

طبع آن نموده خدمة و تعظيما لفاطمة بنت الامام موسى الكاظم

عليهما وعلى آبائهما الطاهرين الف تحية و سلام ابد

است مطبعه اخوان ...

شد و قد وقع الفراغ

من تحريره

هذه الصفحة الشريفة فى شهر ربيع المولود على يد احمد بن محمد الطهرانى ... ١٣٢٤



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق السماء وجعلها ابراجا وجعل لها سراجا وهاجا وانزل
من المعصرات ماء ثجاجا وخلق الارض من زبد البحر مواجا حين جمد في
موضع الكعبة ثم جعلها للناس ازواجا وجعلها مطافا للناس افواجا وخلق
الجبال ... لها ثجاجا وجعل لهم ان يضعوا البناء سراجا وجعل الملكة من
لنفسه ... حرما لمن سواه وكوثر سوما لجنته وبليته وجعل البلدة
ثم ... وجعلها ذخيرة خاصة لاوليائه كما ترى من اية
... زينة بالسحاب وخلق تربتها مطهرة وجعل ماء تربتها للطهر
... ثم جعلها ماوى للفاطميين الصلوة والسلام على نبيه
محمد المصطفى وآله الطيبين الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين من الأزل
الى يوم الدين اما بعد چنين گويد محمد علی بن ... الله طيب ... ابن حسين بن
علی ... الذين حشرهم الله في زمرة القميين الذين قال في حقهم ائمة الطاهرين
لولا القميون لضاع الدين چون ملاحظه نمودم ديدم اخبار بسيارى در مدح شرافت
بلدة قم واهل آن وارد شده وبعضى از فقها در كتب خود ضبط نموده اند مثل سعد بن عبد الله
رساله نوشته در فضيلت قم وكوفه ومثل حسن بن محمد بن حسن قمى صاحب تاريخ قم
ومثل صفى الدين كه رساله نوشته كه مشتمل است بر بلدى از بلاد قم وحديث ...
امير المؤمنين ... بسيار نمايد از شرافت زمين قم وكيفيت بناء مسجد جمكران را اسم او واخلاص
البلدان كذارده ومثل علامه مجلسى كه اخبار در فضيلت قم را ضبط نموده لكن بعضى الله

الا تعالى

تعالی این حقیر ملاحظه کرده که این عصر کتاب اخبار قم مفقود الاثر و نایاب می باشد و حال آنکه کتاب
اخبار قم کثیر الفائدة متینا لهذا این حقیر در صدد برآمدم که کتابی در این باب تالیف نمایم و به مطالب
و تسر نمیشد مگر بعد از مدتها و دیدن کتاب تاریخ قم را و این کتاب هم عربی الاصل جدا است پس بعد از تفحص
و سعی بسیار یک جلد ترجمه تاریخ قم بدست آوردم که مشتمل بر هشت باب بود مخفی نماناد که اصل کتاب
کتاب تاریخ قم عربی بوده مؤلفش حسن بن محمد بن حسن الشیبانی القمی بوده و آن کتاب را حسن بن علی بن حسن بن
عبد الملک قمی در سال هشتصد و پنج ترجمه نموده صاحب کتاب تاریخ در اول کتابش مطالبی
ذکر میکند که ما حصل بعضی از آن مطالب از این قرار است که این کتاب تاریخ را بجهت صاحب بن عباد
ابو القاسم نوشتم آنکه مدتی در تفحص و تتبع کردم تا وسیله بدست آوردم که بجناب او نزدیک شوم و بحضرتش
و اصل شوم نیافتم هیچ چیز که بدیه [illegible] دوام او و ثبات ذکر او در مرور ایام و ازمان از کتابی
و تصنیفی که من در آن جمع کنم و یاد نمایم در آن اخبار شهر قم را اگر چه هدیه و تحفه از آن بهتر نیابم زیرا
که هر هدیه و تحفه که باشد عنقریب بزوال و اختلال پیوندد و نابود شود مگر مصنفات و مؤلفات که در ایام
و دهور و اعوام منعدم نشود و کهنه نگردد تا انتها که میفرماید سبب تالیف این کتاب تاریخ قم سه چیز است
در سبب یکم فرماید که بکرات از ابو الفضل محمد بن حسین عمید شنیدم که او تعجب نمود سخت عجیب است
که اهل قم اخبار قم را ترک کرده اند و از برای ایشان از آن کتابی نیست و هم چنین شعری از اشعار جعفر بن علی
بن علی العطار پیش ایشان نیست و دفتر اشعار جعفر از بهترین اشعار بود مات تا انتها که در سبب
میفرماید سبب سیم در تصنیف این کتاب آنکه از آنها که ابو عبد الله حمزة بن حسن اصفهانی کتاب
اصفهان تصنیف کرده و برادرم ابو القاسم علی بن محمد بن الحسن الکاتب مرا گفت چون شهر قم را مسلم
تفحص بسیار کردم با آنکه کتابی از اخبار قم بدست آورم مقدور نشد پس نهایت من جد و کوشش نمودم تصنیف
این کتاب و بیشتر از این اخبار در مدت حکومت برادرم در قم تحصیل کردم و بدست آوردم بعضی از آن
بود که از افواه مردم شنیده بودم که خذ العلم من افواه الرجال و بعضی خود بر آن وقوف یافتم و بسیار
کوشش کردم و همت مصروف داشتم بر آنکه مجموع این اخبارها در یک کتاب بنام و پیش از من
کسی بدان مقدور نشد بلکه هیچ کس در کتابی و از جائی و از کسی دیگر بدست آوردم و بسمع من رسانیدند
من که کتابی مشتمل بر مجموع اخبار قم نزدیک مردی از عرب که در شهر قم متوطن بود نام او حسین
بن محمد بن عامر بوده در سنه ثمان و عشرین و ثلثمائة بسیلی برسید بسبب آن قم و آن کتاب در خانه او ما
بود خانه منهدم و فرو آمده بود و آن کتاب نیز با تلف شده بود و در آن کتاب ذکر اخبار عرب بود

که بقم نزول کردند و ذکر دولت و اقبال ایشان نکرده‌ام چنانچه گاه بود و چند حرب کردند غیر این قصه
بیکدیگر نمودند و هم چنین حمزه را دیدم که در کتاب خود یاد نکرده بود مجموع این کتاب مطالب شریف را
که از فاضلان شهر او دیده و شنیده بود که ایشان نیز جمع این عاجز و مضطر گشته بودند چون نیافته
همت بر تحصیل این نداشتند را تمام آن حمزه آن اخبار را نقل از ایشان جمع کرده و هر یک بموضعی و
محلی که لایق بوده از کتاب خود یاد کرده و هیچ فاضلی و بزرگی را نیافتم که بنزدیک او خبری از اخبار شهر
قم باشد که از او یاد کرده باشم تا سبب تصنیف کردن این کتاب بر من آسان آید پس استخاره کردم و
بخدای عز و جل توکل کردم بر جمع کردن این کتاب انتهی کلام صاحب تاریخ قم محمد علی بن حسین
مؤلف این کتاب گوید پس بعد از مدتی و دیدن این جلد از کتاب ترجمه تاریخ قم [illegible]
شهر قم در سنه ۱۳۲۱ مشغول تالیف این کتاب شدم و او را سه جلد قرار دادم **جلد اول** در ذکر
زمین شریف قم و اهل او و آمدن عرب بقم و شهر نمودن ایشان قم را **جلد دوم**
در ذکر آمدن امامزاده‌های واجب التعظیم والتکریم بقم و حالات ایشان **جلد سیم**
در بیان حالات روات قمیین از ضعفا و موثقین و نامیدم آن را بانوار المشعشعین فی
ذکر شرافة القم والقمیین و امیدوارم از رب العالمین که منتفع شوند از این کتاب جمیع مؤمنین
و آن کتبی که از آنها نقل شده در این کتاب از این قرار است کتاب تاریخ قم بحار مجلسی کتاب عمدة
الطالب فی نسب آل ابی طالب کتاب مجالس المؤمنین قاضی نور الله کتاب نور الانوار کتاب
مناقب ابن شهر آشوب کتاب بحر الجواهر کتاب ناسخ التواریخ کتاب منهاج الدعوات کتاب رجال میرزا
محمد استرابادی کتاب نقد الرجال میر مصطفی کتاب [illegible] کتاب دار السلام کتاب نجم الثاقب
مشعشع کتاب تحفة الزائر کتاب خلاصة البلدان از تالیفات صفی الدین محمد بن محمد بن هاشم
الحسینی الرضوی القمی که خود در اول خلاصة البلدان میفرماید که در سال ۱۰۷۹ [illegible]
صالح معلم قمی تالیف نمودم این کتاب را مخفی نماند که اکثر و عمده مطالب این کتاب نقل از کتاب تاریخ
قم شده و آن کتاب از جمله کتب معتبره مشتبه در نزد علماء سالفین و متاخرین و مرضی در نزد
آنها میباشد و توصیف نموده‌اند پس سزاوار است در این مقام قدری از کلمات علما که در حق
او فرموده‌اند ذکر کنیم تا آنکه باعث رغبت مؤمنین شود بمطالعه این کتاب و مطالب منقوله از آن کتاب
غنیمت دانند و اکتفا کنیم در این مقام بآنچه آقای حاجی میرزا حسین نوری ره در کتاب
خود نقل نموده هم چنانکه در کتاب مستدرک خود باین طریق فرموده که عالم ربانی

بهمت کافی الکفات صاحب بن عباد در کفایت انها و ایضاً میفرماید حاجی نوری در کتاب دیگر که مختصر نمانما
که اصل تاریخ قم بلغت عربیه بوده و الکون در دست نیست و از ترجمه فارسیه که حسن بن علی بن حسن بن
عبد الملک قمی بامر حاج فخر الدین ابرهیم الوزیر الکبیر حاج عماد الدین محمود بن صاحب حاج شمس
الدین محمد بن علی بن الصفی و علامه مجلسی ره فرموده در اول بحار که این کتاب تاریخ معتبر میباشد
لکن میسر نشد از برای ما اصل کتاب و جز یکی بدست ما نمیباشد ترجمه آن کتاب است و این کلام محل تعجب است
زیرا که فاضل المعی میرزا محمد اشرف صاحب فضائل السادات در عصر آن مرحوم در اصفهان بوده از نسخه
عربی نقل نموده چنانچه در باب سیم بتقاشارت باین شد بلکه مرحوم خلد آشیان آغا محمد علی کرمانشاهی
در حواشی رجال میر مصطفی در باب اسم حسن نام حسن مثله را آورده اند و مختصر خبر سابق
را که حکایت مسجد جمکران باشد از نسخه عربیه نقل کرده اند و عجب از آنکه این کتاب مشتمل بر بهارات
و فاضل خبیر میرزا عبد الله اصفهانی تلمیذ علامه مجلسی در ریاض العلما در ترجمه صاحب تاریخ قم
گفته که من ترجمه تاریخ قم را در قم دیدم کتاب بزرگی است و کثیر الفایده میباشد و در چند جلد
میباشد الان جز یک جلد که مشتمل است بر هشت باب بنظر نرسیده بعد از تفحص بسیار انتهی کلام نوری
امیدوارم از اخوان مؤمنین که اگر غلطی یا سهوی یا خطائی ببینند عفو کنند زیرا که انسان محل خطا و نسیان
است مگر کسیرا که خدا حفظ کند و از برای آسان بودن اخذ مطالب فهرستی قرار دادیم و بالله التوفیق و علیه التکلان
جلد اول این کتاب مشتمل بر دوازده باب میباشد **باب اول** مشتمل بر ۴ فصل میباشد **فصل اول** در
بیان تاریخ طالع قم **فصل دوم** در بیان احادیثی که در بعضی حکایات نظر بغیر متعلقه بقم **فصل سیم** در ذکر ابتدای
عمارت قم و بنا کردن و آمدن عرب بقم **ف ۴** ذکر حدود قم **ف ۵** در بیان آنچه داخل در قم است از رستاقها [illegible]
ف ۶ در بیان کوه های ملک قم **ف ۷** در ذکر طلسماتی که بلیناس حکیم در قم تعبیه نموده **باب** دوم مشتمل بر
مقدمه در بیان مطلبی است که سبب شیعیان ست از برای مؤمنین **فصل اول** در بیان تاریخ آمدن عرب بقم **ف ۲**
سبب نقل کوچ عرب بقم **ف ۳** در بیان حاجب دیدن کینه عرب بعد از ذکر **ف ۴** در بیان عهدنامه نوشتن
مجوسان از برای عرب بقم **ف ۵** در بیان نقض عهد عجم با عرب **ف ۶** در ذکر کشتن حجاج محمد بن سائب را **ف ۷**
در بیان آمدن طایفه اشعری بقم **باب سیم** در ذکر عمارت کردن اعراب قم را و این باب مشتمل بر فصل میباشد **ف ۱**
در بیان عمارت و ساختن عرب در زمین قم **ف ۲** ذکر باروی قم **ف ۳** ذکر طرق و راه های قم **ف ۴** ذکر مبدء نهرهای قم
ف ۵ در ذکر قنطرهای قم **ف ۶** در بیان جدا کردن قم از اصفهان **ف ۷** در ذکر اقوال مختلفه که در قم بنا نموده اند
فصل ۸ در ذکر مقدار الخراج بقم **فصل ۹** ذکر مقام حاکمان و والیان قم **باب چهارم**

می شتابند و دفع قم کرده شود نور شانزدهم در بیان آنکه قم مذاب الجبارین است
نور هفدهم در بیان آنکه قم مرفوع عنها البلاء میباشد نور هیجدهم در بیان آنکه
قم امان للخائفین است نور نوزدهم در بیان آنکه قم مدفوع عنها البلاء است
نور بیستم در آنکه قم مفر و مفزع از برای خائفین است بیست و دوم در آنکه قم بلد الائمه
و این نور مشتمل بر سه فصل میباشد فصل اول در آنکه باید محفوظ از ظلم ظالمین
باشد فصل دوم در بیان آنکه قم باید محفوظ از بلاها و امراض مهلکه باشد فصل
سیم در بیان آنکه قم باید محفوظ باشد از فتنه دینی تتمه فصل در بیان خبر دادن
حضرت امیر از واقعه که در قم خواهد اتفاق افتاد باب نهم در ذکر احادیثی که
دلالت بر شرافت اهل قم و در این باب سه فصل میباشد فصل اول در شرافت عموم اهل
قم و این فصل مشتمل است بر ده نور شعشعانی نور مشعشع اول در بیان توقیعی که حضرت
امام حسن عسکری ع بسوی اهل قم و ابر فرستادند نور دوم در بیان آنکه تزویج زن
بواسطه متعین شده نور سیم در بیان شرافت اهل قم با اثر قرآنی نور چهارم
در ذکر سیصد و سیزده نفر اصحاب حضرت حجت و اسمهای ایشان که از اهل قم میباشد
نور پنجم در آنکه فضیلت اهل قم و ابر بسبب زیارت ایشان قبر علی بن موسی الرضا ع
میباشد نور ششم در آنکه اهل انصار ائمه میباشد نور هفتم در بیان آنکه دری
از بهشت مخصوص باهل قم است نور هشتم در بیان آنکه حضرت امیر و حضرت امام
جعفر صادق ع دعا نمودند بر اهل قم و مدح نمودند اهل قم را نور نهم در ذکر بعضی
از مفاخر اهل قم نور دهم در بیان دعائی که حضرت امام حسن عسکری فرستاده از
برای اهل قم بجهت رفع ظلم فصل دوم در ذکر شرافت طایفه مخصوصه از اهل قم که
طایفه عرب و اشعریین باشند و ذکر حالات ایشان در ایام جاهلیت و سبب اسلام ایشان
و حدیث جعفر و این فصل مشتمل بر پنج نور شعشعانی میباشد نور اول در بیان آنکه خدا
و بند عالم قم را زینت داده بعرب نور دوم در ذکر مفاخر و مناقب اشعریین نور سیم
در ابتداء اسلام اشعریین و سبب اسلام ایشان نور ۴ در ذکر زاذان مالک بن عا
اسب خود را در فرات در رود زیحنک نور ۵ ذکر بعضی از اجلاء اهل قم
و این فصل مشتمل بر پنج نور شعشعانی میباشد نور اول ذکر فضیلت عیسی بن عبدالله

میباشد

فهرست

تمت

در روز یکشنبه شهر ج ۲ سنه ۱۳۰۵

در بلدهٔ طیبهٔ قم تحریر شد



باب اول در برج طالع قم و در ذکر احادیث متعلقه به بزرگی قم

بسم الله الرحمن الرحیم

باب اول در بیان برج طالع قم و در ذکر احادیث شریفه و حکایات ظریفه که متعلقه به بزرگی قم میباشد و کیفیت عمارت قم پیش از آمدن عرب به قم و بیان حدود قم و آنچه داخل در قم است از مواضع و قریه و ذکر کوه نمک قم و ذکر طلسماتی که بلیناس حکیم بدز عینی قم تعبیه نموده است و این باب مشتمل بر هفت فصل میباشد **فصل اول** در بیان برج طالع قم است چنانکه در کتاب تاریخ قم مذکور است که برج قم که طالع است و طریقه ... از اقلیم برج قم جوزاست هفتاد و پنج درجه و پانزده دقیقه طول است ... و پنج درجه و دقایق و عرض آن سی و چهار درجه و سی دقیقه است و ناحیه قم ... بلاد جبل قم میباشد از اقلیم چهارم و بلاد جبل عبارت از همدان و ماه سیدان که سیروانست و مهرجان قذق که آن را صیمره است و قم و ماه البصره که آن نهاوند است و ماه الکوفه که دینور است و قزوین والله اعلم **فصل دویم** در بیان احادیث شریفه و حکایات ظریفه که متعلقه به بزرگی قم میباشد چنانچه قاضی نورالله در کتاب مجالس المؤمنین میفرماید که بلده قم شهری عظیم و بلده کبیره است و از جمله بلادیست که همیشه دارالمؤمنین بوده است و بسیاری از اکابر و افاضل و مجتهدان شیعه امامیه از آنجا برخاسته اند و انتساب بر این چنین بلدی از اقوی ادله صحت عقیده منسوب الیه است **و در کتاب معجم البلدان و غیر آن** مسطور است که بلده طیبه قم از مدائن مستحدثه اسلامیه است و اهالی آنجا همیشه شیعه امامیه بوده اند و ابتدای بنای آن در سنه ٨٣ در زمان عبدالملک بن مروان علیه اللعنه و النیران شد و آن چنین بود که عبدالرحمن بن محمد اشعث بن قیس که از قبل حجاج بن یوسف امیر سیستان بود چون براو خروج کرد در لشکر او هفده کس از علما تابعین عراق بودند چون پسر اشعث از حجاج منهزم شد آن جماعت به قم افتادند **و از آن جمله** چند برادر بودند نام ایشان عبدالله و عبدالرحمن و اسحق و نعیم پسران سعد بن مالک بن عامر الاشعری در آن موضع چند قریه بود که یکی از آنها کمندان نام داشته برادران مذکور در آنجا بقهر و غلبه نزول کردند و ... ایشان از عراق عرب به ایشان جمع شدند و آن چند موضع را از کثرت عمارت بهم متصل

بنام کنند انکه یکی از مواضع بود تمییز نمودند بعد از ان بمقتضای مثل مشهور که عجمی فالعب
بها ما شئت بعضی از حروف ان نام اسقاط کرده از روی تعریب قم گفتند **وایضا**
در کتاب معجم مذکور است که مقدم براردان مذکور عبد الله بن سعد
بود و او پسری داشت که در میان شیعه کوفه نشو و نما کرده بود و امامی مذهب بود مقارن
انتقال از کوفه بقم انتقال نموده اهل ان دیار را قبل از انکه نقش غبار اغیار در لوح خاطر
قرار گیرد در متابعت ائمه اطهار و التزام احکام طریقه ایشان استوار ساختند و لهذا هم
گرامی ازین جانب دانسته شود انتهت کلام صاحب معجم **و دیگر در فضیلت قم**
واهل قم از [illegible] روایت شده [illegible]
جعفر صادق ع روایتست که گفت الا ان لله حرما و هو مکة الا ان للرسول الله حرما
و هو مدینة الا ان لامیر المؤمنین ع حرما و هو الکوفة الا ان حرمی و حرم ولدی من بعدی قم
الا ان قم کوفة صغیرة الا ان للجنة ثمانیة ابواب ثلثة منها الی قم تقبض فیها امراة هی من ولدی
و اسمها فاطمة بنت موسی و تدخل بشفاعتها شیعتی الجنة باجمعهم **و هم از انحضرت**
روایت کرده اند که فرمود الا ان لجنة ثمانیة ابواب فثلث منها الی اهل قم فطوبی لهم ثم طوبی لهم
و سعد بن سعد الاشعری روایت کرده از انحضرت که فرمود یا سعد من زارها فله الجنة **و از**
حضرت امیر المؤمنین ع روایتست که فرمود سلام الله علی اهل قم و رحمة الله علی
اهل قم سقی الله بلادهم الغیث و ینزل علیهم البرکات فیبدل سیئاتهم حسنات هم اهل
رکوع و خشوع و سجود و قیام و صیام هم الفقهاء العلماء الفهماء هم اهل الدین والولایة
والعبادة و حسن العبادة صلوات الله علیهم و برکاته **و از ظرایف حکایات**
که صاحب معجم در باب تشیع اهل قم ذکر کرده
انست که در زمان استیلای سلاطین اهل سنت و جماعت یکی از سنیان متعصب را در
انجا حاکم ساختند چون شنیده بود که اهل قم بنابر عداوتی که با خلفای ثلثه دارند
در میان ایشان کسی که موسوم بابی بکر و عمر و عثمان باشد پیدا نمیشود حکم باحضار
اعالی ان دیار نموده با ایشان خطاب فرمود که من شنیده ام که شما صحابه رسول را
دشمن میدارید و بنابران براولاد خود نام ایشان نمیگذارید بخدا سوگند که اگر از مردان
خود کسی پیش من بیاورید که ابو بکر یا عمر یا عثمان نام داشته باشد شما را مؤاخذه و

فضیلت قم و فضیلت اهل قم

حکایت

و عقوبت نمایم آنگاه آن جماعت سه روز مهلت طلبیدند و آن سه روز اهتمام تمام بجا آوردند و در هر ولایت
اهل شهر جستجو نمودند و بغیر از مردی مفلوک منکوب سر و پا برهنه روی ناشسته
احولی که اقبح خلق خدا بود موسوم بنام ابوبکر پیدا نشد و آن هم در اصل از قم نبود بلکه پدر
او مردی غریب بود که در کناره از شهر قم رحل اقامت انداخته پسر خود را بآن نام گرامی
نامی ساخته بود القصه ابوبکر موسوم را بهیئتی که تقریر نموده شد در حضور
حاکم بجلوه در آوردند چون نظر حاکم بر آن مختصر ابوبکر که بد منظر افتاد آن جماعت را دشنام
داده گفت که بعد از چند روز که ابوبکر نام جهت من آورده اید این چنین کسی که اقبح
خلق خدا است در اثنای خطاب و عتاب یکی از ظرفای قم عرض نمود که ایها الامیر هر چه خواهی
بکن که در آب و هوای ما ابوبکر نام بهتر ازین پرورش نمی یابد و چون امیر خالی از لطافت
طبیعی نبود بی اختیار خندید و ایشان را ببخشید و این حکایت بعینه در باب
شیعیان سبزوار نیز مشهور است بهر حال افاده هر یک ازین دو شهر آن حکایات را قابلیت
و تحقیق تخصیص یکی دون دیگری مرتب بی حاصل و در تاریخ ابن کثیر
شامی مسطور است که در سال سیصد و چهل و پنج فتنه عظیم واقع شد
میان اصفهان و اهل قم که باینجا بر سبیل تجارت رفته بودند بسبب آنکه اهل قم در آنجا سب
صحابه نموده بودند تا آنکه اهل اصفهان جمعی کثیر ایشان را کشتند و اموال ایشان
را غارت کردند چون این خبر برکن الدوله رسید بواسطه تشیعی که داشت در غضب شد
و اهل اصفهان را مؤاخذه و مصادره بمال بسیار نمود و شیخ عبد الجلیل
رازی در کتاب نقض آورده که اصفهانی از قمی پرسید
که از کدام شهری گفت من از شهری ام که آنکسان مرد فرومانند گفت معنی مفهوم
نیست قمی گفت معنی آنست که چون بگویم از قم گویی ای اولاد زنا مفهوم می شود که هیچ
نباشد لا شیعی و اصفهانی نبودی لا سنی الحمد لله تعالی المنه که در ایام سلاطین صفویه
موسویه انار الله برهانهم انوار ایمان و هدایت در در و دیوار آن ولایت تافته که حالا
در اصفهان که امست با دار المؤمنین کاشان در برابر کوفه و اشتر است و مولانا
عبید زاکانی در بعضی از رسایل خود آورده که
عمران نامی را در قم میزدند کسی گفت چون عمر نیست چرا او را میزنید دیگری گفت

حکایت ابوبکر قم

فتنه میان اهل قم و اهل اصفهان

حکایت

دیگری گفته که او عمر است و الف و نون را از عثمان دزدیده و بر آن افزوده و از جمله
مآثر رشیدهٔ اهل قم که در اواخر کتاب کشف الغمه مذکور است آنکه در زمان بعضی
از خلفای بنی عباس از اطاعت خلیفه امتناع نمودند و هر که را بحکومت ایشان فرستادی
با او مقاتله و محاربه می‌نمودند و عمال را مضروب ساختندی مکرر لشکرها بر سر ایشان فرستادند و عاقبت
منتقلا آخر امیر ناصر الدوله بن حمدان را که امیر الامرای خلیفه بود بجانب ایشان فرستادند چون آن
امیر نزدیک بقم رسید اعیان آنجا با تحف و هدایا باستقبال او نمودند و گفتند ما بحکومت
غیر مذهب خود راضی نبودیم و الحال که تو آمدی بالطوع و الرغبة امتثال حکم تو میکنیم در ذات
مسائل اهل قم زیاده از مالها و جهات سالهائی که گذشت بناصر الدوله رسانیدند تا او بخلیفه
فرستاد و بعد از آن خلیفه از موافقت اهل قم با ناصر الدوله اندیشه نمود و دفع او طلب نمود
و ایضاً از مآثر جلیلهٔ ایشان است که در روزگار دولت سلطان حسین میرزا والی خراسان
یکی از سادات قم در شهر هرات بسر میبرد اتفاقاً روزی در مجمعی از سنیان هرات نشسته
بود سخنی در باب خلافت خلفا بر سر کار آمد مذکور شد سید مذکور در مقام ابطال خلافت
ایشان بر آمد و بآن نیز اکتفا ننمود و زبان بطعن و لعن گشود جماعت او را گرفته نزد شیخ الاسلام
آنجا که از اولاد سعد الدین تفتازانی بود بردند و ادای شهادت بر طعن او کردند شیخ الاسلام مذکور او را
برداشته بخدمت سلطان حسین میرزا برد و صورت حال را عرض نمود و میرزا بنا بر محبت سادات
بود در مقام اصلاح آمده با آن سید خطاب نمود و گفت که ظاهراً در آن وقت ترا استکاری
یا جنونی طاری شده بود سید در جواب گفت هرگز در مدت عمر تناول مسکرات
نکرده‌ام و آفت جنون و خرافت پیرامون من نرسیده بلکه چون عداوت خلفای ثلثه را با آبا
و اجداد خود یقین دارم طعن و لعن ایشان را از روی قصد صواب بر زبان آورده‌ام و آن را از
جملهٔ عبادات میشمارم و چون میرزا این جواب را از وی بشنید لختی تأمل کرده دید که اگر مانع
حمیت مذهب نشود سید ایام تمام از پاس سلطان شاه اسمعیل صفوی انار الله برهانه کرد از آن
زمان قهرمان ایران حامی سادات و شیعه و خاندان ایشان بود ملاحظه تمام داشت
که فی الحقیقه شیخ الفجره بود و بیش از کفره بود و از مشاهدهٔ آن حال میرزا از غایت عصبیت جاهلیت
با قتل میرزا خطاب نمود که ای سلطان میخواهی که رموز دین سلاطین و مذهب تسنن را در خود
ندان زمان مغلوب شده بود و ارکان دولت کما ینبغی متابعت نمی‌نمودند بالضروره

این معامله را برای شیخ الاسلام فرو گذاشته و این معاند متعصب از روح مطهر حضرت
رسول شرم نکرده حکم بقتل السید مظلوم نمود بعد از شهادت سید خویشان او نزد
سلطان شاه اسمعیل رفته و عرض تظلم خود نمودند ایشان را تسلی داده حکم فرمود تا فرمانی
نوشتند باایشان دادکه هرگاه ولایت خراسان در تحت تصرف اولیای این دولت آید شیخ الاسلام
ایشان تصاحب خون برادر خود بقتل رسانند بعد از وفات سلطان حسین میرزا و فوت یافت
و شیبک خان والی خراسان شد و پادشاه مذکور توجه تسخیر آن ولایت نمود شیبک از اسفراین
در رکاب روانه نموده بدار السلطنه هرات نزول اجلال فرمود خویشان مقتول که همراه اردوی
معلی بودند شیخ الاسلام را گرفته بنظر پادشاه دین پناه آوردند و موجب تعهد فرمان
او را تسلیم نمودند تا بخون السید مظلوم سنگسار ساخته در سر چهار سوی بازار سوختند و
او را بباد دادند فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین

فصل سیم از باب اول در ذکر ابتدای عمارت قم پیش از آمدن عرب و تسمیه و کیفیت او هم چنانی که در تاریخ قم مذکور است

که چنین گویند در تاریخ که ۱۲۵ احمد
ابو عبدالله برقی در کتاب بیان که شهر قم را از برای این قم نام نهادند که در ابتدا نهال گیاهی مستنقع
میاه بوده است یعنی جای جمع شدن ابها بوده است و آب [illegible] بار با [illegible] جمع میشد
بحوالی آن انواع گیاه رسته شد علفزار گشته چنانکه چراگاه دواب بوده و [illegible] از کثرت
نبات و گیاه که باین موضع بوده سبز شده تا غایت که این موضع را بدشت کبود [illegible] کردند و در
زبان عرب جمع شدن آب را قم گویند و از این جهت است که آفتابه را قمقمه گویند و جمع آن قماقم
چون جمع [illegible] بار بوده قم نام نهادند و بعضی دیگر گویند چنانچه [illegible] ذکر نیم که قصبه
قم مجمع آبهای نهرها و انهار بوده و هیچ طرف منفذ و رهگذری نبوده [illegible] و جوانب آن
چندین علفزار و مرغزار بواسطه کثرت آب پیدا شده بود و از جوانب و اطراف رعات
و شبانان بواسطه علف گوسفندان بر کران خیمه زدند و خانها بنا نهادند و ماوی و مسکن ساختند آنها
ایشان را بعمارت [illegible] گویند تام نهادند پس بسبب مرور ایام و زمان در این اسم تخفیف واقع
گفتند کم پس از آن معرب گردانیدند و گفتند قم بعد از آن [illegible] و روان کردا
نیدند تا بموضعی بر آمدی که آن را فارس گویند بمرور ایام که آب از مواضع روان میشد
و از هر جانب خاک را فرا میگرفت تا آنکه گرد و خانه گشته چنین [illegible] قیم

وبر این رود و چشمه بود بسیار آب بدیهی که آن را کب میگفتند بیشتر از آن آب که بودی در قم
جمع میشد از چشمه کب رود بود یعنی از وادی کب بعد از آن کب رود را معرب کرده نامیدند
گفتند قم رود و هم چنین احمد بن عبد الله برقی گوید که این چشمه در این موضع
اسکندر پیدا کرده است و چنین گویند که کیشها [illegible] سفندان بر سر کرده دست و پا محکم می بستند و سر
ایشان را میبریدند و ایشان را با گوشت و پوست دست و پا در این آب می انداخت و بعد از آن بعرف
خلاف آورده اند و سر ایشان ریخته بناها را محکم کرده اند و راوی چنین گوید
که من این موضع و چشمه را دیدم که آب از آنجا بیرون می آمد بسیاری از اهل قم از روان کردن آن
آب با میکردند و منع میکردند از سیل که مبادا شهر که مردمان غرق شوند و هم چنین الحوبانی
که در قم غلط کرده اند [illegible] آب منع میکردند و چنین گویند که قم را در قدیم الایام صغرا نام نهاده
بودند و صغرا بخواندندی و در روزگار عجم تا انگاه که آل سعد بن مالک نزول کردند قم آب عزیز
الوجود و کم بوده است و هم در کتاب سیر الملوک عجم چنین آورده اند که بهرام
گور بجانب بلاد [illegible] اتفاقا گذار او بوده از تخوم ساوه که آن را آخرود گویند بدین ده
آتشکده [illegible] افکنده و افروختند [illegible] زاری و را آنجا ساختند و قم و دستانها
او را بنا کرده اند [illegible] نام کرده اند [illegible] و کشیده و ابو عبد الله احمد بن
محمد بن اسحق همدانی الفقیه چنین روایت کرده در کتابی که آن را البلدان نام کرده
و ابو عبد الله حمزه بن حسن اصفهانی در کتاب اصفهان یاد کرده که چون عرب اشعریان آمدند و قم
در جواب قم نزول کردند و دیه های از موضع در این ناحیه متمکن شدند هفت خط منزل ساختند
و سراهائی نهادند و قصرها و عمارتها بنا نمودند و آن هفت ده ممجان [illegible] و کمیدان و [illegible]
وسکن و جلبادرگه السوم قصبه و خلجان قم است [illegible] حصون و حصارها [illegible] خال زامج
و علامات و نشان است بدین دیه های هفتگانه [illegible] شدند و بیکدیگر در کشید و این هفت قریه
ها این نام کمیدان را اختیار کردند و مجموع آنها را بدین نام کرد از دند بعد از مدتی چند در این نام
اقتصار نمودند تا چهار حرف از شش حرف کمیدان [illegible] اختند بر دو حرف اقتصار نمودند [illegible] کم
پس معرب نمودند و گفتند قم و در میان ایشان دیبا بوده و عادت و رسم و عادت ایشان در
اسامی عجمیه با بن خارع بوده چنانچه [illegible] در اصل [illegible] بعد از آن اقتصار نمودند و گفتند اناد
و اناد اسم وادی قم است و بادا اسم کنار وادی در هکناران و این رستاق را اناد بار نام کردند

زیرا که در کنار وادی بوده و هم چنین در اسم کرج اقتصار نموده‌اند زیرا که در اصل بوده
و هم چنین در ایام مرزبان زاپو مهر کرده خوانده‌اند یعنی خرمنگاه کرج **و هم چنین** در وقتی
فارسی اقتصار نموده‌اند که در اصل وضع دار الحرب بوده چنان که قم در اصل کمیدان بوده بعد از آن
اقتصار نموده‌اند و معرب نموده‌اند و گفته‌اند قم و کمیدان نام ده بوده و ایشان نام ده و نام رستاق
که کمیدان که نام دهی بوده از قریه‌ها او یکی گردانیده‌اند که آن کمیدان گفته‌اند و مراد شان قریه کمیدان
بوده است و گاهی کمیدان گفته‌اند و مراد شان مجموع قریه‌های هفتگانه بوده است که کمیدان یکی
از آنها بوده هم چنانکه از رستاق اسم رستاق است و نام دیگر قصبه آن رستاق است چنانکه
و طریق انقلاب کمیدان بقم که آن است عربی و هست باقی اقسام چه طریق و سبیل انقلاب بگوئیم
از رستاق است **و چنین گویند** که نام این ناحیه در اواخر ایام مملکت فرس از ایام قباد عمارت
کرده و آبادان گردانیده سبب آنکه قباد چون باین ناحیه گذشت دیوان و دهقان کار که در پیش ملک
هیاطله بود چون باین ناحیه رسید در غایت خرابی بود از خرابی آن پرسید گفتند که هیچ
ملکی از ملوک مر ناحیه و موضع را که اسکندر خراب کرده بعمارت و آبادی آن رغبت نمیکنند
چون قباد بدار الملک خود مراجعت نموده بفرمود تا آن را عمارت کردند و باین نام نهادند و کوره
اصفهان زاید و شق کرده یکی شق جی و یکی شق تیمره و این شق تیمره بدین اسم نام کرده **و هم
چنین** چون عرب باینجا آمدند و فتح این شق بر دست رؤسای مقدمه لشکر احنف بن
قیس منبه شد و احنف به تیمره مقیم بود عرب این کوره را نام شق تیمره کردند و این اسم بر او باقی ماند
تا آنگاه که رشیدان آن را کوره گردانید پس کوره و شهر مر دو را قم نام کردند بر این دستور که ما یاد کردیم
نواحی و رساتیق که خارج از تیمره بودند مجموع را داخل تیمره گردانیدند تا غایت دیوان خراج از
فارسی باعربی کردند از رستاق قاسان از شق وادم و از شق ابرو و زند دیگر نواحی که با تیمره ضم کرده
بودند مجموع با دیگر کردند بلکه بیکی اقتصار میکردند و مجموع را باین نسبت میگویند **و هم
چنین حمزه روایت کند** که این ناحیه از اصفهان نقل و جدا کرده بود در وقتی
الله اصفهان را نام خوانده‌اند این حکایت که ما مجموع یاد کردیم از زبان عرب ادراک اشتقاق
نام قم از نام کمیدان بلا شک از اختراع حمزه میباشد و از خاصیتهای اوست بلکه نام بانفراد در
ایام القدیم بوده و شنیده صحیح و معتبر و معتمد از آنکه قم را پیش از آن نام نهادند از آن روایت که قمی
گویند که قم مجمع آبهای تیمره و انار بوده که بواسطه گیاه و علف و رعاة و احشام و صحرانشینان نزول کرده

وخیمه زدند و خانه ساختند و آن خانها را کومه نامیدند بعد از آن تخفیف کردند کم گفتند و بعد
معرب کردند و گفتند قم و ملوکات و جزو اصفهان بوده تا در عهد خلافت هرون الرشید حاکم اصفهان
از اعمالی قم بدربار خلافت خارص شدند که مثال دیوانی خود را بسهولت نبدهند بدین جهت قم را
از جزو اصفهان خارج کردند و مثالی موافق تمیز هر ونجی برایشان وارد آوردند انتهی فصل ... از باب اول
در ذکر حد و قم میباشد همچنانکه در کتاب تاریخ قم مذکور است که راویان و فقهای ... کلام رواة
است که پیش از این نواحی اصفهان ابوموسی اشعری و امیران لشکر او فتح کردند و نسبت فتح بود به تیمره
تیمره ایشان از جلد و غلبه کردند و فتح ایشان بر وجه صلح بوده و تیمره نیز از نواحی اصفهان بوده پس بدین
فتح ناحیت قم بجانب نسبت نیز اگر لنبان ناحیت قم با آن نواحی متصل بوده و چنین ابو علی عبد الرحمن
بن عیسی بن حماد همدانی المعروف بکفایت ابو بکر بن عبد العزیز در کتاب خود که آن را همدان یاد کرده
که من کتب اموال ... غیر از لفظ العسکر ... در اینجا یا قسم کرا با عبید ... الصدقات که مانده که مجرد
بلاد جبل فتح ایشان بجنگ و قهر و استیلا بوده هیچ که را از آن استثنا نکرده اند و بعضی گویند تیمره
فتح ناحیت قم بجنگ بوده و از برحمد روایت است که او گفته قم چهل فرسنگ در چهل فرسنگ است ... حد آن بغایت
از یکدیگر دور بودند و اقطار آن متفاوت هستند از یکدیگر ... و جمع کرده اند و
چنین گوید که حد اول قم از ناحیه همدانست تا میلاد جرد که آن سه فرسنگ است ... که میلاد جرد
و ساوه اصفهان اگر ... ساوه شهرستانه ... گویند همچنانکه معلوم خواهد شد حد دوم از ناحیه
ری تا جوستق داود بن عمران اشعری بوده و ده فرسنگ از دیر کاج که فراز ... قلمست حدیث دیر کاج
پس مناسبت که آنچه روایت کرده اند ... شود در اینمقام چنین گوید در کتاب ... صلوات محمد
که بسلک ... قوم ... از عمالقه از بقایای قوم عاد پیش کسری انوشیروان فرستاد و ایشان از جسیم ابدان
و قامتهای بلند بوده چنانچه بعضی از مردم ایشان را خلقی عظیم ... تشبیه ایشان بقوم عاد
کنند ... مردم عاد ... چون طایفه عمالقه پیش انوشیروان ... ایشان دیر کاج را در
قم بنا نهاد و گویند که این دیر را پیش از این ... کرده والله اعلم ... ناحیت فراهان
انجا از ناحیه کرج ... و گویند که جوستق ... حد سوم از ناحیت اصفهان
قریه وارم و جرقام و میا قریه را ... بخلاف ... کبلدان مذکور است که
احمد بن محمد بن اسحق همدانی در کتاب بلدان ذکر کرده که قم را ... بنا کرده است و بدین جهت موسوم
بقم گشته و بعضی گویند که نام قم در اخر ایام مملکت فرس از ایام قباد ... بن پرچم و ویران یاد کرده

یعنی خواب باران کرده فباد نیز اکنه تقیامند از زمان پیشر پادشاهان میان ملوک ترت تا انقضا کر نیز بجا بماند الا
کنانز سلوک عجم مذکور است که چون بهرام کور بجانب ری میرفت ابتفاق عبورش بر قم بود از عبور شاه
کردند حوزه یکفتند از ایران شهر و دیلم و دقیانوس کرد و میگفتند نیز بجا که در این قوم
آتشکده هما بنا نهاده آتش بدان افروخت و بازاری در آن بنا نمود و قم و دستقهای آن را بنا کرد و آن
قامر بخانام نمودکه الحال قم عبارت از آن است و در قم باینی اسم موسوم و از مرده مان شروع در بار و کسیکه در بهرام را
قم را اول بهرام کور بنا کرده والله اعلم و ذکر این ابنیه در این مقام است از بسیار شهرت
عربی عجمی فالحال از دیگر شهرها که نزدیک قم اند بازم جمکرد اندر اند این باب تفصیل بر منوال و ترجمه
در کتاب بنیان نورده مکرر دستاق و منصوص شمشیر قرس شیا و دیگر قریه بسیار معمور جمله ایران و برای آ
و از رود رستاق و سرخه و بجاور و بجادان قم و غیران که ضبط در باطل شد اند و یکی از رستاق
رستاق ده شما ضیعت اند و بقیه سمت قرای را زان جمله شابستان خطاء با دشت نجر بدشت
دیگران رستاق هابستان است از آنجمله دو قریه است که در ایام قدیم بوده مندرس شد از آنجمله یکی
جانب شمالی آن رود از دو قریه است دیگر رستاق طبرش ۱۳ قریه است از آنجمله طرخوران دیم و جمانداب که مندرس
کشته و ناپدید شده است و در ۲۲ قریه است از آنجمله طرخوران دیم و رستاق قراهان ۱۰ قریه است از آنجمله بیت
لاشجرد و بوداباد و جواباد و شمس آباد بحقیقت خراب کشته و ناپدید شده اند بسبب که دیگر رستاق
و طابیج قم کرده برای طسوج لنجرود و طسوج ازنجان و طسوج سراجه و طسوج قمرود و طسوج باره
طسوج وازکرد و رستاق جبال تستاسا رستاق خوی شوشه و بیلاد جرد شو
طسوج اناروستاق جاسب رستاق فاسان و از طسوج و تبدیل و جمانجف باد رستاق طسوج جرود
جرجکان طسوج از آن جمله رستاق طرخو داخل و خارج طسوج و تفسیر شده است بیانها که در دست یعنی
ناجیت که بجنب یکدیگر باشند و اسم رستاق بر مجموع آن جاری کرده اند و گویند فلان و تفسیر طسوج ناحیه
و حمزه در کتاب اصفهان ذکر کرده مکر تکوید قم بر ۱۳ رستاق از جمله رستاق اصفهان و چند قریه مکرر از دیگر رستاقها ار
اصفهان و بیشتر این دستاقها از رستاق قاسان و قیشیر اند و رستاقهای دیگر از همدان و نصیر و دیگر ما از ری
با آنکه نزدیک قم اند میان آن قم اضافه کرده است بسبب آنکه میان ایشان و شهرستان میان دیگر قم واقع شده و قریه‌ها
ایشان بیکدیگر متصل نبوده رستاقها چنانکه از اصفهان کمیدان و رستاق آنار بار و رستاق درمو رستاق ساوه
و مراد رستاق شهر شاهیت که از کوره همدان است بلکه غیر آن است و الیوم شهرستان کرانه است و اسپید جرد
این دو از رستاق ساوه مینامند یکی از رستاق اصفهان بود و مولان دیگر از همدان و حد این رستاقها بیکدیگر متصل اند

سراجه و وارکرد و قهستان و ورود و باره و طسوج جهار کمیدان بود و ده دیه طسوج دو
خوزان و [illegible] و فتیین طسوج جهارم دستجرد [illegible] و [illegible] و خوزا و براوند
جن و طبرش طسوج ششم رستاق درقوزان و دلیجان و [illegible] و نیرو و [illegible]
[illegible] چهار رستاق اما چنین گوید حسن بن محمد که این حکایات مجموع مستفاد [illegible] خلاف
دیگر دارد پس باید دانست که تفصیل آن را پسند نمودم است [illegible] کلام همدانی [illegible]
[illegible] حساب یافته اند غیر صحیح است و آنچه اصفهانی گفت که ضیاع هیچ جز با قم اضافه نکرده اند
و داخل در حوزه آن نکرده اند غلط و سهو است و بحقیقت و بدرستی که از وی با قم بیشتر رستا
جوی اضافه کرده اند و کتاب بدین گواه است و [illegible] از جمله مواضع که ایضا نقل کرده اند با
در [illegible] مشکو و چند دیهها دیگر و من که مصنف این کتابم حکایات ایشان [illegible]
تغییر [illegible] یاد کردم و اکنون آن حکایت و روایت که صحیح و ظاهر است
و مستوفی [illegible] با رستاقها و ضیعتهای آن یاد میکنیم و آن اینست رستاق
قم [illegible] و شمار ضیعتهای آن [illegible] از جمله [illegible] هفت دیه رود [illegible]
[illegible] اصفهان ده دیه رود باره ۲۰ دیه سراجه ۲۰ دیه قهستان با مزارع ۳۶ دیه وارکرد با
مزارع ۲۶ دیه [illegible] دیه و [illegible] ردهار ۱۷ دیه جاسب دیه ده با مزارع ۳۲ [illegible] جهرود
با مزارع ۳۲ دیه وادی اسحق با مزارع ۵۳ دیه قاسان با مزارع ۷۷ دیه زواره با مزارع ۱۵ دیه
طبرش خارج و داخل با مزارع ۶۶ دیه [illegible] با مزارع ۱۳۶ [illegible] دیه فراهان
با مزارع ۳۳ دیه کوادر با مزارع ۶۶ دیه [illegible] با مزارع ۲۸ دیه اما آن دیها
که این نزدیک قم اند و با قم اضافه کرده اند اینست از ناحیت همدان
رستاق کوادر با وادی عمار که رستاق طبرش داخل و خارج که رستاق فراهان و از ناحیت
[illegible] روزده که از جمله نواحی همدان است [illegible] و از ناحیت ری رستاق خوی و از ناحیت
اصفهان بجز از تیمره اول رستاق قاسان و رستاق [illegible] و رستاق تیمره [illegible]
هرچه از تیمره با خود کرفته بودند با اصفهان نقل نمودند و همچنین بعضی از رستاق
باری و بعضی از رستاق [illegible] از همدان نقل کردند و از بعضی ثقات روایتست که ضیعتهای که
از همدان با قم نقل کردند بتباع [illegible] از سهل بن سلمه همدانی و غیر او با ایشان منتقل شده بودند
و گویند که بدستور این دیها [illegible] و شجاعت مالک شدند بسبب آنکه همه [illegible]

فصل ششم از باب اول در بیان کوه نمک که بقم واقع است هم چنانچه در کتاب
تاریخ قم مذکور است **بوئی که** نمک قم پاکیزه ترین و خوبترین نمکها است که از آنکه
آنجا است که در بهار رنگ آن سفید میشود و صاف است و هیچ خاک با آن آمیخته نشده است و دیگر
نمکها خاک با آن آمیخته شده است و نمک قم در تابستان سفید میشود دیگر آنکه هیچکس منع
نمیتوان کرد تصرف و خراج بر آن نمیتوان نهاد هر گاه منع کنند و خراج بر آن قرار دهند آب
منقطع شود و ناپدید شود و هیچ اثر نمک آنجا نماند و این معنی هم در ایام جاهلیت و هم در ایام
اسلام تجربه کرده اند و آزموده اند و این نمک همه وقت مباح بوده است و هر کس که خواسته
تصرف کرده است و این کوه نمک معروف و مشهور الی یومنا هذا باقی و دائم است و این کوه
چندین معادن و مواضع پوشیده اند تا بامروز و گویند که این معادن در دامن کوه صندوق
من که مصنف کتابم آن را دیده ام و هم شنیده ام از کسی که ز فضلا بود که او گفت مرا آب
الغایت پاکیزه و خوش طعم یافتم و بر آن چند درخت انجیر نیز دیدم و نیز گفت چون بر آن آب
باشی و خواهی که قصد جانب مغرب کنی آن گاه در برابر تو میباشد بسیار و مجتمع نماید
چون از جانب مغرب بروی آن آب بیابان آب بر سر آن باریک و اندک یابی و چون
معاودت نمائی و روی بجانب مشرق کنی آب در طرف مغرب باریک و اندک یابی و از جانب
مغرب از پس پشت خود بسیار و مجتمع و هم چنان چون از ساوه بیرون آئی و بجانب قم آئی آب
برابر تو واقع شده باشد یکنیمه آن از جانب مغرب بسیار نماید و یکنیمه دیگر از جانب مشرق
اندک نماید و چون از قم بساوه روی برعکس آن نماید از جانب مشرق و از جانب مغرب اندک

فصل هفتم از باب اول در ذکر طلسمهائی که بلیناس حکیم در زمین قم مستور نموده است و از بحر الجواهر که از تصنیفات محمد
یوسف طبیب هروی منقول است که بلیناس شاگرد ارسطاطالیس است و بیشتر طلسمات از آن او
و اهرام و منارهٔ اسکندریه که هر چه در ملک فرنگ میرفت بدو میدید او از آنجا ساخته بود
و جالینوس شاگرد او بوده **و این بلیناس حکیم در زمین قم هم طلسمات عجیبه نموده است هم**
چنانچه در کتاب تاریخ قم مذکور است از برقی روایت است که چون

ذکر طلسمات که بلیناس حکیم بکوه نمک بعضی بقم تعبیه کرده

چون بلیناس به بلاد دجیل رسید بشهر قم طلسمی از برای دزدی کردن تعبیه کرد پس هرگز
دزدی در قم تا بقیامت یافت نشود طلسمی دیگر جهت قلت خمر کردن تعبیه کرد پس نادر اگر او را
کوه کران باشد و همچنین در دروازهای قم و آن شش زاهاست طلسمی تعبیه کرد پس زاهای قم
معروف باشد و بدان سبب بلیناس این طلسم بقم تعبیه کرد که از اهل قم شاگردی یاغی نبوده
آنکه چنانکه روایتست که اهل قم حق او نگذارند و خدمت او نکردند مگر الا
بیماران که هرگز در سیاران قم باشد طلسمی از بهر آن تعبیه کرد تا همه مار ان از نواحی بکوه
بالای بطار است ... جمع شوند **و طلسمی دیگر بر** ... تعبیه کرد
از بهر کوه دماوند پس از این سبب بدین نواحی جوانب کردم کم میباشد و طلسم دیگر از بهر
ایمن بودن از غرق بقم تعبیه کرد تا مردمان قم از غرق ایمن شوند و طلسمی بر این نمکستان بسی که
زمین از آن دو دریا بسخت نمکی پنهان کرد تا آب همه اوقات جاری و روان بود و تا امید
آن تصرف ابن منع کنند و بیلات خراج ننهند و هرگاه سلطان وقت از آن کوه نمک منع کند
و نگذارند که از آن جا نمک برند باخراج بر آن وضع کند در آنحال ... خشک شود و ...
بار ما تجربه و امتحان نموده اند **و طلسمی دیگر از بهر نمکستانست** تعبیه
که آب نظیف ... با آب شود و از امتحان شود و طلسم دیگر از برای استخراج زمینها
تعبیه کرده است و برای معدن از زیر تا کسی این را نداند و نشناسد طلسمی دیگر همچنین تعبیه
کرده این از پس ... پنهان کرده از برای معدن آهن که از آن هست تا کسی معدن آهن را در آن نیابد
و طلسمی دیگر بر ماهی که مشرف است بر کوه نمک پنهان کرده است تا
معدن ... پنهان و پوشیده باشد و این طلب در ... زرکار و ملک بوده
و چنین گویند که بلیناس هزار و پنجاه سال بوده است و در آن زمان بوده و چنین گویند که
بلیناس حکمت از بطلیموس حکیم آموخته است **فهذا فی کتاب معجم** و در کتاب
قبالة بلیناس ... در دیگر ... اقلیم و افاز ... بعد طلسمات از برای آن تعبیه کرد که تا آنکه
بیماران ... جمع کرد و تا ... در آنجا اند و تعداد آن از قم ... رفت و در ...
شوره زمینی بود که شتر ... بار دست ... بلیناس کرد بو کر ... طلسم
تعبیه کرد تا مردمان از آن بر ... افتادند **و بعضی گویند که از عجایب قم نمکستان**
نغرا ... است تقریبا ... ماننده که ... است ... فرسنگ طول او است و ... فرسنگ عرض ...

وچون وقت خریف درآید مردم ناحیه از آب مستغنی شوند مجموع آبهای مواضع بدان
دریاچه روانه گردانند و همچنین تا خریف و زمستان آب در آن جمع شود و چون ایام بهار
در آن جمع شود و چون ایام بهار درآید مردم دیگر باره بآب محتاج شوند آن آبها را از آن موضع باز بند
و مجرای آب اندر چه همه که گرد و کرد آن و سایر مردم آن ناحیه بلاد جیل و غیر آن بر بند

انتهی باب دویم در ذکر آمدن عرب آل مالک بن عامر الاشعری بقم و آبه و متوطن شدن با هر دو شهر و ذکر سبب انتقال از کوفه بقم و آبه

و اختلاف روایات و ذکر خواب دیدن کنیزک و عهد بستن عرب با
مجوسان قم و شکستن عرب (مجوسان عهد و پیمان) را و کشتن عرب مجوسان را و ذکر سبب آمدن عرب بقم و بجانب مجوسان
رفتن ایشان و ذکر سبب کشتن حجاج بن یوسف محمد بن سائب بن مالک الاشعری را و این باب
مشتمل بر هفت فصل میباشد و یکمقدمه اما مقدمه در بیان مطلب که سبب عبرت باشد
از برای مؤمنین هم چنانکه صاحب تاریخ قم میفرماید که آن گروه عرب که آمدند بقم و مالک و حاکم شدند
در اینجا قم را شهر نمودند و آباد کردند و مال او را از اصفهان جدا کردند و در قم چندین احوال و اوقات
در سراء و ضراء بر سر ایشان درآمد و از حالی بحالی درآمدند و پیش از بیان اخبار ایشان یکمقدمه
ذکر کنم در اول که عبرت باشد از برای مرد عاقل و آن مقدمه آنست که عرب دویست و هشتاد و سه نفر اول که
بقم بودند و قم را شهر نمودند پس فرزندان و اعقاب ایشان و عدد ایشان بسیار و زیاد گشته و توالد
و تناسل کردند تا غایتی که عدد فرزندان و اعقاب یکی از ایشان بقم در این مدت چنانچه نام
ایشان در کتاب انساب ایشان ثبت است زیاده بر شش هزار رسید غیر از آنهائی که نام ایشان
از نوشتن افتاده است بسبب غیبت و انتقال و جلای که بعضی کردند و غیر آن و فرزندان از صلب یک کس
صد و بیست و نفر بوده است و آن یک کس عبد الله بن سعد است و او را چهل و دو فرزند بوده
و احوص بن الیسع و او را ۲۴ فرزند بوده است و ... بن عمران و او را ۱۴ فرزند بوده است و سعد
فرزندان یک کس از ایشان به سه هزار و سیصد و چند نفر رسید **و از الجمله** از نسل ابوبکر
و الیسع و عمران و آدم و اولاد عبد الله بن سعد دو هزار و چهارصد و چند بوده اند و از
فرزندان برادرش احوص بن سعد یکهزار و دویست شخص پیدا شدند و قصهٔ ایشان مخالف
بین سایر مردم است که فرموده اند چون دولت روی بشخصی آورد فرزندان او زیاد شوند
و اسباب تجمل و زینت بسیار و چون دولت پشت کند قضیه بر عکس افتد و فرزندان زیاد

آمدن عرب بقم و کیفیت ایشان

ومال و تجمل اندک و حال آنکه این معنی دعت باده اینجا هست عرب بر خلاف این حالت بوده است
و در ایام عرب که موجب سعادت ایشان را بقم مال و تجمل و اعتبار زیاد شد و هم عدد و
هنگام ادبار و هلاکت ایشان هم اسباب نقصان پذیرفت و هم عدد کم شد در اول دولت ایشان
همه بیک دل و یکزبان و کلمه واحد بودند و باتفاق بر خلفا خروج میکردند و باتفاق اخراجات
معروف عمال را خرج میکردند و نمیگذاشتند که عمال ایشان در میان شهر آیند و ایشان را از رستاق
و ترمت بیرون شهر فرود میاوردند و هم چنین در قضایا ایشان را امر خدا نمیدادند و
برای خود از مردمان شهر قضاة و عدول را نصب میکردند و قاضی میکردانیدند و هم
چنین ثابت و قائم بودند تا مذهب شیعیت و تشیع با خلفا و با شامریه اشکارا انداختند
چنانچه معروف شد که باین مذهب تشیع و تقیه منکر بودند و شیعیان دیگر در مجموع اقالیم دنیا
مذهب تشیع را پوشیده و پنهان میداشتند و تقیه میکردند و اما اهل قم احوال و امور
ایشان منسق و منتظم بود تا آنکاه که کلمه ایشان متفرق شد و بر یکدیگر حسد بردند و
خلاف در میان ایشان پیدا شد چون کارهای معظم و قضیه های مشکل واقع میشد
هر یک بان دیگری می انداخت و تکیه و اعتماد بر دیگری میکردند پس لاجرم پایه دولت ایشان
لغزید و دشمن بر ایشان ظفر یافت بعضی هلاک شدند و بعضی جلای وطن کردند و مکر
از ایشان که بماندند و بعضی بر آنکه متعاکر ایشان را بوقت عمکر بودند و بعضی دیگر فاطمه
بدترم میشدند و حق التعی میکرفتند نعوذ بالله من سوء العاقبة برحمته و کرمه وجوده ابو

علی بن محمد جعفر بن خزیمه اسکا المنجم روایت کرده است

که او بخط ابی جعفر احمد بن عبید الله برقی یافته که عبد الله و احوص پسران سعد بن مالک
عامر الاشعری بقم رسیدند در ایام خلافت عبد الملک روز شنبه ماه فروردین روز ...
سنه ۸۲ از تاریخ پادشاه شد یزدجرد ... و بعد عمر فارسیه ... زوال یزدجرد ...
تا ربخست مستعمل بقم معروف نزد ایشان و در سنه ۹۴ هجریه و چون ایشان بقم رسیدند
سه ساعت و پنج دانگ ساعت از روز گذشته بود در آن وقت طالع شده بود تور اسد درجه
وسط السما حمل بیست و دو درجه آفتاب در جوزاء ... درجه و هفده دقیقه ...
عطارد در ثور ... درجه زهره در ثور بیست و هشت درجه قمر ... درجه و حکایات اسد از
برقی تا اینجا است ... که مصنف این کتاب میباشم چنین میکویم که آمدن عرب درین وقت

فصل
بیان تاریخ ...

که ذکر شد تاریخ [illegible] بدان هیچ شکی نیست ولکن آمدن ایشان بقم در ایام خلافت عبدالملک
بن مروان نبوده است زیرا که هر دو تاریخ سنن خلفا الکذّا که عبدالملک در ماه رمضان سنه
هجریه موافق با سنه یزدجردیه و سنه ۶۵ فارسیه خلیفه شد و بیست و یک سال خلیفه بود و
اهل عرب در ایام ولایت و حکومت حجاج بن یوسف از عراق بقم آمدند پس تقدیر کردند و
گفتند که ایشان در خلافت عبدالملک بقم آمدند بسبب کشیده شدن ایام ولایت و حکومت
حجاج بن یوسف از عراق بقم آمدند و حجاج والی عراق بود از قبل عبدالملک و ولید بن عبدالملک
مدت بیست سال ابتدای آن سنه ۷۵ هجریه موافق با سنه ۴۳ یزدجردیه و سنه ۴۴ فارسیه [illegible] حجاج در ایام خلافت
ولید بن عبدالملک سنه ۹۵ هجریه و سنه ۸۳ یزدجردیه و سنه ۸۳ فارسیه [illegible] فوت شد و راویان عجم
روایت کرده‌اند از زبان ابن آدم و از فرزندان یزدانفاذار صاحب برستجان از احیتم که او
گفت در سنه ۲۳ یزدجردیه و سنه [illegible] فارسیه روز [illegible] و ساعت [illegible] قوم یزدانفاذار از برستجان بیرون
آمدند بهر نگاه که بهوالی برستجان بودند [illegible] از باغ اسعید میگفتند و انجا بنشست
و مخلوف [illegible] و کینه [illegible] و غلامان و عمال [illegible] حاضر شدند مردم آن نواحی مجموع انجا جمع آمدند
و هر طرف [illegible] میدان [illegible] روز نگاه کردند بوضع [illegible] شاهنده که میان راه قم
و [illegible] سواران چند پدید آمدند که [illegible] بیکی از غلامان خود اسب
خود نشاندند و او را فرستاد تا بدین سواران رسید خبر معلوم کند که ایشان چه کسی هستند
و از کجا میایند و بکجا میروند غلام برفت [illegible] یزدانفاذار بنجا ایشان توجه نمود و بسرعت
و شتاب باز گردید و گفت این طایفه قومی از عرب هستند [illegible] و امیران ایشان اند
دو برادر یکی عبدالله نام و دیگری احوص پسران سعد بن مالک [illegible] با اصفهان میروند یزدانفاذ
با [illegible] ساعت [illegible] که چه وقت و چه [illegible] و چند [illegible] کشته است و
بحسب نجوم سعد و نحس [illegible] اختیار کرد [illegible] یزدانفا
ذار پسر خود [illegible] با استقبال ایشان برد [illegible] با جمعی از اهل کتاب
و غلامان ایشان بنشست [illegible] بجانب ایشان براند و بموضعی که آن را [illegible] میخوانند با ایشان
پس [illegible] بعبدالله و احوص سلام کرد و [illegible] ایشان بحضور یزدانفاذار آمدند و
یزدانفاذار [illegible] انبیا الکرام و تعظیم نمود و ترحیب کرد و ایشان را فرود آورد و برایشان گران را
زینت [illegible] بسیار داده بودند و فرشهای [illegible] و هر چه [illegible] محتاج بودند

از مأکول و ملبوس و مفروش از برای ایشان در آن سرا مهیا ساختند و مرتب کردند پس
عبدالله و احوص به آن سرا فرود آمدند و شمشیری و یکنده و یک کمان و چند جامه از جامهای
یمنی و عراقی بهدیه پیش یزدانفاذار فرستادند و یزدانفاذار قبول کرد و باز دیگر جامهای چند فاخر
قیمتی و اشیای نفیس که از آن بهتر نبوده و رونده بوده به عوض هدیه و تحفه با ایشان فرستاد
و چون سنه ۹۹ هجریه موافقه با سنه ۸۲ یزدجردیه و سنه فارسیه درآمد یزدانفاذار از بهر مسکن ایشان
دیرجان را معلوم و تعیین کرد و بفرمود عبدالله را در سرائی که او را از جره مینامیدند
فرود آورده و احوص را در سرای دیگر که او را خرمیدار میگفتند پس از آنکه از برای ایشان
مهیا کرده بودند در این دو سرای آنچه ایشان را بکار آید و بدان محتاج باشند از طرح
فرش و ظرف و امتعه پس آن هر دو برادر در این هر دو سرای نزول کردند روز اردی بهشت
ماه از این سال پس یزدانفاذار دیه جمر را از ناحیت قم با چند قطعه زمین با ایشان داد در
تمامی هم در این سال و ایشان را مدد و معاونت نمود بکارهای زراعت از قبیل گاو
گاو دراز گوشها و تخم نباتات اسپاناج و لاتدرع و گویند که بهر یک تخم زیاده بر صد من حاصل
بها داشتند و چون سنه هجریه موافقه با سنه تسعین یزدجردیه و سنه سبعین فارسیه درآمد
عبدالله و احوص با بزرگان قبایل بمیدان حاضر آمدند و گوی بازی کردند یزدانفاذار دیگر
روز ایشان را ضیافت کرد و بسیاری اعزاز و اکرام کرد پس در آن مجلس عبدالله و احوص
شکایت کردند از کمی و اندکی چراگاه اسبان و شتر و گوسفندان یزدانفاذار و دهقانان ابر
از ناحیت قم اراضی با قطعهای زمین با ایشان داد و همیشه جانب ایشان را مراعات نیکو میداشت
و اعزاز مینمود تا آنگاه که وفات یافت در سنه اربع و عشر و مایتین هجریه
و سنه اثنتین و ثمانین فارسیه روز تیر از ماه چنانچه در باب ... شرح آن گفته ام و
گفته اند که عبدالله و احوص با سایر قوم و تبعه خود بهم در سبب ... در روز
اردیبهشت ماه اسفندارمذ سنه اثنتین و ستین فارسیه تمام روایت اول ... و این روایت
دوم والله اعلم

فصل دوم در بیان سبب نقل کردن و کوچ نمودن از کوفه بعضی مایه ... به قم

راویان از اهل عربیه روایت کرده اند که سبب بیرون آمدن عبدالله و احوص پسران
سعد بن مالک از کوفه آن بوده که احوص بسیار مرد شجاعی بوده و چون زید بن علی بن

بن علی بن ابی طالب ع در کوفه ظهور کرد احوص با او خروج کرد زید او را امیر لشکر خود کرد
...ین حنفی را کشتند احوص را بکوفه بستند و اسیر کردند و در زندان کوفه محبوس کردند
و در آن محبس مدت چهار سال بماند تا آنکه شبی از شبها حجاج بن یوسف ثقفی ... بود
با حاضران مجلس خود گفت کیستند اشراف کوفه نام بردند حجاج گفت این جماعت
که شما یاد کردید از اشراف عراق نیستند و لکن از اشراف عراق عبدالله بن سعد اشعری است چه
مدت چند سالست که برادر او احوص در زندان محبوس است و هرگز از من درخواست نکرده
که او را از حبس بیرون آرم مع هذا که اگر او از من درخواست کند و من ... او ... حجاج
مانی فاعرض میکنند و من سخن او همه را قبول میکنم و میگذارم بعضی از حاضران از صحبت
حجاج بیرون آمدند و این قصه را با احوص گفتند احوص گفت اگر این نوع ... دارد
باشد که او را برادر عنقریب بیرون کنند خلاصی دهند ... حجاج ... احوص را از حبس
بیرون آورد و بر جانب دیگر عبدالله او ... و روایت کنند که احوص ...
روزگار نمود اشعر و دلاور ... و غیر ایشان بسی شدت و درشتی کرد
پس ... کنند ... امیر عراقین ...
دل دید و بجانب ... شدند ... بن یوسف
عراق شد دیگر باره منافقین از احوص ...
حجاج بردند و از او گله کردند پس حجاج بدین سبب احوص را محبوس کرد تا آنکه ... حبس
شد چنانچه ذکر و شرح آن گذشت پس احوص خواست که برادرش عبدالله ...
بار پیغام داد که میاندیش که من روی ترا ... مصلحت در این است ...
و پوشیده دار در عقبا بموضعی نقل کن که معلوم نباشد که تو کجائی و کسی ...
میترسم که ... از خلاص کردن تو پشیمان شود و آنگاه مرا ... طلب کند ...
... پس سوگند خوردم که از برادرم خبر ندارم و ندانم که تو کجائی چون پیغام عبدالله باحوص
احوص ... بعضی از ضیعتهای خود رفت پس اتفاقا اصحاب حجاج را گفتند که تو سبعی
از سباع عرب را از بند رها دادی بی اذن و اجازت خلیفه شاید بدین سبب از خلیفه
جفائی بتو رسد حجاج این سخن را شنید از رها کردن پشیمان شد عبدالله را بخواند
او را ... کرد که احوص را باز فرستد تا از برای احوص از خلیفه ... باشد و عطائی

بدهد

و با همه علیه [illegible] تعالی و نحو شد [illegible] عبدالله سوگند یاد کرد که نظر من با او
نیفتاده و نمیدانم که کجا میباشد و در این سوگند راست گوید و حجاج در این سوگند عبد
الله را تصدیق نمود و عبدالله و احوص یکدیگر را در نهان دیدند عبدالله با احوص فرمود
که کوفه منزل ما نشاید بودن و حجاج ترا در نهان طلب است که ما از این شهر جلا
کنیم و از اینجا دور شویم که من میترسم ترا ناگاه بگیرند و بکشند پس بر آن اتفاق کردند
و قرار دادند که از کوفه بروند و بیشتر احوص اهل و عیال و فرزندان و بعضی از
خدمتکاران بخفیه از کوفه بیرون برد و عبدالله باز ایستاد و ضیعتها را بفروخت و در
در عقب با احوص برفت پس احوص با همراهان برادرش عبدالرحیم و نعیم و تمامی اهل و عیال
و فرزندان و بعضی خدمتکاران به نهانی از کوفه بیرون آمد و امثال ایشان با ماهین و ماه البصره
چند روزی مقام کردند [illegible] بعضی فرزندان ایشان وبا افتاد و خسته شدند و
بسیاری از ایشان بمردند **و چنین گویند که عبدالرحمن بن [illegible]**
بن عامر الاشعری [illegible] پسر بود [illegible] نهاوند وضع بر [illegible] الاکبر [illegible]
عبدالرحمن که با ایشان [illegible] کوههای [illegible] از ناحیت قم برسیدند و بوضعی نسیا اب
و گیاه بود فرود آمدند بجشمه [illegible] چشمه میخواندند بر وایتی خرمبند دینار بایشان رفت
و بعضی از احوال ایشان بپرسید جبا گفت این گروه قومی اند از اشراف عرب از فرزندان
مالک اشعری که اسب خود را در [illegible] و بعد از آن در جنگ کردن با عجم و ملک
سرای [illegible] در مداین بود [illegible] باقطاع باو بداده اند و مالک متصرف شد چون خرمبند
این سخن از جبا بشنید [illegible] فرود آمد و پیاده شد و بر او سلام کرد و بسیار او را دعا
خیر گفت و مدح و ستایش نمود احوص خرمبند را بنزدیک خود بخواند و او را اعزاز و اکرام
خرمبند گفت [illegible] بعد از آن جبا از خرمبند پرسید نام تو چیست گفت
نام من خرمبند است [illegible] گفت بشارت باد که معنی و تفسیر این مرد و جد سعید است
یعنی نیک بخت پس خرمبند درخواست کرد از احوص بعضی از آن ریسمانهای گوشت قدید
با چند هدیه و تحفه دیگر باو روانه کرد خرمبند در عقب آن از برای احوص هدیها حلوا
و شراب [illegible] که از جبال هم است فرستاد و شراب [illegible] در آن زمان [illegible] بوده
چون خرمبند دید انفاد این را [illegible] نمود و آنچه احوص بهدیه از برای خرمبند فرستاده بود

بنزد انفادار او و دیگران فادار از آنچه از اطرف شمرد و مستحسن داشت پس خرسند شد
خبر احوص و شرف و بزرگی او با یزدان فادار بازگفت یزدان انفادار از آن و از طالع وقت
فرود آمدن آن گروه پرسید تا از سعد و نحس و عاقبت مرجع و مآب آن خبر دهد در رسید
که او منجم ماهر بود گفت که این ماه ماه اسفندارمذ است و روز اردیبهشت و برج طالع
حمل و فصل فصل ربیع و من میبینم که امر و دولت ایشان قوتی دارد باشد که اعقاب
ایشان را شانی عظیم و دولتی و کاری جسیم روی نماید رای ما و رای شما بر آن
که با ایشان حسن معاشرت کنیم و همسایگی ایشان را غنیمت شمریم دیگر باره بر سر شهر
رفتند و به لهو و لعب و حال آنکه دیلم در آن وقت [illegible] در رسیدند و غارت میکردند
اتفاقا قومی از دیلم [illegible] بدین ناحیت در آمدند زیرا که
معلوم داشتند که در این روزها به لهو و لعب و گوی بازی مشغولند چون نزدیک آن
موضع رسیدند که احوص و مردمان او فرود آمده بودند بسیاری از شتر و اسب دیدند که
بر نعمتی تمام رسیدیم پس بجانب خیمه‌ها و اسباب و شتران بشتافتند و از احوال حرب و
ایشان خبر نداشتند و حرب و تیر و کمان از عرب ندیده بودند از [illegible] غافل بودند چون احوص
آن قوم و طایفه را بدیدند فی الحال آواز دادند تا فرسان عرب حاضر شدند و برنشستند
و شتران عرب را بدان عادت کرده داشتند آواز دادند همه بجانب ایشان بشتافتند پس
سوار شدند و بجانب دیلم روی نهادند و جنگ [illegible] تیرباران
کردند و بسیاری از ایشان را بکشتند و دیلم هزیمت شد [illegible] بکشتند و بعضی
را اسیر گرفتند پس احوص با اسیران و سرها روی با ابرستیجان نهادند
چون از دور احوص را و مردم او را دیدند گمان کردند که گروه دیلم هستند فریاد بر
آوردند و گفتند که دیلم آمدند پس مردم ابرستیجان در حصار گریختند بر عادت خویش تا آن
گاه که اعراب با سرها و اسیری دیلم رسیدند [illegible] ابرستیجان این را دیدند در بگشادند و
به استقبال بیرون آمدند بر سر ایشان درم و زعفران نثار کردند و شادی نمودند و خود
پیش ایشان رفت و ایشان را تهنیت گفت و ثنا ایشان نمود و اعراب به قریه ابرستیجان
فرود آمدند و صحبت یزدان فادار حاضر شدند و او [illegible] ایشان را تهنیت نمود و ایشان
را مرتبه رفیع نهاد و احوص درخواست کرد که در این ناحیت مقیم شود و او اجابت کرد

و واضح شد که عرب را تقریب مهمان که در میان ایشان واقع شده است فرزندان پسر دیلم او
هر طرف که بتوانند اعراب ایشان را دفع کنند پس احوص بتقریب مهمان فرود آمد در سرای که نزدیک
دو لکاب که الیوم معروف است بسرای بحیره چون شب در آمد احوص از حجرهٔ سرای که نزدیک شنید
که صاحب آن سرای بود که مانند مکویکی از غلامان با او تعدی کرده زن را او زاد کرد تا
بجا سید تا آنکه زن گفت کسی از غلامان مرا بنجانید و لکن شوهرم وفات یافته
و مرا و فرزندانست خورد و کوچک او از زن دیگر فرزندان بزرگ دارد و ایشان را نزرگ شوند
را بمن منیه هند و ظلم روا دارند احوص او را وعده داد که رفع ظلم او را بکند زن گفت اگر در قول
خود صادقی مهم مرا خوب یاری کن و تدبیر چند چیز است که من قوت مقاومت ایشان ندارم اول
حصر آن زن و فرزندانش را بجز بید و محکم ساخت و با فرزندان بزرگ موروث و حق خود از ترکه
ایشان بگرفت و هر کس هر چه از اغنام و املاک میفروختند میخریدند تا صاحب املاک شدند
و همیشه مراقب احوال دیلم بود که هر وقت تاراج کنند سنی یعنی لشکر دیلم از وجود عرب قطع
از غارت بچه بوده و باز ایستادند و بعد از آن چون برادر احوص فروختن ضیعتها ذکور
فارغ شد اسد بقم باحوص رسید که بقم متمکن بنشسته بود و چند ضیعه و چند سرای خریده بوده
و مالک شده او را گفت ای برادر اینجا بوده که تو گریختی که بدین موضع وطن ساختی که من بدان راضی
نیستم چرا با اصفهان و قزوین که از شهرهای معروف اند نشد گری احوص گفت این موضع ما را بهتر
و مبارک تر است و در اصفهان از عرب بعضی هست و ایشان از عربیت قبیله و طایفه دیگر ند قدر ما را
و ما در میان ایشان معززی و مکرم نباشیم و دیگر غرض نیست که این ثغری است از ثغور مسلمانان
که کفار بدان قصد میکنند و میخواهی تو اینجا ساکن شوی تا حسبة لله و ابتغاء لمرضاته دفع
کفار از مسلمانان کنی این ناحیت هم ثغری است که دیلم از آن منقطع نمیشوند و زحمت میدهند
عبدالله اصرار کرد و مبالغه نمود بعد از آن با احوص تا آنجا ماند و میگفت که من مقام نکنم الا اینجا
و احوص در مدت عمر خود خلاف عبدالله نکرده بود در هیچ چیزی و هیچ وقتی مکروه را اینجا
و در این روز عبدالله کودکان و عیال اخوه از برنشاندند و زنان و کودکان تاکید کرد که عبدالله
نا اله و فرزندان که ند و میگفت که میل کردند و هرگز در میان ایشان جدائی نبوده است و بر این معنی
عادت نکرده بودند پس هر یک بیراه نیاوردند و فرزندان و افغان از میان ایشان برخاست پس عبدالله
احوص را گفت ای سمت دل تو چنان افتاد که هیچ رحم نمیکنی و دلت بر ایشان نمیسوزد با احوص گفت

من

از ضعیفی زنان ایلی

ایشان نقض وفا کرد احوص و عبدالله

من برای ایشان رحمت اختیار کنم و شفقت پیغمبرم مر خویش را و فراخ بوم و بسیار نعمت
از بهر ایشان اختیار کرده ام و الی الله لا یکذبه هلم ران کس را که از پیش بفرستند که تا از برای
ایشان اختیار موضع و مقامی کنند که از برای نزول کردن و مقام نمودن شاید که با اهل خود
در وقتی نکو بود بعد از آن احوص غلامان خود را او را زاد تا بارها را از شتران عبدالله باز
او رهنند و محملها را فرو داورند و غلامان احوص امتثال نمودند پس عبدالله گفت کجا نماز
بکنارم من میخواهم که نماز در سراها بجویم بگذارم احوص او را گفت که نماز در خیمه ها بکن تا
من برای تو سرای و مسجد بنا کنم پس عبدالله نزول کرد در خیمه ها مقام نمود و بنا کردند تا آنکه
که احوص مسجد را اسم حود دل نباخت و بعد آن این مسجد را تشکده بر دست امویان و از آخر
که بجای او مسجد بنا کرد و اول مسجد بکه بنیان نهادند همان است ساختن آن مسجد را پیر احوص و تسبیح
با قوم و سبع خود بعد از آن حیث مقام کردند و این و مقامات نامزد نشسته . و بعد از آن
هر بند او را شتران و بزرگان آن ناحیت هر اوقات برای دیشان سلام میکردند و عزیز و مکرم
داشتند اوی گوید که چون عبدالله احوص را پیست
خو بند ا ایشان را دعوت نمود و بنیاد فتنه کرد به بشیر از ایشان طعام ها و شیر و شکر بجهت
پیش ایشان و رد عبدالله و احوص گفتند که این چیست که ز هیچ و شکر و عسل با طعام ها
دیگر مقدم داشتی خود بنداد گفت که من اول شیر نهادم تا سبب آن هم شیری و نیم شیر ... بود و
محبت و مودت کو در دو موجب حرمت به غرض شوید و بعد از آن شکر و عسل نهادم دیر از آن بهر دو
حسن فال و بین تمام است و عجب حلاوت او را نعمال است و عبرات ... بخداسی و عسل
میوه و حاصل منع شت فرزند و دار ندا مکر و حیله و شکر سبب ... ... تم بعتر
است سبب شکر و رعایت حقوق است و حفظ الغیب بستن پس عبدالله و سرعت کنند که ما را
برای دینی و رضای هم نشت و نصیحت اشارت کردن قبول کرد ... ... کرد و یا
موید بینم و شما ده بیان کجا بر امدند ... و ... ...
نصیحت که بیغ ننمایند قلبی به دست و بی بود اوند نیاوری با ... و بیر ... ...
و بخشش نمایند و ... ... بکنند و شما را است زجانب ما موز شما ... ... ناحیه
شما را اموال و اسباب و نعمت های ما شریکی و شما را ... حق عصبیت ما سخن ما ازان
و ... آنان در حق شما قبول نکنیم و بر دشمنان تیغ و شمشیر کشیم و بیار شما باشیم ... بیار

بپسران خود وصیت کنیم با حق سبحانه وتعالی امید واریم که کارها انتظام شود و صنع جمیل
در حق ما تمام رسد و این نعمت … که … بان زاندیم محقق گرداند و از قول بفعل اید
وهو حسبنا ونعم الوکیل پس خرنبداد بر ایشان دعا کرد و تحسین و افرین نمود و بقیه روز
بلهو ولعب وفرح و شادی بگذرانیدند و باخر اوردند پس عبد الله واحوص بمنزل و مقام
خود باز رفتند **فصل سیم در بیان خواب دیدن کنیز خرنبداد که**
هم چنانچه که در کتاب تاریخ قم مذکور است که چنین گویند کنیز
خرنبداد در خواب دید که او در باغ بزرگ بود و دیوارهای ان باغ بیفتاده بودند
و جمعی در ان … بودند و دیوارهای باغ را مینهادند و عمارت میکردند و در میانه ان باغ در
… شاخهای بسیار سبز و تازه شده بودند پس انجا بپیر در خواب ان جماعت که حاضر بودند
… که چون … که این هر دو سر … و از اصول ایشان این شاخهای سبز تازه بر امده
… تا چون … شود دیگر باره سبز شود یکی از انحاضران ان کنیز را گفتند
… این باغ که تو می بینی این هر دو سر … زمین عرب است پس ان کنیز …
… خواب … خرنبداد … تعبیر کرد و گفت اما باغ اشام
… اما این … عرب است و ان هر دو سر عبد الله واحوص اند و شاخها که از اصول ایشان
… اولاد ایشان و خرنبداد بدانست که این قوم را
… دولتی و شانی عظیم باز دید اید پس حاضر ساخت عبد الله واحوص را و انخواب را با ایشان
باز گفت و ان بر ایشان تعبیر ان بیان کرد … بغایت خرم و شادمان شدند و بسیار حمد و شکر
باری تعالی … و گفتند که از خرنبداد … کفایت معیشت در خواه کردند **فصل**
چهارم در بیان عهدنامه نوشتن مجوسان از برای طایفه
عرب هم چنانکه در کتاب تاریخ قم مذکور است که خرنبداد
… و اشراف ان ناحیت از عبد الله واحوص در خواه کردند که میانه ایشان
عهدنامه … که مشتمل … و محافظت یکدیگر در نفس و مال و با یکدیگر مصادقت
و … شعار کردند پس عبد الله واحوص … گفتند تا از کتاب عهدنامه
بنویسید … بنوشت و از طرفین تاکید و تشدید در ان یاد کرد و هم خطهای خود در ان
ثبت کردند … سعد بن مالک … کردند بعد از ان … از خرنبداد …

فصل سیم در بیان خواب دیدن کنیز خرنبداد …

فصل چهارم در بیان عهدنامه …

ان تعبیر کرده خواهد شد [illegible] که حکم کرده اند بانچ [illegible]

عبدالله واحوص اند که شاخه شجره اصول ان هر دو سی و بر امده بودند حساب نبات آنکه از پس ایشان وجود باشد که عقب عبدالله واحوص بمرتبه رسند که ورای ان نهایتی نباشد بسبب انکه یکدل و یکزبان باشند و بمثل کلمه واحده باشند و مدد و معاونت یکدیگر کنند و باریکدیگر بکشند وطریق سخاوت و بذل و جوانمردی سپرند لاجرم ایشان را برین منوال کنند و هیچکس بر ایشان طمع نکند و بر ایشان ظفر و طالع وقت فیروزی ایشان دلالت میکند بر تمکن ایشان ملت مسیحی شصت سال والله اعلم راوی گوید که برین منوال و عهد و شروط اقامت کردند و مقیم شدند و تناسل و توالد ایشان بسیار شد و شوکت و عظمت ایشان بمحل اعلا رسید و بر خریدن ضیعتها و قریها حریص شد و بر زیادتی کسب معیشت و بنا نهادن سراها و ایوانها و عمارتها مولع و حریص شدند عبدالله واحوص بنیابت یکدیگر میکردند و در قصد اصفهان هرگاه که یکی از ایشان باصفهان رفتی تا ارتحال اصفهان اخراج این ضمان کند ان برادر دیگر جای و مقام او بنشستی بعد از ان عبدالله بن سعد [illegible] رفت و باصفهان الی حاکم شد تا انکه از ان استعفا نمود و طلب عزل و ترک ان کرد چنانکه من [illegible] دیگر بار بمقام و منزل خود امد شهر قم و بزراعت و عمارت و ان اختصار نمود تا [illegible] که وفات نمود و نیز وفات شد چنانچه من در موضع خود یاد کنم الی اخر

فصل ششم در نقض عهد و شکستن پیمان اهل عجم اهل عرب را عهدی که در میان عرب و عجم رفته بود و عجم آن را شکستند [illegible] عهد و پیمان کردن

چنین روایت از بعضی راویان عرب که از مشایخ خود روایت کردند که میان عرب و عجم که در قم بودند همه اوقات با یکدیگر موافقت مینمودند و همه متابعت یکدیگر میکردند و بر عهد و میثاق که در میان ایشان بود مواظبت میکردند تا آنگاه که یزدانفاذار و جرمیدار و وجوه اشراف عجم که با عرب عهد و پیمان کرده بودند وفات یافتند بعد از ان فرزندان عجم بزرگ شدند نظر کردند در عبدالله واحوص و فرزندان ایشان و کار و شغل ایشان و هر روز قوت زیادتی و شوکت و بزرگی ایشان زیادت و حد و بیشتر میشد و ضیعتها و املاک بسیار متملک میشدند فرزندان عجم چون چنان دیدند با خود

کفتند که اگر این قوم عرب بدین شوکت و دولت بمانند بدان ناحیت غلبه کنند و [illegible]
فرا کیرند و زمام اختیار از دست ما بکشایند اگر ما تدارک تصرف ایشان و فرصت غنیمت
نشمریم هلاک شویم و برافتیم پس اتفاق کردند که عرب را از این ناحیت بیرون کنند و این
[illegible] در وقت غیبت احوص از قم [illegible] باصفهان [illegible] بود و علم حضور او ط[illegible]
غیبت [illegible] پس پیغام فرستادند به عبدالله که ما را [illegible] که شما با ناحیت ما [illegible]
[illegible] ناحیت [illegible] عهد [illegible] ایشان اکرچه از ما صادر شده
که [illegible] شما را از [illegible] تا از آن [illegible] کردیم و به حکم شما [illegible]
هم [illegible] شما [illegible] انتقال کنید و [illegible]
دیکر [illegible] عهد [illegible] ایشان را از عاقبت شکستن آن عهد [illegible]
کردند [illegible] ایشان [illegible] عهد [illegible] کردند کفتند
اکر شما [illegible] کواه [illegible] کنیم [illegible] از آن کودکان
و دیوانکان [illegible] کردند [illegible] و [illegible] دادند تا [illegible]
بجاست [illegible] عبدالله [illegible] شفاعت میکردند تا عبدالله از آن [illegible]
امد و [illegible] قتل [illegible] کر [illegible] مهلت و اجل بدهند
که احوص بیاید او را مهلت دادند پس عبدالله نامه نوشت با حوص و او را از غدر اهل قم و
نقض عهد و پیمان و بی حرمتی [illegible] ایشان با او خبر کرد و آکاه داد چون احوص
از این واقف شد بشتاب از اصفهان بیامد چون بدین ناحیت رسید عبدالله را دید که [illegible]
[illegible] بود و دیده با نان و [illegible] عبدالله قصه
[illegible] با احوص باز کفت و کفت این
از خیانت [illegible] بدین مقام و بدین ناحیت باز داشتی تا [illegible]
[illegible] استغفار [illegible] که من که میخواهم مقام کنم و وطن سازم
[illegible] بدین ناحیت مقام کردن مکر خبر
من کمان نبردم که این قوم با ما نقض عهد کنند چه ما از ایشان خبر از خیر و صلاح
ندیدیم [illegible] جبرئیل [illegible] من بدیشان رسول فرستم و پیغام
بدانچه [illegible] ایشان اقتضا [illegible] خود بکنم و توکل بر خدا کردم چون خبر قدوم

احوص با اهل عجم شنیدند دیگر باره رسول فرستادند و پیغام دادند که اکنون مدت مهلت سر آمده
و احوص آمد و شما از جهت ما نماندید از ناحیت ما بیرون روید احوص با ایشان پیغام فرستاد و ابلاغ حجت
و تاکید را گفت که از ما بشما مالی رسیده است و کاری کرده ایم که بر شما خوش نیامده باز گوئید
تا از آن بر گردیم چنان نکنیم و بجا آئید عهد و پیمان نکنیم و بدان وفا کنیم و پیش از ذکر ما نقض عهد کنیم
و از پیمان بر گردیم شما از عهد بر نگردید و بدان وفا نمائید و از بغی و ستم پرهیز کنید و بترسید که
عاقبت آن بد است اهل عجم بجواب گفتند که ما همین سخن از برادرت عبد الله شنیدیم و ملجم هیچ چیز از
شما مکروه و ناخوشنود نیافتیم الا آنکه ما همسایگی شما را نمی خواهیم و ما را مصلحت نیست که شما در
ناحیت ما ساکن باشید از این ناحیت بیرون روید پیش از آنکه ما شما را بیرون کنیم چون احوص از محاورت
ایشان و باز گشتن از این سخن و تصالح کردن از طرف ایشان نومید شد و هیچ حیلت نماند ایشان
را گفت چون میان ما و شما باین انجامید از میان شما بیرون رویم و بلاد بغی و ستم که بر ما میکنید تن
در دادیم و بدین سراها و ضیعتها که ما راست در این ناحیت چکنیم اهل عجم گفتند که آن را بما
بفروشید احوص یک هفته از ایشان مهلت خواست تا آن املاک را بفروشد ایشان را مهلت دادند
عبد الله و احوص با قوم و مردم خویش بمقام و منزل خویش باز آمدند و بدین شرط و عهد چون پنج روز از
مدت مهلت بگذشت اهل قم را عیدی بود اتفاقاً روزی بود که آن را تعظیم مینمودند و
بزرگ میشمردند و اجتماع در آن روز اکل و شرب مبارک میداشتند و احوص را هفتاد بنده ابن اثیر
زر خریده بود همه را بخواند و همه را وعده رهی و سرائی بداد بشرط آنکه صاحب فرمان ده را بکشند
و سرهای ایشان را نیز با احوص آرند ایشان احوص را گفتند که ما در شب چگونه زیبایان را از
دیگری تمیز دهیم احوص گفت بروید و در میان ایشان و با ایشان اختلاط بکنید که ایشان مشغول به سبب
شدن شرب و اسراف بان در آن وقت شما را از اصحاب خود تمیز نکنند چون شما در این میان در
هر قومی را که شناختید فرصت یافتید او را بکشید و سرش ببرید بمن آرید و اگر بر شما مشتبه
و ندانید که مهتر و رئیس ایشان کدام است هر آنکس که از او بوی خوش آید او را بکشید
و احوص برادر خود را که نعیم باشد ایشان بسر نهفت فرستاد و نعیم چنانچه سر نهفت را بگرفت و اسیر کرد پس ماهی
چند از او بستد و او را رها کرده بود و احوص را مملوکی بود و دعوی میکرد که از عرب و از
احوص درخواست کرده بود که او را با اسم عرب نام نهد و بدین سبب احوص بر او خشم کرده بود که آن
نظر شرم او افتاد او را بکشد باین سبب مملوک از وی گریخته بود پس شب که آن شب را بیات

نام نهاده بود در امدان مملوك قصد ده جمكران كرده بودند كه سخت ترين مردم ان
ناحيت بودند بر عبد الله واحوص ان غلام طلب فرصت ميكرد تا فرصت يافت و ان چهار
نفر را بكشت و سرهاي ايشان را ببريد و هر يك از مماليك هفتاد كانه قصد ان ده كرده بودند كه
كرده بودند و صاحبان ده را مراقبه ميكردند و چشم ميداشتند تا او را بكشتند و سر او را ببريدند
چون وقت سحر رسيد مجموع مماليك هفتاد كانه نزد احوص با سرها قصد مجلس او كردند تا
غايتي كه هيچ كس از ايشان در مراقبت و كشتن صاحب خود خطا نكرده بودند و هيچ يكي از ريكسان
ها فوت نشده بود و ان مملوك كه نخستين پيش احوص امد با ان سرهاي چهار كه نزد احوص او
امد گفت و يحك من همين ساعت نه بكشتم ان غلام ان سرهاي چهار كه نزد از توبره كه با خود داشت بيرون
اورد و پيش احوص نهاد و نام ايشان را ياد كرد و بگفت كه اين سرها از ان كيستند احوص سر
او را بوسه داد و خشنود شد و گفت كه تو فرزند مني كدام نام از نامها تو ان را دوست ميداري تا
من بدان نام ترا نام كنم گفت غراشيبان نام بگذار احوص او را بدان نام تسميه كرد و از جمله مقربان
خود گردانيد و چون ان سرها را در پيش احوص صف در صف نهادند و در پهلوي يكديگر نشاندند
احوص بفرمود تا مجموع ان سرها را در دهليز سراي برادرش عبد الله نهادند و عبد الله ازان
مكر و تدبير خبري نبود و ندانست چون وقت سحر رسيد عبد الله خواست كه بيرون ايد و بمسجد
رود تا نماز بگذارد و در پيش او غلامي چراغي در دست گرفته بود و ميرفت چون عبد الله
پاي در دهليز خانه نهاد سياهي ديد غلام را گفت كه اين چه سيا است غلام نظر كرد گفت اي مولانا
اين سرهاي مردمان اند عبد الله صيحه زد و كلمه استرجاع بر زبان راند و گفت اين عمل و فعل
برادرم احوص جاهل است كه هميشه مرتكب كارهاي بزرك ميشود تا اكنون ارواح ما در معرض تلف
خواهد انداخت و فرياد كنان بسراي احوص در امد و گفت اي ظالم اين چيست كه تو كرده احوص بر
او برامد و گفت اين صورت بسبب ظلم و بغي كردن ايشان است ابتداء بر ما ستم كردند و عهد
كه ميان ما و ايشان بود بشكستند پس حسبي انه تو هم ما را بر ايشان فرصت داد و دو ضعيف خود
عبد الله گفت زود باشد كه اصحاب ايشان و اهل اين دهها چون در بامداد ايند و اين خبر بر
ايشان رسد بر ما غلبه كنند ما چه خواهيم كرد و چه خواهيم گفتن احوص گفت تو مسجد برو
و مرا با ايشان واگذار چون تو در بامداد باز ايي هيچ يكي از ايشان نبيني پس بفرمود تا مجموع سرها
در چاهي انداختند چون مردم ان ناحيت در بامداد امدند بگوش ايشان رسيد انچه در شب

شده بود بعضی بر دست عرب مسلمان شدند و بعضی پناه با ایشان آوردند و جمعی
در شهرها متفرق و پراکنده شدند و ناحیت از دشمنان عبد الله و احوص خالی گشت و این تازه
بر ایشان مسلم شد پس امیران عرب مردم را دلخوشی دادند بخیر و نیکی در باره ایشان وعدها
دادند پس مقیم شدند و استقامت یافتند و از سرا امن ساکن شدند چون احوص واقف شد بر آنکه
برادرش نعیم صاحب سر و ستر دارد ها کرد ذات سواد یاد کرد او را میکشم و آنچه از سر قتیبه گرفته است
نسبت نام عبد الله نعیم را گفت که چند روز خود را از احوص پنهان و پوشیده دار پس نعیم بیرون
رفت تا آنکه امکنه برادرش از او خشنود شد پس نعیم باز گشت پدید راوی گوید که چون عبد الله
و احوص مقیم شدند نامه نوشتند به پسر عم خود سائب بن مالک و از ایشان ذات دولت و تمکن
منزل و مقام خود را آگاه کردند و از اقتدار خود خبر دادند و ایشان را بجانب خود دعوت کردند
پس مجموع اعراب اشعری بجانب عبد الله و احوص عزیمت نمودند و متوجه شدند

فصل در ذکر کشتن حجاج بن یوسف محمد بن سائب بن مالک اشعری را هم چنانکه در کتاب هم چنین مذکور است که سبب کشتن

راوی گوید که چون پدر محمد بن سائب را با مختار در کوفه شهید کردند محمد کوچک بود
او را حبس کردند و مصعب بن زبیر او را از حبس بیرون آورد و چندی برآمد بالیده شد و شجاع
و مردانه ترین روزگار خود بود که در آن ایام کسی هم سنگ او نبود و سواری و شجاعت و مردی
و سخاوت نظیر خود نداشت و او را در میدان با هزار سوار برابر داشتند و او نیزه بود که شجاعان
عصر از برداشتن نیزه او عاجز بودند بسبب بزرگی و گرانی آن اتفاقا بطریقی از حکام اذربایجان
و بر وایتی از قزوین پیش حجاج آمد بعضی گویند بطریق بنو بازان بود و از اهل ناحیه خزر
شکایت کرد که بعضی از اشرار در ولایت من دست تغلب برآورده اند و خرابی میکنند من از جهد
تنبیه و سیاست آنها بر نمی آیم التماس میکنم که هزار سوار کاری بمدد من فرستی تا من دفع شر
ایشان کنم و مرسوم سواران را از خاصه خود میدهم که دخلی بخراج سلطانی نداشته باشد
حجاج بن یوسف گفت که بنام زاد بیش من آی تا من در کار تو اندیشه کنم چون روز دیگر بطریق
بسلام حجاج حاضر شد کس فرستاد محمد بن سائب را حاضر ساخت و او را با بطریق بود و کفایت شر
دشمنان او کن و بی اذن بطریق مراجعت مکن بطریق گفت ایها الامیر من هزار سوار از تو خواستم
گفت نه یک سوار حجاج گفت برو با این مرد که هزار سوار بتو داده ام و کفایت شر دشمنان

کشتن حجاج محمد بن سائب را

را خواهد کرد و مؤنت او بر تو آسان است پس بطریقی با محمد بن سائب بنای حیله خود در ساخت و محمد بن
سائب حربهای مستعد با اشرار آن ولایت کرد و بر همه حروب بر اشرار فائق آمد پس از
دفع خصمان خواست بکوفه مراجعت کند بطریق گفت چون اشرار بدانستند تو را مضرت بکار اول این
بهتر است که چندین روز خود را پنهان داری و چند روز آشکار شوی تا اشرار دانستند که
غیبت تو بواسطه رجوع امر نیست بعد از آن اگر بروی بخیال مراجعت تو [illegible] تعلقی نداشته باشند
چون چند نوبت این کار کنی مرا اسوه خواهی کرد محمد بن سائب بفرموده بطریق عمل کرده بعد از
چند ماه عزم مراجعت نمود چون بنزدیک کوفه رسید دزدانی چند قافله را تاراج کرده بودند
و مال زیادی بدست آورده بودند و زنان ایشان را باسیری گرفته بودند محمد بن سائب
بر ایشان تاخت و جمعی از ایشان را بقتل آورد و اموال و اسرا را بجماعت استرداد نمود
و منت بر آنها گذاشت و هیچ از آن مال قبول نکرد و اسیرها مردان بدعای خیر یاد کردند و ثنای او
گفتند پس محمد بن سائب شاد بکوفه رسید و از پنهان شدن حجاج این
خبر در کوفه فاش و منتشر شد که جمعی از دزدان بنزدیک کوفه آمدند سوار شده بایشان
رسید و بر ایشان ظفر یافت و هر چه دزدان غارت کرده بودند از ایشان گرفت [illegible]
این خبر فاش شد تا آنکه این خبر بحجاج رسید گفت این نتیجه مکر [illegible]
او را طلبید [illegible] و خبری معلوم نکرد [illegible]
تا تفحص و جستجو [illegible]
اندک آن اسب از محمد بن سائب [illegible] جماعتی را [illegible]
که ببینند [illegible] حجاج [illegible] چون نظر محمد [illegible]
و بر اسب نشست تا با ایشان جنگ کند [illegible]
کرد [illegible] حجاج مثل محمد را بکشتن [illegible]
سائب بجواب مادرش گفت اگر حجاج بر من ظفر یابد [illegible]
بدست [illegible] او را [illegible] مادرش [illegible]
بدست گرفت و شفاعت کرد تا محمد شمشیر [illegible] تسلیم شد و در صحبت ایشان نزد
حجاج آمد حجاج او را گفت [illegible] ملازم باشی [illegible] فرمان [illegible]
کردی پس گفت تا او را بکشتند پس منادی در کوفه ندا کرد [illegible]

ال سائب بن مالک در کوفه بیابند خون او در هدر باشد پس فرزندان سائب از
کوفه کوچ کردند و در شهرها میرفتند تا آنگاه که پسران عم ایشان سعد بن مالک با ایشان
ملحق شدند **و بروایتی دیگر گویند که حجاج بن یوسف**
همه فرزندان مالک بن عامر اشعری را امر کرد که از کوفه بیرون روند و پس از کوفه
بیرون آمدند و فرزندان سائب بها هین مقام کردند و فرزندان سعد بن مالک بناحیت
کشته شدند و انجا فرود آمدند بعد از ان فرزندان سائب را بسوی خود دعوت کردند
و ایشان نیز بناحیت قم آمدند پس شوکت یافتند و معزز و مکرم شدند بعد از ان احوص
وفات یافت و وصیت کرد به برادرش عبد الله و عبد الله بعد از او وفات یافت و وصیت
کرد به پسر برادرش مالک بن احوص مالک در ان وقت بزرگترین فرزندان عبد الله بود
پس همه فرزندان عبد الله و احوص در عزت و رفعت بودند و در جاه و حشمت تا انگه دولت
بنی امیه نیست گردد و دولت بنی عباس روی کرد دیگر قصص ایشان و حروب و احوال ایشان و
قصد کردن ایشان با مالک بن احوص و پیش محمد بن شبیب طائی صاحب لشکر بنی عباس بقم آمدن
و متمکن شدن از قتل او و دیگر اخبار در موضع اخبار مالک بن احوص یاد کرده شود ان شاء الله اهل تاریخ

فصل هفتم در بیان آمدن طایفه اشعری بقم و بجای دیگر رفتن در ترجمه تاریخ قم چنین نوشته است

که حسن بن احمد بن الحسن بن قتاده ازدی حکایت کرده و روایت نموده است در کتابی که منسوبست
با احوص بن حمید از ذکر ده سائب بن مالک که سبب بیرون آمدن همه فرزندان مالک
از کوفه ان بود که حجاج بن یوسف محمد بن سائب را بکشت و سبب آمدن ایشان بقم و بجای دیگر
ان بود که مالک بن عامر اشعری با پسر عم خود ابو موسی اشعری از کوفه بناحیت بصره و اهواز
و اصفهان آمده بود و او با ابو موسی اشعری آن نواحی را فتح کرده بعد از ان ابو موسی او را بناحیه
جبل فرستاد و مالک آنجا از ناحیت نهاوند تا پیش سپاه بود فتح کرد و دفع کردن ایشان تا حیت کلهر را که آنجا
کروه دیلم بودند که هر سال بدین ناحیت سپاه میآمدند و دعوی میکردند و اهل این ناحیت را
غارت میکردند و برده میکردند میگرفتند و بدانجا غارت کردند و ایشان از بیم ایشان بیرون شدند
مالک با ایشان برفت و ایشان را در بیابان و ایشان را بکشت و ان دیگران را هزیمت کرد
اهل طخرود را با نهاوند که از ایشان برده بودند از دست دیلم خلاص کرد و اموال ایشان

فصل هفتم از باب دوم

ردکرد پس همه مالک التجا کردند و او را مامن و پناهگاه خود ساختند و همراو فاسدی
ملازمت او بودند تا آنگاه که مالک بکوه فرار کرد و چون مالک بکوه آمد با فرزندان خود قصد
آن ناحیت بگفت و از اهل طبرز و دیس از مدتی در ایام والی شدن حجاج بعراق از کوفه بیرون
آمدند بدین ناحیت پیوستند از ادکرکان و خدمتکاران عبد خود را از اهل طبرز و بطلب کوهند
پس بقره مدعو ما تارک فرود آمدند و برد میانه دهاتی آن ولایت عربی عالم بود در
بعضی از کتب چنانچه بود که قومی از عرب بشهرها ایشان فرود آیند و بر ایشان مالک شوند
و بر ایشان غلبه کنند آن مرد بدین بیش را زرفت و این تاریخ و روایت با ایشان گفت و اعتماد کرد
بر ایشان و بر ایشان وثوقی حاصل کرد که چون ایشان مالک این ناحیت شدند و اختیار
بدست او بود فرزندان او را محافظت و رعایت نمایند و آن مرد عمار عرب را آگاه کرد و ترسانیدن
آمدن اکراد دیلم که هر سال بدین ناحیت غلبه میکردند و ایشان را گفت این هنگام وقت آمدن
ایشان است پس فرزندان عرب بجانبی که دیلم در میان آمدند قصد کردند و بچشم کشم بودند
و چون ایشان بدان موضع فرود آمدند اتفاقا دیلم نیز در آن وقت رسیدند پس فرزندان عرب
دو بودند بلم او کردند و بیشتر را بکشتند و بعضی را اسیر کردند و بعضی را هزیمت کردند و
اهل این ناحیت بظفر یافتن ایشان بر دیلم و بمردی و مردانگی ایشان خرم شدند و از فرزندان عرب
خواه کردند که بدین ناحیت مقیم شوند و هر چه ایشان لازم باشد با ایشان دهند پس عرب بدین
ناحیت مقیم شدند بعد از آنکه با اهل قم سوگند خوردند و عهد کردند بعد از آن عبدالله
و احوص بیرون آمدند و باین ناحیت امیری بود بمیل اعرابی ناحیت بعبدالله تفویض کرده بود پسر
عبدالله سعد کو باده باین ناحیت آمد و اینجا بود تا زیاده بر صد هزار دینار از خالص مال او بر
دست مردمان این ناحیت باشد و ثابت و لازم شد هر چه ایشان را بیرون شهر بود باین
منبع بعبدالله تخم و وجه تند پس عبدالله و برادرش و فرزندان او و دیگر خدمتکاران و تبع
او اینجا ساکن شدند و عبدالله ملازم مسجد شد و شب و روز با طاعت و عبادت مشغول
بود و هرگاه که عبدالله بانگ نماز گفتی دهقانان آن ناحیت او را دشنام دادند و علم
از ایشان بکسی نیکو و از ایشان عفو نمودی و التفات نکردی بعد از آن خلق میرفتند و تجاوز
نمودند تا بر آن کشیدند که عبدالله را تکلیف کردند از این ناحیت با جمعی که در صحبت او بودند
بیرون رفتن امیر عبدالله عهد و پیمانی که در میان ایشان بود با ایشان آورد و ایشان

کیفیت کشتن احوص و سایر اکابر را

بازالتفات نکردند و بر عبدالله خروج و اصرار نمودند پس عبدالله از ایشان مهلت خواست
تا آمدن احوص از اصفهان مهلت دادند پس عبدالله نامه نوشت باحوص و او را آگاه کرد پس
احوص بقم آمد پس به عبدالله با او گفت تا آخر آنچه که ذکر شد دیگر تکرار نکنیم و اینها را گفت
مگر فرزندان یزدی کردند در قریه ابا لش با او عهد کرده بود **و بروایت دیگر سبب**
بیرون آمدن عبدالله و احوص از کوفه و آمدن ایشان
بقم آن بود که حجاج بن یوسف عبدالله بن سعد را امیر کوفه نمود چون فتنه
عبدالرحمن بن محمد اشعث کندی بعراق واقع شد و حجاج بر او ظفر یافت حجاج عقیب کرد قومی
را که خروج کرده بودند با او و در مین و تهارا بکارهاء مکروه و ناخوش امر میفرمود و ایشان
را بغایت خار و ذلیل میداشت پس عبدالله بن سعد با برادر خود احوص و عبدالرحمن
و نعیم و دیگر خدمتکاران و ایشان هفتاد سوار بودند از کوفه بیرون آمدند و چون بزمین
قم رسیدند بده فراهبرد رسیدند فرود آمدند بعد از آن خواستند که باصفهان روند
نظر کردند بمردم این دهها دیدند که ایشان در حصاری کرده اند و از راه قادیس سواران
و پیادگان دیدند که بر پشتر بر آمدند و از اهل قریه ها پرسیدند که چه کسند [illegible] طایفه دیلم
سواران دیلمند هر سال بر اینها جنگ کنند و غارت کنند و اسیر برند عبدالله با غلامان
بر نشست و پیش باز ایشان رفت و حرب نمود و جمعی از ایشان را اسیر گرفت و اسبان و مالها
بسیار بغنیمت آورد و بموضع خود باز گردید و کار بسازی کرده باصفهان رود وجوه اشراف
این ناحیت چون خبر [illegible] ایشان را دیدند پیش عبدالله رفتند و درخواه کردند که با مردم خود
بدین ناحیت مقیم باشند و هر چه ایشان محتاج باشند حکم کنند با ایشان بدهند پس مدتی
در این ناحیت بودند بعد از آن غدر و خیانت کردند و خلاف عهد نمودند و اعراب چون تسلط
کردند که حق حمایت اینها را مراعات نکردند ایشان را بطریق مذکور بکشتند **و گفته**
اند احوص بعد از آنکه عدد ایشان را [illegible] کرد وجوه اشراف اینها را
بمهمانی طلب کرد همه را بکشت و از ایشان یکنفر باقی نگذاشت مگر [illegible] در آن صاحب حمل
بعد از آن امیران عرب مزارع و قراء ایشان را در میان خود قسمت کردند و نامها نوشتند
بفرزندان بنی اعمام خویش و ایشان را بجوید عوت نمودند و از ایشان ابوبکر و عمرو حماد بن
ابوبکر و فرزندان [illegible] زادگان عبدالله و احوص و غیر ایشان بودند چون نامه بایشان

رسید

رسید مجموع با این جانب امدند هر یکی را ناحیتی بداد بابی بکر رستاق فراهان و بر سر پشت جمالان
ابی بکر رستاق ساوه با ضیعتها که بعضی از آن بخرید و بجان خود رستاق طبرش وغیره و به
ادم رستاق قاسان وغیره و بعضی رستاق دولا خود و هم چنین فرزندان احوص بشهر
فرا گرفتند و بعد از آن سلمة بن سلیم عامل رشید که همدانی بود بجبل امد و بر روایتی
دیگر رئیس همدان معلوم کرد فرزندان امدند ایشان را بدین بعد و در بعضی از دهها
ساوه فرود امد و طبرش و جهرود و گوزدر از آن او بود مجموع را با ایشان فروخت بعد از آن
طایفه عرب غلبه کردند بر بعضی از دهات همدان وری و اصفهان با هر یک و شیره تا آنچه کرفت
بسبب کثرت ایشان بزرگتر من شهرها باشد و ابو عبدالله حمزة بن حسن اصفهانی
در کتاب خود اورده در تفضیل اصفهان که سبب امدن
اشعریین و دیگر عرب بناحیه جبال ان بود که چون حجاج بن یوسف عبد
الرحمن بن محمد اشعث در دیر جماجم و او را هزیمت کردند و اصحاب و یاران او در
شهرها متفرق شدند جماعتی از ایشان بطرف اصفهان رفتند و ایشان چهار طایفه بودند
از قبیله تیم و قیس و عدی و اشعریین تیم بقریه طهران از رستاق جی فرود امدند و نسل
ایشان در انجا هستند و قیس برستاق انار و شیره و ایشان الی یومنا هذا قیسیه
خوانند و اعقاب ایشان انجا می باشند و طایفه عدی برستاق جابلق و برق رود فرود
امدند و از انجا از عجم بگشتند و اشعریین برستاق کمیدان که از جمله اخرین رستاقهای اصفهان
بود که از پس بیابانیست متصل بری و قومش بر کنار رود خانه کمیدان که او را اندرین ساعت
قم رود میخوانند نزول کردند و ایشان از فرزندان سعد بن مالک بن عامر اشعری بودند
و دیگران گفته اند بلکه سبب بیرون کردن هر فرزندان مالک بن عامر اشعری
از کوفه بقم و صعد انجه کرد در کوفه چندین منازل و دهات و املاک تحصیل کرده بودند که
حجاج بن یوسف محمد بن سائب را نستند که حجاج پس از کشتن محمد بن سائب با ایشان مثله
نکند و ایشان را بکشد و هلاک کند بیرون امدند در بنهانی چنانچه حجاج را خبر نبود
امدند بناحیه اصفهان رسیدند و از انجا امدند که با ذن با ایشان محصن شوند با اکثر ایشان
رفتند زیرا که بسیاری از بنی اعمام ایشان در انجا متمکن و صاحب اختیار بودند چون بقریه
ابرستجان قم رسیدند انحصار ها را دیدند در انجا طمع کردند و مقیم شدند میان دیلم و ال

ان ناحیه امورات مذکوره اتفاق افتاد چنانچه گذشت و من این روایات را در این
کتاب ذکر کردم تا اختلاف روایات بدست تو رسد که در کتب مجوریه بدان ناطق
است و اهل قم آن را روایت کرده بودند و نزد من روایة اخیره درست تر است
زیرا که آمدن عرب بقم و تاریخ نزول شدن حجاج بعراق موافق می نماید والله اعلم

باب سیم در بیان عمارت نمودن اعراب قم را و ذکر بناء قم و در این باب نه فصل می باشد فصل اول از باب سیم در بیان عمارت نمودن عرب مر قم را

چنانچه که در کتاب تاریخ قم
مذکور است روایت کنند اهل قم که یزدان فاذار صاحب ناحیه ابرستجان چون عرب
اشعری بقم نزول کردند ایشان را در قریه ممجان فرود آورد عبدالله بن سعد را در
سرای مردی که نام او زادخر بود فرود آورد و احوص که برادر او بود در سرای مردی
که نام او خربنداد بود پس از آنکه فرو برادر عبدالله و احوص را در قریه ممجان بود و سرای هر
آنچه مردم بدان محتاج بودند از آلات و حوت و مرکب و فرش و آلات و غیر آن متعهد
و محصل گردانیده و ترتیب داشته بعضی از اهل قم روایت کنند که چون عرب اشعری بقم
فرود آمدند چون متمکن شدند و قرار گرفتند و بنیاد نهادند در حیاری نشستن و در
سراها و مقام ها ساختند و منزلها گرفتند و بار و بنه نهادند و بدان نقل کردند
و آن شش ده بود ممجان و جمالاد و جزان و سکن و جمر و کمیدان و ابو حمزه
اصفهانی در کتاب خود آورده که در هفت قریه مقام ساختند
غلط است و سهو است زیرا که جلبادان در میان نام قریه واحد است و هر دو
عبارت از یک قریه اند و آن را دو نام است جلبادان چنانچه مشاهده می
رود موضع حصین است که در پل میگویند و ممجان موضع قریه است که آن
را باب شهرستان میگویند که شهر است و تاریخ که کرده بگران بوده است از سعد از
را بنا کردند و در آن وقت که بقم نزول کردند و بعضی از ایشان با قبیله آنچه
درب سرای ابی علی بن عبدیل است و آن جا که میدان البیع است و آن جای
باب چهار طاق است و آن جا که باب علی بن فرج است نقده است که
توان کرد و گمان توان برد که مشور تا باد بوده است

که حمل توان کرد و کمان توان برد که سورناباد قریه یا محله بوده است بانفراد علی الجمله در این
خلاف کرده‌اند و سورناباد و ممجان یک بقعه بوده است و یک ضیعه جامع که آن را بدین اسم نام
مغربه نام کرده‌اند خدای تعالی عالم بالیقین عالم‌تر است مع هذا فارقین سورناباد باقی است اما
که سرای مالک بن علی خاجنبستی من کمان میبرم که ممجان اسم رستاق است که ضیاع است که
مدین ناحیه‌اند و من تا غایت که خوانده‌ام که در قبالهٔ کهنتر بود که ممجان از ناحیه بوده است
نیز در خاطر من است که ابورود رود و قبنی جامع ضیاع ابن ناجیه بوده است اما دیگر مواضع و محلات
از این قریها هفت کانست و سوب جعفرآباد الاسود ساروادین محلات چندین کوچه
و مواضع است و هر یک را نامی بوده است بانفراد القصه مجموع این اراضی این قریهای شش
کانست پس محلات و جوانب آن سر و وراست و آن را بدان سبب سر و وزنام نهاده‌اند که
در آن هنگام که آب قسمت میکنند آنجا بوده و به زبان عرب راس الوز یعنی سر و چوبی آب
که بدان قسمت میکنند و آن را نصب کرده‌اند زبراء قسمت ضیعهای دیها از آب و
دیگر از موضع وزاست یعنی به زبان عرب راس الورق و به زبان عرب سر و رق و مکررات
مردم را یام قاف تخفیم و حذف کرده‌اند و این موضع هم بعضی از اوقات مقسم آب بوده و دیگر
از جمله مواضع قم ابجوش است و بدان سبب این موضع را ابجوش نام نهاده‌اند که در ایام منبع
در این موضع آب قسمت کردند و بفارسی این موضع را کوشیر کفتندی مخفف کردانیدند و آن را
و معرب کردند و گفتند ابجوش که مالک بن احوص نهر سعد اللهنیا شهر کونیدند پس
بسبب آن کوشیر باطل شد و این اسم بدین موضع باقی ماند و تمام اراضی ممجان و مالون و
هلبازان و قصبهٔ قم کشتند با بعضی از صحرای فرزان و سکن و جمر و کیدان و بعضی
از صحاری قریهای چهار کانست که حالت زرع بماند و آن به وقت مساحت بودند و در
ضیاع خراجیه در کتاب دستور یاد کرده‌اند و نوشته‌اند والله اعلم **فصل**

دوم از باب سیم در ذکر بارو و هاء قم چنانکه در

کتاب تاریخ قم مذکور است که روات عجم روایت کرده‌اند که بارو قم را یزدان
فاذار رئیس ناحیه ابرستجان بنا کرده است و سبب آن بود که در آن زمان که لشکر دیلم نهاد
و قم و غیر آن می‌آمدند و در بعضی از غزاها روی به جانب قم نهادندی با کثرت تمام
با برستجان از ایشان بستوه رسیدند و شب و روز به خدمت ایشان قیام نمودند و چند

کا و وکو معنند ازبهر ایشان بکشتند و بسیاری شر ابستادند اتفاقا نظر دیلم بزنی بزنان فریزامد وآن زن صاحب جمال بوده چنانچه رئیس دیلم از حسن او تعجب کرده و میل خاطر بدو کرده متعرض او شد یزدان فادار ازانیمعنی عار و ننگ و عیب داشت و در میانه قوم خود برفت و ایشان را اعلام داد و سرزنش و عیب کرد ایشان را بفعل دیلم پس قوم یزدان فادار در پیش او جمع آمدند و گفتند ما مطیع و منقادیم بهرچه فرمائی یزدان فادار قوم دیلم را انقدر مهلت داد تا مست شدند بعد از آن او با قوم با تیغ ایشان افتاد و همه را بکشتند مگر رئیس ایشان را که با طایفه از دیلم کریخت و بجانب شهر خود متوجه شد پس یزدان فادار قوم خود را گفت که این حرکت که ما کردیم با دیلم کردیم است که از بیم و خوف ایشان نمیتوانیم حرکت کردن ایشان نمیتوان غافل نشست من در این باب فکری کرده ام و رای اندیشیده ام که ما از بطش ایشان احتراز نتوانیم کرد و از دشمن ایمن توانیم بود و در عرب مثل است که لا یخلوا فکرک من عدوک یعنی فکر و اندیشه تو میباید که از دشمن تو خالی نباشد قوم یزدان فادار گفتند ای ما پیر و رای دست تو رهای تا چه مصلحت دیده و چه فکر اندیشیده گفت مصلحت آن می بینم که تا دیوار عالی کرد این قریها که تمامی در آن فرود آمده ایم بکشیم و منظرها در نزدیک دیگر بر سر هر دو نهیم و دیدبان در آن بنشانیم تا چون دیلم بجانب ما حرکت نمایند ما از ایشان با خبر باشیم و ایشان ظفر نیابند بر ما و ما متفرق نباشیم قوم یزدان فادار سخن او را محافظت کرده بجان و مال مساعدت نمودند و انقدر مال که دیوار و مناظر این توان ساخت بذل کردند و معد کردانیدند پس قوم یزدان فادار دیوار که انجانب جکران اسفرید بن جلیس بنهادند و بسر او صفین میان ابو سنجان و جکران انجیم دیوار کشیدند چنانکه از دیلم ایمن شدند و خصا کرفتند چنین گویند که دیلم چندین بار شب مراقبت کردند و فرصت نیافتند و بعضی گویند یزدان فادار قوم خود را جمع کرده هزار مرد که مؤدی خراج بودند شمرده و تعیین کرد که هر سالی هر یکی از ایشان هزار درهم جمع کنند و معد سازند و این دراهم را مجموع در بیت المال نهند و هر مردی از ایشان مردی جنگی و شجاع دلیر را بان ضم کنند تا چون دشمن روی با ایشان آورد دفع آن بکنند و اگر سلطان وقت بر ایشان حمله آورد بدان هزار مرد و هزار درهم لشکر او باز کردانند قوم یزدان فادار هرچه فرمود چنان کردند چون سالی بر ایشان بگذشت

بیان عزم کردن دیلم بقلع و قمع یزدانیان

یزدان فاذار ازان جهت که خانف بود ایمن گشت و بنا کرد این دیوار مصلحت دید پس از این دیوار
ملك نیمه که فراپیش ابرستجان بوده یزدان فاذار بنا کرد و اسفیدان نیمه که فراپیش جمکران
بوده بنا نهاد چنانکه میان ایشان موضعی نماند بلکه بنای دیوار بیکدیگر پیوستانیدند
و این دیوار بسر رفت وجبل و کشو میذو اسغرا باد متصل شد پس از ان چون عرب بقم
نزول کردند وان را املاك و متصرف شدند و ابنیه بسیار بقم بنا نهادند و باروی
کردانیدند و این بارو از باغ دولت بکشیدند و بر کنار رود تا در بصره چنانکه رودخانه
در میان ان جاری بوده وان در بصره بکشیدند تا درب حسن بن علی از جانب رود
خانه یعنی که رودخانه بیکطرف افتاده بود و از انجا بکشیدند تا درب قزدان و سعد اباد
و جمر تا انکاه که بباغ دولت متصل کردانیدند و رودخانه بر طرف ان افتاده بود یعنی
بارو بر کنار ان نهاده بودند هم چنین بر ظاهر کیدان فراپیش صحاری مزیجان و غیر ان
باروی حصین محکم بکشیدند پس چون علی بن هاشم در خلافت مامون با لشکر بقم فرود
امدند در سنه ۲۱۰ هجریه این بارو را خراب و ویران کردند اهل قم دیگر باره باز و کردند و
مرمت نمودند و چون علی بن عیسی طلحی با لشکری تمام در سنه ۲۱۷ قصد ایشان کرده اهل
قم در استحکام ان بارو بکوشیدند و محکم کردانیدند و هم چنان قائم بوده تا انکاه که مفلح
ترکی به مقدمه موسی بن بغی در خلافت معتز بقم فرود امد در سنه اربع و خمسین
و مائتین و باروی شهر را خراب کرده دیگر باره اهل قم ان را اعاده کردند و بنا نهادند
پس از ان چون از کوتکین بن ساکین بقم فرود امد در سنه احدی و تسعین و مائتین باروی
قم را بکلی خراب کرد چنانکه اثر ان نگذشت پس از ان دیگر باره اهل قم ان را بنا کردند مضی
هذا چنین گویند بعضی از عجم که وجوه اشراف السعد اباد بر کنار رودخانه قم
سراها و کوشکها بودند جهت نزهت و تفرج و ترفیه خاطر در ان می نشستند و
بر رودخانه و بساتین در فصل ربیع مشرف میگشتند و در ان نظر میکردند و چون
رودخانه در ولایت عباس بن عمرو غنوی در سنه اثنین و تسعین و مائتین هجریه
جاری و روان شد سیلی عظیم و شدید وان سراها و کوشکها همه با سرای ... بن
الیسع بن حمزه که الیوم معروف است بسرای حمولی لا به خرابی شدند وایشان را در
مثل ان سراها و کوشکها بود و در ان ساکن میگشتند یکی از ده طرف وادی از جانب

شهر سرا و بستان ولد دولق و جوسق و سرای سهل بن علی و جوسق محمد بن سهل بود و
بر درب و محله ولد حمزة بن الیسع و بسیاری از سراها و منظرها از این سرای تا قنطره
بکجر انجا که مسجد جامع است بودند و پس از آن جوسق عبید و میر بن عامر و سراها و کوشکها
و بساتین از کوشك عبید و میر تا انجا که حد بستان و درب مضر است و برابر آن طرف
که فرا پیش کمیدان است کوشکی و بستانی که معروف و مشهور بود و بخال بود مقابل آن سرای
سهلویه و سراها و کوشکها و از انجا از درب جابر تا بابو قنطره بکجر بسیاری بوده
اند علاوه بر آن و صاحبان آن یاد نکرده اند پس از آن سرای یحیی بن علی حبلی سهل بن
ابی طاهر بود مقابل این پل یعنی پل بکجر و سراها و بستان ها تا کوشك و بستان حماد بن
نضر و جوسق الطلحی بر ملبر سراها و بستان ها و کوشکهای دیگر که صاحبان آن را
نمیشناسند و نیز انسد بیشتر آن مندرس و منهدم شده اند تا انجا که سرای غاث
است و انجا که جوسق مزاحم کوشکها و منظرها که بابی الهیجا و ابن الطبری و حسن بن علی
و برادر او متکر بن علی و علی ابی خالد که منسوب اند بامین و ولد ادم بن عبد الله
مشهور و معروف بوده و انجا منازل بسیار بوده که مردم بدان فرود آمده اند
پس از آن خراب شده اند و غاث بر آن ساخته اند والله اعلم انتهی

فصل دوم از باب سیم در ذکر طرق و راههای قم

چنانکه در تاریخ قم مذکور است که چنین گویند که قم را شش
راه است اول خراسان که آن راه درب ری است دوم راه ساوه که آن راه مسجد
است سیم راه همدان که آن را راه شهراب گویند و انهم این درب است و درب عبد الله
بر طرف درب چهارم راه عراق است و آن درب بزیاست که آن را درب مضر بن
عامر اشعری گویند و بابن معروفست و بدرب جبانان نیز معروفست پنجم راه جبال
قم است و آن درب حسن بن علی بن ادم الاشعریست و ششم کاشان است مشهور
و معروف بولد الاحوص بن سعد الاشعری و قم را بغیر از این شش درب و راه
هفت درب دیگر است اول درب قریه جمر دویم درب سهاق یربن علی که آن را
راه ساوه است سیم درب عرابش چهارم درب مالون که آن قریه میان رود نیشی
پنجم درب تلعجان که آن راه سراجها است هفتم درب نوا باد که از انجا تا بسیا همیشه

مردوند پس مجموع سیزده درب باشند والله العالم **فصل چهارم از باب**

باب سیم در ذکر میدانهای قم چنانچه کرده تاریخ مسطور است

میدان ربیع بن عبدالله اشعری میدان حسن بن علی بن آدم اشعری میدان زن

یحیی بن عمران بن عبدالله اشعری بر میدان نزدیک مسجد جامع میدان ابو طاهر

بن حسن بن یحیی بن عمران اشعری بمیدان نزدیک بقصری که مشرف بدروازه

معروفست بان میدان مالک بن الاحوص اشعری بیزدان میدان ایوب بن موسی

بن الاحوص اشعری بقرب درب نصر انتهی **مؤلف گوید** میدان دیگر میدان زکریا

بن آدم است نزدیک بشاهزاده حمزة بن موسی بن جعفر که در این زمان باقی

و الحال مشهور است بمیدان کهنه هر چند صاحب تاریخ در این مقام ذکر نفرموده

این میدان را لکن در جاهای دیگر از کتابش دیده ام که میفرماید محوطه تا میدان که در مبدا

میدان زکریا بن آدم که نزدیک مشهد حمزة بن موسی بن جعفر است **فصل ه**

از باب سیم در ذکر قنطره های قم قنطره عبد عمرو بن عامر بن سعد بن

احوص اشعری بر رودخانه و این پل از جمله بناهای محکم است در غایت شرف و عالی قنطره

یحیی بنا نهاده و یحیی ابو بکر بن عمران بن ابی بکر اشعری است دیگر قنطره ابو علی و قنطره حسین بن

یحیی بن عمران اشعری است فی الیوم منهدم و خراب است بنیاد و طاق انتهی **فصل**

از باب سیم در بیان سبب جدا کردن قم را نسبت از اصفهان و قم شهر

نمودن او را چنانچه کرده تاریخ بنا و قم مسطور است راویان چنین

روایت کنند که چون عرب بقم متمکن شدند و قرار گرفتند و اعقاب و اولاد ایشان

بقم بسیار شدند و ضیعتهای بسیار را مالک شدند بعضی از ضیعتهای بسیار همدان

و ری و اصفهان بان جمع کردند که الیوم بان مشهورند حمزة بن الیسع بن عبدالله که

امیری بود از امرای عرب قصد حضور هرون الرشید کرد و او را از حال عرب و

تمکن ایشان بقم آگاه نمود و از او درخواست کرد که قم را کوره و شهری بگردانند بانفراد

و منبری در او بگذارند تا در قم نماز جمعه و عیدین با ستفاده ... گذارند و احتیاج نباشد

ایشان را از برای جمعه و عیدین بکوره دیگر رفتن و نماز کردن بنابر آنکه هر سال

همچه واجب و در دست شو... هم و ضیاعیکه بان جمع کرده باشند از خراج ..

بر سبیل مساحت با بو قتر بر عسکر به این مساحت خراج اصفهان بدان ناقص [illegible] سنت

بد هند و اهل قم نسبت با هرون الرشید از جمله مطیعان و فرمان برداران باشند هرون [illegible] کرد

التماس حمزة بن الیسع را بقبول مقرون و سؤال او را مقرون بنجاح گردانید و در حیات او معروف [illegible]

او را بصاحب اختیار گردانید و گزی را با او داد که او را ذراع رشید می خوانند و آن گز [illegible]

تر و بزرگتر بین گزهای دنیا بود و حمزه را گفت که این ذراع را بگیر و در بغل بگذار و این

قدر که تو را از دست عود را بکش تا آن مقدار که سر انگشت تو بان رسد از حساب ذراع گیر

حمزه گز را گرفت و محکم زیر بغل خود باز کوفت تا غایتی که بعضی از گز در زیر بغل او رفت

و خون جاری شد او را گفتند این چه کاری بود که کردی گفت من صلاح قوم خود و [illegible]

اسباب ایشان را میخواستم والله تعالی اعلم بعد از آن هرون الرشید حسین بن محمد [illegible] را التماس

از با حمزه فرستاد تا ضم با [illegible] خراج و مساحت و [illegible] فتاد در سنه [illegible] هجریه

موفق باشند از ملک الشدن [illegible] و این تاریخ خاص به قم [illegible] بوده [illegible]

و احوال ایشان بر او بوده در معاملات مثل بیع و شری و غیر آن از عقود و معاملات و در

دیگر شهرها این تواریخ را رعایت نکرده [illegible] حمزه بن معاودت نمود با عامل مجموع ضیاع را

بود و خراج آن مقرر نموده و بعضی گویند که ضیاع را مقرر نموده و ملک خراج آن ضیاع [illegible]

از آن مقرر نموده و دستور اصفهان از خراج این ناحیه بران قرار گذاشت و خراج سایر

حیات است مساحت و یا مقاطعه با آن اضافه کرده و تحقیق آنست که حمزه اصلا [illegible] تمام

نکرد اصل قم را [illegible] ضیاع [illegible] اصفهان با آن جمع و ضم کرده بود و آن را [illegible] نهاد

و این روایت [illegible] از اوراق [illegible]

[illegible] نیافتیم که حمزه مساحت کرده [illegible]

[illegible] از او مساحت نکرده و ابو علی [illegible] در کتاب [illegible]

. یکی از [illegible] بن عبدوس که او گفت ذراعی که اهل [illegible]

کرده [illegible] ذراع شاپوری میگفتند و آن ذراع [illegible]

منقش بود و مثال آن بر ستون [illegible] اعظم قم منقش کرده [illegible]

باقی است تا باینجا حکایت ابو علی [illegible] این که مثال آن مصور [illegible]

عبدالله [illegible] الیسع و آن که نیست که حمزة بن الیسع از نزد هرون الرشید [illegible]

تفصیل [illegible] اصفهان و قم

... ن بنا بود بر ... ملی بر کتاب ... حکایت

... حمزه ... بن ... که او گفت ... که عبد الله ... دیوان مساحت

قم ... سر ... و دو ... بود چنانچه میان ذراع شاپوری تفاوت و نقصان

ربع و ثلث عشر باشد و این ذراع که بهمدان بوده در دیوان هشت قبضه و دو انگشت

بوده است و محمد بن ... آن که هیچ تبر ... نکرد الا انگشت **و حمزه در کتاب**

اصفهان روایت میکند که چون سنه ۱۸۹ در ... والی و حاکم اصفهان عبد الله

بن کوشید بود پس رشید نامه نوشت و پیغام فرستاد بعبد الله کوشید در طلب کردن

بقایای سالهای گذشته از خراج قم و بقایای استطلاع ایشان نمود فرمود ...

نامه رشید بعبد الله رسید نامه نوشت ... عاصم که از جانب وی در قم والی بود

او را از آن آگاه ساخت چون عاصم بر آن وقوف یافت بقایا و کسور مود از اهل قم طلب داشت

و با ایشان عنف و درشتی نمود اهل قم در ادای خراج با او جمع آمدند و او را بکشتند

و در مدت پنجاه و چند سال هر سال تعقیب از مال قم بر اهل قم مانده بود ابتدای آن از ظهور

دولت خلفای بنی عباس تا سال صد و هشتاد و یک ... رشید از دار السلام

که آن بغداد است ... رفت و حکم کرد و اشارت فرمود بگرفتن بقایای پنجاه و یکساله گذشته

و ابا صالح یحیی بن عبد الرحمن کاتب والی دیوان خراج گردانید و بقایا بر تمامی ممالک خود

حوالت فرمود و هم چنین عبد الله بن هاشم بن بستام را و مدبر امر کردن اموال و استخراج

کردن پس خلقی عظیم بدین سبب هلاک شدند از مسلمانان و عمال و کتاب و مردم را از آن

رهگذر ذاعیه و مصیبتی عظیم رسید تا غایت که رشید مجموع عمال و کتاب و حکام را الخائن کرد

و بسیاری را بکشت و خود مباشر طلب بقایا و کسور گشت تا غایت که قوتهای ایشان و سایر

اطعمه بفروخت و لبسان و سایر چهارپایان برید که آن را بزبان اهل قم ابنان نام کنند بعوض

مال ایشان بستد تا غایتی که نگذاشت که هیچ طایفه از صادر و وارد بغداد گذر کنند

تا نباید که بعضی از مال کسر آید و محبوس ... ز مال از مردم از هر ملکی بستد و جمع کرد تا غایت

که از ایشان هیچ نماند و این سال ... بواسیر نام کردند یعنی سال بقایا پس بقایای

همه شهرها را استخلاص کردانید و منحصر گردانید مگر بقایای اصفهان در آن تأخیر افتاد

بسبب اهل قم که در ادای آن سرکشی میکردند و از ادای بقایا امتناع میکردند و عمال

میکشتند یکی را بعد از آن دیگری تا آن گاه که عبد الله بن کوشید از قبل رشید والی شد و
هر چند از جانب رشید باو فتح میرسید و پیغام میاورد در قدغن کردن دوستند
بقایای سالهای گذشته و عبد الله بسبب پیوند و هم شهری با قوم و مردم قم مدارا
میکرد و طریقه محبت و مودت کرمیان او با ایشان بود میسپرد و رعایت حقوق قدیم
مینمود تا آن گاه که بواسطه کثرت فتوح و بسیاری رسل که از رشید آمد بجهت تراولانم
و عبد الله در طلب بقایا هیچ چاره ندید پس او ضرورت طلب کردن بقایا با
ایشان در دادن کوشش نمودن چون قصه بدینجا رسید مردم قم برادر عبد الله را بکشتند
و در ضیاع و قریهای خود متفرق شدند و عبد الله بن کوشید بدین سبب معزول
و حسن بن نحتاح را بعوض او بقم فرستادند چون عبد الله بخت ... یک هزار درهم از مال
خود برشید بخشید و از او درخواه کرد که قم را از اصفهان جدا نماید و هر یکرا علی حده
معین کنند رشید قبول نکرد و منع ان فرمود و گفت هرگز عملیرا قسمت نکنم و شهری
هم چه شهر اصفهان جدا نکنم از ضیاعات و توابع آن عبد الله بجواب گفت که اهل
اصفهان بسبب اهل قم در بلا هستند و بغایت در زحمت اند از رهگذر ایشان
بدین چندین خرابی وارد میشود زیرا که اهل قم درویش حالند و بروقت ادراک ارتفاع
غلات بر میدارند و از ادای خراج تقاعد مینمایند و تکاسل و تکاهل میکنند
و چون عامل با ایشان متعرض شدند در راهها و جوانب قم متفرق میشوند و قصد قافله
ها میکنند و با ایشان جمع میشود پس لاجرم بقایایی که بر ایشان باقی مانده بر ملاک
و ارباب اهل اصفهان قسمت میکنند تا غایتی که هم عجز اهل قم اصل شده و همه معین
کشته را اهل اصفهان چون رشید این بشنید گفت که قم را از اصفهان جدا کنند و خراج
اشعریین از جمله خراج شهر وضع کرد و مبلغ خراج شهر سه هزار هزار درهم و پانصد هزار
درهم و کسری میباشد تا اینجا قصه و حکایت حمزه است و قصه و روایت دراینمعنی
این بود و آنچه اهل قم روا میکرده اند از حمزه و چند اگر قم از اصفهان جدا نکرد در فصل
ذکر شد نزدیک آن میشود که حمزه و عبد الله هر دو یک قصه و حکایت کرده باشند

فصل هفتم در ذکر اول مسجدی که در قم بنا نهادند و منبر در او نصب
کردند هم چنانکه در کتاب تاریخ قم مذکور است چنین گویند که عبد الله بن سعد اشعری

چون

بقم فرود آمد بغایت زاهد و عابد بود و راغب آن بود که بقزوین رود زیرا که میخواست در
ثغرها چون نماز بگذارد و هر روز حدیث میکرد و سخن میگفت و میگفت از این
جا کوچ میکنم و برادرانرا حوص او را گفت ایشان که انم شهریست که دیلم بدان توجه میکنند
و زحمت میدهند در هر سالی اگر ترا غرض اینست که بسفر قزوین روی تا دفع کفار و مخا
لفان کنی تا اجر و ثواب حاصل کنی اینجا نیز دیلم میایند پس اینجا مقام کن تا من مسجدی برای
تو بنا کنم تا تو در آن نماز کنی پس از آن احوص از برای برادرش مسجدی عتیق بدر
بنا کرد و گرد بر گرد آن رواقها بکردانید و یکدر از آن مسجد در بستان سرای برادر خود
عبد الله گشاد و عبد الله مدت حیات خود در آن مسجد نماز میکرد چون عبد الله وفات
یافت آن بستان و سرایها را از مسجد جدا کردند و گویند که آن سرا معروفست بدستگر
ان حرا شیخین لقب نهاده بودند بعد از آن چون حمزة بن الیسع اشعری قم را کوره کردانید
بانفراد از اصفهان جدا کرد منبر در این مسجد بنهاد در سنه ۱۸۹ هجریه و حمزه اصفهانی در
کتاب خود آورده که چون قم را تکویر کردند تا مدت شش سال دیگر هیچ منبری بقم نبود تا
چون سنه ۱۹۵ در آمد و امیر علی بن عیسی بن ماهان لشکر بسیار بر نشاند بجنگ خیل ماکر
و او را بری و همدان و اصفهان و نهاوند والی کردانید و حمزه منبر در مسجد دزپل نهاد
و این مسجد غیر مسجد جامع بود و این منبر در آن بماند تا ایام خلافت معتمد پس از زین ابو الصدیم
حسین بن علی بن آدم بن عبد الله در سنه ۲۶۵ هجریه مسجد جامع بر بیرون شهر بنا نهاد
و منبر از مسجد دزپل بدان نقل کرد تا اینجا حکایت حمزه بود تمام شد و روایت
از حسن بن محمد که او گفت که این مسجد که بر خارج شهر است ابو الصدیم
آن را بنا نکرده است بلکه مسجد جامع که در میان قم و کمیدان است در آن میان که عرب در آن فرود آمدند
زیرا که منازل عرب بعضی در شهر بودند و بعضی بکمیدان ابو الصدیم بنا نهاده است و
مناره آن در وقت عامل شدن یحیی بن اسحق و امیر شدن بنای آن نهادند روز یکشنبه سنه
از ماه رمضان سنه ۲۹۱ و من یافتم در بعضی از تواریخ که مفلح ترکی امیر قم منبر در مسجد
جامع بقم نهاد در سنه ۲۹۲ و این روایت بخلاف آن روایتست مگر آنکه مفلح ترکی منبر را
کردانیده باشد فاما نصب در مسجد جامع در ابتدا حال نبوده الا در وقت مذکور
و گویند مسجدی که معروفست بسعد آباد در بازار قم نماز جمعه بر رسم مسجد جامع

مدتی دران میگذاردند وهم گویند که مسجدی بدین ناحیه بنا نهادند پیش از آمدن عرب
باین ناحیه مسجد قریه جمکران بوده مردی از اهل اسلام نام او خطاب بن اسد که بدین
ناحیه فتاده بود آن را بنا نمود ودران نماز میکرد وچون مختار بن ابو عبیده ثقفی به
کوفه خروج کرد وطلب قصاص خون حضرت سید الشهداء روحی وروح العالمین
فداه مینمود وکشندگان حسین بن علی از او بگریختند ودر میان ایشان بنی اسد بود
از وقت عاشورا بدین جانب فتادند بنزدیک این مرد اقامت کردند وبودند وچون
حجاج بن یوسف بعد از فتن کوفه وبصره والی شد سعد بن جبیر که از جمله موالی بنی اسد بود
بگریخت وبخشند بصره گردید بواسطه محبتی که او را بوده واز آنجا بنزدیک طایفه اسد که بر ولی
کرده وکششها آنجا بماند وچون خبر بامیر خراسان واصفهان کلان لشکر او از حجاج کرخ
وحجاج طالب او است وذا بگرفت پیش حجاج فرستاد حجاج او را بکشت وگویند سعید
از قم بناحیه دیگر از ایشان گشت واز آنجا بمکه معظمه باز گردید پناه بمکه وپس او را بگرفتند
ودر ... نزد حجاج فرستادند وحجاج او را بکشت فصل هشتم در ذکر خراج
بقم همچنانکه در کتاب تاریخ قم مذکور است که شهر قم
قدیما وحدیثا این شهر که معروفست بدار الخراج مشهور نبوده سرای مجوس پسر
ازلیسع بن عامر بن عمران اشعری از ده قریه شعر بد وان را دیوان خراج ساخت
ودر شهر قم بجز این سرای دار الخراج نبوده الا دار خرج وبیلستان وسرای احمد
که بعضی از عمال قم بقریه جمکران فرود آمده اند هر دو سرای را بدینه فی اکثر
بودند دار الخراج ساخته بودند ویکی را دار الحبس چون ابو علی احمد بن محمد بن رستم
اصفهانی والی قم شد دیوان خراج را بسرای حسین بن نصر بن عامر اشعری بمحلت
جادران انداخت بسبب آنکه ابو علی در سرای حسن بن نصر نزول کرده بود وازسرای
جعفر بن محمد بن طلحه بدان نقل کرده بود پس چون احمد بن ادریس کاتب قمی بجای او
عامل گردانیدند دیگر باره دیوان خراج را بدار الخراج قدیم انداخت ودار الضرب قم
اندر ... که الیوم مشهور است بدار الضرب در ... وکوچه که معروفست بکوچه
در ... بین دار الضرب بجوار بود از حجرهای سرای یزدان فاذان حجره دارا زان
... از ... واو دار ... که بعد ... کشوده اند وحکایت کنند که ... که در قم بود

و از صیرفیان شهر قم ملیس را در بن سنه جاصل شده و بعمر وی نقد دار السنه زده ...

او را از نصیب ولادت نصیبی نبوده از منافع دار الضرب این ... معیار ... مقدار

و مستعمل بوده و بعضی از مشایخ ما خبر کردند مرا و روایت کردند از محمد بن احمد ...

مبلال که او در وقت حصن ... بقم دینار ... ریع که بعمر زده بودند بنام معتز و حال ... که دار

الضرب بقم نبوده است الا بوقت امیر کردانیدن رکن الدوله ابی علی حسن بن بویه الدیلمی ... و

عامل شدن ابی القاسم علی بن محمد بن حسن کاتب بوده در سنه ... هجریه و این روایت مستفیض ... است

و بعضی دیگر گویند که در ایام قدیم دار الضرب بقم بوده اما این روایت صحت نرسیده

وفصل نهم از باب نهم در ذکر مقام حاکمان و والیان در قم

چنانکه در تاریخ مذکور است که مقام حاکمان و والیان در قم در ابتدا

که تکویر قم از جانب ناحیه کمیدان بوده زیرا که عرب بقم بقریه ابرشتجان بوده اند و شعر میگوید

ولاة و حکام را در میان شهر فرود آمدند پس ولاة در ابتدای تکویر قم مدینه سبب ...

ناحیه کمیدان فرود میامدند در سرائی که معروفست بو ... یزدان فاذا پس از آن ... جان

در سرائی که معروف است بشاهجان پس از آن بکمیدان در سرائی که معروفست بشعبة

عبد الله اشعری و از جانب دیگر که فرا ... ناحیه حکمران است در سرائی که معروفست ...

بسرای موبدان پس از آن بقریه ... نشستند روایت استکه بعضی از ولاة

قم در ... و ... ستان نزول کردند پس از آن در شهر آمدند و منازل ایشان سرایهای قم

زندان حمزة بن الیسع بن عبد الله اشعری بود و از سرای ابی ... و سرای طاهر بن ابی الطاهر

و سرای علویه بن حسن ... و سرای ابی القاسم بن ابی الصدیم و سرای حسن بن علی

آدم و سرای محمد بن احمد بن علی آدم و سرای عبد الله بن آدم که بوده معروفست بمجد بن ...

فتی کاتب ... و سرای سهل بن ... سهل و کوشک ... و بر کنار رود ...

هذا اول مجلس ...

زندانیکه بقم بوده است ... سرای ... زندان ...

... در آن گشاده کردند ... که ... پس از آن ... حاکم کردند

و ... که ... و حکام بوده زندان کردند ... حاکم ولاة فرو ...

... ایشان ... میکردند و بعضی مشایخ قم بودند ...

وولاة را مضع سقره مذکره بر شهر برده نشد تا بناشد که با ایشان اختلاط کنند و بر بعضی
وبعضی ایشان واقف شوند و اموال ایشان بسته ها کنند و زنان وکنیزان و خدمت
کاران ایشان را برنشیند و هم چنین حیوانات و مرغ شکاری را سلاح از شمشیر و تیغ و
غیر آن به سبب و بر حال ایشان و تمتع نقل سوند بعضی از مشایخ روایت کنند
از بعضی ولاة قم که گفتند ما در مدت چند بر سال بقم والی و عامل بودیم هیچ زنی
از زنان عرب را ندیدیم و نظر ما بر زنی نیفتاده والله اعلم **باب دهم در ذکر**
کاریزها و نهرها و رودخانه و آسیاها که بقم بوده و
این باب مشتملست بر بخشش فصل فصل اول در ذکر کاریزها بقم چنانکه در
تاریخ قم مذکور است که روایت کرده اند اهل قم که در ایام عجم کاریزها بقم
بسیار بوده و خراب شده اند و فرو دامده اند و آثار آن ناپدید شده چون عرب بقم
آمدند زیاده از بیست کاریز نعیم بن یزید اورده اند و روان اینست کاریز عبدالله بن سعد
الاشعری لعذب کاریز عبدالله بن سعد مالحم کاریز سعد بن مالک بن احوص کاریز
عمران و الیسع ابنی عبدالله الاشعری کاریز عبدالرحمن عبد و محمد بن ابی عبدالله بن سعد
کاریز مالک بن مالک بن سعد بن مالک کاریز اسحق بن سعد و علی بن ادم کاریز ابوبکر بن عبدالله بن
سعد کاریز مرزبان بن عمران بن عبدالله بن سعد کاریز محمد بن عیسی بن عبدالله بن
سعد و سعد بن سعد بن عبدالله کاریز موسی بن یعقوب بن عبدالله بن سعد کاریز
ادم و محمد بن علی بن الاول کاریز ادم و محمد ابناء علی بن ادم الثانی کاریز سعد و محمد ابنا
عامر بن سعد بن مالک بن احوص کاریز موسی بن ادم کاریز اسمعیل بن عیسی بن عبدالله
بن اسمعیل بن سعد کاریز ابی غالب کاریز عطاء بن هرمز کاریز نعیم بن سعد بن مالک الکبیر
کاریز سعد بن زیاد بن مالک الکبیر **بعضی از اهل قم روایت کرده اند**
که این کاریزها و رودخانه ها انداختند و بیشتر از ضیعتها و مزارع
برده اند در جوی هائی که از سر رودخانه برگرفته بودند تا آن ضیعتها و مزارع و بعضی
از آب در جوی های کوچک روان کرده بودند بان قصبه بلده ممجان یعنی شهر قم
از برای باغات و بساتین و از برای آنکه در زمستان در چاه های مجمر کنند و دیگر
منافع و مصالح تا غایت که در بیشتر مواضع و محله ها و درب های قم این آب

۴ نموده قلدوان ها ع

دهاقین

ودر ظاهر روان بوده و بعضی از آن در دفین نهر بگنبکها روان کرده بودند از برای کار
خانها و ابانبارها یعنی برکه‌ها تا هرکه خواهد بیاغها و بستانها و حمامات و سایر
عمارات و غیر آن ببرد از انجوی‌ها انواع حیوانات اب میخوردند تا صواب آن بارواح
صاحبش واصل و عاید میشد و این کاریزها جاری وروان بودند و ابها بر ظاهر
شهر و داخل میرفت چنانچه یاد کردیم تا اخر روزگار عجم پس این کاریزها روی در نهاد
و باندک روزگار پست و خراب شدند و فوهات آن یعنی در کاریزها و منبعها که در این
زمین کنده بودند باقی مانده بود و اثر آن ظاهر بود پس چون احمد بن علی المروزی بقم
امد و والی قم شد فتیشا از بیرون و بیرون اوردن اب آن کاریزها بداشت و مالی بسیار از
خرج کرد و ابهای آن کشوده شد و بشهر روان گردانید که تا میان بازار اب میدید
انجه را مرتب میگویند مردم انجا که از برای این کردند انجا بود و اب برمیداشتند و
خوردند و آن اب تا امروز ظاهر است و چون احمد از قم بیرون رفت آن اب را بست
و منقطع شد و گویند هرچه مردم حیلت کردند تا اب آن را کشوده کنند و هیچ کس را مقدر
نشد که آن اب را بیرون اورد پس اب شهر قم مدتی باقی نشد و بغایت عزیز الوجود بود تا
غایت که اب متقدار اب که بخشکی بود و دشوار بدست می امد تا ان گاه مؤید الدوله
ره باستعانت و مدد صاحب الجلیل کافی الکفاة ابو القاسم اسمعیل بن عباد اید الله
برای ابی العباس احمد بن علی شادی که عامل قم بود به بیرون اوردن اب بعضی از این کاریز
ها قیام نمود و ستان را از ان بداشت و مالی بسیار ان خرج کرد تا ان گاه که اب سی کاریز
کشاده شد و روان کرد و اول کاریزی را که ان را کاریز نیوک از اده کرده بعضی از عرب بقم گویند
و عمارت آن در سنه ... هجری بوده و ابهای آن بشهر روان گردانیدند و جویها که آن را
استعداد کرده بودند و آن اب در بازار و بیشتر محلتها و موضعها و دربها و کوچها
روان شد پس لاجرم بر متوطنان آن شهر و مسافران از صادران و واردان اسان شد
و برگرفتن اب و بدین سبب همه روزه دعا و ثنا بسیاری از برای صاحب جلیل مؤید الدوله
میگفتند و ایشان را بدعا و ثنا خیر یاد میکردند و این اب جاری بود و منقطع
نشد **فصل در ذکر اب چهار نهر در بنا و قسمت اب این کاریزها**
و منبع چشمه گاه آن و جای ظاهر شدن و مستفهای آن و

[illegible]

تغییر کردن مستقر هم چنانچه در کتاب تاریخ قم مذکور است که بعضی از روندان علی
ابراهیم بن محمد بن حسین بن عبد الله اشعری و محمد بن عبد الله بن محمد بن داود بن حکیم بن
حکم عیاض روایت است که ایشان گفتند بعضی ازین کاریزها [illegible] ومنبع آن بیابان
بیابانهاست که معروف است بکوه سیب از جانب چپ رودخانه قم چون از راه سرداب
روند بعضی از آن کاریزها منشا آن بجانب ونزدیکی رباط حوض است که در راه [illegible]
واقع است از دست راست رودخانه چونکه از قم براه سرداب روند منشا ومنبع
این کاریزها بنزدیک مطرف آباد است ونجا حفره ایست که آنرا مقبر درویش میگویند
و آبهای این کاریزها بآن کوه فرو نمیاید ظاهر میشود واز آنجا روان میشود در رودخانه
فرو اهنجات یعنی در کوره کاریز از آنجانب بسیار ظاهر شد و فروهم ازین شهر ورود روایت
که آنجا چشمه ایست شور و آب این کاریزها بدان مختلط میشوند وبدان سبب شور شده
ونفوذ آبهای این کاریزها از آنجا است وجای ظاهر شدن آبها بر رودخانه متصل
وسیل صفوانست ومجموع آن برودخانه روان واز رودخانه بنیم فرضیعتها [illegible] ها
روان میشود پس آب کاریزهای [illegible] رودخانه [illegible] دارات و [illegible]
فرو آمدن آب کاریزهای ناحیه رباط از حوض [illegible] واقعات
ومستقر عبارات از هنیه است مانند ذراع که آنرا علامات ونشانها میباشد که آنرا
[illegible] میکنند هر علامتی دلیل است بر منازل مستقر وبعضی [illegible] که آنرا [illegible]
جزویست از اجزای این آب ونام قم عبارتست [illegible] شخص در میان [illegible]
مقدار [illegible] که میان هر دو پای بگشاید وآب بر هر دو زانوی [illegible] مقدار آب را
نامزد گویند [illegible] که نام قم عبارتست [illegible] که میان آب [illegible] وهر دو
سر زانوی بر زمین نهد [illegible] وهر [illegible]
[illegible] بر دارد آن مقدار آب که از آن فرجه [illegible] شرط
[illegible] از آنجا [illegible]
[illegible] تمت مساحت کاریزها [illegible]
کتاب تاریخ قم [illegible] محمد بن علی [illegible]
[illegible] محمد بن عزیز [illegible] کاریز عبد الرحمن بن عبد الله بن سعد

نود و پنج مستقر کاریز عمران و الیسع بوده و چهار مستقر کاریز ابی بکر نود و چهار
مستقر کاریز سعد بن مالک معروف بن زید صد و سه و هشت مستقر کاریز مالک
صد و بیست و دو مستقر کاریز علی بن ادم و اسحق بن سعد پنج مستقر و چهار دانگ
نیم از مستقر کاریز ابابکر بن عبدالله بن سعد نود و سه مستقر کاریز سعد بن مالک صد و
سه و دو مستقر و ٤ دوانیق کاریز مالک بن سعد صد و بیست و سه مستقر و سه
دانگ کاریز عطاء بن مزید ٤ مستقر و ٤ دوانیق کاریز اسحق بن سعد و علی بن
ادم پنج مستقر و ٤ دانگ نیم کاریز مرزبان بن عمران هفت مستقر و ٤ دوانیق و
نیم دانگ کاریز محمد بن عیسی بن عبدالله و سعد بن سعد سیزده مستقر و ٣ دوانیق
کاریز موسی بن یعقوب بیست و یک مستقر کاریز ابی غالب ٤ دوانیق و نیم دانگ
کاریز نعیم بن سعد دو مستقر و ٥ دوانیق کاریز ادم و محمد ابناء علی بن ادم اول بیت
و ٥ مستقر و ٣ دوانیق کاریز سعد و محمد پسران عامر ٥ مستقر و دو دانگ کاریز
ادم و محمد بن علی بن ادم ٤ مستقر و ٥ دانگ کاریز موسی بن ادم هفده مستقر
مجموع ششصد و هفتاد و یک مستقر و ٤ دانق و نصف دانگ بالجمله ٤ دانگ و نیم که
شصت و هشت مستقر و ٤ دوانیق و ٣ حبه و نیم حبه و نیم حبه است از برای مردم بر
پا نشد و سی و سه مستقر و دانقین و حبه و نصف نصیب خالص مالک و پنج
خمس از آن مباح کرده‌اند بر سبیل عموم کاریز اسماعیل بن عیسی و اسمعیل بن سعد
١٤ مستقر کاریز عبدالله بن سعد العذبری و ٣ مستقر و دانق پس مجموع منافع
این کاریز ۱۷ مستقر و دانق از مستقر باشد از الجمله خمسی که ده مستقر و پنج دوانق
است وقف و مباح بر کافه مردم و باقی ٣ مستقر و دانقین خالص مالک
و این کاریزها اگر از ایشان نه خمس و نه ربع موقوف و مباح بوده با تفاق قومشان و
فنا آن و عدلان که از قبیل ولاة و حکام و ارباب بر سر کاریزها بودند ٣ مستقر و
دانقین از آن وضع کرده‌اند از برای جمهور مردم و آن یازده کاریز است کاریز
موسی بن یعقوب ١٢ مستقر کاریز ابی غالب ٤ دانگ نیم کاریز نعیم دو مستقر
کاریز ادم و محمد بن علی بن ادم ٥ مستقر و یک نیم مستقر کاریز ادم و محمد بن علی بن
ادم دو ٣ مستقر کاریز و بند سعد و محمد بن عامر بیت مستقر کاریز موسی بن

او بود و ده مستقر و دو دانگ مجموع هشتصد و هشت مستقر و دانگ و نیم مستقر از آن جمله دانکی و نیم مستقر که عبارت از صد و هفتاد و هفت مستقر و دو حبه و دانکی و نیم جمله است و در رود و خانه روان کرده‌اند از برای کافه مردم که بباغات و بساطین و مزارع و منافع خود بیرند باقی پانصد و سی و یک مستقر و دانکی و ع دانک و نیم دانک بحبه حصه بمالکش

ایضا کاریز اسماعیل حسین بن اسماعیل بن سعد بیست و یک مستقر از آنجمله نیم در رود خانه روان کرده‌اند که آن ع مستقر و ح مستقرات از برای کافه مردم پس نصیب مالکش سیزده مستقرات و ع مستقرات و آن متیا که بعضی از آن بر کافه مردم مباح کرده‌اند ۱۲۹ مستقرات و دانک مستقرات از آنجمله کاریز عبد العزیز است ۷ مستقر و ۴ مستقر کاریز عبد الله المالی ۴ مستقر کاریز سعد و زیاده ع مستقر پس مجموع متیا کاریزهای مذکور باربع و خمس ۸۰۹ مستقر الا نیم دانک نسخه دیگر که آن آل سعد نوشته‌اند و اداشاکرده اند از برای ضیعتها که کرده بر کوه دو ثلث و مستقرهای آن ابجد دانک نیم از آن بر کافه مباح کرده اند و ابجد عشر و ابجد خمس و ربعی چنانچه در دستور قدیم بیان ناطق است ابتدا از آنجمله کرد دانک نیم از آن از برای کافه مرکرده که ناشته کاریز عبد الرحمن و محمد بن عبد الله بن سعد ۸۱۳ مستقر و ع دوانیق مستقر کاریز عبد الله بن سعد مالحه ۳ مستقر کاریز سعد بن زیاد ۷۳ ع مستقر مجموع مستقیم این دو کاریز ۲۱ مستقرات آنچه از آن وضع کرده اند از برای مردم ۳ مستقرات و دانگی چنانچه یاد کردیم و باقی ۹۹ مستقر و آنچه از این قنوات فاضل آمد از حساب دو مستقر و ۵ دوانیق پس مجموع ۴۸ مستقر و سه دوانیق و حبه و ضعف از حبه باشد و دیگر هم زیاده و فاضل از مستقرهای قنوات مذکوره ۲ مستقر بسبب مستقر از آن در نهر مجان و ۴ مستقر از آن که در نهرها و کوه‌ها و نشیب‌ها در میان مذرع بوده و جوی‌ها که بعهد از آب دادن کشتها نرکشو اند و بمواضع دیگر که آن را بوده بر مانده و یک مستقر جعفر بن داود بن عمران تصرف کرده بر ده و یک مستقر آن را مضر بن عامر بر داشته و آنچه ال سعد بر آن وقوف نیافته و آدم بن موسی و علی بن ناجیک و عبید بن مالک دران خلاف کرده‌اند ذکر قسمت کرده و علی بن هند و ۸ مستقر دیگر پس مجموع آن ذواتیق مع الزیادات ۶۷۶ مستقر و سه دوانیق و حبه و نصف حبه باشد پس معلوم شد که آب رود خانه باربع

یا ربع و خمس و ضیع گران سر مستغل و دو دو دانق بوده هشتصد و هشت مستغل
و سه دو دانق **فصل چهارم از باب دوم در ذکر صورت آب رودخانه و کیفیت منبع و منشاء آن همچنانکه در** کتاب تاریخ قم مذکور است روایت کرده اند بعضی از
مردمان قم که آب این رودخانه که میان قم و کمیدان جاریست و مصب و رفتن آن بقم
بقم روانست اصل این آب از ناحیه تیمره است از منبعی و موضعی که نزدیک قریه اسفیدان
از ناحیه تیمره کبری و گویند که آنجا کوهی است که آن را الیین خوانند از طرف آن کوه مکانی
جانان خوانند آب از آن بیرون می آید و در رودخانه اصفهان میرود که آن را زنده
رود میخوانند و آب یک طرف دیگر کوه که آن را مانان خوانند بجانب تیمره و فراز رود و آن
از آنجا بقم می آید هرگاه که آب رودخانه قم زیاده بر احتیاج ضیعتهای حوالی قم بوده
از زیادتی آب بقم رود و روانه گردانیده با ماء آب بقم در موضعی که آن را مسیله خوانند
فرو می رفت و ناپدید میشد و بعضی روایت کرده اند هم از مردم که آن که از آن مستغنی بودند که
بآن احتیاج نداشتند از رودخانهای قم و دوتا در ص و سنا با دهر رفت تا نزدیک بیابان
که نزدیک دیر کج است بعضی دیر کاج که آن موضع را مسیله خوانند و آنجا سوراخی بزرگ است
که آن آب بآنجا می رود و می نماید که از آنجا بکاشان می رود و آب رودخانه قم پیشتر ایام
و شهور و سال جاری بوده است و در بعضی اوقات منقطع و بریده شده است مگر اینکه در
آب که در جویها جمع بستند و بضیعتها که نزدیک شهر بوده میبردند والله اعلم **فصل
پنجم در ذکر نهرها که برودخانه قم اضافت کرده اند همچنانکه
در کتاب تاریخ قم مذکور** است که این اضافه از موضع دیگر از تیمره و انار و آن
نهرها را باصطلاح اهل قم این را غرات گویند و بعضی از مشایخ قم چنین گویند که در ایام
عجم و روزگار ایشان پیش از آمدن عرب بقم غیر از جو و زیره و قرطم زراعتی نکرده اند و
بقم سبزه و اوزگار مثل پیاز و سیر و گندنا و نخود و خربزه و انواع تره ها زراعت نکرده اند
بسبب کم آبی و دیگر آنکه از نوروز چون یکماه بگذشتی اهل تیمره و انار بر رودخانه قم آب
بستندی و نگذاشتندی بدین جانب آید پس چون عرب بقم نزول کردند و متمکن شدند و
دست یافتند روی بناحیه تیمره و انار نهادند و اهل تیمره و انار را گفتند که از دو کار
یکی را با ما بکنید اول آنکه بعد الیوم بازار فشار نکنید بآن آب که در رودخانه شما جاری است

بعضی [illegible] بر بند بد و بعضی بشهر ما روان کینامند و انکه چون اب در ایام تابستان
امینکند باید بجانب ما بیاید و مرزاب زمستان بجانب شهر ما روان میکنید شما
در زمستان چون از اب مستغنی اید در او در بخانه می اندازید و قسم و ضیعتهای
ما در وقتی که او را تمنا میکردید چنانکه ما در زیان و خرابی ان با شما شریکیم در
نفع و نماند ان در ایام تابستان و بهار و خریف شریک کرباشند اهل تیمره و انار قبول
نکردند [illegible] مدتی در خصومت کار بکشیدند و محاصره کردند چون
[illegible] ایشان بدینجا رسید عرب دست بر او در دند و شد هاکم در میان [illegible] و درخانه
[illegible] که بند و اب را بجانب تیمره و انار کردانیدند و تیم باغات ساختند و انواع [illegible]
او کار زراعت کردند و کشت زارها بتیمره و انار و بکلی خشک کشتند و خراب شدند
[illegible] عرب با ایشان کوشش میکردند و مردمان ایشان را اسیر میکردند
[illegible] ایشان [illegible] بیتوتهایشان میرسانیدند و سده او و در دخانه ایشان
سکانتند و خراب میکردند تا اهل تیمره و انار از وقت [illegible] ایشان عاجز شدند
و در دفع ایشان کوشیدند فاما مفاد و تسق [illegible] ندادند پس بناچار [illegible]
فرود امدند و گفتند که ما منقادیم و طلب رضای شما میکنیم تا زمین های ما
ریگستانست و آب را بر نداردو زود خشک میشود و زمین های شما [illegible]
شورستانست و اگر آب کمتر باو رسد تفاوت نمیکند و زیان ندارد پس امتحان
کردند پس پاره از گل قم بر کوزه کنند و پاره از زمین تیمره و انار کشیدند تا بوقت
خشک شدن ان گل ناحیه قم بمدت ده روز خشک شد و گل ناحیه تیمره به پنج روز خشک
شد پس بران اتفاق کردند که دو دانک از اب اهل قم را باشد و چهار دانگ از تیمره و انار با
و هر دو گروه مسقط و نصیب خود از اب در هر ماهی بدو دفعه فرا میگیرند در
پانزده روز اول از ماه از اهل قم اول ماه پنج روز تصرف کنند و بعد از ایشان
اهل تیمره و انار ده روز تصرف کنند و بر این ترتیب پانزده روز آخر نوبت
سر گیرند تا که ماه تمام شود و ما بعضی دیگر گویند که اهل قم [illegible] دفعه [illegible] روز
[illegible] تصرف کردند و [illegible] دفعه اول پنج روز اول چنانچه در هر ماهی [illegible] اول ماه
پنج روز آخر ماه ان فرا میگیرند و باقی ایام بترتیب ده روز اهل تیمره فرا میگیرند

و بعد

بعد از آن اتفاق کردند که اهل قم از طلوع آفتاب بسواری نفر هستند تا بکنار رود
خانه قم بر بالای رود خانه بجانب تیمره بیایند تا بوقت غروب آفتاب و کذلک میانه
بیرستانی و بندی از جوی های تیمره و انار که بر سد بشکافند و بکشایند و آب
های آن در وادی قم روانه کردند بر شرطیه مذکوره پس اهل قم سواری ده نفر هستند
که از وقت طلوع آفتاب بیایند تا بوقت فرو شدن آفتاب بسر قریه تیمره از قریه
های تیمره رسیدند چنانچه از قم تا آنجا مقدار بیست و سه فرسخ بود و از آنجا تا شد
بالا که از بالای رود هیچ شبانه تکرار شود و چند کام مانده بود و در وقت مانده بود
و نیز اسب را ... پس از آن سوار ... از پای او پیش بینداخت و بر موضع بند آمد و
اسب وهم نیز هم آنجا بیفتاد و آن موضع را اسفندیار نام کردند بنام آن اسب پس این موضع
باین اسم بماند و هر ماهه اهل قم بیرون می آمدند با مردم بسیار و بر دیگران و آبهای
تیمره و انار میشکافتند و در وادی قم روانه میکردند و از سر بند جوی از جوی های تیمره
صغری و انار بر سر آب میبودند و محافظت میکردند تا مدت ... پس بقم انواع غلات
و زراعت نمودند و انواع سبزه از جالیز و پنبه و انواع بقول بکشتند و زراعت نمودند
و این آب که از جوی های تیمره و انار می انداختند و باصطلاح او عربی گویند مشتق
از ایغار و انغار در لغت جمع است و اضافه یعنی آب انار و تیمره اضافه میکنند و جمع
میگردانند با آب رودخانه قم مضی هذا پس گاهی که قم آب عزیز شد ... این آب تیمره
و انار با آب وادی قم از وقت احتیاج بدان تا بوقت آنکه از آن مستغنی شدند جمع
و اضافات میکردند و در هر ماهه بر شرطیه مذکوره یعنی در هر ماهه ده روز بر
دو دفعه و گویند که آب این وادی قم در ایام قدیم در موضعی جاری بوده که آن را
وادی عقیق گویند نزدیک دروازه بالای قبر علی بن عیسی طلحی و بزبان فارسی
آن را رود کلفشان خوانده اند و الیوم مواضع روان شدن آن آب و آثار خود
و رسیدن آب ظاهر است و مصب آن وادی بجانب ... ساجر بوده است
این موضع بسبب ... آب مرتفع شده و آب از آن بزیر افتاده از جانب چپ از طرف شهر
تا آن گاه که آب بکلی با بجانب دیگر شهر که الیوم رودخانه است افتاده و این موضع
بسبب فتن آب منخرق و شکافته شد تا رودخانه گشت و آب آن بجانب قم رود

فاترش ... باب کوه که از این آب بقریه وادی رحمن کجوی روانه کرد بیلپا پیروز
... ست که وفراخ میکرداند تا رود خانه گشته و بهای پیرم
... وادی نکو نیز آب در ان میرود تا اینجا حکایت بوده
آورده اند که بعد از آنکه خشک بود مدتی نزدیک قریه جهستان و غیره
دیگر چشمهای آب اینده شد مدت سی و یکسال و بهای ان شور و سیاه
بود و بجهت ضیعتها از رستاق سراجه و لنجرود میرفت و از این رود خانه با هم
ضیعه و مزرعه جو بزرگ فتند تا اکر کاریزهای سراجه آب بران غلبه کرده و
مواضع ان بر ستیک فتاد جوی ها ان بکلی باطل شدند الا بعضی تا انگاه که آب
دیگری منقطع شد و بها اول کردید **فصل ششم از باب چهارم در ذکر جوی** **سعد و عمل قنوات و شرح چنانچه لده در باب تاریخ و**
حدیکه برأسته و اجوب که بشهر روانه شد جوی سعد است که ان را ...
مالک جوش روانه کرده ... که ان را احداث کرده ... در دروازه و
... که ان را سعد اباد خوانند و چنین گویند که سعد هر زمان کاری را از قوم خود
اختیار کرده و قضایان ... قرار کرده با کلنکها و بیلها و سایر اسباب و آلات
حفر تا چون شب در اسد این جوی ... شهر گرفت و آب از دران روانه
کرد چون صبح صادق برآمد آب را از شهر بیرون برده بود و تسیبای ان آب جدید
سرابهای مردم روانه شده بود و بر موضعها که ان زجر بوده و نسبت ان منع هم
نمودند و بعضی دیگر گویند که این هنگام شد که زمین ان همه صحرا بوده و
سرابها و بناها نموده اند و بعد از ان بنا کرده اند والله اعلم **و دیگر جوی**
کران را نهر ... گویند بعضی کنند که ان وادی قم برکند ... تا جانب قریه دابانا
و ناحیه سراجه و غیر ان جوی را ... سعد از برای جوی ... احداث کرده
و پس از ان ارباب ناحیه سراجه ... کشید و ان آب را از وادی قم کرفتند
اینجا کرد ... که پشتهای سعد اباد است میرود و در دیگر جاها
از سر رود خانه برگرفته اند و ضیعتها که نزدیک شهر است میروند بجوی و
مقاسمات ... چنانچه ابراهیم بن علی بن محمد ... عبد الله اشعری و فرزندان

علی بن ابرهیم بتفصیل کرده اند و در دیوان اب مسطور است اینکه یاد کرده میشود بر
حساب و بتفصیل ابرهیم بن ... سنه ۲۸۹ فارسیه محمد بن علی که فرزند زاده او است
در سنه ۳۰۲ جوی از دورقان سی ویك مستقر و دو دانك خمس وربع سدس خمس
جوی براوستان نود و ۶ مستقر و ۳ دوانیق سی و پنج مستقر جوی
دشتوزان ۱۳۱ مستقر و ۴ دوانیق و دو دوانیق و صد مستقر جوی جمنین ۱۴۱
مستقر و نیم دانك ۵ نود مستقر جوی الیسع وکرکان ۱۲۱ مستقر و ۲ دوانیق
... هشت مستقر جوی اباابکر بامیرفت ۲ مستقر و ۳ دوانیق جوی
سروزباجوی اباابکر ۲ مستقر و ۳ دوانیق و نصف دانق و نصف حبه و عشر سدس حبه
ده مستقر و ۳ دوانیق جوی جکوان هفتاد و هفت مستقر و حبه لا شئ ...
... ابرستجان ۷۸ مستقر و ۳ دوانیق ۵ هشتاد مستقر جوی دینار ...
۹ ۲ مستقر و ۲ دوانیق و نصف سی ... مستقر جوی میمونه ۹ مستقر و ۵ حبه و دانق
۷ بیست و ۶ مستقر جوی مس ... وکرج ۳ مساتیق طهر شهرستان
۵ مساتیق ۵ چهل مستقر نهر مجان ۲۱ مستقر دو سی و پنج مستقر نهر ...
۷۴ مستقر صد مستقر ... نهر جمر مستقر و ۲ حبه و ۲ دوانیق نهر ...
مزرجان ۱۲۰ مستقر ۵ ... ۱۲۱ مستقر طهر فرابر ۱۳ مستقر طهر کمیدان
۱۷۰ مستقر و دانق و ۸ مستقر طهر سعداباد ۸ ۲۳ مستقر و دانق ۵ هفتاد
مستقر نهر میان رودان ۱۲۱ مستقر و ۲ حبه ۵ شانزده مستقر نهر ...
عام ... مستقر و ۵ حبه حساب و تفصیل ابرهیم بن علی هشتصد و ده مستقر و
دانق و ۲ حبه و ۵ دانك حبه وربع وعشر و سدس حبه حاصل شد بحساب و تفصیل
زاده او محمد بن علی ۹۲۴ مستقر و دو دانق و ۵ حبه داوحی کوید که این اب را تقسیم انفراد در
دواوین بوده و درست معه ... ان ال سعد و خرید و فروخت و حواله و هبه بدان
کرده اند و احوال ... نحو ... محافظت نموده اند و قیمت مستقر صد و بیست
دینار بوده است و زیاده کرده تا ... بیست دینار رسید و ... مستقر ده دینار بدیوان
رسید از هر دینار دو دینار کرده اند و هم چنین قیمت و بها بوده است تا انکه
خیل دیلم بدین نواحی غلبه کردند دیوان اب باطل شد و اقطاعات بنهادند و ابرا

بهیت را بماند تا غایت که چندین مستغل آب طیبیح نمی خوانند

فصل هفتم

در ذکر آسیاها که بقم بوده است هم چنانکه در تاریخ قم بوده مذکور است

آسیاها بقم پنجاه و یک بوده‌اند سی و نه آبادان و دوازده خراب
تفصیل آبادان و خراب از آسیاها قم برسم دو دخانه از این قرار است آسیا محمد دو
دولاب حصار آسیا دیر بخت خراب یکی بر نهر براوستان هفت سیا آسیا
مرکز بنهر کهند یکی آسیا شاه دو که علیا بقرب صحرای تاجیکاباد دو دولاب حصار
آسیا عبدالله بقرب باغ مرزبان دو دولاب حصار آسیا نو بقرب زنبیل
اباد دو دولاب حصار آسیا عبدالله که بقرب کرکان دو دولاب حصار آسیا
سعد بقرب ابردرقان دو دولاب حصار آسیا آسیا وشان بقرب ابردرقان
دو دولاب حصار بنهر طشقوران عم آسیا استاد آسیا مبارک‌اباد ابو الفضل محمد بن
حمزه علوی که در پیش نیز ذکر شده است در سنه ۲۳۱ بقرب صحرای سکن محمد علی بن حسین مؤلف این
رساله گوید که مراد از این ابو الفضل محمد بن علی بن محمد السلطان محمد سرهنگ میباشد
هم چنانکه در جلد دوم این رساله ذکر شود انشاء الله یکی آسیا یونس بقرب میان رودان
و سکن دو دولاب حصار آسیا بابویه بقرب زنبیل‌اباد دو دولاب حصار
آسیا دو که سفلی بقرب میان رودان دو دولاب حصار بنهر جمکران عم آسیا
آسیا خطاب معروف بحاجیلویه بقرب باغ میر حسن جمکران یکی آسیا جوق
بقرب کرکان دو دولاب حصار آسیا عتیقه بقرب باغ مرزبان دو دولاب حصار آسیا
ابی الهیجاء بقرب صحرای تاجیکاباد دو دولاب حصار بنهر شهرستان عم آسیا آسیا
نو بنهر زنبیل‌اباد معروف بفرج و غیر از حسین بن محمد سقا معروف بابن بغدادی آن
را ساخته یکی آسیا رضا بیه بقرب زنبیل‌اباد یکی آسیا سهکن بقرب جمهین یکی
آسیا لشانه بقرب جمهین یکی آسیا کرجید بقرب جمهین یکی آسیا
شهرستان بنهر بلتان یکی آسیا متجه بقرب باغات بنین یکی آسیا ابن خالد بقرب
میان رودان یکی آسیا لواذن بقرب مهرویان دو دولاب حصار بنهر سکن یک
آسیا بقرب مهرویان یکی بر سر نهر سعدآباد دو آسیا آسیا عبدویه معروف
بوادکان دو دولاب حصار آسیا احمد بقرب مهرویان دو دولاب حصار بنهر کمیدان

منار اسیا اسیا ابن بنا سرخت و دریك حصار اسیا ادریس بقرب
باغ ادریس یکی اسیا بن عمر بقرب بیدان بکمیدان یکی بر نهر مزدجان
اسیا اسیا شعیب بقرب اسیا شعیب اسیا سوزنیه بقرب تاجه شعث
در نك حصار اسیا نا بنه بر باغ یکی اسیا جوی دره بار زنجبر استجان
دو اسیا اسیا و رخنا اسیا در شهر یکی اسیا شاهین بالای سوران یکی بر
بیع ابن دو اسیا اسیا دقیقه باغ اجیکاباد خرابی یکی اسیا یحیی بن باب
خراب یکی اسیا ابو الصندیه بقرب صحرای تا جیکاباد خراب یکی براب
بیع اباد یکی براد جمهن اسیا دولین بیاب بیار تذیبذ باد خراب یکی اسیا
بیع بقرب براوستان خراب یکی اسیا بیع باب سید اباد خراب یکی بر
خیره واسیا شاعیل بن دو دوره فار خراب یکی اسیا نوانیم دادز دو ده
خراب یکی اسیا خراب براوستان یکی اسیا محمد قطب بر قرب باغ جولیه یکی و
اسیا عمران علی بن حسن بن علی بن محمد بن عمران در سنه ٣٠ [illegible] احداث
کرده است در حصار [illegible] بعد از ان اخصا خراب شد یکی الحمید
از اسیای [illegible] اسیا دولین بیدان اسیا شاد و ابن
عبد الله ذالك اسیا کفند ابکی و نیم ابی خالد اسیا دو
مفر باغ ادریس اسیا و شاهین انکی و نیم اسیا مفرد باغ ادریس

باب پنجم در تفصیل ضیعتها و قرایی قم و ان باب مشتمل بر فصل سیما شد و فصل دهم بیان اسمهای مزارع و قریهای قم و طراوف قم چنانچه در تاریخ قم مذکور است

جمکران جمهن ناصح اباد ملك اباد البوسر دشت ولد سعد اسفراباد
دشت ولد محمد بن عبد الله دشت عبد الله ولد ابی بکر بیخوکاباد خسیق دشت
عبد الرحمن بن عبد الله نسیع اباد درنسوج دشت محمد ابی بکر دشت ادبر
دشت اذر خیفا باد وجهی اسحق اباد دشت ایوب دشت یحیی ابی بکر دشت
متوبر ابی بکر دشت عبد الرحمن بن یحیی صحرای سعد بن عبد الله دشت الجز

قلاود ونبیتاباد مسکوان ... باغ عبدالرحمن اندیشفان وصنہ
برزستان کرہ کوہ صحرای موسی بن یعقوب دشتنباد کرکان یحیی آباد من سنجرد
عنیقر حیرآباد منہا باغ المرزبان منہا **طسوج لنجرود** قول آباد باغ
شعیب باغ جعفر باغ زکریا باغ اسحق بن عمران باغ ادریس جویرکان جو
دغان سکروکلاهر سکرجان سکر الکاسنجا دشت اسحق و مودنہ صحرای
اسحق برزآباد جهستان اسفدن خم آباد کمیدان مجان سعدآباد حجر
مالون فرابر محمد آباد غزدان قہیان میان رودان باغ مقاتل باغ عبدالرحمن
محمد بن ابراہیم طبشقوزان سکن مہربنان نوزان **طسوج ابرستجان**
سکرودجان دشت سعد بن نعیم ہندجان قتبان سکرانوارجان مہرشا
الدین معدکان رکستان ابی خالد رکستان ابی بکر سیف سجادان مران
شادقولی واوان خاذران اوجانکان محمد آباد عبداللہ **طسوج** سراجہ
سومران دشت ادریس ریتونر کیوکان باغ عبداللہ سووہ شعبا با بطلیجرد
دشت یعقوب حوص آباد الدیمجان ملک آباد اشعر آدم مہروان التوبند
جان عمران آباد حمزہ آباد یعلی آباد علی آباد کرزن آباد نوح آباد یحیی آباد
کہل نوازان الدیجان یعقوب آباد عبدالسلام آباد محمد آباد تداوند اسحق آباد
طسوج وارکرود الصرم سکرکران سکرجوان کسکرو زمر
خرآباد سیوب سجزد **طسوج رودبار** شلنجرد سوسک طاقان
الکبند **طسوج قاسان** ہلیل آزان ہراسکان ازشرآباد ... سا کوان
وکلابان طسوغان مشکان زنجرزدہ سسہ بطربلہ کرد بر رستاق
ساوہ قازکاباد وشادجول وزشت کہنویر کردوہ محمد آباد وزآباد وزمہر
موسی آباد محمد آباد رنجرد محمد آباد تیرکرہ بار محمد آباد دبول منہا **طسوج**
فیستین حرجرد کہکرد تاجیکاباد ارجین الورم مہرکا سکر علیا
باد واشکان خبرکین شیدکین قابکین ہرمزآباد حبذ برونآباد وزدمہ
ایوب الہلفان فنتین الدرج حطاباد کومیان مہرآباد کہکرد موسی آباد

... حرف جوشو میر ... طرپان ...

خوزان خیاد اباد ... ریاد ... رداباد ... ولیجرد لدر

عسو ابادین نخ ... شق عبدالرحمن اشتارین جاوجرد ...

... اباد عبدالوهاب شمس اباد جوبجران ... نخ

عنیقه ... انبارآباد خورشیداباد دشت نوح ... احمید ...

وضیعه وطس رودبان یحیی اباد ... مرزبان ... اباد ... ضیعه

وطسق ول کذ ... طسوج ... اباد کور ... شتحرم ...

عبدالرحمن اباد درفشکان خورهنداباد ... اباد محمد ...

محمداباد ... محمد بن عیسی سلیمان اباد جعفراباد سفلی ... محمداباد

سفلی اوزانکو ... موسی اباد خواجرد وساکوها وقناه وزرد خواست

... محمد اباد محمد بن عیسی فناقتح باغ محمد احمداباد فیجان محمد بن عیسی سلیمان

اباد ... ابریکر رود بهرامان دلکاباد مهران ومیکره ومکروه سفلی

مطرفاباد موشان ... دستکرده اوران ... عبدالله

احمداباد سفلی وساکر احمداباد علیا ... طسوج رود

بار عبداللاباد ... وروکان سالستاهان مهراب معویراباد ...

هندیان دیرکان کران ادریس اباد سفلی مهرکان کرکان دستااباد ...

مادکان سفلی فولکان جارسا ... وساوکان علیا مندکان ...

مالکان جعفراباد ... دستاق ساوه فارقین ...

ایجان علی اباد ادریس اباد ... عنیقه سلفشد ... مدینه ...

علی اباد کمک موسی اباد ... شق ...

الزبرجان داوه ... سرداب ... داوداباد ...

... حناباد ایوب اباد سفلی ایوب اباد علیا ...

... مصقلاباد معداباد عامراباد سلیمان اباد ابراهیم اباد وهی ...

ابن بینکر سنبول اباد اسباط اباد دستاق دره طسوج الدوالاخر ...

نوح انقان وکان سیاه خشت الرودجان الشروان شهوه اطرافان

فی ذکر رساتیق و فراهان

باش ابرکوش دسجرد ازهر خوزن شاکوورزم محمد اباد سهید عمرقند
سهل اباد یعلی اباد احمد اباد مالک اباد نوکد ابرهیم اباد طمسو
فراهان کارخان شهجرده طسوج ضرش ممزره رجاب ویتقان
انار سبارینه خانجرد هنیر مزوس ملکان کاوچرانا ریقان سهران روده
ضرنه جوستت سهرجسفاباد الوقان انستیمجرد انیجوان مردود کمندنیز
وردهنا من تخمة عیتقرتونج منها الرین منها خاخاه منها ولیکان منها سیعابد منها
سند کان منها وروضها اسحق اباد منها عمران اباد محمد اباد منها کهارد اباد منها علیا باد
خلج اباد مزرعه اکبر مبارک اباد علیا اباد نونج راضی کاجرو خلج اباد مزرعه
رستاق قاسان جوشقان میاسته ومزارعها مسنان دود ارمت سرود
عثمان اباد سمجبر نجز اباد دهی حما باد انجرد من تسجز عتیقر خیر اباد یحیی اباد موسی اباد
رستاق جبل ازجر وناکج کرمی جوکان ویدهند تبره ورده ورستاق انار نیجاوند
انجیلکان ومزارعها مادجرد وماهیم جیب دسکرد خذاه رشان وادسکن
طاقان زاونج خوزهمه وسکوه تیره وحیه حرید مستوفان هرکرمه مرد
دزهبرین کرجاد حریکان دیلجه نوادود بت کرکن اخوص اباد منها انار منها
زدنا باد منها ونج هورکوییر هندمنها منه باغ دوکان ابرهیم اباد سهرین
رستاق جبل جزن ازناوه وسف دیج وشنوه مرتین ماده رستاد
طبرش کندخ هولنی واصفهانی وضیعه وطسوق تیم طسوج جبل نوید مسلم اباد
عمران اباد ازناده وافاد برشاد مز دوکان دسکره وددیج وازکستان جروندکا
سحق اباد وسکره حرود کوکان یابرکان مال علیا مال سفلی کبود دره
سلیل اباد طیره ونبیل اباد دسکره عین ناوه اخوص اباد باغ یعلی بیرکاباد لنکا
هنکان باغ استلکک هرکوناباد ومکره سنکاباد وازطسوج ساوه
طسوج جبل بیروداه اسعید حبزه زامادن دردفه بسنجرا بیاره
وسفون جرد کهکان جران شهر دوشان بنیرجز وسکره دسکان وناد
متوشران سریزاباد حرامد غاهان سلوقان موسی الرین حزاب باغ
استاند رتاجیکاباد انار دستانه طهرانو وشق میر انجیلاوند نیرواد

میش زاد سلغشد و از شق میلاجرد سجین استاق طرش اصفهانهرد همدانی طرخان
ماکین وودنیره سعدکان احمدآباد طسوج جوبیان سی وشکین کرکاسوبیر
ویل ویدنازان ابولک ولاشاباد ارمکان عباس آباد ندلدد واز رستاق فلنا
وبجرد خیرآباد رستاق شاه لاکان ازفاده وردمند خایرکرده بیسکان قندی
اناد مصعب فنیده دوجانر کهان هرمزآباد کشمیر کوزلد دنانتی قباذان بونه
ماواه نشینوه مرده میم باغ ابهل فز جونیاباد وضیعتو طسوجهارم رستاق حوی
مون مقاتل آباد الواسفجان سوفیه قناده اسماعیل مهرسیاراباد فاودد قناجما
کبجرد مجامع آباد بانوح اباد سواباد فتده سنجان دستجرده شاه جرده ارملد
علیاآباد دهقناباد قناة الصدر مشرقین طیفوراباد جرکان بارجین حلداباد
کرده ابار مصعب قیدال بیکاه فرده موسی آباد سودرسفلی رستاق روونه
بنی جهار بخت اباد عثمان آباد رستاق دده طسوج جهرود استانکاوند وزرون
حکامر واشامکان ورسان سفلی صابون وروزنر ورسان علیا عامره تیجر
نوکاباد رشکان نایر وشاده سجدکان کهندان یحیے آباد طیانون عامر ابوطالب
اباد نایر علیے اباد محمد اباد رستاق طبرش قابکیر رودشیکان حیره بکیراباد باغ
کندره انارک سهراباد طسوج جوره وجرکان اهویر بلغستان انجرود هزاردان
استجان موشر میمرونده صعراباد حماداباد اشنجان محمداباد مروان محمد
محمد صفر یحیے اباد زکریاباد وازاین طسوج حزجیر وارود جویکان جروزان شم
جونک سکندر داخان جرکان زاجان نصرآباد جعفرآباد موسے آباد تبر ترم
کمان دروان احمدآباد **رستاق فراهان** نشیراباد تیرازاد برهنیاآباد
اسعون نیراونده ویسمر حبسون اباد روزقند فارجرد داوداباد انفارجان
دستجرده جوشر ابوکویر سومنا (میقان) وکرکان حوزهاباد محمداباد ویله ویده برحضا
اسکن ومزادعها جوشاپر اسنجران محمداباد قارنز علیاباد ودادنیاباد حنیراباد
اشنادقان وکوزنر داراباد ولابجرد **ضیعتو طسوج منجرشق**
ابیر ومیلادجرد خادحین ووزنر مهران اشرودبر ابوستق کلنجین
ووه جونجران حزکین مزاداواباد انارک حودجبر انعهتا الفتجان الدارقان

باندجان جندبان طرده نفوسان مذك ددصد کرملیوع پسین سپندان کوکا
فرنکین طاه کهات سینجان دزه کبوذان دشتجا هرازواه طرخوران جنلاب
ضسوج جاسب وبرسینکان خولجواه الدین ولیکان میقان فوریخ وردهد
وشتکان واذان هزارکان وسقوننان کرکردکان بیجکان کبودفرهبر ذدشتکو
وزسهربیان دستاقانار وازکواذر دوره اسفشوان اصفهانك هلانه
سلمآباد شق صیدآباد وانارا ازطسوج ستراجیر جزستان اروادد مزنیان واسط
مرسنوله آباد زیادآباد مهاباد **فصل دوم در ذکر بعضی از قریه های قم و اطراف قم همه بناهای که عرب در قم کرده اند**
کرمت در کتاب حمزه اورده است که چون عرب بقم نزول کردند زمین دیها فرا میگرفتند
ویران بناهی نهادند و عمارت میکردند و عشر آن بدیوان میرسانیدند و هم چنین بر قی
اورده است که مجموع ضیعتها که عرب را بقم بوده بعضی از آن بودند و عرب
آن را بنا کردند و از مثل ضیعت و باغ و بیت بر اینجمله بنا کردند و استخراج آن نمودند
وکاریزها بیرون اوردند و بزرگی کوان و آبان زرایت دادند و بعضی در اصل دیهی
بوده و ایشان ابتدا آن بنا کرده اند و بعضی در ایام قدیم بوده اند و خراب شده بودند
ایشان دیگرباره آن را عمارت کردند و آن دو دیست و پنجاه دیه و چیزی دیگر است از آنجمله
سعدآباد سعد بن مالك بن احوص بنا کرده است و این جوکه بدان مشهور است و آن را
سعدآباد میگویند در یکشب آب بدان روانه کرد مالک‌آباد مراجه مالك بن احوص
آن را بنا کرده است و بنام خود آن را نام نهاد و بدو منسوب است **شعیب‌آباد**
شعیب بن عبدالله بن سعد آن را بنا کرده است و مدینه آن را استخراج کرده است
کاریزان بیرون اورد و بنام خود نام نهاد **یعلی‌آباد** یعلی بن حماد بنا کرد و کاریز
آن بیرون اورد بدان سبب باو باز میخوانند **بنین** بنین بن خالد کرنام او ذکر آن بن
مالك بن احوص است آن را بنا کرده و نام نهاده بنام خود و هم چنین است سبیل و
طریق دیگر ضیاع و دهات و باغهای غریب و نام ایشان و نامهای بنا کننده از
ومن ملدین قد ذکرنا یاد کردم از دیگر ضیاعها قناعت میکنیم و اختصار مینمائیم زیرا که مشهور
منسوبند بان بنا کننده کان و از ذکر ایشان عدول میکنیم باز دیگر ضیاع بر وجهی

و صفتی از عجمیه و برخی و غیر او حکایت کرده اند و گفته اول مهجان کرام روز قصبه قم است و نام
او مهمام بوده یعنی منار لکباد و اشراف **اما جمکران** از بنی خشف باد آن را جلین از برام
پسر خوداد بیخشف بنا کرده است و منسوب بست با و **بجو کاباد** جلین آن را از برای پسر خود
بنا کرد **زنجاباد** جلین آن را از برای دختر خود زنکه بنا نهاده کیخسرو ملک آن را
بنا کرده است و گویند که کیخسرو بدین موضع رسید که سرفنت است و آن در یا یکی بود
کرد بر کوه ذان ابهای کاریزها و رود خانها بدان دریا چه روی نهاده بود کیخسرو
گفت این موضع بس مناسب است از برای بنا نهادن و عمارت کردن بفرمود تا بدان و فتح
سرفت بنا نهادند و آن را اشراف نام نهادند و بزبان ایشان یعنی سراب و بعربی راس الما
و در روایتی گویند که کیخسرو از شهر شیراز بدین ناحیت بطلب اژدها بیامد چون بدین
ناحیت رسید کرد آن اژدها یی بود بکاوید و بشکافت اژدها بگریخت و بدان پشته
رفت کیخسرو آنجا سرفت بنا نهاد و با او منجی بود کیخسرو را گفت که ای ملک روزی باشد
بر این بطیحه یعنی جای جمع شدن اب بناها و عمارتها پیدا شود این اب بدین موضع بجوشد
چنانکه بنچاه کز بکنند تا باب رسند و بیشتر از آن اب بیرون نیاید و زود باشد که بدین بطیحه
در این ساحت که اب کرد واقع شده است عمارتها بنا کذارند پس از آن مسکنهای بسیار معمور
در آن بنا رید و در آن مساکن جمعی از متکبران و معجبان و اهل شادی و فرح و طرب
ناز و نعمت فرو نایند پس منجم گفت ای ملک من بر ایشان حکم کردم و این کوه بلند که بر این دیه
مشرف است و بر آن هیچ درختی و نباتی دست نشده و نیز در آن چشمه است که مجموع
ذلیل حکم منند و عمارات و علامات بران و بعضی گویند که کیخسرو ملک بسران کوه که نزدیک
بدیه سرفت قلعه نهاد و جبه خانه کردانید و آثار آن الی یومنا هذا باقی است
ابرستجان از دو آن سنعرین بلاشان را بنا کرده و بعضی دیگو گویند که رستم دستان
بنای آن کرده است و گویند که نام ابرستجان پیش از این استجان بوده است اصل آن زده از
پیروان پیغمبران بکشتند حق سبحانه و تعالی بر ایشان خشم گرفت و این دیه را بر ایشان
فرو برد بعد از این دیه را که امروز قایم است بعوض او و بر بالای آن نهادند و گفتند
ابرستجان یعنی بالای استجان و بدین دیه اشراف و بزرگان عجم ساکن بودند و از آتشکده
آتش آن استکه بخوزان است و گویند که با ابرستجان آتشکده بوده و رئیس آن دیه

بیرون فادار بوده در روزگار بنی امیه و ان کسیست که باروی قم را کشیده است
چنانکه بذکر آن گذشت **سجاداران** سیاوش بن افراسیاب بنا نهاده است و پدر
او را بعوض خون و قصاص سیاوش بکشتند و گویند سجاداران را سیاداران بن دستان
بن رستم بنا کرده و بعضی گویند سجاداران و ابرستجان را قیران بن دلیسیان وزیر افراسیاب
بنا کرده است و در آن تاریخ که افراسیاب بر این شهر امیر کرده هر دو دیه قدیمی‌تر
بناهائی که بوده دشتند و بر آن کوه که نزدیک سجاداران و ابرستجان است قلعه‌ایست که حصن
و حصین محکم **مزدجان** آن را مردی از عجم بنا نموده و بنده از بندگان خود
نام او مزده بر عمارت و بنای آن موکل نموده پس مزده دیه مزدجان را بنا کرد و آن جوی
بنام خود اجراش نام نهاد و نام خواجه او این بود بنده خود را گفت چه کردی مزده گفت
شهری را بنام تو بنا کردم و جوی را بنام خود بنا کرده‌ام هیچ چیز را حیاة و بقا نیست مگر باب
چنانکه حق تعالی فرموده وجعلنا من الماء کل شیء حی خواجه مزده بر مزده خشم گرفت
تو اینجا مشهور و معروفست بنام خود کردی که آن مدبیر و دبیر است و جوی آب که
غیر از خواص کسی آن را نمی‌شناسد و نمیدانند بنام من باز خوانده مزده را بدین سبب
بکشت و نام مزده مملوک بر مزدجان بماند و باز میخوانند و در کتاب سیر الملوک
عجم آورده‌اند که باروی شهر مزدجان را بهرام گور بنا کرده است **کمیدان**
چنین گویند که دیه کمیدان پیش از بنا و عمارت چراگاه مادیانها بوده است و بدین سبب
آن را کمیدان میخوانند یعنی جای مادیانها و این تفسیر را با اشتقاق موافق و مناسب این نام
لکن من چنانچه یافتم یاد کردم مترجم این کتاب حاجی حسن قمی چنین گوید که این از دو حال
خالی نیست اول چنانچه گفته‌اند که این دیه مادیانها بوده و این لفظ بمرور ایام قلب
کردند کمیدان دوم گویا جمعیکه بدین مراغه ساکن بودند و اسبان را محافظت نمودند
در بیشتر اوقات چنانچه عادتست در این موضع اسب دوانیده‌اند و باین اسبان بجود
دویده‌اند و مقرر است که موضعی که در آن اسب دوانند میدان میخوانند بدین
جهت این دیه را کمیدان نام نهاده‌اند **خماباد** خماء دختر چهرازاد آن بنا کرده است
مهربیان این دیه را از برای آن مهربیان نام نهادند که این موضع دیه موضع قسمت
بوده است و بیان بزبان عجم جای قسمت آب بوده و بر این آب و موضع مردی

مهرنام موکل بوده است پس این قریه را بدین جهت مهربان نام نهادند **سکن**
این قریه را از بهر آن سجن نام کردند که زمین آن ریگستان و سنگلاخ بوده و زمینی
که در آن سنگ و ریگ باشد آن را سجن و سنگن خوانند پس تخفیف کردند و گفتند
سکن و سخن **جمهن موبد** موبد آن مدین باغی که آن را باغ موبد خوانند بنا نهاد
و گویند در این باغ هزار خانه و باغ و زر بوده است موبد با اهل و عیال و تبع
خود در آن فرود آمده بود پس از مدتی دختر شهران بانو جمهن را بنا کرده و با مهربان
موبد در آن ساکن شد و من قصه و حکایات ایشان را یاد کنم در باب عجم انشاء الله **براوستان**
چنین گویند که بعضی از ملوک از دور آتشی را دیدند بر صحرای براوستان گفتند
این چیست که تنده بر آن است یعنی در آن آتش بفرمود تا بدان موضع این قریه را بنا
کردند و نام نهادند براوستان پس بمرور ایام قلب کردند و براوستان گفتند از
جمله بزرگترین قریهای قم است و گویند که نهایت آن تا خودراه است و خودراه نیز
بر زمین براوستان بنا کرده اند و بعضی گویند که در قدیم الایام این ده انبارستان بوده
زیرا که انبارهای عجم بدین بوده است و در براوستان بیشتر بوزکشت بنزدیک
براوستان اهل آن ناحیه را ابوانجان نام کرده اند یعنی پشترا اهل براوستا
دو روایت کنند که در راوستان آنجا بوده است که الیوم پشترا است و اهل برا
وستان همه دهقان بوده اند و ایشان را غله بسیار بوده است و از
فروختن آن منع کرده اند در قحط و سالهای تنگ تا غایت که مردمان از
بی قوتی بجان رسیده اند و هر گاه که اهل براوستان فروخته اند اول آن غله را
در میان تابها و قرقان ها بریان کرده اند و بعد از آن بفروخته که تا نیایند و
غله از ایشان نخرند و زراعت نمایند و غله بسیار کردد و نرخ غله کم شود و قحط ال
بفراخی مبدل شود و این ها غله را بریان میکردند تا چون از ایشان بخرند و زراعت کنند
سبز نشود و غله ایشان بزیادتی فروخته شود حق تعالی قریه براوستان و مردم او را بزیر فرو برد
سرا و موضع ایشان را زیر و زبر گردانید تا غایت که نشیب را بلند و بلندان را نشیب کرد
و نگونسار گردانید و گویند بعضی او تا ظاهرها و اندرونها و جمیعتها بدین قریه تشنه
مغلوب و ستم زده پس احوص بن قریه را بنا نهاد و گویند که در براوستان کنیزکی بوده صالحه

کردی و بفر رخی و تقرب در این مطلب بخدای عز و جل نمودی تا چون مردم آن را
بخرند و زراعت نمایند و بدان متنعم شوند آن کنیزکان صالحه را بر وفتیا متاجری عظیم
باشد و آن زنان که از آن کنیزکان می خریدند و صحیح و بریا ناکرده را از برای آن کرده جد میکردند
و زراعت میکردند و کنیزکان را بدعا خیر یاد می نمودند چون خشتم خواست که آن قریه را
و اهل آن را بزبین فرو برد آن کنیزکان را نذا کردند که ای کنیزکان صالحه از این ضیعه بیرون روید
که خشم خدا نصیب ایشان است و نظر باز پس مکنید پس آن کنیزکان از قریه بیرون آمد و باز پس نگریست
در حال سنگ شد و نعوذ بالله من غضبه و سخطه و نسئله توفیقا لرضاه برحمته انه
شهرستان بعضی از مردم قم گویند که این دیه را بنا کرده بدست مردی نام او شهر و او این
قریه را بنا نهاد بنام خود و چهرین حلبین از برای پسر خود چهر بنا کرده است و بنام او باز
خوانده **طبشقوران** عمر کبری روایت کند که او گفت این قریه را قومی از اهل طبرستان
بنا کردند ... ناآن طبشکان این دیه است پس معرب کردند و گفتند طبشقوران **فرابه**
این قریه را بنا کرده است و او مردی بوده است از ملوک کابل که الملک الاعظم بر او خشم گرفته و از
پیش خود براند و با او جماعتی از خواص و ... و خدمتکاران خود از پیش او بیرون
آمد و آمد تا به زمین قم و بدین موضع فرود آمد و این قریه را بنا کرد و منزل ساخت و گویند که فرا
بدان علت نام نکردند بلکه بدان سبب نام کردند ... **فرابه**
فرالان را بنا کرده است **جهستان** ... گویند که این قریه را جهستان کاه که
ملک بر او خشم گرفته بود از کابل بیرون آمد با جماعتی از خواص خود نزول کرد و جهستان
را بنا کرد و منزل کرد و نشیمن هم چنین هستند از مالک او معروف ... کی بن میلاد
آن را بنا کرده است الیوم مندرس است **سراجه** و او ... نیز ... قطعه
اصلا عمارت نبوده اول آن عمارت کرد و او بنا نهاده ... بوده ...
و بعد از آن معرب کردند و گفتند سراجه **پنجان** معنی آن دیه‌ها است یعنی شجاع
و در این دیه از فرزندان عجم قومی بوده که بشجاعت منسوب ... زبان عجم
شجاع را ... بعضی قریه پس ... دهنیان یعنی دیه شجاعان **نوارن** چنین گویند
که اول ... سراجه بنا نهادند این قریه بوده از این جهت گفتند ... زان
خرادجرد ابن مقنع گوید که این قریه را بیب بن بود بنا کرده پس تخفیف کردند

[illegible]

یزداباد

وکفتند [illegible] خطاب ابن مقنع [illegible] است
[illegible] امان [illegible] وان [illegible] [illegible] واقع شد
بود و بعضی [illegible] کوینـد [illegible] وان [illegible] مراد [illegible] شده
بود [illegible]
[illegible]
بجوی کویند [illegible] ذکر
منقطع شود [illegible]
اصحاب [illegible]
علنبکر [illegible] متفرق شدند [illegible] سید [illegible]
[illegible] اهل جبل [illegible] مذهب [illegible]
ملت [illegible] و متعرض ایشان شدند
و فرزندان [illegible] اصحاب ایشان را
باسلام دعوت کنید [illegible] و تعریف [illegible] مذهب و ملت خویش را
عرض [illegible] ملت کفتند با شیخ مجوس کفت این حرکت [illegible] معتقد دیکر برانید
کودکی [illegible] شما کرده اند یا انکه چون بزرک شدید و از اهل دانش و عقل کشتید این شغل را
موختید کفتند ما اموختیم در حالت بزرکی و عقل شیخ کفت چکونه شما از اهل عقل
و عقل برو امید دارید از برای خود کشتن و غارت کردن و از دیکران رو امید دارید و
فرزندان انها که در شکم مادر [illegible] شما را از کجا معلوم شده که انها کافرند پس بعضی از ایشان
[illegible] کردند و بعضی [illegible] شدند و متفرق شدند و بعضی کشتن اطفال [illegible]
و بعضی [illegible] از مصر [illegible] کردند [illegible] در اینجا [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] وفا کند [illegible]
[illegible] کردند [illegible]
[illegible] چون حمزه ابا و [illegible]
[illegible] بزبان عجم [illegible]

پس بدین سبب این قلعه را تیم نام کردند **قلعه یزدانستان** و این قلعه هم ... گشت

و باقی اندرا امینداشتند از بناکنان آن تیمره بنیانستند مرا در سنه ... بر کو ...

و انبیا اسنان از جوانب از دو دوی بیپنند تا الیوم باقی است ... بن ... و ...

و اکنون منسوبست بابو الحسین الی سهل و این قلعه یزد بنا ... اهراست ... بر ...

و گویند درین قلعه زیاده از صد خانه از مسلمانان بوده و میان قلعه ... قلعه ... ماحرب

ما بخر بوده است و چنان بوده است مقابل در آن قلعه منار عرابی کرده اند و ... و سرداب بدانجا اندر

اندر از سر آن منار مبدان قلعه یزد بانی نهاده اند و ... ابن ... تعبیه کرده اند آن را بنا که خراسان

اند و چون ابو ... یافت است ابو اسحق ابراهیم بن محمد ... ابو عایشه را خواسته است ... از قواعد

ما اللمسه است **تیمره کبری** ابن مقفع گوید که او تیمره کبری بن خراسان نام نهادند تیمره صغری

تیمره اصغر بن خراسان نام کرده اند و گویند که این هر دو تیمره ... شدند ... خانه

و انها دران جمع شده بودان اعجری و منفذ بود بسبب ... کرد ... بر ... بوده ... ملک

دیو ... فرمود تا آن کوهها را ابر دواب باز کردند بانجم الملک دیو ... بر ... فارسی ... بر

بعضی ... عمل کن پس تیمره کبری را از بر ... ان نام نهادند که چون دیو ... گفت که ... دیوان کوه

و ... واند کرد و اب و ... خانه قم ... خانه میدوسند بر تیمره جمع شد پس ... گویند که

این موضع کران دیو بر دیده اند ... ظاهر است و معلوم ... چون آب برفتند و ... پنهان ... اند

... اکر در میان آب ... اند ... الملک ... گفتند که ... بعضی ... بدید آمد ... آن

... را ... ایشان ... گفتند پس ... علامان را تیمره کبری بنا کردند و آن را طلوج ... نام

... تیمره صغری گفتند و ... بوده چنانکه پیش نام نهادند کرده ... این هر ... را ... نام

نام کردند و آن هر دو دو برادر بودند از دیو ... گویند که این هر دو تیمره ... بوده است ...

احنف بن قیس ... بر روایت قول عتاب ... فتح معروف ان بلدست ... ابو موسی اشعری بوده است و احنف

بن قیس ... و حکومت او بوده است و گویند در قریه ... که از قریه تیمره است ... است معروف

ابو موسی اشعری چون نواحی اهواز و اصفهان را فتح کرد تیمره را ... فتح کرد ... تیمره نام نهاد

... بوده است ... انکه ... مالک ... کرده است و ان را

... گویند ... سر ... بنا کرده اند ... و ...

و ... ایشان ... بنا کرده است و ... بناء ... و تا الیوم ... محکمات و نقش

... تیمره ... بعضی

همانا این باقی ند که با نقاشان و همانا نقعان نام نداده اند و نشاندگاه بیرون رفته اند حجر است
کرانشکده او را کشتاسب ملک بنا کرده است و خود بنا از بیت و بیرون کند و اخال کرده پرهیز بنا کرده
چنانکه شرح آن در اخبار گذشت قاسان و ذکر قاسان اینجا کردم بواسطه آنکه بعضی بنی صباح
آن با جوشتم کرده اند با بیشتر کوهه که هر دو قاسان را بدین سان نیز از خراسان نام کرده اند و
چنین گویند که قاسان اکبر ضحاک است که او را بیوراسف می خوانند و قاسان اصغر فرزند برکه
است و قول اول نزد ایشان درست تر و روشن تر است و گویند که قاسان را نام نهاده اند رود
واکران را به زبان عجم کاسه می خوانند که اسم الحجر بزبان عجم قاسان دریاب و نهر آن را کاسه رود خوانده
اند و اول موضع که از آن آب بجوشید موضع بطریه بود و آن بطریه بلندترین موضع است
پس چون آب بطریه کم شد و زمین آن ظاهر گشت به زبان عجم گفتند بدید آمد این زهر این بطریه
نام نهادند بعد از آن موضع و نام ظاهر شد و آن یعنی مجمع شیب پس از این جهت و آن نام کردند و
گویند نام او در اصل و داوام بوده است پس تخفیف کردند و گفتند که فرعون موسی را این قریه بوده
و بر مجرد ولایت کند ازا بجانب که عجم درو غلو کرده اند و صفت بیوراسف یکی آنست که گفته بیوراسف
دمنه قاسان را نیز کرد با بینه ظاهران باطن کرد با بینه بقاسان رود خانه بود بطست ما کاز برا زنبت
با کار بر همانی این تا حین بیشتر و زیادتر بوده و بیوراسف بر همه موضع و جای نکند شی الا که با اهل
آن موضع چیزی بمیراث نکند چنانچه با صفهان طعن و غلو بگذاشت و از ایام او الی یومنا هذا
اطعمه نیکو بده و حلوا و انواع نان با صفهان موجود او بقاسان حیلت و دروغ بگذاشت و بقم ظلم
و جور و نوحه نیکو کردن بگذاشت و بری غدر و مکر و خدعه و انکه زنان او که از زنان باشند
و اختیار ایشان بیت زنو ماد که بر ایشان غالب باشد و لهذا ان بهتان و دروغ گفتن
و شکی اظهار کردن و دیگر از مصنفات بیوراسف که عجم درو غلو کرده اند آنست که گویند قریه
درچه ار درفت و او را یافت در موضع که اکنون زیر آبی قم است و معدن نمک کشن و نمک
قم و هوا به قم از آنجا هم باشد طهر و ده هم چنین تری گویند که این قریه را از برای آن بدین لفظ نام نهادند که در جا
سیل دود و فانی شود به زبان تفرانی [illegible] دیگر گویند که عثمان بن یانجم سر جوه است سبب آنکه
چون این موضع را بنا کردند اهل طهر و زیر آباد نشان برکت خیر دعا کردند و گفتند سر خوب بدیع برزه تا ما
و او بگویند که داز السلام همه هم از ادارات طهر و پیشنهاد با هم سواری خادم خیانت طباخی و بدو
و رفتند بناحیه و نید ... همه را دستواره یاد کن خدمتکار باشیه گنشتند همه از ایشان سکنی ابرند
و با کرانه بعضی روایت کنند که باز ان صاحب من از اهل طهر قم داد و دواو دستا او در طهر در او معروف است

پس بحکم ... نام ری فاصل این روستاق شش ... شد و مجموع این عقبه سهل بر
و جبلیه صد فرسنگ بود شد از انجمله خود ها را خود بن ار دنال را بنا کرده است و بر سر
زمین بدین کوشکی بنا نهاده بر پشته مشرف و منبع و اساس و بنیاد آن فراز زمین
کرده بر گرد آن پشته کن بار و پهنا بسنگ و گچ بر آورده است و بر ظاهر زمین و بر
بالای آن بار تا مانند گز و پهنا تا هفتاد گز در گرد کوشکی که اندر ده هر کوشه جو بستی بنا نهاده است
و بر هر جو سقی چاهی کنده است از سنگ و بار در میان این کوشک کوشکی بنا نهاده است
منیع و رفیع در درازی آن سی گز در پشته بنا نهاده است و گویند وزن هر خشتی که در این بنا
بکار برده است سی من است و بر این کوشک بر سر کوشکی که آن را کوه خوزکو نیز خوانند چهار
است در بلندی که هیچ کس قادر بیشتر کردن بر ان نباشد و در جوشی بنا نهاده است مثل مناره
دراز بطول سی گز و بر سر آن نیزه دراز نشانده و بر سر آن دو موش و یک خنزیر یکی منع بر بات و سحر
میکنند و دیگری منع باد ها میکنند باذن الله و قدرته و از یک جانب این قریه موضعی که آن را
ستلم ذکر گویند که آن دو نع بوده است اسکندر خراب کرده است و برابر آن چشمه نیست و آب آن
گرم هر کس را بیماری و علتی بدن بود بان چشمه قصد میکردند و بدان آب غسل مینمودند شفا
می یافتند و اوی میگویند که بر قریه ترکی که امیر قم بوده است در سنه ۲۸ هجری و بروایتی
در سنه ۳ قصد این چشمه کرده که بر گرد این چشمه کاروان سرای بنا نهاده است تا مردانی
که بعلت رود قصد این آب کنند در این کاروان سرا منزل کنند و آثار آن الی یومنا هذا

باب ششم در ذکر خراج قم و در این باب سه فصل مشتملست

فصل اول در ذکر رسم و دستور گرفتن خراج بقم هر چه

که در تاریخ قم مذکور است ذکر رسم و دستور در ستدن خراج بقم قدیم
و سبب گرفتن آن و وجه ستدن آن بخراج ولد الاب مراد بخراج ولد الاب آنست که از ده
هر قبیله هر کس که مشهور و معروف بود خراج آن قبیله بنام آن شخص باز خوانند و آن را
خراج ولد الاب گویند چنین روایت کنند اهل دانش و معرفت بامر خراج قم از پیران
خود که ایشان گفتند که در قدیم رسم ایشان بوده است که عامل قم که مردی از بزرگان
قم ضامن و وظیفه مال خراج گزارده اند و باسم سلطان بر ایشان عقد نامه بسته اند
و مهر کرده اند و امر سالیانه باب خراج با این ده مرد بوده است نه عامل و چون بعضی از

ازاو باب خراج بحصه ما ثبود بسبب عجز ایشان غلام بن صیاو دزان ده مرد کفلاء
بنابچه وقت زمان اقتضا میکرد ضیعة ایشان نزد تلف میرفت و فکر می نمودند که ایشان بفروختند
و کاهی رهن میکردند و ازین جا است که چون عبید الله بن سلیمان وزیر دزان مکا
کر صعیفه [illegible] محمد بن علی بن عیسی طلحی نزد وی تظلم نمود و شکایت کرد از طلبکردن
بنی عم او اسعداء بالخراج ولد الاب یعنی بتیز تلم اکتاب و اصحاب خود کرد و گفت این
زن از بیت [illegible] بسبب این رسم قبیح کرد میان ایشان است جاری و منفاذ شده
است حکایت میکنند و ان چنانست که چون یکی را ایشان بسبب عجز بخراج خود خلل
می آورد و بدان سبب غیبت می نمود ضیعه او را امینه میفروختند و چون او باز میگشت
میگفت ضیعه مرا کی فروخت میگفتند که اصحاب ما بفروختند پس چون نه میگفت ان را که
بجز به میگفتند اصحاب ما پس چون میگفت که بران گواه است میگفتند اصحاب ما پس
آکه [illegible] است و اگر مخاصمت کردن میان ایشان و تسلیم می شد و حکم ایشان ضرور [illegible]
[illegible] می شد پس انجه در میان ایشان بدان رسید که پردهای ایشان دریده شد
و درویش شدند و جلاء وطن کردند و چنین گوید که سبب اصل در این حرکت و ترک
آن بوده است که عاملان قم عاجز میشدند از گرفتن خراج از ارباب املاک و صاحبان
و سایر وجوه خراج بسبب [illegible] ذی قوت مردم و دلیری نمودن بعمال پس بضرورت
عمال ده مرد را از وجوه عرب ضامن مال و وظیفه خراج میگردانیدند و بر ایشان
چنانچه ذکر رفت ده عقود و [illegible] می بستند و بر می نمودند پس بدین سبب بضرورت
این رسم در میان ایشان مستعمل و معتاد گشت چنانچه ذکر شد پس هر آن کس که
بر حقیقت این واقف نمی بود انکار این رسم میکرد و بر ایشان می پنداشت تا غایتی که
در بعضی اوقات سبب وبال بر ایشان میشد چنین گویند که چون علی بن هاشم
بقم آمد ولیث از او مفلح ترکی و کسی را او ما وراثی ابن کفلاء ده که از مجمله مال الخراج
مطالبت میکردند و هلاک بدان سبب واقع شد و هم از برای این رسم ابو القاسم بن صبیح
را بعراق بردند در خلافت معتضد بسبب شکایت کردن نیاب او کیل از ولد ادم بن عبد الله
و پیش از انکه این رسم ما و ذانی ابو القاسم الزام کرده بود بخراج ولد الاب پس ابو القاسم
سبب این رسم عرضه [illegible] ده را معذور داشتند و بدین سبب از برای او امضا نوشتند

وازان سبب ابو القاسم معزز و محترم بار کردید و ضیعتهای و لدادم در دست او بودند
تا آن گاه که وفات یافت و همچنین علی بن ابو الهیجا در روزگار ما در زمانی بدین سبب از
شهر بیرون آمد و عبد الله بن احمد حماد درویش گشت و همچنین جمعی از وجوه اشراف و
بزرگان و توانگران بسبب درویشی بی‌حال گردیدند و من کتابه معقود و مکتوب
[illegible] نقره نیم کرده ام [illegible] خرج و کیل [illegible] شده بودند [illegible] انتظار کتابت
ازان امیر [illegible] [illegible] فلان بن فلان بکوهر نم [illegible] نوشته [illegible] و فرزند
بن [illegible] [illegible] ما [illegible] کرده کرما دانشامو [illegible] ضیعتها [illegible] خرج
کوه [illegible] چندین هزار درم هست [illegible] نقره [illegible] محاسبه [illegible]
[illegible] دینار باشد [illegible] [illegible] از
این مال [illegible] [illegible] [illegible] داریم [illegible] خرج [illegible] و آن
ماه [illegible] ماه‌های [illegible] و اهل اردو [illegible] هشت [illegible]
کذا هر ما [illegible] واجب شود با آنچه ملحق شود و از [illegible] [illegible]
و در رسانیدن ما طلب نمائیم و هیچ وجه علتی [illegible] [illegible]
هر ما ها [illegible] با نیکو نداریم و در این دعوی هیچ [illegible] [illegible]
و همچنین سبب [illegible] شیدن چشمها و نقصان عمارت [illegible] [illegible]
نیاوریم و سخن نکوئیم و هر سبب خلل [illegible] [illegible]
چیز از وجوه [illegible] [illegible] چون [illegible] [illegible]
خراج منتقل و حوالت کرده شود آن بعض مال ازان کس [illegible] [illegible]
ادر مضافات [illegible] باضمان آن کس از ما کر این مال بدو [illegible]
کردیم و قبول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
کس کرتمام [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] نکردند لا اقیام [illegible] و ازان بیرون [illegible]
[illegible] ایشان مادام [illegible] [illegible] کتاب
از [illegible] خاص [illegible] [illegible] هیچ [illegible]
[illegible] نشود الا بوفا نمودن [illegible] [illegible] [illegible] بستم

ازبرای امیرالمؤمنین وعاسل او وانکه کرنا ... مقام او باشد وعهد کرده یم
دیمان از ... احمد ... ابراهیم ... وجوب کی زمانی
... رحج ... بیع مال
دیمان تا استیفاء ... کتاب نام الیشان
رده اند بر قرار این جمع ... شیعه ... نسبت نموده ند دین بنا
بعدا از ذکر هر انچه در این کتاب مسطور ... جمهور احیا المجرم بن ایشان
پ ایشان بمعرفت ان اقرار کردند ... بر نفس خود واجب ولازم کرده اند
در صحت عقول وجواز امور ... وکذلک فی ... کذا السنة لذا والله اعلم

نشد دو ... احیا از قم وخراج صنعتهای ایشان

مذکور بوده بخراج بنی ... از احیا ذکر ... انچه بجز از هر قبیله که معروف
ومشهور بوده خراج ان قبیله بنام ... دفتر ... کشیده وصنف
اده بجیز ... وجمیع ... احیا نجیا بجز در این موضع ذکر میکنیم

اسم ننه	احسن	ابن	ولد الاحوص از انجمله
حسن	...	جمع	او
... محمد بن ...	...	عبد ... احمد بن محمد سعد ...	
حسن	...	جمع	او
... بن سعد بن مالک	...	محمد بن ... والفرا ... محمد بن ...	
حسن	...	قوم	او
... احوص بن سعد بن مالک	...	محمد بن احوص ...	
حسن	...	مرد	او
ولد ... بن سعد بن مالک	...	محمد بن اسحق ومصقلة بن اسحق	
حسن	...	جمع	او
ولد ... بن سعد بن مالک	...	علی بن مالک بن سعد والفرا ...	
حسن	...	مرد	او
ولد ... بن احوص الکبیر	...	... بن اسحق ...	

حسن .... فو مراف

ولد موسی و احوص — حسن .... حم عراف — ایوب بن موسی و مطر بن موسی

ولد مالک بن سعد — حسن .... فـ و مراو — مرزبان بن مالک

ولد حسین بن سعد بن مالک — حسن .... فـ و مراو — میلویه و میلو سرو غیرهم

ولد ... بکر ابن مالک بن الاحوص — حسن .... فـ و مراو — بنیه بن ابی خالد و محمد بن حسن

ولد عیسی ... الله — حسن .... فـ ی مراو — علی بن عیسی و ابن حسن علی

ولد عامر بن سعد بن مالک — حسن .... فـ و مراو — عبد ... ابن عامر

ولد محمد بن مالک بن احوص — حسن .... فـ و مراف — حسن بن متویه

ولد سعد بن احوص — حسن .... فـ ی مراف — ... سعد و ... بن سعد

ولد محمد بن احوص ... احیاز عبد الله ... و آل طلحه — حسن .... فـ ی مراف — ... شاذ و کر و سهل ابن ...

... بن عمران و یحیی بن عمران و ... ابن ... عمران — حسن .... فـ ی مراف — و لد ابی بکر بن عبد الله

ولد ... بن عبد الله — حسن .... فـ ی مراف — ... بن عمران و یحیی بن عمران ...

ولد ابی بکر بن عبد الله — حسن .... فـ و مراف — علی بن ابی ... و یحیی ... ابن یحیی و سهل ... ابی طاهر

ولد الیسع بن عبد الله بن ابی بکر — حسن .... فـ و مراف — حمزه الیسع و سهل بن علی

حمزه الیسع و سهل بن علی — حسن ... ولد عمران بن عبد الله ... ابن عامر و ... — حم ... اف

الطلحه ابن عبد الله بن سائب بن مالک   علی بن موسی و علی بن عیسی و محمد بن علی

عیسی و ابو محمد بن عبد الله و اخوه ابو جعفر محمد بن علی و ابنه ابو الحسن علی بن محمد

طلحی حسن ... بسام

... ابن ... ابو ... اولاد ... ایشان ... ایشان زیاد شار

ولد عبد الرحمن بن سعد و الیاس بن عبد الله و عبد الله بن عبد ...

و شعیب بن عبد الله و عبد الملک بن عبد الله و داود بن ...

عیسی بن عبد الله یعقوب بن عبد الله. فصل سیم در ذکر ...

خراج نقم و صورت اهل آن از عرب و دیوان ...

نابود شدن ایشان از قم چنین ... تاریخ قم ...

کرده اند که رسم خراج نقم بر ... بوده است از ... شهر ... و دیوان قم ... مکام

از نویسندگان تاریخات و تحویلات و نویسندگان انبار و استخراج و جهبذ و
از و ثنا و فیوج و فراشان بسیار و بحد بوده اند در خراج کوفتن اختیار جهبذ را
بوده است و کاتب تاریخ و روزنامچه‌ها اکبر و جهبذ مشرف بوده اند عاملان قم
سبب آنکه اهل قم از عرب چون غالب بوده اند و توانا از ادای خراج امتناع نمودندی و
چون بر ایشان غلبه کردندی گردن نهادندی بخواری و مذلت و مکروهی ثانیا الیه
از زدن و بخاییدن و دشنام شنیدن تا باشد که از خراج که میرسانند بعضی
در ایشان بماند و نرسانند پس بوقت استخراج از ایشان مطالبت مال میکردند
و ایشان امتناع میکردند تا بدان میرسید که ایشان را سر نگون در میان آب
میزدند و سرهای ایشان را خرد میکردند و ضیعتهای ایشان را بدست فرا
و اموال ایشان را بر میداشتند و ابو محمد الحسن بن الحسین بن عبد الله ... الکاتب حکایت کرد از برای ابی الفضل محمد بن الحسین العمید از نادرها و قصه‌های
عجیبه که از اهل خراج عرب بقم واقع شده اند و آن را اشعار خود که پسندیده اند از آنکه
از یکی از عرب قم طلب خراج میکردند و او اصرار میخورد و بر زد انسان شکایت میکرد
میگفت که بغایت تنگ حال و دست تنگم و هیچ ندارم تا بدان رسید که او را سرنگون
در دیوان او بخشند و از جیب او صره‌ای از دنانیر بیرون افتاد که زیاده بیشتر بود از خراج
او پس آنکه دیگر او متوجه شده بود از آن کیسه بر داشتند آنچه بادی بود باو دادند
و او را باز گشتند پس او بر بار کرد بلکه بحسرت میخورد بر آنچه از او بر داشتند بی رضای او
و همچنین حکایت کرد از برای ابی الفضل بن حسین السبیل که یکی از عرب که معروف و مشهور
بود بکسر خراج یکی از عمال قم در زمان او را بخواند بسبب خراج او و ازو خواست مال خود را
او را دو گفت این را بستان و فرداً بر سر دیوان که من مردی از ایشان و هندکان خراج حاضر باشم
این مبلغ را خراج خود بده تا دیگران متابعت کنند هر یک خود را هند تا در مال ما لا
کسری و خللی و نقصانی واقع نشود آن مرد عرب گفت با ایاس و لعین این و مال تمام
نمایم و از پیش او بیرون آمد و بخانه باز کرد پس چون وقت فردا برسید خراج را خاصه کرد
آن مرد عرب که عامل مبلغ خراج او را از خاصه !! خود به او داده بود که تا بر سر دیوان
در مجمع مؤدیان بدهد طلب خراج از او کرد او بر [illegible] مبلغ



... چیزی که مقدار آن عامل او از نزدیک خود خواسته و گفت پنهان که مبلغ خراج که بتو
ادا کردم اکثر آن بیاد بده نه ... و تو نیز طمع ... گفت آن دانا نیز که تو این دادی
پیش ... صرف کردم پس چندان که عامل سعی کرد بغیر از ضایع شدن مبلغ ...
... فایده ندید وایضاً حکایت کرد یکی از عرب بسبب آنکه خراج بسیار
بر ... متوجه شده بود بجانب ... پنهان شد وکیل او معروف باحمد بن الصلت بن عمار
... نزدیک عامل ... آمد و خلوتی کرفتند و وکیل قصه صاحبش با عامل باز
... [illegible] صاحبش ... نماید و ... در میانه سخن
... [illegible] عامل ... و بعضی
عامل ... [illegible] عامل کاهی ... و
کاه ... [illegible] تا آن گاه که عامل ... عقد ... بعض
... مکر و حیلی ... [illegible] خراج ...
کرد اند بعد از ... [illegible] صاحبش ...
و خراج او ... [illegible] بسیار تعجب
پس از آن ابو محمد ... [illegible] بوده اند که کسانی بوده اند که
فتنه انگیخته اند ... [illegible] خراج و کور کردانیدن آن فرزندان خود را
تحریص میدادند در حالت کودکی ... میکردانیدند بر کسی ... آموختند ایشان
چنانچه مردم ... شکار ... طلب صید ... میکردند و
... [illegible] ایشان که شاخ های کوچک درخت
میشکستند و ... [illegible] ایشان را میزدند
... [illegible] ایشان ... الله الله ایها الاستاد ... فی حالی فقد وقع
الیرقان علی ... [illegible]
یعنی الله الله ای استاد ... در حال من بحقیقت ... افتاد و
آن ... [illegible] ماند سلخ
... [illegible] کلمات ... تا آن گاه که ...
چنانچه ... ابو الفضل ... بخندید و تعجب نمود و بعضی

از مشایخ

مشایخ گفتند که این حکایات و روایات بدست است زیرا که همیشه جهت قوم و غرض
ایشان پوستین بکسر خوارج پوشیدندی و پاکیزه کردانیدندی جرابها و فرشها و خیمهای
ایشان و آنکه اسبان و چهارپایان ایشان نیکو و مرغان شکاری ایشان را آب و طعمه
و علف بیاوردی و پوستین بدل طعام کنند و عطا دهند و ذکر ایشان بسیاحت و
شجاعت منتشر بود پس از این جهت بارها ایشان را سبب خوارج بلاد و هلاکت رسید و آن
آنکه نافرمانی کردند و عاملان مامون را فرمان نمی بردند و عصیان کردند تا مامون قحطبه
بن هشام را با خیلی تمام بدیشان فرستاد تا ایشان را بکشت و خراب کرد و مالی بسیار
جمع کرد و دیگر در خلافت معتصم بر دوش علی بن عیسی بیرون آمدند
و نافرمانی کردند تا مامون علی بن عیسی را با لشکری چند بر سر ایشان فرستاد تا ایشان
را خراب کرداند و سرایها و منازل و باغات و بساتین ایشان را بسوزانید و بسیاری
زیان با ایشان نمایند پس هم چنین در خلافت مستعین واقع شدند فتنه دو سیاه او د
معتز امتناع نمودند از ادای خراج پس از آن چند سال دیگر تا مستعین مفلح ترکی را بدیشان
فرستاد تا کشش کرد و مال بسیار جمع کرد بعد از آن در خلافت معتمد مدت چند سال
کردند و مادر ایشان را که کاتب او بود منع کردند از آنکه در شهر آیند تا آن گاه که بر ایشان ظفر یافت
و خراج هفت سال جمع کرد پس معتضد ابراهیم کیلغ را بفرستاد تا در میان ایشان کشش کرد
بعضی را بکشت و بعضی را بر دره فرا گرفت و بعضی را از خانمان آواره کردانید یکی از اسباب
و قلع شدن ایشان این بود که یاد کردیم و تمامی هلاک و نیست شدن ایشان افتراق کلمه
ایشان بود یعنی بعد از آنکه همه یکدل و یکزبان بودند هر کسی از ایشان رای و اختلاف
و اختیاری گرفت و گروه گروه شدند و هر یک بعد جمعی دیگر بر میامدند و بارها
خذلان یکدیگر میکردند و چون قضیه پیش میامد تدارک و اصلاح آن هر یک با یکدیگر هم
گذاشتند و هم چنان توقف میافتاد پس چون حمزه ابن علی والی ایشان شد و پس از او
علی بن حمزه پسر او و عامر بن عمران فرزندان احوص مخالفت نمودند و متابعت نکردند و چون
یحیی بن عمران بر عاملان بیرون آمد و عصیان کرد هیچ کس با او در آن موافقت نکرد و از او
دور شدند تا غایت که علی بن هاشم بر او ظفر یافت و فرزندان عبدالله مغلح
الحسن را خذلان کردند تا او را کشتند و هم چنین با محمد بن علویه بن سعد و علی بن

وغیر ایشان خذلان کردند تا ایشان بکوفتند بعضی امیر بردند و ایشان بکشتند و بیشتر از این علی بن محمد خزرج و جعفر بن محمد را خذلان کردند و بگذاشتند تا ایشان را بکوفتند و عراق بردند پس جعفر را بکشتند و علی بن خزرج را محبوس کرد انیدند و مدتی محبوس بود تا آن گاه که خلاصی یافت و هم چنین خذلان یکدیگر میکردند تا دشمنان اموال و اسباب ایشان را بدست فرا میگرفتند و بر ایشان دلیری میکردند هم چنین گاهی غالب میشدند و گاهی مغلوب تا آن گاه که طایفه دیلم بدین ناحیه غلبه کردند پس بعضی از ایشان جلاء وطن کردند و بعضی هلاک شدند نعوذ بالله من سوء العاقبة انتهی از کتاب تاریخ قم

باب هفتم در ذکر وزرای قمیین میباشد و این باب مشتمل بر هفت فصل میباشد فصل اول

در ذکر مؤید الدین محمد بن محمد بن عبد الکریم قمی میباشد هم چنانکه

در مجالس المؤمنین مذکور است

که ابن کثیر شامی گفته که او وزیر خلیفه مستنصر بود و اغراو را با برادرش حسن و پسرش فخر الدین احمد بن محمد و سایر اصحابش کرفت و حبس نمود و ابو الازهر احمد بن محمد با فقد انجای او منصوب ساخت و در تاریخ الوزرا مسطور است که مؤید الدین محمد قمی بعد از فوت مؤید الدین القصاب ۵۹۲ بوزارت رسید چون ناصر خلیفه از این جهان فانی در گذشت و الظاهر بالله بر مسند خلافت نشست بدستور زمان پدر او منصب را بمؤید الدین مسلم داشت و مؤید در زمان المستنصر بالله نیز چندی نایب وزارت برافراشت

فصل دوم در ذکر مؤید الدین ابو طالب محمد بن علی بن محمد العلقمی میباشد هم چنانکه در مجالس المؤمنین مذکور است که او

از اکابر وزرا و اعاظم فضلا و اسخیا بوده علمای اسلام بنام او کتب نفیسه تالیف کرده اند و شعرا در مدح او قصاید لطیفه نظم فرموده ابن ابی الحدید معتزلی شرح نهج البلاغه را در ده جلد بنام نامی او نوشته بهزار دینار زر سرخ و خلعت لایق و اسب و زین فایق صلات یافته و شیخ ابو الحسن صنعانی که از علمای اهل سنت است کتاب عباب الزاخر و لباب الفاخر را بنام او نوشته و در حضرت او فضلی که هیچ من شطری از بزرگی و فضیلت برون رفتی ان وزیر محترم است ذکر نموده و گفته لما کان مولانا الکمال الد

الوزير الاعظم الصاحب الكبير المعظم العالم العادل المؤيد المظفر المنصور المجاهد
صدر العالم مؤيد الدنيا والدين عماد الاسلام والمسلمين عضد الدولة
تاج الملة ركن الملك ظهير الخلافة المعظمة صفي الامامة المكرمة ملك الوزراء في
الشرق والغرب غياث الورى ابو طالب محمد بن السعيد المرحوم كمال الدين ابو العباس
احمد بن محمد علي العلقمي نصير امير المؤمنين ذو الفضائل التي هي اصل المشكور
والمناقب المبرهنة والمآثر المأثورة الواقف على مصالح ... المال في
حراستها ... ومنتهاه الذي ... قطب الاشه
وجمعها راسعدها وزهيت وشاد بها علما ... الكوم ... تحريمه
شعر ان الوزارة لم يكن كفواً لها الا الوزير محمد بن العلقمي ... خصب به
ربع الفضائل وكان ذا ... وضح بسعيه معلم العلوم بعد ان كان دارساً وحييت به سائر
المرسوم ... الاسلام واصبحت بفوائض مكارمه جوامع الآمال ... افواها
الفخم الوفير وانمى على حقيقة الادب بجاه من اهمله لعاثره حتى ... بالها من محنة
المتابعة واصبحت رباعه بعد الدروس ... كانت راقدة وفاضت
شعاب المنى بفيض ايادي الغر وكانت تلك الشعاب خامدة شعر كلما قيل قد
اذا ناكرها ... الكرام لا زال الاسلام محروساً ... والايمان ...
... الغايات في ظل ... وفي ...
... من العلم ... كانت ...
... ونشر ... على ...
في ... فضيلة ... وعلمت ان ...
الكتب كانت ... ولما ... شرف ان ... ذكري بعد ان
عمر ... الى ... الاسماء الى ...
في ... باحسان ... الى الله تعالى ... الاوان ...
بافاضة البركة على ... في لغة العرب كتابا يكون ... وفق الا
رب جامعا ... سوادها ... ما ... يشتمل على نكت من
التراكيب ... سوى ... غيره ...

الشریف علی ما کنت زیاده جویت فی طاعته و توخی کریم رضاه علی ما انا معتاده موقفت
هذه الجریدة الغیداء و الفریدة العذراء الی کرم لهو و خطب علی کل ذی قیمة و لب فاقترح
استحقاق عقایل منایح العو لعقود الیسیر طبقه و فعل المثل السایر و افق شن طبقه انتهت
الخبر کلام صفانی در نظامی شاید ازین ابیات وزیر بغت مبانی نقل کرده بالجمله مؤیّد
الدین ناقل این اثار مخفی نبیند که مؤید بدین انواع فضایل فطری و کمالات کسبی داشت
و هم واره تخم محبّت اهلبیت بر لوح ضمیر و صفحه خاطر می نگاشت و چون مستعصم
خلیفه با اکثر خویشان ام و خلیفه زیر خود مید انست هم واره مناهی راه در شاه وعیات
صنع گناهی مینسانست وار ضلالت وار نکاب بدعت یکساعت نیز پرداخت و مؤید الدین
از مشاهده این ازرده خاطر می بود و در اصلاح حال او تامل بسیار می نمود تا انکه در
در سنه ۶۵۴ میان سنیان و شیعیان بغداد تعصب فتادة اتش نزاع بالا گرفت و پسر
مستعصم ابوبکر با فوجی از سپاه بحمایت اهل سنت و جماعت کرخ بغداد را که ساکنانش
شیعی مذهب بودند غارت نمود و بسیاری از سادات را اسیر نمود بجواری هر چه تمام
تر محبوس گردانید و چون وزیر فی الاصل بود در مذهب تشیع و محبت اهلبیت و متعلقان
ایشان غلو می نمود از این حرکت عنان ارادت از سلوک طریق دولتخواهی بر تافت و سعی
و اجتهاد او در ویرانی اساس دولت عباسیه قرار یافت و در سنه اربع و خمسین و ستمایه
که هلاکوخان از ممالک شرقی بقصد تسخیر ولایت غربی نهضت نمود و خاطر از مهم ملاحده
فارغ ساخته رایت عزیمت بجانب دار السلام بغداد بر افراخت خاجه نصیر الدین محمد
طوسی در این حین از حبس ملاحده نجات یافت و از هلاکوخان انواع تعظیم و اکرام دیده
بود هم راه بود ابن العلقمی فرصت را غنیمت دانسته قاصدان بخدمت و بارگاه فرستاد
و ایشان را بر توجه بغداد ترغیب نمود و اظهار کرد که جمیع امرا و لشکریان خلیفه را به
حسن تدبیر از حوالی خلیفه دور ساخته ام هر چند زود تر رکاب ظفر انتساب متوجه
بان صوب گردانید که باسانی این ملک بدست خواهد امد هلاکوخان شرح احوال به
تفصیل و اجمال دانسته با لشکری گردون احتشام و سپاهی بهرام انتقام روی بدار
السلام بغداد نهاد و بعد از للتیا و التی روز یکشنبه چهارم ماه صفر سنه ۶۵۶ مستعصم
مضطرب گشته با هر دو پسر ابوبکر و عبد الرحمن و بسیاری از علویان و دانشمندان

ذکر وزارت مؤید الدین ابن العلقمی در زمان هلاکوخان

عزیمت ملاقات هلاکو خان کرد و طرقوکونان از دروازه دار السلام بیرون رفته
روی بدرگاه خان آورده چون بکوپاس کردون اساس رسید خلیفه و پسران
با دو سه نفر خادم باو داده باقی را موقوف گردانید و هلاکو خان در باب افناء و
ابقاء خلیفه مذکور با خواجه نصیر الدین و دیگران مشورت سلوک داشته همه
قتل خلیفه متفق گردیدند و مستعصم را در نمد پیچیده بیرون نمالیدند تا
صد مرتبه های او را از یکدیگر جدا ساختند و شیعه امیر المؤمنین بانتقام خون
ائمه معصومین مسرور گشتند در کتاب تحفة الوزراء مسطور است که سبب انقراض
دولت مستعصم عباسی و قتل او و اولاد او آن بود که امیر ابوبکر پسر مستعصم شبی در
محله کرخ که مسکن شیعیان بود میگذشت وقتی سحری شنید که در نماز و تراویح
محو اند که بر مزاج عصبیتش امتزاج از ناخوش آمد و فی الحال با این لشکر برنشاند و محله کرخ
را غارت کرده و قریب هزار دختر از علویه عین را اسیر کرده و در زیر این حال فرحان بن العلقمی
که شیعی بود چون این حال را مشاهده نمود بی اختیار گشته [illegible]
تا آل عباس را بدست مغول نداده در حال چهار طبق کاغذ را [illegible] کرده [illegible]
بغداد را انجا نقش فرمود و [illegible]
خان اعظم هلاکو خان بن چنگیز خان فرستاد [illegible] مدتها
بود کاغذ بوی رسید و زیر تخریب لشکر عزم [illegible] میکرد
تا خلیفه و اولاد او بدست پادشاه جهانگیر [illegible] اشتهار
را از اهل سنت که فتوی بقتل و غارت اهل کرخ داده بودند [illegible] تا عنوا
ایشان چه رسید فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین ابو القاسم الحسین بن
علی بن الحسین بن محمد بن یوسف الوزیر المغربی شیخ نجاشی گفته که او از اولاد بهرام گور است
و مادر او فاطمه دختر ابو عبد الله محمد بن ابراهیم بن جعفر النعمانی است که شیخ ما و صاحب
کتاب غیبت بود و حسین را مصنفات بسیار است از آنجمله کتاب خصایص در علم قرآن
و کتاب اختصار اصلاح المنطق و کتاب اختصار غریب المصنف و رساله در معرفة
قاضی و کتاب الاطلاق بالاشتقاق و کتاب اختیار شعر ابی تمام و اختیار شعر بحتری
و اختیار شعر متنبی و طعن بر او در منتصف شهر رمضان وفات یافت سنه ۴۱۸

فصل سیم در ذکر ابو الفضل محمد بن الحسین قمی چنانچه در مجالس المؤمنین
مذکور است ابو الفضل محمد بن الحسین المعروف باستاد بن العمید القمی وزیری
بحر جود و مشیری در هر فن استاد بود و صاحب بن عباد از زمره اصحاب او و عبد
عبد الحمید کاتب مکاتبت ز رخریده او است در حقایق علوم غریبه ماهر و دقایق
حکم و فنون عقلیه بر طبع نکته دانش ظاهر بود در تاریخ یافعی مسطور است که او
وزیر رکن الدوله بویه بود و در علوم فلسفه و نجوم مهارت تمام داشت و در علوم
ادبیه و ترسل در زمان خود بی نظیر بود و کامل الریاست و جلیل القدر بوده
یکی از اتباع او صاحب بن عباد است که بواسطه شرف صحبت حضرتنا ملقب شده و
چون در کتابت و انشا ید بیضا داشت در شان او گفته اند شعر بدئت الکتابة
بعبد الحمید وختمت بابن العمید و جمعی از شعرا قصد خدمت او نموده اند و مدایح
بر او خوانده اند و صله گرفتند از انجمله متنبی در ارجان بخدمت او رسید و او را مدح
کرد بقصیده که اولش این بیت شعر بادهواك صبرت ام لم تصبرا وبکاك ان لم یجر
دمعك او جری و سه هزار دینار زر سرخ باو داد مؤلف تاریخ مصر و
قاهره آورده که چون صاحب بن عباد بغداد رفت و مراجعت نمود استاد از
او پرسید که بغداد را چون دیدی صاحب بن عباد گفت بغداد فی البلاد کالاستاذ فی
العباد و ایضاً روایت نموده که روزی صاحب بن عباد بعد از وفات ابن عمید در سرای
او میگذشت در بیرون آن سرا هیچ کس ندید که خمید نظر از خدمتکاران زبونی
ابیات را از روی عبرت بر زبان آورد شعر ایها الرکب لم علاك اکتیاب این
من کان الدهر یفزع منه و از علی بن سلیمان روایت نموده که گفت در شهر ری
خانه خراب دیدم که سوای درگاه آنخانه بر جا نمانده بود چون تامل نمودم دانستم
که در ابن عمید است و در آنجا این چند بیت را نوشته دیدم اعجب لصرف الدهر معتبرا
فهذه الدهر من عجایبها عهدی بها بالملوك راهیة قد سطع النور فی جوانبها
تبدلت وحشة بعد ساکنها ما اوحش الدار بعد ساکنها و در بعضی
تواریخ مذکور است که ابو الفضل بن عمید در عهد سلطنت
رکن الدوله بمرتبه وزارت رسید و ترقی تمام او را دست داده بغایت معتبر کرده

بشابه که در آن ایام رکن الدوله از ولد رشید خود رنجیده بود و پهلو در بستر ناتوانی
نهاده بود عضد الدوله اندیشید که مبادا پدر از من ناراضی از دنیا برود و بضیر رضوان را
مشتاق بود و بی رخصت نمیتوانست که متوجه ملازمت گردد بعد از تأمل قاصدی
نزد ابوالفضل فرستاد پیغام داد که کدورت مرا از خاطر رکن الدوله بیرون
بر و چنان کن که مرا طلب دارد ابوالفضل انگشت قبول بر دیده نهاد در آن
باب سعی موفور بتقدیم رسانید و جهة احضار عضد الدوله مسرعی بشیراز
ارسال داشت و چون عضد الدوله در بلده اصفهان بملازمت پدر بزرگوار
رسید رکن الدوله و باقی فرزندان را نیز حاضر ساخته ابوالفضل جشنی عظیم
ترتیب نمود رکن الدوله والا که در آنجا نیز بزم تشریف برده رکن الدوله در آن مجلس
ممالک خود را در میان پسران منقسم گردانید فخر الدوله و مؤید الدوله را باطاعت
و فرمان برداری عضد الدوله مأمور ساخت والله اعلم فضایل دایم

در ذکر ابوالفتح علی بن محمد بن عمید قمی هم چنانکه در مجالس المؤمنین مذکور است که بعد وفات پدر وزیر شد

ذوالکفایتین لقب یافت و در تاریخ مسطور است که ابوالفتح علی بن محمد بن حسین
وزیر رکن الدوله حسن بن بویه بود و در هنر بمرتبه رسید که صاحب بن عباد
با وجود اجلال خود مدح او گفتی و بیان آن خواستی و برا و خواندی ثعالبی در حق
او گفته که عین الشرف لسانهم و سیف الملک سنانهم اشعار خوب و فضایل بی
نظیر دارد ابن خلکان گفته که ابوالفتح مذکور جوانی جلیل نبیل سری حسن الفضایل
بود و متنبی در بعضی قصاید والیه خود اشعار بمدح او نموده و او بوزارت رکن
الدوله هم و اراده از روی استقلال اشتغال می نمود و چون رکن الدوله وفات
یافت و پسرش مؤید الدوله بر سریر سلطنت نشست ابوالفتح مذکور همچنین بر مسند
وزیر بود تا آنکه میان او و صاحب بن عباد کلفت و نزاع بهم رسید و صاحب خاطر
مؤید الدوله را بر او متغیر گردانید در سنه ۳۶۶ او را مصادره و مؤاخذه و تعذیب
بسیار نمود و حبس کرد و چون از خود ناامید شد و دانست که او را خلاصی نیست
اگرچه جمیع اموال و اسباب خود را تسلیم نماید تذکره را که جمیع ذخایر و اموال او در

پدر او را در انجا بود طلبیده و بدار انداخت و چون ان تذکره سوخته شد شخصی
که موکل او بود بگفت هرچه میخواهی بعد از این با من بکن که بخدا سوگند مصاحب
تو از مال من یکدینار بخزانه امد با او وصل شد و از او هم چنان در شکنجه و عذاب کرد
و در بعضی از شعرای عصر این دو بیت را گفته آل العمید و آل برمک مالکم قل
المعین لکم و قل الناصر کان الزمان یحبکم فبدا له ان الزمان هو الخؤون الغادر
وابو الفتح بچند مدت پیش از ان کشته شود این ابیات را بر زبان میراند شعر
دخل الدنیا اناس قبلنا رحلوا عنها وخلوها لنا ونزلناها کما قد نزلوا
ونخلیها لقوم بعدنا

فصل پنجم در ذکر مجد الملک قمی مشابه هم چنانچه در مجالس المؤمنین مذکور است

مجد الملک ابو الفضل اسعد بن محمد بن موسی البراوستانی القمی صاحب معجم البلدان گفته
که براوستان دیهی است از قم و از انجاست وزیر مجد الملک ابو الفضل سعد بن محمد براوستانی
که وزیر سلطان برکیارق بن ملک شاه بود و بر او غالب بود و لشکریان او را متهم ساختند
با آنکه با ایشان سلوک خوب مینماید و بر او خروج کردند و از سلطان او را طلبیدند و سلطان
از نهایت مروت او را تسلیم ایشان ننمود و با ایشان شرط کرد که قصد جان او نکنند
اما ایشان اطاعت نکردند و او را شهید ساختند و تفصیل این قصه بر وجهی که در حبیب السیر
مسطور است انست که سلطان ملکشاه در اواخر حیات خواجه نظام الملک را عزل کرده
و منصب وزارت بتاج ابو الغنایم قمی عنایت فرموده و شرف الملک را از وزارت معزول
ساخته بود لاجرم هیجان و غبار فتنه گشت و اخر بکشتن رفته سلطان محمد بن ملکشاه که
والی ان خطه بود او را منظور نظر عنایت فرموده مؤید الملک سلطان محمد را بر مخالفت برادر
دلیر ساخت تا لشکر فراهم اورده در شوال سنه اثنی و تسعین و اربع مائة از گنجه بجانب
قتال بیرون امد و برکیارق نیز متوجه برادر گشت در اثناء راه اعاظم امرای قصد
مجد الملک که منصب استیفاء داشت نمودند بسبب انکه کفایت اموال دیوان شده
ابواب منافع مقربان درگاه را مسدود گردانیده بود مجد الملک چون سیل بلا را
متوجه بکشتی عاطفت برکیارق پناه برد امرا گریخته خود را بدر دولتخانه پادشاه
انداخت و او را تعاقب نموده در حوالی سراپرده عالی صف زدند و کس نزد برکیارق فرستاده

مجد الملک در صدد

طلبیدند و او دست ندید پیشتر ملتمس ایشان نهادامر او وای بی حرمتی بر افراشتند
و بتبدیل پادشاه در آمده مجد الملک را پاره پاره کردند و برکیارق از این جهت هراسی
قیاس بخود راه نداده دامن خیمه برداشت و از راه قهستان بدار الملک ری شتافت
و شیخ عبد الجلیل رازی ورده که جناب خواجه شیعی معتقد
مستبصر عالم و عادل بود و آثار خیرات وی در حرمین مکه و مدینه ظاهر است و
در مشاهد ائمه طاهرین و سادات فاطمی حسان های او متواتر است و احسان
تا بآن مرتبه بود که بیک قصیده که امیر معزی بر او خواند هزار دینار زر سرخ بداد
و از سید امام سعید فخر الدین شمس الاسلام روایت نموده که گفت روزی
در خدمت بودم بار داد کاتبان عرض در آمدند یکی حلبی شیعی علی نام و یکی ماوراء
النهری حنفی عمر نام بود و هر دو بر سلطان مبلغی قرض داشتند مجد الملک بفرمود تا ما
وراء النهری را که عمر نام بود از خزینه زر نقد دادند و علی حلبی را بیکی از شهرها حواله
مردی در اش حاضر بود گفت ای خداوند این عجب است که عمر را نقد میدهی و علی را
نسیه گفت میدانم اما این کار جهت آن کردم که جهانیان بدانند که در دیار پادشاه و مملکت
تعصب روا نباشد و لطف در رعایت و تسویت شامل بود و این را مخفی داشت و مراعات
کرد و تمکین فرمودی و الحق طایفه جلیله شیعه و سادات ایشان را در آنجا که حکم او
بود بهره او فرحت بغضیه فزون بود آن کافر امت باشد و از دیگران آکران آثار ظاهره بر سیرت
و سنت طریقه ایشان رفته اند و از اینجا ظاهر شد فنا آنچه در کتاب فضایح الروافض گفته
که چون ابو الفضل براوستانی در عهد برکیارق و سلطان محمد بر مسند وزارت
استیلا یافت رونقی کار دین را در ری بحوالت گرفتند و تمام کار را ابو بکر بود
اما رافضی بد چون او را پیش مجد الملک بردند گفت او را بیرید بیاورید بیخاصرات
گفتند ای خداوند او مردی مؤمن است گفت شما گفتید ابو بکر نام دارد و هر آینه
ابو بکر نام کشتنی است و وجه فنا دانسته که هیچ پادشاه ملک مغرب و مشرق
را بجا اهل آن دستیار دکه بی گناهی را بجرم آنکه ابو بکر نام داشته باشد هلاک سازد
و این سخن بهر صورت دارد که در حواشی و خدم او هزاران ابو بکر و عمر و عثمان
سنی و شیعی موجود و هفتصد غلام ترک داشته که اکثر حنفی و سنی بودند و از

آثار قبر حسن بن علی است در بقیع که علی زین العابدین و محمد باقر و جعفر صادق
و عباس بن عبد المطلب در آنجا ... و ده امام و جمله طاق عثمان بن مظعون کر
علی سنت چپ ... ان ند که مقام عثمان بن عفان است که او بنا کرده است و
... امام موسی کاظم و امام محمد تقی در مقابر قریش و در بغداد هم او فرموده است
و مشهد سید عبد ... حسنی ... و غیر ان از مشاهد
سادات علوی ... همه از آثار او است و از جمله آثار حسن خاتم
او است انکه ... در جوامع فیض الانوار حضرت امام
... استاد ابو منصور آوی شیخ
عبد الجلیل رازی گفته که استاد ابو منصور و برادرش ابو سعید
و پدران ... صاحب جاه و مکنت بودند و رفعت ایشان از آفتاب ظاهرتر
... استغنای اهل ... معلوم است که چون شیعی نباشند ... بوده
... قصیده غراست جامع الحکایات گفته که استاد ابو منصور در
... سلطان طغرل منتظم بوده و پیوسته با دای وظایف طاعات و
... قیام می نمود و هر صباح بعد از فریضه بامداد بر سجاده نشستی
... و اوراد خواندی بعد از ان سوار شدی و خود را بملازمت سلطان
... پادشاه را مهمی روی نمود کس بطلب او فرستاد و ابو منصور
... مشغول بود و فرستاده را جوابی ندادند و چون انتظار شه با صاحب
... بجا او نمود جمعی از اهل غمز و سعایت زبان بغیبت وزارت
... بعرض رسانیدند که ... ابو منصور بنا بر بی پروائی و خود
... بحکم حضرت ... التفات ... و سرانجام را در عهده تعویق کذاشته
... حاضر ... استماع این سخن بغضب رفته چون وزیر بپایه سریر
سلطنت ... بد بانک بر وی زد که ... درگاه عالم پناه ما میاید ابو منصور
جواب داد ... کار عالمیان ... با خود ند کرده
که هر صباح تا از عرض ... درگاه ... دست
... درگاه پادشاه منتظم ... غضب پادشاهی از این کلمات

اندازه تمکین یافت و پرتو عنایت بر احوال بومنصور تافت شعر چو خورشید تابان ذرّات
کرمش شاه دهد کاه قهرش از نکته خوش میزند نکته همچون آب عیار و لطیف
شاه را لب بر آتش میزند **فصل ششم در ذکر تاج الملک**
قمی میباشد همچنانکه در مجالس المؤمنین مذکور
است که تاج الملک ابوالغنایم قمی در زمانی که بوده از او مسطور است که
مزاج سلطان ملکشاه در اواخر ایام حیات نسبت بخواجه نظام الملک متغیر و
رنجش بود و منکوحه سلطان ترکان خاتون بود لاجرم فرمان شد که تاج الملک
قمی که دیوان خاتون مذکور و وزیر صاحب تدبیر بود با جواب در طریق عداوت
سلوک نموده بتحقیق مهمات دیوانی اشتغال نماید ...
که از فدائیان حسن صباح بود خواجه نظام الملک را باشارت بکاردی بر شتر
و عن از هم کذرانید و تاج الدوله وزیر باستقلال شد **فصل هفتم**
در ذکر شرف الدین قمی میباشد همچنانکه در مجالس
المؤمنین مذکور است که شرف الدین ابوطاهر بن سعد القمی در اوایل
ایام شباب از بلده قم که مولد او بود طریق مسافرت اختیار کرده و در بغداد
شتافت و در سلک ملازمان اعز سپاه سلطان ملکشاه انتظام یافت
و در سنه احدی و ثمانین و اربعمائه که در غایت سرواز امل مشکات ملک که
عالم پناه خواجه نظام الملک او دفتر آن شغل بعهده شرف الدین کرد و در
منشور عامل مرو فرمود تا نام او را وحید الملک نوشتند و او قریب پنجسال
در بلده مرو بدان مهم اشتغال داشت بعد از آن دیوان والده سنجر کشت
و چون شهاب الاسلام وفات یافت کوکب اقبال شرف الدین باوج شرف و
دولت انتقال کرده بمنصب وزارت سلطان رسید و او بغایت متدین و
متشرع بود و در کمال صلاح و تقوی بامر وزارت اشتغال نمود اما پس از اندک مدتی سرما
بدان کاریز راحت ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الخ بگوش جانش رسیده
بریاض جنان منزل ساخت صاحب جامع التواریخ گوید که مرقد شرف الدین در جوار
روضه علیه امام هشتم واقع است و در نواحی مشهد تربت و قفه بزرگوار است

باب هشتم در ذکر احادیثی که دلالت دارد بر شرافت
و فضیلت بلدهٔ طیبهٔ قم و این باب مشتمل است بر نه فایده
و نه بیت و یک نور شعشعانی و یک فضل پس ما ان شاء الله اولا
تبرک میجوئیم در فضیلت بلده قم باین آیه شریفه بسم الله الرحمن الرحیم
سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله الآیه که مراد از
این مسجد اقصی بیت المقدس میباشد و این فضیلتیکه خلاق عالم در این آیه شریفه از برای
بیت المقدس ذکر نموده است ممکن است که بگوئیم شامل این بلده طیبه قم هم باشد زیرا که حضرت
امام علی النقی ع فرموده قم قطعه ایست از بیت المقدس پس همچنانکه در مقام خود ذکر خواهد شد
انشاء الله تعالی **فائده** بدانکه از برای بلده طیبه قم اسمهای بسیار است که از اخبار مستفاد میشود
و اینها را استخراج نمودیم از آن اخباری که در شرافت قم وارد شده هرچند این اسما علم
نیستند مگر کلمه قم لکن صحیح است اطلاق این اسما بر او و هر یک از این اسما دلالت بر زیادتی
شرافت و فضیلتش میکنند **اول** قم ۲ زهراء ۳ ارض الجبل ۴ قطعه من بیت المقدس
۵ مجمع انصار القائم ۶ حرم اهل البیت ۷ مطهره ۸ مقدسه ۹ حجة علی البلاد ۱۰ حجر
۱۱ ماوی للفاطمیین ۱۲ مستراحا للمؤمنین ۱۳ عش آل محمد ۱۴ معدنا للشیعة
۱۵ کوفه صغیره ۱۶ ماوی للشیعة المحمد ۱۷ معدنا للعلم و الفضل ۱۸ مقصم
الجبارین ۱۹ اذاب الجبارین ۲۰ بلد الائمه ۲۱ بلد الشیعة الائمه ۲۲ امانا
للخائفین ۲۳ مفزع للمؤمنین ۲۴ مقر للحاربین ۲۵ المدفوع عنها البلاء
۲۶ المرفوع عنها البلاء ۲۷ المفتوح الیه باب الجنة ۲۸ بلد الامین
۲۹ محفوظه من البلاء پس در این مقام ذکر کنیم اخبار و احادیثی که متضمن این اسماء و دلالت
کنند بر آنها است از حضرت رسول و ائمه هدی **نور شعشع اول در ذکر
احادیثی که دلالت دارد بر نامیدن این بلده است بقم و وجه**
نامیدن بقم و مشتمل است این نور بر مصابیح الزجاجیه فی ذکر احادیث المعراجیه **مصباح
اول در ذکر حدیثی که دلالت دارد بر نامیدن قم بقم** هم چنانکه
در روضه خضراء ذکر خواهد شد حاصل او آنستکه حضرت پیغمبر ص فرمودند
که در شب معراج در آسمان چهارم نظر کردم بسوی قبه که از لؤلؤ بود و از برای او چهار رکن

فائده

در بیان اسماء قم

سعه ارکان کوهای آن چهار قبه از استبرق سبز بود گفتم یا جبرئیل چیست آن قبه اینجا نیکو کرند بعلم
در آسمان مثل آن و نیکوتر از این پس گفت این صور شهر ایست که میشود از برای قم الی آخر حدیث شیعه
پس این حدیث دلالت دارد از کلام جبرئیل که اسمش قم میباشد

مصباح دویم در ذکر حدیثی که دلالت دارد بر وجه نامیدن بنش بقعه و آن حدیث هم در نور مشعشع چهارم ذکر خواهد شد حاصل

آنکه رسول اکرم فرمودند در شب معراج نظر نمودم که نبوی بقعه در زمین جبل که نیکوتر بود
از زعفران از حیث رنگ و نیکوتر بود از مشک از جهة خوشبوئی و شیخی در آن بقعه نشسته بود
و بر سرش برنسی بود گفتم ای جبرئیل این بقعه چیست عرض کرد این بقعه ایست که جمع میشوند در آن
شیعیان علی بن ابی طالب گفتم این شیخ کیست گفت ابلیس است گفتم چه اراده داد از ایشان
عرض کرد اراده دارد که منع کند ایشان را از ولایت و دوستی علی بن ابیطالب و بخواند
ایشان را بفسق و فجور پس گفتم یا جبرئیل مرا فرود آور و پس مرا فرود آورد و بسوی او زودتر از
برق جهنده پس گفتم ای برخیز ای ملعون بخیز برخیز از این زمین پس شریک شو با ایشان در زنهای
ایشان و اموال ایشان بجهة آنکه اهل قم شیعیان من و شیعیان وصی من علی بن ابی طالب میباشند
پس این حدیث دلالت دارد بر وجه نامیدن بقم بنا المرجبه شیخ طریحی در کتاب

مجمع البحرین فرموده که در احادیث مذکور است که طایفه

مرجیه استخاصی هستند که میگویند ترک نماز و روزه و ترک غسل جنابت و خواب کردن
کعبه و نکاح کردن با مادر ضرر ندارد با ایمان بجبرئیل و میکائیل میباشند لعنة الله علیهم
اجمعین

مصباح سیم در ذکر حدیثی که دلالت دارد ایضاً

بر وجه نامیدن بقم علامه مجلسی میفرماید در بحار و بجه روایات الشیعه از رسول الله
لما اسری بی رای ابلیس بارکا بهذه البقعة فقال له قم یا ملعون فیمت قم بذلک یعنی در شب معراج
پیغمبر دید ابلیس را که در بقعه قم نشسته بود پس فرمود از برای او قم یا ابلیس و بوجه
پس از این جهة نامیده شد بقم

مصباح چهارم در ذکر حدیثی که دلالت دارد ایضاً بر وجه نامیدن بقم و ایضاً دلالت دارد بر دیگر قم را ارض جبل گویند هم چنانکه علامه مجلسی

فرماید در بحار که در کتاب علل الشرایع صدوق نقلست عن علی بن عبید الوراق عن عبد

عبد الله عن حمدان عن محمد بن عیسى والفضل بن عامر عن سلیمان بن مقبل عن محمد بن زیاد الازدی
عن عیسى بن عبد الله عن الصادق جعفر بن محمد قال حدثنی ابی عن جدی عن ابیه قال رسول الله صلى الله علیه وآله
لما اسری بی الى السماء حملنی جبرئیل على کتفه الایمن فنظرت الى بقعة بارض الجبل حمراء
احسن لونا من الزعفران واطیب ریحا من المسک فاذا فیها شیخ على راسه برنس فقلت لجبرئیل ما
هذه البقعة الحمراء التی هی احسن لونا من الزعفران واطیب ریحا من المسک قال بقعة
شیعتک وشیعة وصیک علی فقلت من الشیخ صاحب البرنس قال ابلیس قلت فما یرید منهم
قال یرید ان یصدهم عن ولایة امیر المؤمنین ویدعوهم الى الفسق والفجور فقلت یا
جبرئیل اهو بنا الیهم فاهوى بنا الیهم اسرع من البرق الخاطف والبصر اللامح فقلت قم یا ملعون
فشارک اعداءهم فی اموالهم واولادهم ونسائهم فان شیعتی وشیعة علی لیس لک علیهم
سلطان فسمیت قم یعنی **حضرت رسول صلى الله علیه وآله فرمود که چون مرا سیر دادند**
بسوی آسمان حمل نمود مرا جبرئیل بر کتف راست خود پس
پس نظر کردم بسوی بقعه در زمین جبل که سرخ بود رنگ او و نیکوتر از زعفران بود از جهت رنگ
و پاکیزه‌تر از مشک بود از جهت بوی پس دیدم در آن بقعه شیخی بود بر سر او برنس بود پس گفتم او
را ای جبرئیل چیست این بقعه سرخ که رنگ او نیکوتر است از جهت رنگ از زعفران و پاکیزه‌
تر است از مشک از جهت بو گفت جبرئیل این بقعه شیعیان تو و شیعیان علی بن ابی طالب گفتم کیست
این شیخ که صاحب برنس است گفت ابلیس گفتم چه اراده دارد از ایشان گفت میخواهد
منع کند ایشان را از ولایت امیر المؤمنین و بخواند ایشان را بسوی فسق و فجور پس گفتم یا جبرئیل
اهو بنا الیهم **یعنی فرود آور ما را بسوی ایشان پس فرود**
آورد ما را بسوی ایشان سریع‌تر از برق خاطف و از چشم بهم زدن پس گفتم قم یا
ملعون یعنی برخیز ای ملعون پس شریک شو با دشمنان ایشان در اموال ایشان و در اولاد
ایشان و در زنهای ایشان بدرستی که بر شیعیان من و شیعیان علی نیست تو را سلطنتی پس از آن
حضرت فرمود از این جهت که حضرت رسول فرموده بود به شیطان قم پس نامیده شد قم **بیان**
بر این کلام دلالت دارد بودن سنه در اسلام زنها در آن منع کرده شدند شعر بابلیه گفته شده
بین کرده این بقعه را تو میباشی گر بقم گفت سید المرسلین مسمی بقم گشت این بوم و بر

در بیان فضیلت شیعه

نور مشعشع دوم در بیان حدیثی که دلالت دارد
بر آنکه قطعهٔ ایست از بیت المقدس و ایضاً دلالت دارد بر
وجه نامیدنش بقم چنانچه علامهٔ مجلسی در بحار مے
فرماید عن مقاتل الدیلمی نقیب الری قال سمعت ابا الحسن علی بن محمد یقول انما سمی قم
به لانه لما وصلت السفینة الیه فی طوفان نوح قام و هو قطعة من بیت المقدس یعنی گفت راوی
شنیدم از حضرت امام علی النقی که فرمودند نامیده شد بقم بجهة آنکه زمانیکه رسید کشتی حضرت
نوح باین زمین در طوفان آنحضرت ایستاد و آن قم قطعه ایست از بیت المقدس شعر
محفوظ از بلا بود این دار مومنین طوفان بد و نوح پناه ماند این زمین نور مشعشع
دوم در حدیثی که دلالت دارد بر آنکه قم مجمع انصار
حضرت قائم است و ایضاً دلالت دارد بر وجه نامیدنش بقم
هم چنانچه علامه مجلسی در بحار می فرماید و باسناده عن عفان البصری عن ابی عبدالله
قال قال لی اتدری لم سمی قم قلت الله و رسوله و انت اعلم قال انما سمی قم لان اهل قم یجتمعون مع
قائم آل محمد و یقومون معه و یستقیمون علیه و ینصرونه یعنی عفان بصری روایت کند از حضرت
امام جعفر صادق که فرمودند حضرت از برای من آیا میدانی از برای چه نامیده شد قم
بقم عرض کردم خدا و رسول خدا و تو دانا تر میباشید فرمود بجهة آنکه اهل قم اجتماع میکنند
با قائم آل محمد و با او همراهی مینمایند بحضرت پس از این حدیث و بعضی احادیث دیگر که امام میفرماید
اهل قم انصار قائم ما میباشند میتوان گفت که قم مجمع انصار قائم است نور مشعشع
چهارم در ذکر حدیثی دلالت دارد بر آنکه حساب
اهل قم در میان قبور شان است و ایضاً دلالت دارد بر
آنکه ارض جبلش نوشته اند و دلالت دارد بر وجه نامیدنش
بقم هم چنانی در بحار مذکور است و من روایات الشیعة فی فضل
قم و اهلها ما رواه الحسن بن علی بن الحسین موسی بن بابویه باسانید ذکرها عن ابی
عبدالله الصادق ان رجلا دخل علیه فقال یا ابن رسول الله انی ارید ان اسئلک
عن مسئلة لم یسئلک احد قبلی و لا یسئلک احد بعدی فقال عسی انک تسئلنی عن الحشر
و النشر فقال الرجل ای و الذی بعث محمدا بالحق بشیرا و نذیرا ما اسئلک الا عنه فقال

[Randbemerkung:] سمی به این نام ... یعنی ... قائم آل محمد است

بشر كلهم الى بيت شنعرا الا بقعة بارض الجبل يقال لها قم فانهم يحاسبون فى حفرهم ويحشرون

فى حفرهم الى الجنة ثم قال اهل قم مغفور لهم قال فوثب الرجل على رجليه فقال يا ابن رسول الله

هذا خاصة لاهل قم قال نعم ومن يقول بمثل مقالتهم ثم قال ازيدك قال نعم قال حدثنى

ابى عن ابيه عن جده قال قال رسول الله ص نظرت الى بقعة بارض الجبل خضراء احسن لونا من الزعفران

والطيب رائحة من المسك واذا فيها شيخ بارك على راسه برنس فقلت حبيبى جبرئيل ما هذه البقعة

قال فيها شيعة وصيك على بن ابى طالب قلت فمن الشيخ البارك فيها قال ذلك ابليس اللعين

قلت فما يريد منهم قال يريد ان يصدهم عن ولاية وصيك على ويدعوهم الى الفسق والفجور

فقلت يا جبرئيل اهو بنا اليهم فاهوى بنا اليهم فى اسرع من برق خاطف فقلت له قم يا ملعون

فشارك المرجئة فى نسائهم واموالهم لان اهل قم شيعتى وشيعة وصيى على بن ابى طالب ع

يعنى از ابى عبد الله حضرت امام جعفر صادق ع روايت

روايت ميكنند مردى داخل شد بر آن امام و عرض كرد يا بن

رسول الله بدرستيكه من اراده دارم سؤال كنم از مسئله

كه سؤال نكرده شما را احدى پيش از من و سؤال نخواهد نمود احدى بعد از من پس فرمودند

كه ميخواهى سؤال كنى از حشر و نشر پس عرض كرد بلى بحق آنخدائى كه مبعوث نمود محمد را بحق بشيرا

و نذيرا كه سؤال نميكنم مگر از همان مسئله حشر و نشر مردم فرمودند محل حشر تمام اهل

تيه بيت المقدس ميباشد مگر بقعه بزمين جبل كه گفته ميشود از براى او قم بدرستيكه

حساب ميكشند از آنها در ميان قبرشان و محشور ميشوند از ميان قبرهاى خود بسوى

بهشت پس فرمودند از براى اهل قم آمرزش است راوى گفت از راه خوشحالى پاى خود را بر

زمين ميزد و برميجست و عرض نمود اين مطلب براى اهل قم است فرمودند بلى و كسيكه مقالهٔ او

بمثل مقالهٔ اهل قم بوده باشد و اعتقادش بمثل اعتقاد آنها باشد **شعر** روزى كه

حشر و نشر و قيامت بپا شود ايمان و كفر و ميان و از هم جدا شود بهر حساب خلق چو ميزان

بپا شود بر اهل قم محاسبه در قبرها شود خرم كسيكه دفن شود در مزار قم چنين معلوم شد

كه اين مرد كه خوشحال شد از اهل قم بوده حضرت ديدند كه او زياد مسرور شد فرمودند ما و كه

آيا ميخواهى از اين فضيلت قم را برايت بگويم عرض كرد بلى حضرت فرمودند كه حديث كرد

مرا پدرم از پدرش و او از جدش رسول خدا فرمودند در شب معراج نظر كردم بسوى بقعه

جواب

برهین جبل الی اخر انمطالب که در مصباح دویم و در ترجمه از جهت آنکه گذشت پس گرگفته
شود بنا بر مضمون این حدیث شریف که پیغمبر دور نمود شیطان را از این بلده طیبه
قم باید اهلش معصیت و فسق و فجور ننمایند **جواب آن است که اولا بگوئیم**
که این بلده طیبه قم یک امتیازی دارد از شهرهای دیگر از قلت معصیت
و فسق و فجور در او و ثانیا آنکه شیطان اراده داشت که اصل ایمان را از اینها بعد نماید
هم چنانکه از این مطلب مستفاد میشود از سوال پیغمبر از جبرئیل که چه اراده دارد جبرئیل
عرض کرد که میخواهد منع نماید اهل این شهر را از ولایت و محبت علی بن ابیطالب حضرت تشریف آوردند
در این سرزمین مثل برق جهنده و شیطان را از این زمین دور نمودند و فرمودند بشیطان که
تو سلطنتی نداری بر ایشان انها شیعیان من و شیعیان وصی من علی بن ابیطالب میباشند
شعر بود محمدی چه بمعراج در رسید ابلیس بیت معمور قم با سپاه دید زد بانک احمدی
بشو بدوای پلید این سرزمین بهشت نه جای تو مرهم اخرج توای لعین پلید تباکا
و از این جهت میباشد که از ابتدای عمارت و ابادی قم همیشه اهلش شیعه اثنی عشری بوده‌اند
و تا این زمان سنی و اهل ذمه و خارج از مذهب در این بلده طیبه قم عمارت نمی‌نمائی نشسته
اند زیرا که خلاق دنا الوان را مطهر و مقدس نموده در دست خود خواسته اهلش هم
شیعه اثنی عشری باشند لهذا خوش که ملاحظه کنی می‌بینی که فتح این بلده طیبه یک امتیازی
داشته از بلاد دیگر و اسباب فتحش یک نوع دیگر فراهم امد بعد از آنکه تمام اهل این بلاد
عجم کبر و مجوس و آتش پرست بودند و تعظیم از آتش مینمودند که خوف ناطلب بود که هر اینه
ذکر آتشکده‌های انها را مینمودیم بخصوص آتشکده‌هائی که در قم و اطراف او بوده و میتوان گفت
که در این زمان هم بعض نمونه از این مطلب که تعظیم آتش باشد در بلاد عجم در بین جهال انها مرسوم است
و هیچ ملتفت نباشند ماخذ شرا من جمله از انها نمونه که مشهور و مرسوم و متداول بین جهال عجم است
چهارشنبه سوری است که ان چهارشنبه اخر سال باشد که در شب چهارشنبه آتش روشن کنند
و از روی ان رد شوند و بگذرند و این مطلب را شکوه دارند نمونه دیگر آنکه در بلاد عجم این
مطلب متداول است که چراغ روشن کنند سلام کنند و حال آنکه نزد یک دیگر نشسته‌اند
و اگر چه بهتر روشن کردن چراغ سلام بنمودی سلام بنمایند پس این مطلب یک نمونه الیست از آتش و دیگر آنکه
کسبهای بازار چراغ که روشن کنند میگویند السلام علیک یا شاه چراغ و حال آنکه این سلام

ما خذی ندارد مگر آنکه میتوان گفت که چون نماز پیش از تعظیم آتش که از قدیم الایام باقی مانده
اولی و بهتر ترک نمائید است هم چنانکه از شارع مقدس منع و نهی رسیده از نماز کردن برو مقابل [illegible]
[illegible] آتش و چراغ و این منع و نهی مخصوص باشخاصی نموده است که پدران و اجدادشان آتش پرست
و مجوس بوده اند هم چنانی که در کتاب احتجاج طبرسی مذکور است
در جوابی که از حضرت حجت از مسائلیکه ابو الحسن محمد بن
جعفر الاسدی سؤال نموده بود که او گفت وارد شد بر من از شیخ
جعفر محمد بن عثمان العمری در جواب مسائلیکه نوشته بودم خدمت حضرت حجت که من جمله
از مسائل این بود که نماز کردن در حالتی که چراغ و صورت و آتش در نزد او می باشد یا جایز است
نماز کردن یا نه و مردم اختلاف نموده اند در این مطلب پیش از تو و این مطلب جایز نیست از برای کسیکه
پدرانش آتش پرست بوده اند انتهی پس از این حدیث مستفاد میشود که از برای سادات جایز است
زیرا که سادات از خلقت آدم در اصلاب شامخه و ارحام مطهره بوده اند لکن الحال فتوی علمای
امامیه بر این است که مطلقا مکروه است چه از برای سادات و غیر سادات زیرا که در روایات از
مذکور است که آتش و صورت باشد مشغول کنند میباشد نماز گذار را حاصل آنکه
عمر لشکر اسلام را میفرستاد در بلاد عجم و فتح بلاد میکرد و اهل
عجم را مسلمان مینمود و حکام از جانب خود میفرستاد بان بلادها و هم چنین عثمان در
زمان خلافت خود حکام از جانب خود نصب میکرد از این جهت اهل بلاد عجم سنی شدند اما
زمین قم شهری نبوده که عمر اهل او را سنی کند بلکه در این سرزمین قلعه ها چند بوده که مشهور بوده
بجهل حصار در سنه دویست و هشتاد از هجرت طایفه اشعریین آمدند در این سرزمین
و بنا شهر قم را نمودند و اهل آن قلعه ها را بعضی از آنها را کشتند و بعضی فرار نمودند
و بعضی مسلمان شدند و آنهائی که مسلمان شدند از شیعیان اثنی عشری شدند بواسطه
اهل اشعری هم چنانکه در باب دویم ذکر نمودیم پس بواسطه دو کردن پیغمبر شیطان را از
این سرزمین سنی و خارج مذهب پیدا نشد بلکه در حقیقت خداوند عالم ذخیره نمود
این زمین طیبه برای طایفه اشعری شاید برای همین مطلب حدیثی است که بعد از این ذکر خواهد
شد که خداوند عالم زینت داد زمین قم را بعرب و این طایفه از عرب آنچنان مردمانی بودند
که پیغمبر فرموده در حق ایشان اشعریون از منند و من از ایشانم و حضرت ابو الحسن فرموده

که اهل قم از خوبان شیعیان ما میباشند و سایر بلاد دیگر معلوم میشوند چنانچه
اهل این بلاد ها را منسی نموده بودند و اهل قم از شیعیان خالص بودند و با قر روایت
که حضرت فرمودند که عجین و خمیر نموده خلاق عالم ولایت ما را در طینت ایشان و حضرت
امام جعفر صادق ع فرمودند که تربت قم مقدس میباشد اهلش از ما هستند و ما از ایشان
هم چنانچه که اخبار فضایل اهل قم از این بتفصیل ذکر خواهد شد انشاء الله **و از جمله**
مفاخر انها بود که اظهار تشیع مینمودند و تقیه نمیکردند و خوف از کسی نداشتند
بر انهم مطلب حتی انکه مسلمانان دیگر هم که اثنی عشری بودند در بلاد های دیگر بودند و
تقیه مینمایند می امدند در قم و ماوی میگرفتند دیگر اسوده بودند و محل امن
بود این بلده طیبه از برای مؤمنین هم چنانی که در حدیث میباشد که امام فرموده که قم محل
محل راحت مؤمنین است و ماوی شیعیان ما میباشد که از اول بناء این بلده طیبه تاحال
و سنی بدان جا منزل و ماوی نداشته که واقعا یک امتیازی دارد از سایر بلدان که در
ملاحظه کنی همه جا یهود و نصاری و گبر مکانی دارند که انها محله و خانه و عماراتی ندارند از خود
مگر انکه در کاروان سرای بجهة کسبی امده باشند انهم در بعضی اوقات بخلاف سایر
شهرهای دیگر که خانها و خانهای بخاری دارند و محله مخصوصه دارند لکن ابن جعفر نایب
لازم کرد در نزدیکی خاک فرج یک فرنگی امد و عمارتی برا بخود بنا کرد زمانی نگذشت مگر انکه
خلاق عالم سیلابی فرستاد بسوی ان عمارت و همه او را خراب کرد و فرنگی بنا کرد بعد از که
و در کمال ذلت و خواری از این شهر فرار نمود الحال اینجا زراعت میکنند و چیزی از ان
عمارت باقی نیست مگر یک دیوار خرابه و خداوند عالم این مطلب را عبرت قرار داد از برای
سایر پیروان ملل خارجه دیگر طمعی نداشته باشند و صرف نظر کنند از این زمین و خداوند عالم
پاک نمود این قطعه زمین را از لوث خارجی مذهب و از نجاسات ماکولات و از قبیل شراب و مسکر
او که خمر و شراب در انجا گذارده بود که شراب میریخت و محو زد و معلوم نبود که چه مطهر
ان زمین شود و فرار [illegible] سیل و دیگر در خاطر بهشت که بعد از ان سیلابه
امده باشد بمثل او و حکومت چنین بنا شد و حال انکه خلاق عالم از اول مطهره و مقدسه خلق
نموده و اخبار کثیره نموده در این باب وارد شده و ذکر انها خواهد شد در مقام خودش و اکثر العجب
بالله از اهل مذاهب مستحدثه در این بلد پیدا شوند یکی یا دو تا و لا جرئت بر اظهارش نمیکنند

وفات بنا

وثانیاً خداوند عالم آنها را مفتضح و رسوا نماید و اهل قم که امثال ذلک و خارجی را از این بلده
طیبه از بیرون میکنند و از صدد او را چنین بوده تا اجمال مثل بیرون کردن علی بن
بابویه قمی حسین بن منصور حلاج را که ادعای بابیت کرده و توقیع هم از جانب حضرت حجت
بر لعن او بیرون آمده و او هم بسحر و جادو که نسبت باز بویه بنا بر قول بعضی از
علما داده اند این بابویه را که فرزند دیگر زاده اند بقم نداده اند و بتفصیل این حکایت ذکر
خواهد شد در کتاب تام بعد و همیشه اهل قم مؤید بودند بتوفیقات الهی هم چنانکه خبری
هم در این باب وارد شده و ذکر خواهد شد انشاء الله خبر الحاصل تمام این امتیازهائی که دارد
از سایر بلاد انست که پیغمبر در شب معراج شیطان را از این سرزمین دور کردند و فرمودند
با او فرما ملعون که نباید تو سلطنتی و دست رسی و نصیبی به اهل این سرزمین داشته
باشی از آنکه آنها را منع نمائی از ولایت پسر عم من و وصی من علی بن ابی طالب ع

نور مشعشع در ذکر حدیثی است که دلالت دارد بر نامیدن این بلده طیبه است بزهراء و ذکر حدیثی که دلالت دارد بر اینکه نامیده میشد بزهراء و این نور مشتمل است بر دره بیضا در ذکر خضراء دره بیضاء فی ذکر تسمیة القم بالزهراء چنین

مستفاد میشود که از برای این بلده قم اسمی است که زهراء باشد هم چنانکه علامه مجلسی
میفرماید در کتاب بحار و قال ابو عبد الله الفقیه الهمدانی فی کتاب البلدان ان ابا موسی الا
شعری روی انه سئل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع عن اسلم المدن و خیر المواضع عند
نزول الفتن و ظهور السیف فقال ع اسلم المواضع یومئذ قصبة قم تلك البلدة التی
یخرج منها انصار خیر الناس ابا و اما و جدا و جدة و عما و عمة تلك
التی تسمی الزهراء بها موضع قدم جبرئیل و هو الموضع الذی نبع الماء الذی من شرب منه
امن من الداء و من ذلك الماء عجن الطین الذی عمل منه کهیئة الطیر و منه یغتسل الرضا ع و من
ذلك الموضع یخرج کبش ابراهیم و عصا موسی و خاتم سلیمان یعنی ابو عبد الله
فقیه همدانی گفت در کتاب بلدان که ابا موسی اشعری سؤال کرد حضرت
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع را از سالمترین شهرها و بهترین مواضع نزد نازل شدن
فتنه ها و ظاهر شدن شمشیرها حضرت فرمود که سالمترین مواضع در آن زمان

جبل است پس هنگامیکه اضطراب واختلاف واقع شود در خراسان و واقع شود جنگ بین اهل جرجان وطبرستان وخراب شود سجستان که سیستان باشد پس سالم ترین مواضع در آن زمان قصبهٔ قم میباشد ان بلدهٔ ایمنان بلده ایستکه بیرون میاید از آن بلده یاوران بهترین مردم از جهت پدر و مادر و جد وجده وعمو وعمه وان بلده ایمنان بلدهٔ ایستکه نامیده شده بزهراء و آن بلدهٔ قم است موضع قدم جبرئیل همان موضع استکه مبعوث شد و بیرون آب ایمنانی که هرکس بنوشد از آن آب ایمن میشود از درد و مرض وعلاوه از این ابستکه سرشته شد آن کلیکه حضرت عیسی از آن گل صورت مرغی ساخت ببرکت نفس عیسوی در آن دمیده شد بقدرت خدای تعالی مرغ گردید و پرواز نمود

ودر بعضی روایات آمده که آن مرغ شب‌پره بود که حضرت عیسی آن را از گل ساخت وخداوند تعالی او را از معجزه در قرآن خبر داده ورسولا الی بنی اسرائیل انی قد جئتکم بایة من ربکم انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر فانفخ فیه فیکون طیرا باذن الله واز این چشمه حضرت امام رضا علیه السلام غسل نمود که در آن موضع گوسفند ابرهیم برون آمده از برای فدای اسمعیل واز آن موضع انگشتری حضرت سلیمان بیرون آمد وعصای حضرت موسی آمده ودر ترجمهٔ کتاب تاریخ قم بعد از تمام این حدیث نیمظلب مذکور است

ایضا همدانی روایت میکند از ابی منذر هشام بن صائب کلبی که چون قتیبة بن مسلم بر فیروز بن کسری بن یزدجرد ظفر یافت در آن وقت که خراسان را فتح کرد و معسکر او بیند دختر فیروز شاه را بگرفت وبا آن دختر صندوقی نور قبة او دید با صندوقچها پیش حجاج بن یوسف فرستاد حجاج او را بپیش خود طلبید صندوقی را بگشاد و در آنجا کتابی یافت در ذکر خواص شهرهائی که قباد آن را از ذکر شهرها احداث کرده بود و تمیز نموده بود در آن ابها و زمینها و خاکها تا هر موضعی که نیکوتر و بهتر باشد قباد بدان شهر رفته منزل نموده قرار نمود

وچنین گوید مصنف این کتاب حسن بن محمد که من از آن کتاب خواص برگرفتم و بدانستم و بدان اختصاص کردم و آنچنان یافتم که بهترین مواضع نیز هست از اقلیم مملکت قباد سیزده موضع اند اول تل ماسه بقم وگویند که آن پشته ایستکه بطبرش مشهورست و همچنین یافتم که نیکوترین و بزرگترین اهل تعمقها اقلیم او که نظر کردم در خاتم کارها و عواقب امور بر اهل آن بهشت

موضع استنباط میکرد و دیگر از جمله قرای قم یکی از این مواضع هشت گانه است و آن در این طرف بود
چهار هزار و سیصد اسفند نهال کشته اند بسبب خفت و کمی عقل ایشان چنانکه در فصل
ششم از این باب ذکر کردیم **و همچنین راوی روایت کرده است** که از مدائن تا شهر بلخ بقعه
پاکیزه تر و خوش هواتر و خرم تر از عقبه همدان نیافت و بدین موضع برانجا صفه خود
عمارتی پاکیزه ساخت و گرد بر گرد آن کروم و باغ بود انتهی کلام صاحب تاریخ قم پس از
حدیث شریف چنین مستفاد میشود که حضرت امام رضا تشریف بقم آورده اند زیرا که حضرت امیر
خبر داده و از کتاب فرحة الغری سید عبد الکریم بن طاوس چنین مستفاد میشود که حضرت
بقم تشریف فرموده اند اما آن کتاب در نزد این حقیر نیست لکن آنچه حکایت از آن کتاب شده
ما حصلش این است که وقتی که آن حضرت وارد قم شدند مشایخ قم استقبال نمودند هر کس التماس
نمودند که حضرت در منزل او فرود آیند و حضرت فرمودند ناقتی مأمورة یعنی ناقه و شتر من مأمور
میباشد هر کجا که زانو بزمین زد و خوابید در آنجا منزل میکنم و شتر آنحضرت آمد تا مقامی که الحال آن
میباشد با ان تعلیم کهنه میباشد خوابید بعد از تشریف بردن حضرت آن مکان را مدرسه بنا کردند
و آن مدرسه را مأموریه و رضویه نام گذاردند انتهی حکایت ما حصل از آن کتاب اما نامیدن
برضویه پس وجهش معلوم است اما نامیدنش بمأموریه شاید جهتش این باشد که حضرت
فرمودند ناقتی مأمورة و شتر حضرت هم مأمور بوده خوابیدن در آن مکان والحال آن مدرسه
مخروبه میباشد و اسمش تاریخ آن معلوم میشود که در یک زمانی تعمیرات مدرسه را نموده اند
پس خوبست که تماشا اعیان در تعمیر چنین مدرسه بکوشند و نگذارند که مندرس شود و اسباب
شرف را اهل قم از خود خلع نمایند زیرا که بنا بر حکایت فرحة الغری این منزل ماوای حضرت
امام رضا میباشد پس وجود این مدرسه خودش از اسباب فخر است از برای اهل قم که امام آمده
در شهر قم و منزل در این مکان بوده است **و ایضاً از جمله چیزهائی که تاریخ دلیل**
این مطلب کند که آمدن حضرت بقم باشد آنست که مردم در نزد
ماها این مدرسه مطلبی است که مشهور است به شاه خراسان پس اسم گذاردن اهل قم بما کش
از این کنند که شاه خراسانی آمده بقم و علماء رجال در کتب شان و در اسناد اینها متداول است
این مطلب که اطلاق خراسانی یا سید خراسانی بر این بزرگوار میکنند و احادیث روایت مذکور
که حضرت امیر خبر داده و از این مطلب که در کتاب فرحة الغری میباشد چنین معلوم میشود که حضرت

بقم

بقم تشریف فرما شده اند لکن مأمون نهی کرد عبور نمودن حضرت را از قم و از این روایت چنین
مستفاد میشود که حضرت نیامده باشد بقم و ممکنست جمع ما بین آنها کرد بگوئیم که حضرت دو
دفعه تشریف برده باشد بخراسان که در یکدفعه از قم ممنوع نشده باشد از عبور شان و یکدفعه
دیگر شان مأمون منع کرده باشد شاهد بر اینمطلب این روایتیستکه در بحار است در اواخر
ذکر معجزات آنحضرت مذکور است که راوندی نموده برسی در کتاب مشارق الانوار و قال انّه
لما قدم من خراسان توجهت الیه الشیعة من الاطراف الی آخر حدیث یعنی بدرستیکه حضرت
امام رضا زمانی که برگشته بود از خراسان شیعیان از اطراف بخدمت حضرت میرسیدند و
علی بن اسباط با تحف و هدایا از شهر و بلد خود حرکت کرد بخدمت آنحضرت
در بین راه دزدان چندی مال او را گرفتند و او را زدند ... زدند بدهان او که دندان
او شکسته افتاد پس رفت بسوی قریه که در آنجا بود پس در خواب دید حضرت را که باو فرمودند
محزون مباش بدرستیکه هدایا و تحف تو رسید بسوی ما اما غمت که در دندانهای تست
پس سعد را بکوب و بریز در جای دندانهایت تا شفا یابی پس از خواب بیدار شد در حالتیکه شونیز
حال بود پس سعد را گرفت و کوبید و در جای دندانهای خود بریخت خداوند عالم شفا کرامت
کرد و دندانهایش رستند بسوی او و بعد از آنکه بخدمت حضرت رسید باو فرمودند یافتی آنچه را
که ما گفتیم در معالجهٔ دندانهایت عرض کرد بلی حضرت فرمودند داخل شو در فلان حجره
و نظر کن پس داخل شد و دید تحف و هدایای خود را در میان حجره علیحده میباشد الی آخر
روایت بنا بر نقلیکه علامه مجلسی نقل نموده شاهد میشود بر آنکه حضرت دو دفعه تشریف
فرما شده بخراسان لکن در کتب دیگران غیر از این طریق نقل نموده اند والله اعلم بحقایق الامور

امّا چشمهٔ که در متن حدیث مذکور است که حضرت امیر خبر داده
موضع قلع جبرئیل است و حضرت امام رضا از آن چشمه غسل خواهد کرد معلوم نیست
که در چه مکانی از زمین قم واقعست و در کتابی ندیده ام لکن بعضی گویند شاید آنچاه
در اندرون حرم رضویه باشد بعضی گویند چاه درب دروازه ایستکه روبکاشان میروند و این
مطالب صحیح نیست زیرا که در حدیث چشمه مذکور است و چاه غیر از چشمه میباشد و بعضی
گویند که شاید آن چشمه باشد که مشهور است بآب سیاه و بمقدار یکفرسخ ملاوه از آبادی قم
است و بعضی از عوام الناس اهل قم میروند میان آن چشمه و میگویند برای رفع امراض خوبست

لکن آنچه بنظر حقیر میرسد آنستکه آن چشمه در روایت بیان اوصاف مذکوره مستور میباشد و
در زمان ظهور حضرت حجت و زمان رجعت ائمه هدی ظاهر خواهد شد و حضرت
امام رضا علیه السلام هم بطریق غسل نموده باشد در آن چشمه که کسی ندیده باشد این مطلب ظاهراً
این چشمه در این حدیث همان چشمه باشد که انگشت خضر امیر قم بپسر بابی خبر داده است
همچنانکه تفصیلش در باب دهم خواهد آمد انشاء الله تعالی **درّهٔ خضراء فی وجه**
تسمیة القم بالزهراء اما وجه نامیدنش بزهراء این جا
میباشد همچنانکه علامه مجلسی میفرماید لاختصاص
روی عن علی بن محمد العسکری عن ابیه عن جده عن امیر المؤمنین قال قال رسول الله
لما اسری بی الی السماء الرابعة نظرت الی قبة من لؤلؤ ولها اربعة ارکان واربعة ابواب کانها
من استبرق خضر قلت یا جبرئیل ما هذه القبة التی لم ار فی السماء الرابعة احسن منها
فقال حبیبی هذه صورة مدینة یقال لها قم یجتمع فیها عباد الله المؤمنون ینتظرون محمداً
وشفاعته للقیامة والحساب یجری علیهم الهم والغم والاحزان والمکاره قال فسالت علی بن محمد
العسکری متی ینتظرون الفرج قال اذا ظهر الماء علی وجه الارض **و ایضا علامه**
مجلسی نقل فرموده تاریخ قم عن ابی مقاتل عن مثله یعنی روایت از علی بن محمد
عسکری از پدر خود از جد خود از امیر المؤمنین فرمود که رسول خدا فرمود زمانیکه سیر
داده شدم بسوی آسمان چهارم نظر کردم بسوی قبه که از لؤلؤ بود که از برای آن قبه چهار ارکان
بود و چهار در گویا این قبه از استبرق سبز بود گفتم یا جبرئیل چه چیز میباشد این قبه چنانکه
که ندیدم در آسمان چهارم نیکوتر از این قبه پس گفت حبیب من محمد این قبه صورت شهری است
که گفته میشود از برای او قم جمع میشوند در آن شهر بندگان خدا که مؤمن میباشند و منتظر
باشند محمد را شفاعت او را بجهت روز قیامت و حساب میشود بر ایشان غم و اندوه
و حزن و مکاره گفت راوی که سؤال کردم علی بن محمد را که چه زمانی منتظر میشوند
فرج را حضرت فرمودند در وقتی که آب ظاهر شود در روی زمین **و در تاریخ قم**
ایضا از ابی مقاتل دیلمی از آنحضرت مثل این روایت نقل کرده
اما وجه مناسبت نکرده قم را زهرا امینا مسند آنستکه زهرا یعنی روشنی و ضیاء و درخشندگی
میباشد و چون این بلده طیبه قم صورت و شبراو در آسمان چهار دیگ تلؤلؤ و در

داشت که یک امتیازی داشت از صورت شهرهای دیگر در صفا و پاکیزگی بحدی که
پیغمبر از راه تعجب فرمودند این چه بقعه ایست که ناگاه دیدم مثال آن را در آسمان چهارم
و نیکوتر از او پس از این جهت قم را زهرا گویند **و در خلاصة البلدان**
مذکور است که قم را زهرا گویند بجهت آن باشد که زهرا و خضراء باشد چنانچه
در حدیث معراج گذشت و خضراء بمعنی کبود است و قم را در قول قدیم سبز و کبود هم میخواندند و
الله اعلم انتهی بعد از ذکر حدیث علامهٔ مجلسی منیر قده **بیان** مراد امام که فرمـ
موده وقت خروج اهالی قم وقتی است که آب ظاهر شود بر روی زمین آنست که آب ظاهر شود
در اصل بابده زیرا که در ... نبوده در آن زمان آب جاری اصلاً هم چنانکه ذکر شده در
تاریخ قم که در ابتدای حدوث وادی تقم کرده او بوده و نهرهای جاری نبوده انتهی
از کلام علامهٔ مجلسی ره **بیان** احتمال میرود که مراد امام آن باشد از کلامش که فرمـ
موده که وقت انتشار فرج اهل قم وقتی است که آب ظاهر شود بروی زمین کنایه از آن
باشد که خرابی هر شهری و بلدی پیش از ظهور فرج آل محمد و ظهور حضرت حجة ... بکری
است لکن خرابی قم را نخواهد بود و این احتمال نیکو است و اگر چنین روایتی وارد شده با
دیر یا بستن خرابی قم ... در زمان لکن روایت بر خلاف فش وارد شده آن روایت در بحار است
که علامه مجلسی منیر ... عن عبد الله بن سنان سئل ابو عبد الله ع عن بلاد الجبل فانا نقد
روینا انه اذا رد الیکم الامر یخسف ببعضها فقال ع ان فیها موضعا یقال له بحر
و یسمی بقم و معدن شیعتنا یعنی عبد الله بن سنان میگوید که از حضرت صادق ع
سؤال نمودم از بلاد جبل که کجا باشد بدرستی که خبر با رسیده وقتی که و
شود بسوی شما امر یعنی وقت ظهور فرج آل محمد و ظهور بعلت خسف و خراب خواهد
شد بعضی از آن بلاد جبل پس حضرت فرمودند در آن موضعیست که گفته میشود از برای
او بحر و نامیده شده بقم و آن معدن شیعیان ما میباشد الی آخر حدیث که تمامش ذکر خواهد
شد پس اگر گفته شود خرابی قم بمقتضای این روایت بخسف که فرموده فش باشد نمیشود لکن
منافات ندارد خرابی بآب بشود لکن میتوان چنین استظهار کنیم از کلام امام که مراد فش
آنست که قم همیشه محفوظ باشد از چنین بلیها بخصوص بمقتضای آن روایتی که خداوند
عالم قرار داده که اهل قم قائم مقام حجت باشند و اگر نبود اینمطلب هر آینه زمین اهلش را

قرن میرسد بنای قم بود گفته اند بن عتیق و در خبر دیگر که بلده قم و اهلش حجت میباشند بر خلایق
و این در زمان غیبت امام میباشد تا زمان ظهور امام پس از این روایتهم استشعار میشود که بلده
قم محفوظ است از خرابی شدن پس اگر چنین باشد که قم را خراب کنند شاید بجهت مقدمه
برپا شدن قیامت باشد که هر شهری را بجهت خراب شود و قم را خراب کنند والله تعالی
بحقایق الامور **و در کتاب ترجمه تاریخ قم چنین مذکور است که**
حدیث کرد مرا سعد بن عبد الله بن ابی خلف و روایت
است که گفت حدیث کرد مرا حسن بن محمد بن سعد از حسن بن علی خزاعی و او از عبد الله
بن سنان و او از حضرت امام جعفر صادق که از آنحضرت سؤال نمودند و گفتند یا
اباعبدالله چون نحفتتم این امر و فرمان بر شما دکنند و چون قائم آل محمد ظاهر شود اهل جبال
کجا باشند که ما در بعضی روایات خوانده ایم و شنیده ایم که بعضی از شهرهای جبال لوا
نکون سار کنند امام علیه السلام فرمود که برای شما در جبال موضعی است که آنرا بحر گویند شما از
جبال سؤال میکنید باز پرسیدند از بحر گفتند بحر کدامست آن موضع جبال فرمود شهریست که آنرا قم گویند
دیگر باره گفتند قم را بچه سبب بحر گویند فرمودند بسبب آنکه قم معدن ما است که اهلبیت رسولیم
الی آخر **و در خلاصة البلدان مذکور است از حدیث ائمه علیهم السلام که**
حضرت فرمودند وای بر شما که این اعتقاد درباره قم دارید و آن قم همیشه محفوظ
است خراب نشود و مردم نواحی بآن پناه میبرند **میان دیگر** اینکه راوی میگوید که
چه زمانی اهل قم انتظار فرج را بکشند یعنی آنکه سؤال کرده باشد از وقوع فرج و معلوم است
که انتظار فرج غیر از وقوع او است حضرت فرمودند وقتی که آب ظاهر شود پس بنا بر این حضرت
یکی از علامات ظهور آنحضرت را مثل سایر علامات ظهور آنحضرت که پیغمبر و ائمه اطهار
بیان فرموده اند که هرگاه یکی از آن علامات ظاهر شود شیعیان باید انتظار فرج را داشته باشند
اما وقوع ظهور حضرت حجت و ظهور فرج علمش عند الله میباشد و هر که
وقتی برای آن تعیین کند بمقتضای کذب الوقاتون کذاب خواهد بود پس بعد از این مطالب خیر
گوئیم که الحمد لله اثر کلام معجز نمای امام آن علامت ظاهر و هویدا گردیده و در سال هزار و
سیصد و یازده یا دوازده بود که چنان آب در زیر زمین طیبه قم بالا آمد بجای که بسیاری از عمارات
ما و سایر سرداب‌ها و آب انبارها خراب شد که از استعمال افتادند بخصوص محله که مشهور است در قم بعربستان

توقیع امام حسن عسکری بابن بابویه

بحدی آب از زمین می جوشید و بر همه زمین میامد مثل نهر دریا چرا این ... پیدا بود
دران محل و عمارتها و خانهای آن خانه خراب و ویرانه گردید بحدیکه از انتفاع افتادند و مکن
و اهلش فرار نمودند پس از وقوع این علامت باید اهل عالم انتظار فرج ایشان و انتظار ظهور
امامشان بسیار باشد که خود این انتظار یک عبادت مخصوصی میباشد پس باید اهل قم همیشه
دعا نمایند که خداوند عالم تعجیل نماید بفرج آل محمد و از این حزن و اندوه بیرون آیند و بسیار
مناسب است که این کلام را در این مقام ذکر شود که حضرت امام حسن عسکری
توقیعی نوشتند بسوی علی بن بابویه قمی که من جمله بعضی از کلمات آن توقیع مبارک این
است که میفرمایند در خاتمه که خطاب بعلی بن بابویه میفرمایند که علیک بالصبر و انتظار الفرج
ولا یزال شیعتنا فی حزن حتی یظهر ولدی الذی بشر به النبی انه یملأ الارض قسطا وعدلا
کما ملئت ظلما وجورا فاصبر یا شیخی وامر جمیع شیعتی بالصبر فان الارض لله یورثها من یشاء
من عباده والعاقبة للمتقین والسلام علیک وعلی جمیع شیعتنا ورحمة الله وبرکاته ترجمه
ترجمه این کلام شریف این است که حضرت میفرمایند بعلی بن بابویه قمی بر تو باد بصبر نمودن و انتظار
فرج کشیدن و همیشه شیعیان ما در حزن و اندوه و غصه میباشند تا آنکه ظاهر شود فرزند من آنچنان
فرزندی که پیغمبر بشارت داده باو بدرستیکه آن فرزند من پر خواهد کرد زمین را از قسط و
عدل بعد از آنیکه پر شده باشد زمین از ظلم وجور پس صبر کن ای شیخ و امر کن شیعیان ما را بصبر
بدرستیکه زمین را خواهد داد زمین را بهر کس که خودش میخواهد یعنی خداوند عالم سلطنت تمام
روی زمین را بفرزند من خواهد داد و عاقبت از برای متقین خواهد بود و سلام و درود
بر تو و جمیع شیعیان ما و رحمة الله وبرکاته **نور مشعشع ششم در بیان**

حدیثی که دلالت دارد بر بودن قم حرم اهلبیت پیغمبر همه

چنانچه در کتاب علامه مجلسی منیر میفرمایند و روی عن عدة من اهل الری انهم
دخلوا علی ابی عبد الله قالوا نحن من اهل الری فقال مرحبا باخواننا من اهل قم فقالوا نحن من
اهل الری فاعادوا الکلام قالوا ذلک مرارا واجابهم بمثل ما اجاب به اولا فقال ان لله حرما
وهو مکة وان للرسول حرما وهو مدینة وان لامیر المؤمنین حرما وهو الکوفة وان لنا حرما
وهو بلدة قم وستدفن فیها امرأة من اولادی تسمی فاطمة فمن زارها وجبت له الجنة قال الراوی
وکان هذا الکلام قبل ان یولد الکاظم یعنی روایت شده که چند نفر از اهل ری وارد شدند

برحضرت

بر حضرت امام جعفر صادق عرض کردند ما از اهل ری میباشیم فرمودند مرحبا برادران
ما اهل قم پس عرض کردند که ما از اهل ری میباشیم حضرت اعاده نمودند کلام را انها چند
مرتبه عرض کردند حضرت جواب دادند بمثل جواب اول پس حضرت فرمودند که بدرستیکه
از برای خدا حرمیست وان مکه میباشد واز برای رسول خدا حرمیست وان مدینه است
واز برای امیر المؤمنین حرمیست وان کوفه میباشد واز برای ما اهلبیت حرمیست وان قم
است زود باشد که دفن شود در آن زنی از اولاد من نام او فاطمه میباشد پس کسی
که زیارت کند او را واجب میشود از برای او بهشت راوی میگوید این کلام را فرمودند
وخبر دادند پیش از آنکه حضرت کاظم بدنیا امده باشد پس این حدیث دلالت دارد بر اینکه
قم حرم اهلبیت میباشد ونیز مستشعر است

در بیان آنکه بلده قم را بلده ائمه اطهار و شیعیان انها میباشد و مطهره و مقدسه میباشد

همچنانکه علامه مجلسی میفرماید و باسانید عن الصادق قال قم بلدنا
وبلد شیعتنا مطهرة مقدسة قبلت ولایتنا اهل البیت لا یریدهم احد بسوء الا عجلت
عقوبته ما لم یخونوا اخوانهم فاذا فعلوا ذلک سلط الله علیهم جبابرة سوء اما انهم انصار قائمنا
ودعاة حقنا ثم رفع رأسه الی السماء وقال اللهم اعصمهم من کل فتنة ونجهم من کل هلکة یعنی روایت
از حضرت امام جعفر صادق فرمودند قم بلد ما میباشد وبلد شیعیان ما میباشد این
بلده مطهره ومقدسه میباشد قبول نمودند ولایت ما اهلبیت را قصد نمیکند ایشان را
احدی به بدی کردن مگر آنکه معجلا عقوبت خواهد شد مادامیکه خیانت نکنند برادران خود را
پس وقتی که خیانت کنند بهمدیگر را مسلط میکند خداوند عالم بر ایشان جبابره بد را
اما بدرستیکه انها انصار قائم ما میباشند وخوانندگان حق ما میباشند پس بلند کرد حضرت
سر مبارک خود را بسوی سما وعرض کرد بدرگاه الهی اللهم اعصمهم من کل فتنة یعنی خدا
یا ایشان را حفظ کن از هر فتنه ونجات بده ایشان را از هر مهلکه پس فتنه که امام دعا میکند
که خدایا حفظ نما ایشان را از هر فتنه شاید مراد فتنه در دین وفتنه آخر الزمان باشد
والحمد لله از زمان ائمه تا بحال این بلده طیبه محفوظ بوده از این فتنه‌ها وامیدست که
محفوظ بماند تا زمان ظهور حضرت حجة **و بعضی در بحار مذکور است**
وروی محمد بن الحسین بن ابی الخطاب عن محمد بن الحسن الحضرمی عن محمد بن بهلول عن ابی

مسلم بن

مسلم العبدی عن ابی عبد الله الصادق قال التربة قم مقدسة و اهلها منا و نحن منهم لا
یریدهم جبار بسوء الا عجلت عقوبته ما دام یعنی روایت شده از حضرت امام جعفر
صادق ع که تربت قم مقدسه میباشد و اهل قم از ما میباشند و ما از ایشان قصد بدی
کند جباری بایشان کردن بانها مگر انکه تعجیل کرده میشود عقوبت و اتش جهنم این ترجمه
ظاهر این حدیث شریف است لکن صاحب ترجمه تاریخ قم باین عبارت در اینمقام ذکر نموده
که حضرت امام جعفر صادق ع فرموده که خاک قم پاکیزه و مقدسه میباشد و اهل قم
از ما میباشند و ما از ایشان و چون یکی از انها عاجز و مضطر شده باشند و بلائی
گرفتار شده باشند چو بخدا بخوانند البته او را اجابت کند و پیش از این هیچ طایفه و شهری
را این کرامت نبوده و هیچ جباری و گردنکشی قصد ایشان نکند مگر انکه خداوند
عالم او را باتش جهنم عقوبت کند انتهی **و هذا اصح البلدان بدین**
کور است که قم و تربت آن خاک فرج مبتلا مند جهت همین باب
که امام فرموده تربت قم مقدسه میباشد انتهی پس معلوم است که هرگاه ظالم بر اهل قم مسلط
شود اهل قم میخواهند که آن ظالم مخذول و مغلوب شود و دستش از ظلم کوتاه شود باید تو سل
بجویند بان دعائی که حضرت امام حسن عسکری تعلیم اهل قم از برای رفع ظلم موسی بن بغا
هم چنانکه در باب ششم گذشت که صاحب تاریخ قم گفته که موسی بن بغا بوج و بادنی قم را اخراج
کرده و نیز ایتی وارد شده که موسی بن بغا بقم امده بر اهل قم ظلم نمود و اهل قم نوشتند
حضرت امام حسن عسکری ع و شکایت از ظلم موسی بن بغا نمودند حضرت دعائی نوشتند
از برای اهل قم فرستادند و فرمودند از برای رفع ظلم این دعا را در نماز وتر بخوانید و ان
دعا در باب نهم ذکر خواهد شد انشاء الله **نور مشعشع هشتم در بیان آنکه بلده**
طیبه قم عش آل محمد و ماوای شیعیان ایشان است چنانچه علامه
مجلسی در کتاب خود روایت میکند و صفرنا عن سهل بن زیاد عن عبد
العظیم الحسنی عن اسحق بن الناصح مولانا جعفر بن محمد عن ابو الحسن الاول قال قم عش آل
محمد و ماوی شیعتهم و لکن سیهلک جماعة من شبابهم بمعصیة ابائهم و الاستخفاف
والسخریة بکبرائهم و مشائخهم و مع ذلک یدفع الله علیهم شر الاعادی و کل سوء یعنی روایت
است از ابی الحسن که فرمودند که قم محل عیش آل محمد و ماوی شیعیان ایشان میباشد ولکن

و روایات که هلاک شوند جماعتی از جوانان ایشان بسبب معصیت پدرهای خود را و
استخفاف و سخریه کردن بزرگهای خود و با وجود این مطلب دفع میکند خداوند عالم
از ایشان شر دشمنان و هر بدی را پس از این روایت معلوم میشود که اهل قم چه قدر مقام
داشتند پس خوشا بحال آنها **نور مشعشع نهم در بیان آنکه بلده**
طیبه قم ماوی فاطمیین و مستراح مؤمنین میباشد همچنانکه
علامه مجلسی ره رقم فرموده عن سهل عن الحسین بن محمد عن محمد بن حمزه
القاسم العلوی عن عبد الله بن عباس الهاشمی عن محمد بن جعفر عن ابیه الصادق عم قال اذا
اصابتکم بلیة و عناء فعلیکم بقم فانه ماوی الفاطمیین و مستراح المؤمنین و سیاتی زمان
ینفر اولیائنا و محبونا عنا و یبعدون منا و ذلک مصلحة لهم لکیلا یعرفوا بولایتنا و یحقنوا
بذلک دمائهم و اموالهم و ما اراد احد بقم و اهله سوء الا اذله الله و ابعده من رحمته یعنی
فرمودند حضرت امام جعفر صادق عم در وقتی که برسد شما را بلیه و رنج پس بر شما باد بقم رفتن
بدرستیکه قم ماوی فاطمیین و محل استراحت مؤمنین میباشد و زود باشد که بیاید زمانی که دور
میشوند دوستان ما از ما و این مطلب بجهة مصلحتی میباشد از برای ایشان بجهة آنکه شناخته نشوند
بولایت و دوستی ما و حفظ میکنند بسبب این مطلب خون خود را و اموال خود را و قصد نمی
کند احدی بقم و اهل قم مگر آنکه خدا ذلیل میکند او را و دور میکند او را از رحمت خود چونکه
این بلده طیبه پیش تر آنها طایفه اشعری بودند و در این شهر تقیه نبوده و امامزادهها در آن
شهر ساکن بودند پس ماوی فاطمیین شد از برای اهل این شهر اخلاص داشتند با ائمه و ذریه طاهرین
لهذا میامدند در این جا وطن میکردند و در این بلده از دنیا میرفتند لهذا معصوم میفرماید
قم ماوای فاطمیین میباشد و هستند چهارصد و چهل و چهار از شرف مدفون با مرحوم
حتی شد چون در ذکر این صدوف اولاد مرتضی علی ان شاء الله کشف خواهد شد ان شاء الله قم و کعبه و نجف
جا میدهند اهل خود در مزار قم و همچنین مؤمنین در بلاد دیگر باید تقیه نمایند و در این
بلده تقیه نبوده میباشند مؤمنین در این بلده طیبه و سکنی مینمودند و از اعادی و دشمنان
بودند لهذا معصوم میفرماید این بلده محل استراحت مؤمنین میباشد **نور مشعشع دهم**
در بیان آنکه این بلده طیبه و اهلش حجت میباشند از برای سایر بلاد
دیگر امیضه دلالت دارد که قم مقصد الجبارین است یعنی قم محل شکسته و هم شد جباریرن و

وظالمین است هم چنانکه علامه مجلسی منیر ماید وعن محمد بن قیبته الهمدانی والحسن بن علی
الکشمارحانی عن علی بن النعمان عن ابی الاکراد عن میمون الصائغ عن ابی عبد الله قال ان
الله احتج بالکوفه علی سایر البلاد و بالمؤمنین من اهلها علی غیرهم من اهل البلاد واحتج ببلد
قم علی سایر البلاد و باهلها علی جمیع اهل المشرق والمغرب من الجن والانس ولم یدع الله قم
واهله مستضعفا بل وفقهم وایدهم قال ان الدین واهله بقم ذلیل ولولا ذلک
لاسرع الناس الیه فخرب قم واهله بطل اهله فلم یکن حجة علی سایر البلاد واذا کان کذلک لم
تستقر السماء والارض ولم ینظروا طرفة عین وان البلایا مدفوعة عن قم واهله وسیاتی زمان تکون
بلدة قم واهلها حجة علی الخلایق وذلک فی زمان غیبة قائمنا الی ظهوره ولولا ذلک لساخت الارض
باهلها وان الملئکة لتدفع البلایا عن قم واهله وما قصده جبار بسوء الا قصمه قاصم الجبابرة
وشغله عنه بداهیة ومصیبة او عدو وینسی الله الجبارین فی دولتهم ذکر قم واهله کما نسوا
ذکر الله یعنی روایت شده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند بدرستیکه خدا حجت قرار داد کوفه را بر سایر بلاد و بمؤمنین از
اهل کوفه بر مردم از غیر بلاد کوفه حجت قرار داد بلده قم را بر سایر بلاد و حجت قرار داد اهل قم را بر
سایر جمیع اهل مشرق و مغرب از جن و انس و وانگذارد قم و اهل قم را مستضعف بلکه توفیق
داده ایشان را و تایید نموده اهل ایشان را و فرمود دین و اهل دین بقم ذلیلند و اگر نبود این ذلت
از برای اهل دین در قم هر اینه سرعت و شتاب میکردند و میرفتند مردم بسوی قم پس خراب میشد
قم و باطل میشدند اهل قم پس حجت نمیشد بر سایر بلاد و در وقتیکه بوده باشد که حجت نشود بر سایر
اهل زمین ها مستقر و برقرار نمیشد آسمان و زمین و مهلت داده نمیشدند اهل زمین بطرفة
عین و بدرستی که بلاها دفع کرده شده از اهل قم و زود باشد که بیاید زمانی که بوده باشد
بلده قم و اهل قم حجت باشند بر خلایق و این در زمان غیبت قائم ما است تا زمان ظهور او و
اگر نبود این حجت بودن قم و اهل قم بر خلایق هر اینه فرو میبرد زمین اهل خود را بدرستیکه
دفع میکنند بلاها را از قم و اهل قم و قصد نمیکند ظالمی بدی کردن را هر وقت مگر آنکه میشکند
او را خداوندی که شکننده جبارین است و مشغول میکند خدا آن ظالم را بیک دردی یا مصیبتی
یا دشمنی که فراموش میدهد خداوند عالم در دولتشان ذکر قم و اهل قم را چنانکه فراموش
موش نمودند ذکر خدا را [illegible]

بیان احتمال دیگر در کلام امام ع که فرموده‌اند بدرستیکه دین و اهلش در قم ذلیل شوند
آن باشد که اهل قم دارای صفت فقر میباشند و نوعا فقر ملازم با صفت ذلت میباشد و
بلکه امتیازی دارند اهل این بلدهٔ طیبهٔ قم از سایر شهرهای دیگر در صفت فقر که مشهور
و معروفست در زبان مردم که میگویند قم کداخانه است و این مطلب بجهة مصلحتی و حکمتی
که امام بیان میفرمایند که اگر این ذلت نباشد زیرا اهل قم هر آینه مردم شتاب میکردند
بسوی قم و اهلش باطل میشدند و متمولین و صاحبان دولت و ثروت در شهر قم بسیار کم است
و دیده شده است که اشخاص متمولین در قم آمده‌اند و رفته رفته فقیر شدند و جهت او شاید هم
که خلاق عالم این بلده و اهلش را جز قرار داده است بر خلاف بلدان دیگر و مال دنیا و غنی
نوعا باعث طغیان و غفلت از ذکر خدا میشود بمقتضای این آیه شریفه ان الانسان
لیطغی ان راه استغنی یعنی بدرستیکه انسان طاغی میشود هرگاه خود را غنی ببیند و باعث
دوری از خدا میشود پس باید اهل قم فقیر باشند که صاحبان دولت و اهل دنیا رغبت نکنند
سکنای در این بلدهٔ طیبهٔ قم که رفته رفته این کثرت و جمعیت در قم باعث بجا آمدن معصیت
و فجور زیادی شود و قم خراب شود و اهلش باطل شوند و دیگر حجت نباشند از برای سایر
بلدان دیگر و وقتیکه حجت نشدند همانست که امام فرموده که زمین اهل خود را فرو میبرد
و زمین و آسمان قرار نخواهد گرفت پس آنچه مستفاد میشود از این حدیث بنا بر این توجیه مطلوب
نبودن کثرت جمعیت است در این بلدهٔ طیبه بجهت همین مصلحت که امام بیان فرموده‌اند لیکن
این حدیث منافات دارد با ظاهر اخبار دیگر که مستفاد میشود از آنها ترغیب و تحریص مؤمنین
ائمهٔ اطهار در قم بر آمدن بقم که محل امن و امان است و در روایت دیگر دارد که در قم
میدان عمارت بجائی که خرید میشود موضع یک اسب بهزار درهم و در روایت دیگر دارد
که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند در قم شیعیان ما
و دوستان ما هستند و بنا میشود در قم عمارت و قصد میکنند مردم بسوی قم
و اجتماع میکنند مردم در قم بجائی که واقع میشود جمعیت در این شهر قم چنانچه که ذکر خواهد شد
این اخبار در مقام خود پس جمع ما بین این حدیث و این اخبار آنکه که علی الظاهر با هم منافات
دارند باین بیان باشد که کلمة الناس عموم متعصبین نیست بلکه مقصود از ناس اشخاص ظالم
و جبارین است یا اینطور توجیه بگوئیم که خداوند عالم صفت فقر را از برای اهل قم خواسته است که در

بیان

که در نظر مردم عیبست و ذلت و این عیب نظیر همان عیب است که خداوند عالم از بودن
ان کشتی خواست و حضرت خضر ع بامر خدا بران کشتی وارد آورد و حکمتش از نظر حضرت
موسی ع پوشیده و پنهان بود از این جهت سبب سؤال نمود و حضرت خضر در جواب گفت
اما السفینة فکانت لمساکین یعملون فی البحر فاردت ان اعیبها و کان وراءهم ملک
یاخذ کل سفینة غصبا یعنی این کشتی از برای مساکین بود که از برای ایشان در دریا کار میکردند و منفعت
میبردند و این جا یک پادشاه جبار ظالمیست که اگر میدید این صحیح و سالم است غصب مینمود
و حال که ببیند معیوبست اعتنائی نخواهد کرد پس هم چنانکه آن عیب باعث ایمنی و امان آن کشتی
شد از غصب نمودن آن سلطان جبار و ظالم پس این صفت فقر و ذلت از برای اهل قم باعث
امان است از شر جباران و ظالمان بجهت انکه هر گاه این بلده طیبه قم در نظر شان حقیر آمد و بی
بانشان جاری شد که قم که اخانه است اعتنائی ندارند و اهلش از شر ایشان آسوده میباشند
و بگوئیم که امام ع در مقام بیان این مطلب است که میفرماید اگر نبود این ذلت از برای اهل قم هر آینه
شتاب میکردند جباران و ظالمان بسوی قم و باطل میشد اهلش و بعد از باطل شدن انها دیگر حجه
برهانی و بلدان در روی که حجت باشد امام میفرماید که آسمان و زمین قرار نخواهد گرفت شاهد
این مطلب مناسب نیست که این حکایت در این مقام ذکر شود که درچند سال قبل از این که در زمان
سلطنت سلطان مظفر الدین شاه قاجار بود در زاویه نیز است حاکمی فرستاد
از برای حکمرانی این بلده طیبه قم و آن حاکم از بعضی از اهل قم که در دارالحکومه مهمان بودند سؤال
نمود که از مدخل و درآمد قم جواب گفتند که اهل قم فقیرند و مستحق خلیکه لایق شان شما باشد
ندارد و این جهت آن حاکم جبار ظالم حکومت قم را استعفا نمود و بعد از آن حکومت شهر دیگر را باو
دادند و وقتی که وارد آن شهر شده بود در آن شهر چنان آتش ظلمش افروخته شد که اهل آن شهر از جهت
ظلم او عرضشان و مالشان در امان نبودند بعد از زحمتهای زیاد او را معزول نمودند پس مناسب
انستکه در اینمقام از برای تقویت این توجیه روایتی ذکر کنیم که در حق زناده از حضرت امام
جعفر صادق ع وارد شده که الحدیث نظیر همین حدیث است در حق
اهل قم از آنحضرت وارد شده و الحدیث هر چند مرسل است ولی مذکور است در
کتاب مکاسب استاد مشایخنا المعاصرین العالم الجلیل المحقق المدقق الشیخ مرتضی الانصاری
در اینمقامیکه فرموده جایز است غیبت بجهت دفع نمودن ضرر از مدکور است و این حدیث را دلیل

از برای این مطلب ذکر فرموده و آن روایت باین طریقست حدثنی حمدویه عن محمد بن عیسی
عن یونس بن عبد الرحمن عن عبد الله بن زرارة قال قال لی ابو عبد الله اقرء منی علی والدک السلام
وقل له انما اعیبک دفاعا منی عنک فان الناس والعدو یسارعون الی کل من قربناه و
حمدنا مکانه لادخال الاذی فیمن نحبه ونقربه ویذمونه لمحبتنا له وقربه ودنوه منا ویرون قربناه
ادخال الاذی علیه وقتله ویحمدون کل من عیبناه نحن وانما اعیبک لانک رجل اشتهرت بنا
بمیلک الینا وانت فی ذلک مذموم غیر محمود الامر بمودتک لنا ومیلک الینا فاحببت ان اعیبک
لیحمدوا امرک فی الدین بعیبک ونقصک ویکون ذلک منا دافعا شرهم عنک یقول الله عز
وجل اما السفینة فکانت لمساکین یعملون فی البحر فاردت ان اعیبها وکان وراءهم ملک یاخذ کل
سفینة غصبا هذا التنزیل من عند الله لا والله ما عابها الا لکی تسلم من الملک ولا تعطب
علی یدیه ولقد کانت صالحة لیس للعیب فیها مساغ فافهم المثل یرحمک الله فانک والله
احب الناس الی واحب اصحاب ابی الی حیا ومیتا فانک افضل سفن ذلک البحر القمقام الزاخر وان
من ورائک ملکا ظلوما غصوبا یرقب کل سفینة صالحة ترد من بحر الهدی لیاخذها غصبا
ویغصب اهلها فرحمة الله وبرکاته علیک حیا ورحمته ورضوانه علیک میتا و حاصل

ترجمه این حدیث آنستکه یعنی عبد الله بن زراره گفت که حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که سلام مرا به پدرت برسان
و بگو از برای او بدرستیکه عیب ترا میگویم به جهت آنکه دفع کنم از تو ظلم ظالمین را بجهت آنکه مردم
و دشمنان شتاب میکنند بسوی هر کسیکه قرب بما پیدا کند و اذیت میکنند هر کسی را که
ما دوست داشته باشیم او را و مذمت میکنند بجهت دوست داشتن ما او را و کمر میبندند
اذیت و قتل [illegible] هر کسی را که ما مدح کنیم و آن دشمنان مدح میکنند هر کسی را که ما مذمت
و عیب جوئی او را کنیم و بدرستیکه عیب جوئی ترا میکنم بجهت آنکه تو مشهور گردیده به محبت ما و معروف
شده به محبت ما و این مطلب در نظر دشمنان مذمت است و ترا اذیت میکنند [illegible] پس از آنها عیب
جوئی و مذمت ترا میکنم تا آنکه در نزد دشمنان [illegible] بسوی [illegible] پس هستم به سبب
این مطلب شر دشمنان را از تو خداوند عالم میفرماید اما السفینة فکانت لمساکین یعملون
فی البحر الخ پس بفهم مثل را خدا رحمت کند ترا والله بدرستیکه تو دوست ترین مردمی بسوی من از مردمان
دیگر و از اصحاب پدرم در حالتی که زنده میباشی و در حالتیکه مرده باشی [illegible]

فضلی از کشتیهای این دریای نور که مولّف بنده هستیکه از عقب تو ظالمها و غضب کنند که هم
باشند که منتظر عبور هر کشتی که صحیح و نیکو و ضبط شد که از دشوار از دریای هدایت تا انکه
بگیرند و غضب کنند ان کشتی را و اهل او را پس رحمت خدا و برکات او بر تو باشد در حال حیات
و رحمت و خوشنودی خدا بر تو باد در حال مردن تا انتهی پس هم چنانکه کلمه آنست در این حدیث
عمومش مقصود نیست و کلمه عدو که بعد از او واقع است عطف تفسیر است یعنی از دشمن
جباران و ظالمان میباشد پس هم چنین کاثر الناس در حدیث [illegible] نیست عمومش مقصود نیست
و مراد از ناس است خاص ظالمین و جبارین است امام فرموده [illegible] که کشتی
عیب دار او نبود حصر تخصیص بجهت آنکه سلطان ظالم از غضب [illegible] در
تو هیچ عیبی و نقصی نیست و من بجهت رفع شر ظالمان و دشمنان عیب جو تو را انکه و جبر
در حق اهل قم که امام فرموده بد هستید که و اهل شهر قم ذلیل اند این صفت بظاهر مشهور شده در
در زبان مردم با انکه قم کذا خانه است حمل الظاهر یک نوع ذلتی است برای انها در نزد مردم و حال انکه
این شرافت بسیار بزرگی است که خداوند تعالی خواسته است این مطلب را از برای انها که از شر ستمکاران
و ظالمان در زمان اسوده باشند بهمان طریقی که امام بیان فرموده و حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام از زراره در کشتی هدایت تعبیر نموده و اهل قم را
جهت تعبیر نموده [illegible] بر روش هر دو روایت یکنوع و چنین معلوم میشود که از صد اول
این مطلب مشهور و معروف بوده در حق اهل قم هم چنانکه در باب سیم در فصل چهارم گذشت
قم را از اضعف [illegible] چنین گذشت که عبد الله کوشید در زمان سلطان ظالم و جائر که هرون
الرشید باشد این کلمه را گفت که اهل قم درویش حالند و بوقت ادراک ارتفاع غلات شرط
میکنند [illegible] و از ادای خراج و مالیات تقاعد کنند و بکاسل و مسامحه نمایند الی اخر آن
مطالبی که گذشت

نور مشعشع یازدهم در بیان انکه قم و اهلش قائمند مقام حجت میباشند و بیان انکه قم معدن علم و فضل است

هم چنانی که علامه مجلسی ره میفرماید و روی باسانید عن الصادق
انه ذکر کوفة و قال ستخلو الکوفة من المؤمنین و یأرز عنها العلم کما تأرز الحیة فی جحرها ثم یظهر العلم
ببلدة قم و تصیر معدنا للعلم والفضل حتی لا یبقی فی الارض مستضعف فی الدین حتی المخدرات فی
الحجال و ذلک عند قرب ظهور قائمنا فیجعل الله قم و اهله قائمین مقام الحجة و لولا ذلک لساخت

الارض

الارض باهلها ولم يبق في الارض حجة فيفيض العلم منه الى ساير البلاد في المشرق والمغرب فيتم
حجة الله على الخلق حتى لا يبقى احد على الارض ولم يبلغ اليه الدين والعلم ثم يظهر القائم ويسير
سببا لنقمة الله وسخطه على العباد لان الله لا ينتقم من العباد الا بعد انكارهم حجة يعني روايت
شده باسانيد از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام بدرستيكه
آنحضرت ذكر فرمودند كوفه را وفرمودند زود باشد كه خالي بشود كوفه از مؤمنين و
قبض شود علم وجمع شود علم از كوفه همچنانكه مار در خود راجع كند پس مقصود انستكه علم
از كوفه برچيده شود وظاهر بشود علم ببلده قم وبگردد قم معدن از براي علم وفضل تا انكه
باقي نمانند در زمين مستضعف در دين حتى زنان پرده نشين كه مستوره هستند در حجله ها
واين مطلب نزديك ظهور قائم ما است پس قرار ميدهد خدا قم را واهل او را قائم مقام
حجت واگر نبود اين مطلب هرآينه زمين فرو ميبرد اهل خود را وباقي نميماند در زمين حجت پس
پيدا ميكند ومنتشر ميشود علم از قم بسوي ساير بلاد در مشرق ومغرب پس تمام
حجت خدا بر خلق تا انكه باقي نميماند احدي بر زمين كه نرسد بسوي او دين وعلم پس ظاهر ميگردد
قائم ما وميگردد سبب از براي غضب الهي بر بندگان بجهة انكه خدا انتقام نميكشد از بندگان
مگر بعد از انكار ايشان حجت را **نور مشعشع دوازدهم در بيان آنكه قم**
ناميده شده بحر ومعدن الشيعه ميباشد بحار علامه
مجلسي ره ميفرمايد كتاب تاريخ قم تاليف الحسن بن محمد بن حسن القمي
قال روى سعد بن عبد الله بن ابي خلف عن حسن بن محمد بن سعد عن الحسن بن الخزاعي عن
عبد الله بن سنان سئل ابو عبد الله ع اين بلاد الجبل فانا قد روينا انه اذا رد اليكم الامر
يخسف ببعضها فقال ع ان فيها موضعا يقال له البحر ويسمى بقم وهو معدن شيعتنا فاما
الري فويل له من جناحيه وان الامن فيه من جهة قم واهله قيل ما جناحيه قال ع احدهما بغداد
والاخر خراسان فانه تلتقي فيه سيوف الخراسانيين وسيوف البغداديين فيعجل الله عقوبتهم
ويهلكهم فياوي اهل الري الى قم فيؤويهم اهل قم ثم ينتقلون الى موضع يقال له اردستان
يعني سؤال كرده شد ابو عبد الله كه كجا است بلاد جبال بدرستيكه خبر بما رسيده كه وقتي
كه رد شود بسوي شما دولت وسلطنت يعني ظهور حضرت حجت پس فرمودند حضرت
بدرستيكه در ان بلاد جبل موضعيست كه گفته ميشود از براي او بحر و ناميده ميشود بقم

و این معدن شیعیان ما میباشند اما رخص پس ویل از برای او است از دو طرف او جایی که امن
در ری آن جهت قم و اهل آن شیعیان کشته شوند از برای حضرت کدام است ری و طرف دیگر موضعی نیکو از
آنها بغداد میباشد و دیگری خراسان بدرستیکه ملائکه آفات خواهند کرد در شهر ری شمشیرها
بغداد دیگری پس تعجیل خواهند نمود و ندا عذاب و عقوبت ایشان و هلاک میکنند خدا آنها
را پس قصد میکنند اهل ری بسوی قم پس ملاوی میسیند اهل قم اهل ری
اهل ری از قم بسوی مکانی که گفته میشود از دستان **نور مشعشع سیزدهم**
در ذکر حدیثی که دلالت دارد بر بودن قم مختار ائمه
همچنانی که علامه مجلسی در بحار میفرماید و عن الحسن بن یوسف
عن خالد بن ابی یزید عن ابی عبد الله ع قال ان الله اختار من جمیع البلاد کوفه و قم و تفلیس
یعنی امام جعفر صادق ع فرمودند خدا اختیار نمود از جمیع بلاد کوفه و قم و تفلیس **نور**
مشعشع چهاردهم در بیان آنکه قم مفتوح الیها الجنة میباشد
همچنانکه قاضی نور الله در کتاب مجالس المؤمنین میفرماید ان
الا ان للجنة ثمانیة ابواب ثلثة منها الی قم یعنی از برای بهشت هشت در میباشد
سه تای از آن درهای بسوی قم است و روایت دیگر در بحار مذکور است در مقام ذکر حدیث
قم بعرب هم چنانی که خواهد آمد که در آخر حدیث که در پیغمبر فرموده و فتح الیه باب الجنة
یعنی کشوده شد بسوی قم دری از درهای بهشت **نور مشعشع پانزدهم در بیان**
احادیثی که دلالت دارد بر اینکه مردم قم بهشت بنا و عمارت و بنا
بسیار میکنند و زمین او گران شود همچنانی که علامه مجلسی در بحار
میفرماید و فی بعض روایات الشیعه انه یبلغ من العمارة الی ان یشتری موضع فرس بالف
درهم یعنی بدرستیکه در بعضی از روایات شیعه مذکور است که بدرستیکه قم میرسد از عمارت بجائی که
خریده میشود مکان اسبی هزار درهم الی آخر میتوان گفت که در این زمان که سنه ١٣٢٠ است یعنی
از امکنه بازار قم باین قیمت مذکوره در روایت رسیده بلکه علاوه و ایضا در بحار مذکور
که علامه مجلسی میفرماید و عن احمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن خالد عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله
قال کنا عنده جالسین اذ قال مستبدا عن خراسان سجستان کانی انظر الی ماهها راکبین
مسرعین الی قم یعنی راوی میگوید بودیم ما نزد حضرت امام جعفر صادق ع نشسته بودیم

[illegible] من طرف سکینه ریح اهل

[illegible] منتهی ملک خراسان پس

[illegible] چنانچه ذکر خواهد شد

[illegible] از امام جعفر [illegible] فرمودند اهل خراسان اعلامنا و اهل قم انصارنا

[illegible] مذکور شد [illegible] شیعیان خالص بودند قم

[illegible] صاحب کتاب گوید که سجستان معرب

سیستان است [illegible] که در جنوب [illegible] واقع است و زمین آنجا اکثر ریگ

و سنگستان [illegible] آنجا [illegible] است و گردش هوا های آنجا [illegible] ذراع

[illegible] مردم آنجا [illegible] که [illegible] التیت [illegible]

[illegible] آنجا [illegible] معامله شدند و در میان [illegible]

[illegible] حال ضعیف الوقوع اگر چه [illegible] کار [illegible]

[illegible] و دیگری [illegible] اوصاف [illegible] وجه که

[illegible] شاه [illegible] امیر [illegible]

شرق و غرب [illegible] مکه و مدینه [illegible] ابی طالب [illegible] و اهل سیستان از آنان ممتنع

[illegible] آن حضرت را داخل کرده [illegible] الحق [illegible]

ایشان را [illegible] صلی [illegible] اکابر علمای عصر

و تقوی [illegible] عبدالله [illegible] امام جعفر صادق بوده و خلیفه

کتاب تاریخ [illegible] انتهی ایضا در بحار مذکور است و عن یعقوب

بن یزید عن ابی الحسن الکرخی عن سلیمان بن صالح قال کنا ذات یوم عند ابی عبدالله فذکر فتن

بنی عباس و ما یصیب الناس منهم فقلنا جعلنا فداک فاین المفزع و المفر فی ذلک الزمان فقال الی

الی الکوفة و حوالیها و الی قم و نواحیها ثم قال فی قم شیعتنا و موالینا و تکثر فیها العمارة و یقصد

الناس و یجتمعون فیها حتی یکون الجمر بین بلدتهم راوی میگوید دیدیم که روزی نزد

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودیم پس ذکر نمودند یا ذکر کردند فتنه های بنی عباس

آن ظالمها که از آنها بردیم [illegible] پس عرض کردیم فدایت شویم پس کجا محل پناه و محل فرار است که

اسوده باشیم در آن زمان پس فرمودند بسوی کوفه و جوانب کوفه و بسوی قم و اطراف قم پس

پس فرمودند در قم شیعیان ما مبتلا شوند و بسیار میشود در این بلده قم عداوت و حسد میکنند
و دم ان قم را و اجتماع میکنند در ان قم تا انکه واقع میشود جمر بین بلد ایشان شعر
هر جا که موج فتنه ترا از میان گرفت طغیان نمود ظلم تمام جهان گرفت فصل بهار
زندگی ات را خزان گرفت باید که پند از زکی باغبان گرفت خود را کشید و رفت
نهم یا جواد قم علامه مجلسی ره میفرماید بیان جمر اسم نهر من انهار التی کانت بنا بلدة قبل بناء قم
کما یلوح من التاریخ یعنی جمر اسم نهر یست از نهر های اینجا که بوده است پیش از بناء قم هم
چنانکه ملاحظه میشود انتهی کلام علامه مجلسی ره مؤلف گوید که جمر را در
در روایت معرب کمره است و اسم از نواحی [illegible] است در توهم که شاید مراد حضرت این باشد
که شهر قم انقدر بزرگ شود که جمره دو منزل از قم باشد یا شهرها واقع شود [illegible] میتوان
گفت که در همان ازمنه این طریق شده باشد زیرا که در کتاب تاریخ قم مذکور است هم چنانکه در
باب سیم این کتاب هم گذشت که عرب مدتی با قم توطن و قرار گرفتند و بسیار شدند در صحاری شش دیه
سرایها و مقام ها ساختند و بارو نهادند و ان شش دیه [illegible] مالون و قمرودان و سکن
و جمر و کمیدان و از کثرت جمعیت نیز ممکن است که شهرها گردید اما با فرمایش علامه مجلسی ره
که فرمودند جمر اسم نهریست در قم میتوان گفت که الحال در بین بلدهٔ قم واقع است زیرا که بعضی
گویند که نهر کمره از بالای رودخانه اب میاورد و بعضی گویند که از زیر پل رودخانه
اب میاورد پس بنا بر این نهر کمره واقع شده ما بین ابادی قم و ابادی ان طرف رودخانه است

نور مشعشع شانزدهم در بیان حدیثی است که دلالت دارد بر انکه قم مذاب الجبارین است یعنی محل گداخته شدن جباران است

چنانچه علامه مجلسی ره میفرماید و عن سهل بن زیاد عن علی بن ابراهیم
الجعفری عن محمد بن الفضل عن عدة من اصحابه عن الصادق جعفر بن محمد قال ان لعلی قم ملکا
رفرف علیها بجناحیه لا یریدها جبار بسوء الا اذابه الله کذوب الملح فی الماء ثم اشار الی
عیسی بن عبد الله فقال سلام الله علی اهل قم یسقی الله بلادهم الغیث و ینزل الله علیهم البرکات
و یبدل الله سیئاتهم حسنات هم اهل رکوع و سجود و قیام و قعود هم الفقهاء العلماء الفهماء هم
اهل الدرایة و الروایة و حسن العبادة یعنی حضرت امام جعفر صادق ع میفرماید در
بالای قم ملکیست که بالهای خود را پهن نموده و گشوده بر روی قم که قصد نمیکند جبار

وظالمی مکر آنکه خداوند عالم او را تمام میکند و کداخته و بیکند بعضی از کتب دیگر باب کذا ختم
و تمام میشود و مکو گر انجر بیز شده و اثر قول امام ظاهر گردیده شعر روز یکه ظلم بنده
جا با آب میشود رحم از میان خلق چیز نایاب میشود روی زمین چیره تو زه سیاه میشود
ظالم بلدی قم چو نمک آب میشود کرنه کشان چیره بوند از دیار قم پس اشاره
کرد حضرت بسوی عبد الله بن عیسی قمی پس فرمود سلام و درود خدا بر اهل قم و سیراب
کند خدا خاک بلاد ایشان را از باران و نازل کند خدا بر ایشان برکات را و
بدل کند خدا گناهان ایشان را بحسنات ایشان اهل رکوع و سجود و قیام و قعود
ایشان فقها و علما میباشند ایشان اهل درایت و روایت میباشند و ایشان را نیکو بجا
آورند نور مشعشع هفدهم در بیان حدیثی که دلالت دارد
بر آنکه قم مرفوع عنها البلاء میباشد همچنانکه علامه مجلسی رحمه الله
میفرماید و روی مرفوعا الی محمد بن یعقوب کلینی باسناده الی علی بن موسی الرضا
قال اذا عمت البلدان الفتن فعلیکم بقم و نواحیها فان البلاء مرفوع عنها یعنی در
وقتی که عمومیت پیدا کنند فتنه ها پس بر شما باد بقم و اطراف قم بدرستیکه بلا بر
داشته شده از قم نور مشعشع هیجدهم در ذکر حدیثی که دلالت
دارد بر بودن قم امان از برای خائفین همچنانی که علامه مجلسی ره
میفرماید عن احمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن خالد البرقی عن سعد بن سعد الاشعری
عن حماد عن ابی عبد الله اذا عمت البلایا فالامن فی الکوفة و نواحیها من السواد و قم
من الجبل و نعم الموضع قم للخائف الطائف یعنی روایت شده از ابی عبد الله که فرمود در وقتی
که شیوع پیدا کند بلاها پس امن در کوفه و جوانب کوفه یعنی از سواد و قم از جبل و نیکو موضعی است
قم از برای ترسان و سرگردان نور مشعشع نوزدهم در بیان آنکه قم
مدفوع عنها البلاء میباشد همچنانکه علامه مجلسی ره میفرماید
عن محمد بن سهل بن الیسع عن ابیه عن جده عن ابی عبد الله قال اذا فقد الامن من البلاد
و رکب الناس علی الخیول و اعتزلوا النساء و الطیب فالهرب الهرب من جوارهم فقلت جعلت
فداک الی این قال الی الکوفة و نواحیها او الی قم و حوالیها فان البلاء مدفوع عنها
یعنی حضرت امام جعفر صادق فرمودند در وقتی که مفقود شود امن از بلاد و سوار شوند

مردم بر اسبها و عزلت بگیرند از زنها و بوها بخوش شاید این مطلب کنایه باشد از عمل قوم
لوط در صورت عزلت کردن از زنها حضرت میفرماید در این صورت باید فرار کرد از جوار
ایشان راوی گفت فدایت شوم کجا باید رفت فرمودند در کوفه و جوانب کوفه و بسوی قم و اطراف
قم بدرستیکه بلاها دفع شده از این شهر **نور مشعشع بیست و نهم در بیان انکه**
قم مفر و مفزع از برای خائفین است چنانکه علامه
مجلسی ره میفرماید عن یعقوب بن یزید عن ابی الحسن الاکوعی عن سلیمان بن صالح
قال کنا ذات یوم عند ابی عبد الله فذکر فتن بنی عباس و ما یصیب الناس منهم فقلت جعلت
فداك فاین المفزع و المفرع فی ذلك الزمان فقال الی الکوفة و حوالیها و الی قم و نواحیها راوی
میگوید در نزد حضرت امام جعفر صادق ع بودیم پس ذکر کردند فتنه‌های بنی عباس را که میرسد
مردم را از ایشان پس عرض کردیم فدایت شویم پس پناه کجا میباید در ان زمان فرمودند کوفه
و اطراف کوفه و قم و جوانب قم پس فرمودند در قم شیعیان و دوستان ما میباشند الان

نور مشعشع بیست و یکم در بیان انکه بلدة طیبة قم بلد
الامین است یعنی محفوظ است از جمیع بلاها و فتنه‌ها و مخفی
نماند که بلاها و فتنه‌ها بر چند قسم میباشند یکی از انها امراض
مهلکه است و دیگر ظلم ظالمین است و دیگر از انها فتنه دینی است پس بمقتضای اخبار
مذکوره و بمقتضای دعای حضرت امام جعفر صادق ع که در حق اهل قم نموده و عرض کرده که
الهی اللهم اعصمهم من کل فتنة و نجهم من کل هلکة یعنی خدا حفظ کن اهل قم را از هر فتنه و نجات
بده ایشان را از هر هلاکتی باید اهل قم و بلده قم سالم باشند از این اقسام بلاها و فتنه‌ها
مذکوره و غیر انها از هر چه که او را بلیه و فتن گویند اگر چه فقر باشد لکن فقر از برای اهل قم
عین رحمت است بجهت همان مصلحت که در نور مشعشع دهم گذشت رجوع پس در این نور در ضمن
از سه فصل گفتگو میشود **فصل اول در بیان انکه قم باید محفوظ**
باشد از ظلم ظالمین و جبارین و اخبار بسیار در این باب وارد
شده و ذکر انها گذشت که مضمون بعضی از انها این بود که در صورت عمومیت
بلاها و فتنه‌ها در بلاد برسید بقم که بلاها از ان بلده دفع و رفع و برداشته شده و مضمون
خبر دیگر که ملائکه حفظ میکنند او را از بلاها و فتنه‌ها و مضمون بعضی از انها این بود که

ملکی با لهای خود را گشوده در بالای قم از برای محفوظ بودنش از بلاها پس مطلب آنستکه
در این مقام ذکر شود بعضی از مطالبی که کشف از آن کند که خداوند عالم بلا کیفیتی و کرامتی به این
بنزرگی از برای این بلده طیبه قم قرار داده بود من جمله از آن مطالب آنستکه در ابتدای عمارت قم
یکدست شیعه اثنی عشریه بشیر بودند در قم تو بلاد عجم همین یکشهر قم شیعه بودند و شهرها
اطرافش سنی بودند در زمان سلاطین بنی عباس و از ما ترجمات آنها و از مفاخر
اهل قم چنین نوشته‌اند که اظهار تشیع می نمودند و هیچ
خوفی نداشتند و تقیه هم نمیکردند اما شیعیانیکه در اطراف بلاد بودند از ترس خلفای
بنی عباس باید تقیه کنند همیشه در زحمت و سختی بودند بخصوص در زمان خلافت هرون
الرشید که چه قدر شدید العناد بود بالنسبة بسوی شیعیان که نمیتوانستند اظهار تشیع
نمایند از ترس هرون الرشید که مبادا کشته شوند یا ضرری بایشان وارد آید لکن اهل قم هیچ خوفی
نداشتند از هرون بلکه مخالفت فرمان او را میکردند کاشف بر این مطلب حکایتی استکه
از کتاب تاریخ قم نقل نمودیم در باب پنجم در فصل جدا کردن قم از اصفهان که حمزة بن الیسع
رفت در نزد هرون الرشید و باو گفت قم را از اصفهان جدا کن و بیعت
هر چه باید بدهند میدهند و اهل قم بالنسبة بسوی هرون از جمله مطیعان و فرمان برداری
هرون قبول کرد این مطلب از حمزة بن الیسع پس این حکایت کشف از آن کند که اهل قم هیچ خوفی از
هرون نداشتند و در صدد نافرمانی او بودند و خیال داشتند که عالم را استیلا و سلطنتی
با آنها کرامت فرموده و بلکه خوفی از آنها بر دل دشمنان آنها قرار داده بود که مامون الرشید
در زمان خلافتش از آنها خوف داشت کاشف بر این مطلب همانا منع نمودن ماموناست حضرت امام
رضا را از عبور نمودن آنحضرت را از قم این منع نمودن مامون کشف از این مطلب کند که او
تسلط و استیلای اهل قم خوف داشت که اگر حضرت وارد قم شود مبادا اهل قم او را از زیارت
ذی رغبت کنند که نگذارند امام از قم بیرون آید و بمقصود خود نرسد و من جملة
از استیلا و سلطنت آنها آن بود که حاکم سنی را در بلد خود شان
راه نمیدادند و اگر حاکم شیعه بود قبول میکردند چنانچه در کتاب مجالس المؤمنین ذکر
کرده از کتاب کشف الغمة مذکور است آنکه در زمان بعضی از خلفای بنی عباس از اطاعت
حاکم امتناع نمودند و هر که از حکومت منصوب شده بود او را مقاتله و محاصره نمودند و مجال تصرف

داده‌اند و ممکن و لشکرها بر سر ایشان فرستادند معتضد بغداد آخر امیر ناصر الدوله بن حمدان
ذاکر امیر الامرای خلیفه بود بر ایشان فرستاد و چون ناصر الدوله نزدیک قم رسید اعیان
انجا با تحف و هدایا استقبال او نمودند و او را گفتند ما بحکومت بحر مذهب راضی نمودیم
والحال که تو [illegible] بالموقع [illegible] الحکم کنیم و [illegible] اهل قم زیاده از مال
وجهات که ذکر شد با ناصر الدوله [illegible] تا او بخلیفه رسانید بعد از آن خلیفه از موافقت
اهل قم با امیر ناصر الدوله [illegible] پس چنین معلوم میشود
که این بلده طیبه قم و اهالیش [illegible] که ظالمین و جبارین باشد اسوه بوده
و هستند چگونه چنین نباشد و حال آنکه ائمه اطهار [illegible] نموده‌اند بلده قم از ما است و اهلش
از ما میباشند و ما از ایشان [illegible] پس چنین معلوم میشود که یک امدادی داشتند
باطنی و یا نظر مرحمتی داشتند باین بلد و اهلش و [illegible] غیبت تحریص
نمودن شیعیان [illegible] هر دو [illegible] بنی عباس را که شیوع [illegible]
که محل [illegible] مؤمنین [illegible] خاطر جمعی بود برای شیعیان خود و این
خاطر جمعی [illegible] که [illegible] امداد باطنی و نظر مرحمتی داشتند باین بلده طیبه پس هر حکم
رانی که [illegible] ملاحظه از این بلد و اهلش داشته باشد که امام فرموده این بلده
قم از ما میباشد [illegible] که بلده قم از من است و اهلشوم
از منند [illegible] ظلم در این بلده طیبه میمنت [illegible] صاحب بلد که
حضرت حجت باشد او را [illegible] الجبارین او را بهم بشکنند
و خداوند او را ذلیل و خوار کند پس اگر [illegible] اهل قم همیشه سالم
باشند از ظلم ظالمین و حال آنکه چنین نیست [illegible] بعضی [illegible] مسلط
جوابش این حدیث شریف است که [illegible] خیانت بکنند بکدیگر را
همه نشانه که از حدیث میباشد که هر گاه خیانت کنند همه
دیگر را خداوند عالم مسلط مینماید بر سر انها جبارین
و ظالمین بلد اگر ظلم خود را با انها میرسانند [illegible]
میشود که هر گاه اهل قم دیدند که ظالم و جبار بر انها مسلط شده باید بدانند که خیانت در میان
انها پیدا شده و باید ساکنین این بلده ملاحظه کنند و با یکدیگر خیانت نکنند [illegible]

هم چنانکه این کلام معجز نمای امام ظاهر و هویدا گشته بنا بر حکایت صاحب تاریخ قم که این طایفه عرب که سبب آبادی قم شدند مادامیکه متفق الکلمه و یکدل بودند هیچ ظالمی بر تو انست بر اینها مسلط نشود لکن بعد از آنکه اختلاف افتاد مابین اینها یعنی خیانت در میان اینها پیدا شد ظالم بر اینها مسلط شد و سبب تفرقه و هلاکت اینها شد اعوذ بالله من سوء العاقبة پس مناسب است که در این مقام ذکر کنیم حکایت مسلط نمودن حق تعالی بخت النصر را باهل بیت المقدس تا آنکه عبرت باشد از برای اهل قم نیز از که قم شریکست با بیت المقدس در فضیلت و شرافت هم چنانکه در حدیث است که قم قطعه از بیت المقدس میباشد و این حکایت از قرار یکه در تفسیر مذکور است باین طریقست **المنقول عن الصادق که آنحضرت فرمود زمانی که بنی اسرائیل اهل معصیت** شدند و سرپیچیدند از امر پروردگار خود اراده کرد حق تعالی مسلط نماید بر اینها کسیکه ذلیل کند و بکشد اینها را پس وحی نمود حق تعالی بسوی ارمیا که ای ارمیا من شهری انتخاب و اختیار نمودم از مابین بلدان و شهرها و غرس نمودم در آن بلد از کرایم الشجر پس میکنم انهارا و جای اینها را خوب صیر و بانم پس خبر داد ارمیا اخیار و خوبان بنی اسرائیل را پس عرض کردند از برای ارمیا سؤال کن از حق تعالی که چیست معنی این مثل پس روزه گرفت هفت روز پس وحی شد بسوی او ای ارمیا اما بلد و شهر پس بیت المقدس میباشد اما آن درختهای کرام که غرس نمودم بنی اسرائیل میباشند که اینها را در آن بلد مسکن دادم پس اهل معصیت شدند و تغییر دادند دین مرا و بدل نمودند نعمت مرا بکفران بذات مقدس خود قسم یاد نمودم هر آینه امتحان کنم ایشان را ببلیه و فتنه که شخص حکیم در این حیرت بماند و مسلط میکنم بر ایشان بدترین از بندگان خود مرا از جهة ولادة و بدترین غبا دخود مرا از جهة طعام پس هر آینه مسلط کنم او را بر ایشان که بکشد و اسیر نماید حرم ایشان را و خراب نماید خانهای ایشان را و خراب خواهم نمود خانه را آنچنانکه نسبت میدهند خود را بآنخانه و ارمیا فرستاد آن سنگیکه فخر میکنند باو در مزبله صد سال پس خبر داد ارمیا اخیار و خوبان بنی اسرائیل که گفتند بخدا و ندعا الی عرض کن که گناه فقرا و ضعفا و مساکین چیست پس ارمیا روزه گرفت و وقت افطار هیچ لقمه افطار ننمود پس وحی بسوی او نشد پس روزه گرفت هفت روز و شبی یکقمه غذا نخورد و وحی بسوی او نشد پس از آن روزه گرفت هفت روز در ختم وحی با سوی او فرستاد ای ارمیا تو باز خود را و نگاه دار زبان خود را از این گفتگو والا ریشم

صورت ترا بسوی پشت تو پس چنین شد بسوی و گریه و زاری ایشان هم نیز دیدید شما
منکر را منکر نشمردید و نهی نکردید پس عرض نکرد ارمیا ای خدای من دانا تما مرا اگر کیست او که
مسلط میشود [illegible] تا آنکه بروم نزد او و از برای خود و اهلبیت خود امان نامه بگیرم خطاب
رسید به او [illegible] موضع [illegible] بشو [illegible] و [illegible] در [illegible] کراو
غذا میدهد [illegible] طریق [illegible] کرد [illegible] و [illegible] در آنجا بود و کاشمان را
نیز [illegible] [illegible] شت و [illegible] اگر بوده
در دنیا ای خبر آگر خدا [illegible] باشد پس نزدیک [illegible]
او کرا اسم تو چیست پس [illegible] شناخت او را که همانست که خدا [illegible]
نمود او را تا نوبت شد پس گفت ارمیا که میشناسی مرا گفت نه اما همین قدر میدانم که مرد
و نیکوئی نیستی بود من ارمیا پیغمبر هستم از بنی طایفه اسرائیل خبر داده مرا خدا که
گردیده باشد که خدا مسلط نماید ترا بر بنی اسرائیل پس خواهی کشت مردان ایشان را
نقل ننما فقال الفتاة الغلام فی نفسی فی ذلک الوقت پس گفت ارمیا گفت بنویس از برای
من امان نامه پس نوشت از برای او کتاب امان نامه و بود که میرفت شبها بسوی کوه و هیزم
جمع مینمود و روز ارمیا و [illegible] پس چون مردم را بسوی جنگ طایفه بنی اسرائیل
و بود مسکن ایشان در بیت المقدس پس بعد بود بخت النصر با اشخاصی که اجابتش نمودند بجانب
بیت المقدس و حال آنکه لشکر زیادی اجابتش نمودند پس آمد با لشکرش پس خبر بار میا
رسید که بخت نصر با لشکر زیادی رو می نموده بجانب بیت المقدس ارمیا بر خواست
سوار حمار خود که بود و استقبال کرد او را با همان امان نامه چنانکه نوشته بود از برای
او بخت نصر پس ارمیا نتوانست خود را به او برساند از کثرت لشکرش پس امان نامه را بچوبی
بر بست و بلند نمود پس بخت نصر سؤال نمود که تو کیستی گفت من همان ارمیای پیغمبرم که
بشارت تو دادم که مسلط خواهی شد بر بنی اسرائیل و این هم امان نامه است که بمن داده پس گفت
اما تو امانت دادم اما اهلبیت ترا بدستی که من تیر میاندازم از همین مکان اگر آن تیر رسید به
بیت المقدس پس امانی از برای ایشان نخواهد بود و اگر نرسید پس ایشان در امانند پس تیری
بکمان خود گذارد و رها نمود تا آنکه آن تیر را باد آورد تا به بیت المقدس رسید پس گفت امانی
از برای ایشان نخواهد بود پس نظر کرد بسوی کوهی از خاک در وسط شهر و خون از وسط

آن که میجوشید و بالا می آمد و هر چه خاک میریختند روی آن خون باز میجوشید
و بالا می آمد و هر چه خاک میریختند برنمیداشت پس گفت این قدر میکشم از بنی اسرائیل
تا آنکه این خون باز ایستد و ساکن شود و این خون یحیی بن زکریا بود در زمان او پادشاه
جباری ظالمی که زنا مینمود با زنان بنی اسرائیل و یحیی بن زکریا باو فرمودند بپرهیز خدا را
اندیشه نما زیرا که او زنا مینمود پس روزی که مست بود آن سلطان آن زنی که خواسته که
با او زنا کند گفت ای سلطان یحیی بن زکریا را بکش پس امر کرد بقتل او و رفتند سر او را
از بدن جدا نمودند و در میان طشت گذاردند و آوردند در نزد سلطان سر مبارک
یحیی بسخن آمد و فرمود ای سلطان خدا را بترس از زنا کردن پس خون یحیی در طشت جوشید
تا بزمین رسید متصل از زمین میجوشید و ساکن نمیشد و بود بین قتل یحیی و خروج
بخت نصر صد سال و بخت نصر از ایشان کشت و داخل قریها میشد و میکشت مردان
و زنان و کودکان را و حیوانات و خون میجوشید تا همه ایشان را کشت و وفا نمود تا آنکه
سؤال نمود که آیا دیگر کسی باقی مانده از آن اهل این بلاد گفتند بلی عجوزی باقی مانده
در فلان موضع فرستاد که بیاورند او را زندانی پس خون ساکن شد و آن عجوزه آخر
از ایشان بود که باقی مانده بود پس رفت ببابل و در آنجا بنا نمود شهری را **مؤلف**
گوید که در این بلده طیبه قم خداوند عالم چه درختان کرام
عزیز نموده بود و این زمین مقدس را برای ایشان ذخیره کرده بود هم چنانکه رسول
اکرم فرمودند که خداوند عالم زینت داد قم را بعرب پس این حکایت عبرت است برای اهل
قم که در این زمین شریف معصیت نکنند خدا را و خیانت نکنند که یکوقتی بدل
کنند نعمت خدا را بکفران که سبب هلاکت ایشان شود و ملاحظه کنند در احوالات بعضی
از سابقین اهل قم که چه مردمانی بودند که معصیت نکردند و از قم چه جمله و چه
قدر بعد بودند **من جمله از آن اشخاص زکریا بن آدم قمی بوده**
که هم مجاور حضرت امام رضا علیه السلام بوده از مدینه
تا مکه این زکریا بن آدم قمی عرض کرد بخدمت حضرت امام رضا که میخواهم از شهر قم بیرون
روم جهة آنکه در قم سفها زیاد شدند حضرت فرمودند که تو باید در میان ایشان باشی
و بیرون نروی زیرا که خداوند عالم رفع میکند بلا را بسبب وجود تو در میان

فصل قم در بیان آنکه قم باید محفوظ ماند

ایشان هم چنانکه خداوند عالم بلا را دفع میکند از اهل بغداد بواسطهٔ قبر پدرم موسی
بن جعفر میبینیم جهت آنکه می خواست بیرون برود از قم چه مطلبی بود که عرض کرده
خدمت امام که سعی ها در قم پیدا شده این حقیر جائی ندیدیم لکن یکی از علماء اعلام
اهل قم جناب مرحوم شیخ محمد حسن قمی که ساکن در محله [illegible]
بود و او اطلاع تامی داشت از تاریخ چنین نقل کردند که
زنی با نوادم در کوچه از محلهای قم میرفتند دیدکه زنی گوشی فرار نموده
و صاحبش خواست که او را بدست آورد نتوانست تا آنکه دامن خود را که خالی از جو
بود بدست گرفته حیوان بگمان آنکه جو در دامن او است نزدیک او آمد و او را بگیر
مطلب را که دیده اند از زده شد و گفت در قم اهل مکر و حیله و خیانت پیدا شده
باید از قم بیرون برویم و اخبار دیگر در مدح او وارد شده در جلد سیم این کتاب که
مخصوص بذکر خواهد شد ان شاء الله و مطلب دیگر آنکه نقل میکنند که
در زمان سابق یکی علف در دامن خود کرده بود و نشان
گوسفند خود میداد لکن که همراهش حیوان بود و همین که اهل قم این مطلب را دیدند
[illegible]
[illegible]
محفوظ باشد از امراض مهلکه مخفی نماند که بمقتضای اخبار
مذکوره میبایستی که این بلدهٔ طیبه محفوظ باشد از امراض مهلکه
از قبیل وبا و طاعون بجهت آنکه مضمون ان احادیث از اعمت البلایا
یعنی در وقتی که عمومیت پیدا کند بلاها بر شما بقم و اطراف و سعلو مستکه بدرقم
از بلاها [illegible] مهلکه میباشد و مضمون بعضی از آن احادیث انستکه ملائکه دفع
بلاها از قم میکنند و در حدیث دیگر انستکه حضرت امام جعفر [illegible]
سر مبارک خود را بلند نمود و دعا کردند [illegible]
اللهم اعصمهم من کل فتنة و نجهم من کل هلکة یعنی خدایا حفظ کن اهل قم را از هر فتنه
و نجات بده ایشان را از هر مهلکه و هلاکتی پس بمقتضای این حدیث و دعا انحضرت
انستکه بلدهٔ طیبه قم بایستی دار الامن باشد [illegible]

در امان و سلامت باشد و محفوظ از آمدن وباء و طاعون باشد و حال آنکه محفوظ
نیست این بلده و اهلش از امراض مهلکه سببش آنستکه بسبب مجاورة مردمان معصیت
کار در این بلده طیبه این آثار از او رفته لکن بشرافت خود باقی است و از برای او قطعاتی بسیار است
من جمله از آن قطعات تربت سید الشهداء ع میباشد که چه قدر اخبار در حقش وارد شده
که شفای مرض میباشد و حال آنکه در بعضی اوقات این آثار از او میرود و بسبب عدم وجدان شرطش
و مالیده شدن دستهای گناهکاران **همچنانکه در تحفة الزائر مذکور است**
در آنجائی که میفرماید شنیدم از بعضی از آنها که تربت را بر میدارد فلان را سبک می شمارد حتی
بعضی از ایشان آن را در توبره چهارپایان میاندازد یا در ظرف طعام یا چیزهائی که در آن
دست بسیار مالیده میشود از خورجین ها و جوالها پس چگونه شفا می یابد کسی از آنکه
را این نوع حرمت نگاه میدارد الی آخر پس معلوم میشود که بواسطه حوادث خارجیه از آن اثری که
خلاق عالم قرار داده از برای او بیفتد و مثل آب فرات که وارد شده اگر فرو رفتن بدنهای
گناهکار نبود در او هر آینه شفا بود از برای هر دردی فرات اثرش آنستکه باید شفای مرض
باشد لکن بجهة فرو رفتن بدنهای گناهکاران او شور رفته اما شرافتش باقی است که خود ایشان مجاز
ولی اثری ندارد و مثل سنگ حجر الاسود که وقتی که از بهشت آورده اند نورانی و سفید بود لکن
بجهة مالیدن دستهای گناهکاران سیاه شد پس زمین طیبه قم بمقتضای این اخبار باید
محفوظ باشد از بلا لکن بسبب مجاورة و ساکنین گناهکاران رفته رفته این آثار او افتاده لکن شرافت
خود باقی است **و همچنین دعای حضرت امام جعفر صادق ع**
در حق اهل قم که فرمودند عرض کنند بدرگاه خداوند عالم که خداوندا اهل قم را
از هر فتنه و نجات ده ایشان را از هر بلیه که یکی از آن بلیه ها امراض مهلکه میباشد پس دعای
حضرت بجهة شرافت این زمین است که باید ساکنین در او محفوظ باشند یا بجهة شرافت اهلش
چونکه اهلش مردمان خوبی بوده اند و بجهة ترحم بر آنها حضرت دعا فرموده اند اگر بجهة
شرافت خود زمین باشد که گفتیم منافاتی ندارد آمدن بلا و امراض مهلکه در این بلده طیبه
بهمان طریقیکه ذکر شد و اگر بجهة شرافت اهلش باشد دعاء حضرت شامل حال آنها هست
مادامیکه خودشان از آن شرافت خلع نکنند و اسباب هلاکت خود را بسوء اختیار خود فراهم
نیاورند یکی از اسباب هلاکت جوانان اهل قم استخفاف و سخریه و استهزاء بمشایخ خود

و بزرگان خود میباشند چنانکه ابو الحسن الاول فرموده قد کرقم محل عیش و وفد کان
ال محمد است و محل شیعیان ال محمد لکن زود است که هلاک شوند جماعتی از جوانان اهل قم
بسبب مخالفت نمودن انها پدران خود را واستخفاف و سخریه نمودن انها بزرگان و مشایخ
دیگر ببیند مدن و بان نامیباشد چنانکه در اخبار وارد شده که در
اردوی لشکر حضرت موسی علیه السلام یکی از لشکریان حضرت مشغول
زنا بود همان وبا نازل شد و بسیاری از لشکر حضرت بواسطه مرض وبا هلاک شدند
و سید نعمت الله جزایری ره در انوار نوشته که سبب وبا انست که زانی که غسل
میکند زمین قبول نمیکند اب غسل زانی را ان اب بخار میگردد پیش میرود بجانب اسمان
و اسمان هم قبول نمیکند ان بخار را پس نازل میشود و واقع میشود بر هم جنس خود از
قبیل چاهها و چشمهها و چالهای اب و نهرها و دریاها پس متکیف میشود هوا بسبب
کردن هوا دو دفعه که یک دفعه بالا رود هوا با او مجاورت میکند و یک دفعه که برمیگردد
ملاقات میکند ان هوا با ان بخار پس بعد از ملاقات نمودن هوا ان بخار را متکیف
میشود ان هوا بان بخار حاصلش انکه هوا سمیت پیدا میکند مردم نفس میکشند و از
هوای مسموم و میخورند از ان ابها که ان بخار مسموم در این ها ریخته شده و ان ابهای زمین
هم از برای سمیت شدند بواسطه ان بخار مسموم پس حاصل میشود مادههای فاسده
امزجه مردم پس از این جهت بسیار وقع میشود برای طفلها لیکه مزاج انها ضعیف میباشد و
مردمان غریبی که در ان سرزمین عادت نکرده باشند در ان بخار انتهی الحاصل بعد از
ان که بعضی از جهال و بازاری اهل قم قدر این زمین طیبه را انکه ندارند و حال انکه خداوند
عالم او را مطهر و مقدس و منزه و پاکیزه او را خلق نموده و او را ملوث نمایند باین معصیت
که زنا باشد دیگر مانعی نیست از امدن وبا پس هرگاه دیدند که وبا شیوع پیدا کرد در بلده
قم بدانند که زنا شایع شده در میان ایشان اعوذ بالله من غضب الجبار پس ماحصل از این دو فصل
ان شد که دعاء حضرت و شرافت این بلده طیبه مقتضی هستند از برای ان که محفوظ باشد
از این بلاها و مقتضی وقتی اثر کنند که مانعی پیدا نشود و موانع از اثر این مقتضی زیاد دست
هم چنانچه ذکر انها شد **فصل سیم در بیان انکه این بلده طیبه قم باید**
محفوظ باشد از فتنه دیگر این که انهم یکی از اقسام فتنهها و بلاها ...

نوع دیگر نوع دیگر زنان

و باید این بلده قم محفوظ باشد از این شر مستمر چنین دلیل دلیل اول آنکه اخبار معراجیه که
گذشت در مصابیح از جاجیر و مفاد آن اخبار دور کردن پیغمبر است در شب معراج از این
بلده طیبه شیطان را که مبتلا و فتنه در دین نماید و شیعیان این بلده طیبه را گمراه نماید و
دلیل دویم آنکه در اخبار وارد شده که تربت قم مطهره و مقدسه
میباشد پس نباید ملوث شود این تربت مقدسه بلوث خارجی دلیل سیم آن
دعائیست که حضرت امام جعفر صادق ع نمودند برای اهل قم و بدرگاه الهی عرض نمودند
اللهم اعصمهم من کل فتنة و نجهم من کل هلکة یعنی خدایا حفظ کن اهل قم را از هر فتنه
و نجات بده ایشان را از هر مهلکه و بدترین فتنه ها و اقبح فتنه ها فتنه در دین می باشد دلیل
چهارم آن روایتی است که حضرت امام جعفر صادق ع فرموده که قم
بلد ما و بلد شیعیان ما میباشد مثل اینکه الحال در این زمان حضرت حجة بفرماید
که قم بلد من و بلد شیعیان من میباشد و بمقتضای این حدیث میتوان گفت که این بلده
طیبه منسوب بحضرت حجه میباشد صاحب بلد خودش نگهداری میکند و نمیگذارد
که صاحبان مذاهب مستحدثه شرور و بال باز کنند و یک امتیازی دارد از شهرهای دیگر
در محفوظ بودنش از این فتنه العیاذ بالله اگر کسی پیدا شود از این نوع شیطان انسی در
این بلده مقدسه صاحب بلد او را مخذول و منکوب خواهد نمود و آن شیطان انسی را
بذلت و خواری بیرون میکند و این زمین مقدسه را از لوث چنین شیطانی پاک خواهد
نمود دلیل پنجم آن روایتی است که ملائکه حفظ میکنند بلاها را از قم دلیل
ششم آن روایتی است که دلالت دارد بر محفوظ بودنش از بلاها و فتنه ها پس
باید اهل قم هم مسامحه نکنند در این مطلب اگر العیاذ بالله کسی پیدا شود از این نوع
اشخاص که دارای مذاهب فاسده میباشند باید سعی کنند در بیرون کردن آنها را از این
بلده طیبه قم بمقتضای چند اخباری که وارد شده در حق اهل قم باید کوتاهی نکنند در
این مطلب یکی آنکه مؤید میباشند از جانب حق تعالی هم چنانکه خبری بمضمون وارد شده
دلیل دیگر آن احادیثی است که امام فرموده که اهل قم انصار ما میباشند
و خبر دیگر وارد شده که اهل قم انصار قائم میباشند خبر دیگر که اهل قم قائم مقام
حجت میباشند در زمان غیبت امام است تا زمان ظهور آنحضرت پس این منصب

بسیار بزرگیست از برای اهل قم و قدر این منصب جلیل را باید بدانند و خود را خلع نکنند از این منصب شرافت و ترتیب آثار این منصب جلیل را بدهند و ترویج احکام دین پیغمبر را ساعی باشند که اگر خود حضرت حجّة ظاهر بود این نوع اشخاص که مرتد میشوند گردن میزد و بدین لحاظ مشغول روانه نمی‌نمود پس بمقتضای آنکه اهل قم مؤید هستند من عند الله باید خوفی نداشته باشد در مقام نهی از منکر در اجرای احکام اللهی و بمقتضای[2] این حدیث که امام فرموده که اهل قم انصار ما میباشند و انصار قائم ما میباشند باید همیشه یاری کنند امام خود را و نگذارند که این بلدهٔ طیّبه که حرم اهل بیت پیغمبر و حرم ائمّه اطهار است ملوّث شود بلوث صاحبان مذاهب مستحدثه لااقل آنکه اتفاق کنند و چنین اشخاص را بیرون کنند از حرم ائمّهٔ اطهار و الحمد لله از اوّل بناء این بلدهٔ طیّبه محفوظ بوده از فتنه دینیه تا الحال و امید آنکه محفوظ بماند تا زمان ظهور حضرت حجّة پس ملاحظه کردن احوالات سابقین از قم که چگونه اهتمام داشتند که از غیر شیعهٔ اثنی عشریه در قم نمانند هم چنانکه حاکم سنّی را راه نمیدادند در این بلدهٔ قم و اگر شیعه بود قبول میکردند و اگر از کسی استشمام غلوّ میکردند و میفهمیدند که کسی در باب امام خود صاحب جزء غلوّ بوده هر آینه او را از قم بیرون میکردند حتی آنکه آقا در تعلیقه منیفه مایکه محقق شیخ محمد چنین فرموده که اهل قم بیرون میکردند او را بمجرّد آنکه توهّم ریبی و شکّی در خو او میرفت هم چنانکه در حالات احمد بن محمد بن عیسی قمّی نوشته اند که چند نفر را از قم بیرون کرد که یکی از آنها محمد بن علی بن ابراهیم موسی القرشی که او آمد بقم و وارد شد بر همین احمد بن محمد بن عیسی مذکور پس مشهور شد محمد بن علی بکذب پس از آن مشهور شد بغلوّ و ارتفاع در حق ائمّه اطهار پس از آن از ترس مخفی و پنهان شد پس همین احمد بن محمد بن عیسی او را از قم بیرون کرد و در مقام تدیّن و دینداری ملاحظه رفاقت و ملاحظه وروداو را ننمود و دیگر کسی را که از قم بیرون کرد سهل بن زیاد آدمی بود که اظهار غلوّ از او میکردهم چنانکه در رجال میرزا مذکور است که از کلام شیخ طوسی ره اختلاف در حالات این سهل بن زیاد قمی فهمیده می شود پس در موضعی فرموده که او ثقه است و در چند بن مواضع دیگر او را ضعیف در حدیث شمرده و فرموده اعتمادی بر نقل

[2] و بمقتضای معنی که دلالت دارد لولا القمیون لضاع الدین باید بکوشند

بیرون کردن ... علی بن ... از قم

وضعیف واستدلال میکنند بر آنکه احمد بن محمد بن عیسی حتی شهادت میدهد در حق او
بغلو و کذب و بیرونش کرد از قم بسوی ری و ساکن در زمین ری شد و ابن الغضائری ایضاً
گفته که ابن سهل بن زیاد قمی ضعیف در حدیث بوده و روایت او فاسد بوده و مذهبش
هم فاسد بوده و احمد بن محمد بن عیسی او را از قم بیرون کرد و اظهار بیزاری مینمود
از او و مردم را نهی میکرد که گوش بسخنان او ندهند و نهی میکرد مردم را که روایت از او
کسی نکند و روایت مراسیل میکرد و اعتماد بر ضعفاء در حدیث مینمود **و دیگر**
کسی که از قم بیرون کرد همین احمد بن محمد بن عیسی مذکور
احمد بن محمد بن خالد البرقی بود با آن جلالت قدری که داشت او را از قم بیرون کرد
همچنانکه آقای بهبهانی در تعلیقه خود ذکر فرموده که ابن غضائری گفته که احمد بن
محمد بن خالد البرقی باکی نداشت از اخذ روایت از هر کس و بیرون کردن او را احمد بن
محمد بن عیسی از قم بجهت این مطلب بوده و غیر این مطلب نبود انتهی **مؤلف گوید**
که او را برقی گویند بجهة آنکه او ساکن برق رود قم بوده که الحال مشهور است
در قم این برق رود به رودخانه بیدقان یا بیرقان و هر کجا که روایت میکنند از برقی مراد
همین احمد بن محمد بن خالد البرقی است لکن باز همین احمد بن محمد بن عیسی او را برگردانید
بقم و وقتی که او وفات نمود در پای جنازه اش پا برهنه راه میرفت و تأسف میخورد و
بیزاری میجست از قدحی که در حق او کرده بود و همین کاشف که او را برگردانید بسوی
قم و بوفاتش در پای جنازه او با پای برهنه راه میرفته دلالت بر جلالت قدر برقی کند
تمام این مطالب بتفصیل در جلد سیم این کتاب که مخصوص است بذکر حالات روات قم خواهد
آمد انشاء الله و غرض از ذکر این مطالب این است که یقین از اهل قم چه قدر اهتمام و سعی و
کوشش داشتند که اگر کسی را میفهمیدند که قدری در اعتقادش خللی است فوراً او را
از قم بیرون میکردند حتی آنکه برقی با آن جلالت قدرش راضی نشدند و بخود نپسندیدند
که در قم باشد که حتی او روایت از ضعفا و اعتماد بر مراسیل میکند چه رسد بکسی که دارای
مذاهب باطله و مذاهب مستحدثه باشد کجا سزاوار است که چنین بلده طیبه کاشانه
برسد که کسانی در قم بخواهند ترویج مذهب باطله دهند **و حکایت** واز این قرار است
که کرمانی مدتی بود در قم در میان تجار کاروانسرائی از برای کسب کردن منزل داشت و او بابی



باید بود و کتابی هم از کتب بابیه او دیده بود از برای انکه ترویج مذهب نماید و خواست که فتنه در ترشیز بر پا کند و مردم قم از ان شیطان انسی خواست فریب بدهد که لیکن چون در آن زمان علمای ذوی خون غیور ایشان بسیار بودند جای او نبود که چنین بلدی که حرم ائمه اطهار است و جای و مقام ذراری ائمه اطهار است کار پیش برد و باشد الحمد لله تعالی که انجا که این بلده طیبه بلد ائمه اطهار است و بلد حضرت حجت است و از انست که صاحب بلد بایدخود پیش نگاه داری کند لکن که رابی را مفتضح و رسوا نمود و با ینطور تیکه لک نظر و رحمت خدا هست و از انار تطراخضر و مرتضی اکر علمای اعلام اهل قم کثر الله امثالهم فهمیدند این مطلب را و احوال او که بابی مطلع شدند اتفاق نمودند و او را بطرز ذلت از قم بیرون کردند الحمد لله اهل قم همیشه مؤید من عند الله بودند و در کثیر از منه چنین وقایع اتفاق افتاده که اطلاع یافتند از احوال این انواع شیاطین انسی در کمال ذلت و خواری ایشان را از قم بیرون کردند از صدر اول چنین بوده تا حال مثل بیرون کردن علی بن بابویه قمی منصور حلاج را و ان حسین بن منصور که ادعای توقیع از جانب حجت بیرون امده بود لعنه الله و بسیاری از بزرگان در مذمت او فرمایشات فرموده اند بخصوص شیخ مفید ره کتابی بر رد او نوشته و اسم ان کتاب را رد بر حلاجیه گذاشته است و فرمایشاتی که علما در مذمت او فرموده اند این حقیر در کتاب فتوح القلوب به تفصیل ذکر نموده ام و ان کتاب را در رد بر طایفه صوفیه خذلهم الله نوشته ام اما حکایت بیرون کردن علی بن بابویه قمی حسین حلاج را از این قرار است هم چنانکه در زمان علی بن بابویه حسین بن منصور وارد قم شد و ادعای نمود که توقیع از جانب حضرت بیرون آمده برای او و بسیاری از شخص اهل قم و ادعای بابیت کرد اگر بزرگ دین را فریب دهد باقی دیگر هم تابعیت او خواهند نمود و خواست که در قم فتنه دینی بر پا نماید لهذا کاغذی به علی بن بابویه نوشت همچنانکه شیخ طوسی در کتاب غیبت تمام این حکایت را نقل میفرماید و میفرماید شیخ طوسی خبر میدهد از جماعتی از حسین پسر علی بن بابویه که حلاج امد بقم و مکتوبی بجانب پدرم نوشت که در ان مکتوب پدرم را با خویشان او دعوت بسوی طاعت و انقیاد خود کرد و میگفت من فرستاده امام و وکیل او هستم حسین میگوید چون این نوشته بدست پدرم افتاد او را پاره نمود و بحامل ان نوشته که عموزاده یا عمزاده او بود گفت تو را چه واداشته که در این کانهای نادانی داخل شوی پاو خندیدند و استهزا کردند بعد از ان پدرم برخواست با جمعی

احمد و زمان و اصحاب خود بدکان خود رفت و چون داخل خانه شد که دکانش در آنجا بود همه
کسانی که در آنجا بودند از برای او تواضع کردند و از جا برخواستند مگر مرد دیگر در جای خود
نشسته بود و از جای خود برنخواست پدرم او را نشناخت و وقتی که نشست بحوالات و دفتر
حساب خود او آمد چنانچه از ارباب تجار است آن گاه به بعضی از تجار خصوصا متوجه شده پرسید
کیفیت او از احوال شما سید زم خبر دادند این سؤال و جواب را آن مرد شنید و به پدرم
متوجه گردیده گفت مرا از دیگران میپرسی و حال آنکه خودم در آنجا حاضرم پدرم گفت
که ای مومن ترا بزرگ داشتم و تعظیم کردم و از این جهت احوال از خودت نپرسیدم او گفت در حقه
مرا یاری میکنی در حالتی که من مشاهده میکنم پس پدرم گفت تو امر دینی و بغلام خود
فرمود که گردن او را گرفته و آن دشمن خدا و رسول را از خانه بیرون کرده و باو فرموده
ادعای معجزات میکنی لعنت خدا بر تو باد با آنکه او خویش بیرون نرفت بلکه غلام نسبت کو در بر
را گرفت بیرون کرد بعد از آن او را در شهر قم ندیدیم و همچنین در هر زمان
و عصری تا باین زمان هرگاه یکی از این مذاهب مستحدثه پیدا شد اهل بلد المؤمنین
قم نگذاشتند که این بلده ملوث شود و امید است که تا زمان ظهور حضرت حجت محفوظ باشد
و ملوث نشود و از برای نجات از فتنه آخر الزمان باید متوسل شوند بدعائی که از حضرت امام
وارد شده و آن دعا اینست یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک
مؤلف گوید که در این ازمنه که سنه حین تالیف رساله
هزار و سیصد و بیست و پنج میباشد تمام اطراف بلاد پر است از آشوب و اغتشاش
و هرج و مرج و فتنه‌ها برپا شده و مردم در اطراف بلاد در امان نیستند و الحال عرض شان
و مال شان در بعضی بلاد تلف گردیده و در بعضی از بلاد در معرض تلف است الحمد لله
اما کلام معجز نظام ائمه اطهار که فرموده اند وقتی که عمومیت پیدا کند بلاها و فتنه‌ها در
اطراف بلاد برسد به قم یا اطراف قم بد رسیدگی قم دفع شده از او بلاها و فتنه‌ها در حوالی
بلده طیبه قم در این ازمنه کالشمس فی وسط السماء ظاهر و هویدا گردیده و اقعا یک امتیازی
از سایر بلدان دیگر در امنیت و سلامت بودنش از فتنه‌ها و بلیه‌ها پس صدق میکند
که این بلده طیبه قم بلد الامین میباشد فصل دوم در ذکر خبر دادن
حضرت امیر المؤمنین ع واقعه که در قم اتفاق میافتد چنانکه علامه مجلسی ره

فی خطبة الملاحم لامیر المؤمنین التی خطب بها بعد وقعة الجمل بالبصرة قال یخرج الحسنی صاحب
طبرستان مع جم کثیر من خیله ورجله حتی یاتی نیسابور فیفتحها ویقسم ابوابها ثم یاتی
اصبهان ثم الی قم فیقع بینه وبین اهل قم وقعة عظیمة یقتل فیها خلق کثیر فینهزم اهل قم
فینهب الحسنی اموالهم ونساءهم ویخرب دورهم فیفزع اهل قم الی جبل یقال له وارد هار
فیقیم الحسنی ببلدهم اربعین یوما ویقتل منهم عشرین رجلا ویسلب منهم رجلین ویرحل
عنهم یعنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبهٔ ملاحم بعد از وقعهٔ
جمل بصره فرمودند بیرون میاید حسنی صاحب طبرستان با جم بسیاری از لشکر تا میاید
به نیشابور و تقسیم میکند اموال او را پس میاید بسوی اصفهان پس بسوی قم پس واقع میشود
بین آن حسنی و بین اهل قم وقعهٔ بزرگی و کشته میشود در آن واقعه خلق بسیاری پس فرار
میکنند اهل قم و غارت میکند حسنی اموال ایشان را و اسیر میکند بچها و زنهای ایشان
و خراب میکند خانهای ایشان را پس پناه میبرند اهل قم بسوی کوهی او را وارد هار گویند
پس میایستد حسنی ببلد ایشان چهل روز و میکشد از ایشان بیست مرد و بدار میکشد دو مرد
از ایشان و کوچ میکند از آنجا علامهٔ مجلسی ره میفرماید ظاهر میشود از
این تاریخ که وارد هار اسم بعضی رساتیق قم و توابع قم میباشد و فرمودند او هم جزو
بوده از رساتیق اصفهان بوده پس ملحق شده بقم و ایضا علامهٔ مجلسی میفرماید
عن احمد بن خزرج بن سعد عن اخیه موسی بن خزرج قال قال لی ابو الحسن الرضا علیه السلام اتعرف
موضعا یقال له وارد هار قلت نعم ولی فیه ضیعتان فقال الزمه وتمسک به ثم قال لی
تراث نعم الموضع وارد هار یعنی روایت میکند موسی بن خزرج که حضرت امام
رضا علیه السلام فرمودند که آیا میشناسی مکانی که گفته میشود او را وارد هار
عرض کردم بلی در آنجا از برای من دو مزرعه میباشد پس فرمودند نگاه بدار او را پس فرمودند
نیکو موضعیست وارد هار مؤلف گوید که از بعضی از مطالب حسنین میتوان
استظهار کرد که این واقعهٔ مذکوره واقع شده است زیرا که بعد ترجمهٔ تاریخ قم مذکور است
در ترجمه نمودن آن خطبه میفرماید بدانکه مترجم در خطبه زیاده و نقص بر آن را تعیین
کرده که جرح بر آن کشند این تعیین در خطبهٔ حضرت نیست و کرج اسم قریه ایست در قم و بعد از
ترجمهٔ خطبه میفرماید مضی هذا که ظاهر این عبارت است که این واقعه واقع شده و گذشته

وشاید

و شاید شنیده باشد که در آن واقعه آن دو نفر زاده کرج بر دار کشیده شدند بنابر این شاید
آن واقعه که حضرت فرمودند در آن واقع شود در قم همان واقعه باشد که علامه مجلسی از
علامه نقل مینماید که در قم بعضی از سادات قتال و جنگی واقع شد و
جماعتی از علویین در قم بودند اهل قم بسبب آن جنگ و محاربه و قتال شدید که واقع
شد متفرق و در بلاد دیگر شدند مقصود از حسنی صاحب طبرستان که در خطبه مذکور است سید
حسنی باشد و مراد از سید حسنی احتمال دارد که یکی از آن دو برادر باشند از سادات حسنی
که در طبرستان سلطنت کردند یکی از آنها حسن بن زید که داعی کبیر و داعی اولش خوانند
و دیگر برادرش محمد بن زید است که بعد از برادرش سلطنت پیدا کرد اما نسب داعی کبیر
و حالات او از این قرار است هم چنانکه صاحب ناسخ التواریخ مینگارد داعی کبیر امیر
حسن بن زید بن محمد بن اسمعیل بن حسن بن زید بن حسن بن
علی بن ابیطالب ع حسن بن زید را داعی کبیر و داعی اول میگویند مادرش دختر
عبدالله بن عبیدالله الاعرج بن حسین الاصغر بن امام زین العابدین در سال دویست
و پنجاه هجری در طبرستان خروج کرد در سال دویست و هفتاد وفات یافت و سلطنتش
بیست سال بود در سال دویست و پنجاه و دو هجری بر سلیمان بن طاهر تاختن برد و او را
از طبرستان اخراج کرد و در آن ممالک استیلا یافت و او در قتل عباد و هدم بلاد
ملالی نداشت در ایام سلطنت او بسیار کس از وجوه ناس و اشراف سادات عرضه هلاک و
دمار گشت از جمله دو تن از سادات حسینی را مقتول ساخت یکی حسین بن احمد بن محمد بن
اسمعیل بن محمد بن عبدالله باهر بن امام زین العابدین ع و دویم عبیدالله بن
علی بن حسین بن حسین بن جعفر بن عبیدالله بن حسین اصغر بن امام زین
العابدین علیه السلام و ایشان از جانب داعی حکومت قزوین و زنجان داشتند تا
که موسی بن بغا بحکم استخلاص زنجان و قزوین مامور شد و با لشکری لایق تاختن آورد
ایشان را نیروی درنگ نماند لاجرم بطبرستان گریختند داعی هزیمت ایشان را محمول بر خیانت
ساخت و در برکه آب غرق ساخت تا جان بدادند آنگاه جسد ایشان را در سردابی بیفکند
انداخت و این واقعه در سال دویست و پنجاه و هشتم هجری بود بالجمله کار یعقوب بن لیث
بطبرستان آمد و داعی فرار نمود بگیلان که جسد ایشان را از سرداب بر آوردند و بنیالت سیه

و دیگر از مقتولین داعی کبیر حقیقی است که او پسر خاله داعی بود نامش حسن بن محمد بن
جعفر بن عبید الله بن حسین الاصغر بن امام زین العابدین و او از جانب حکومت شهر
ساری داشت در غیبت داعی جامه سیاه که شعار عباسیان بود پوشید و خطبه بنام سلاطین
خراسان کرد چون داعی قوت یافت و معاودت نمود حقیقی را دست بگردن بسته حاضر
ساخت و گردن زد و دیگر جماعتی از مردم طبرستان را با خود در مقام کین و کید دانست
و خواست که تا همگی را از تیغ بگذراند پس چند روزی آوازه مرگ خود را انداخت پس او را
در جنازه جای دادند و بمسجد حمل دادند تا بروی نماز بخوانند چون مردم در آن مسجد
انجمن شدند ناگاه آن جماعت که با ایشان مواضعه نهاده بود در آنجا برخواستند و درهای
مسجد را بستند و تیغ بکشیدند و داعی کبیر هم شاکی السلاح بیرون جست و شمشیر کشید
و جماعت بسیاری را گردن زد انتهی اما داعی ثانی که برادر حسن بن زید است همچنانکه
که در ناسخ التواریخ مذکور است از این قرار است و او داعی ثانی محمد
بن زید باشد بعد از وفات حسن بن زید شوهر خواهر داعی کبیر که او ابو الحسن احمد
ابن ابراهیم بن علی بن عبد الرحمن بن قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن ع سر سلطنت برافراشت
برملک طبرستان استیلا یافت محمد بن زید از گرگان لشکر براورد و با ابو الحسن بجنگ
و او را بکشت و طبرستان در تحت فرمان او شد و از سال دویست و هفتاد و یکم هجری تا ۲۸۷
و هفت ماه استقرار یافت و چنان سلطنت او محکم شد که رافع بن هرثمه در نیشابور دعوت
کاری بنام وی خطبه میکرد و ابو مسلم محمد اصفهانی کاتب معتزلی وزیر و دبیر او بود و در
پایان امر محمد بن هرون سرخسی صاحب اسمعیل بن احمد سامانی در گرگان که جرجان باشد
مقتول ساخت و سر او را برگرفت و پسرش که اسیر شد بسوی مرو گسیل داشت و از آنجا
ببخارا و جسدش را در جرجان در کنار قبر محمد بن جعفر صادق ع دفن نمودند اما واقعه
نقبه هم چنانکه علامه مجلسی در کتاب دار السلام از این
قرار که مذکور است که علامه مجلسی در جلد نهم بحار ذکر فرموده که علامه
در کتاب منهاج الیقین نسبت داده و از کسیکه از او روایت میکند که از راوی میگوید
که واقع شد در بعضی از سالهای ملعونه یعنی واقع شد در قم قتالی و جنگی و بودند
در قم جماعتی از علویین پس متفرق شدند اهل قم بواسطه آنجنگ در بلاد و شهرها و

و سلمان و المقداد و حذیفة و عمار و اصحاب رسول الله رضی الله تعالی عنهم و زائرو
الملائکة علیهم السلام حولها الله ربی تعالی شانه و تقدست اسمائه محیط بی و حافظی
و حفیظی والله من ورائهم محیط بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ فالله خیر حافظا و هو
ارحم الراحمین و اذ قد بلغ بی التمام فقال اکرره فکررته و قرأت علیه بقراءته صلوات الله
علیهم ثم قال ابلغ و اعاده علی هکذا کلما بلغت منه النهایة بعیده علی الحدیث حفظته
فانتهب عن سنتی فتلهفا علیها الی یوم القیمة و کتب بیمناه مسئولا لشمس الفضلاء
العرفاء و نجم الاخلاء النجباء بلغه الله سبحانه من کمال العلم و تمام العرفان ذروة الفلک
و اوج السماء احوج المربوبین الی رب الغنی محمد بن محمد یدعی باقر الداماد الحسینی ختم الله
فی تشابه بالحسنی ثانی عام سنة ١٠٣٠ من الهجرة المبارکة المقدسة النبویة حامدا مصلیا مسلما

انتهی باب سیزدهم در ذکر احادیثی که دلالت دارد بر فضل و شرافت اهل قم و این باب مشتمل بر سه فصل میباشد

فصل اول در بیان شرافت عموم اهل قم است و این فصل مشتمل بر یك فایده و ده نور شعشعانی

فائده مخفی نماند که اخبار و احادیث در مدح اهل قم وارد شده که بسیاری از آنها در باب هشتم گذشت و قدری از آن احادیث در این باب ذکر میشود پس مناسب نیست که در این فائده از هر حدیثی اشاره کنیم بسوی کلمه از آنها الا آنکه اتم در فائده باشد من جمله احادیث معتبره که قول پیغمبر است از برای شیطان که اهل این بقعه قم شیعیان من و شیعیان وصی من علی بن ابی طالب و در بعضی احادیث دارد که پیغمبر فرمودند بشیطان علاوه بر کلام سابق که تو سلطنتی نداری بر ایشان بنا بر فرمایش حضرت رسول اهل قم داخلند در مصداق این آیه شریفه ان عبادی لیس لك علیهم سلطان یعنی بدرستیکه تو سلطنتی نداری بر بندگان من و در بعضی احادیث که جبرئیل عرض کرد بر پیغمبر که این بقعه قم اهلش شیعیان و وصی تو میباشند و در خبر دیگر دارد که قم را بجهت سبب قم گویند بجهت آنکه اهل قم اجتماع کنند در یاری قائم حضرت حجت و در خبر دیگر دارد که اهل قم را حساب ایشان را میان قبرهاشان میکنند و روز قیامت از میان قبورشان داخل در بهشت میشوند و در حدیث دیگر دارد که

دارد که اهل قم انصار خیر الناس میباشند یعنی انصار قائم میباشند و در حدیث دیگر عباد الله
المؤمنین دارد در حق اهل قم و در حدیث دیگر دارد که امام فرموده اهل قم شیعیان ما اند
و در حدیث دیگر دارد که امام فرموده مرحبا برادران ما که اهل قم میباشند و در
حدیث دیگر دارد که اهل قم انصار قائم ما و دعاة حق ما میباشند و حضرت صادق در حق اهل قم
فرموده و گفته اللهم اعصمهم من کل فتنة و نجهم من کل هلکة و در حدیث دیگر دارد که امام
فرموده که خدا دفع میکند از اهل قم شر اعادی و دشمنان را و هر بدی را و در
حدیث دیگر دارد که در حق دشمنان ایشان فرموده اند که خدا ذلیل میکند ایشان را و در خبر
دیگر دارد در حق اهل قم که خدا و ملائکه ... خبر دیگر دارد که ظلم کننده به
اهل قم خدا کار را خراب میکند آنها را امثال ... گداخته میشود و خبر دیگر دارد که
اهل قم حجت میباشند بر جمیع اهل مغرب و مشرق و حجت بر خلایق میباشند و در حدیث
دیگر دارد که اهل قم قائمین مقام الحجة می باشند و در حدیث دیگر دارد که اهل قم
دوستان و شیعیان ما میباشند و در حدیث دیگر دارد که حضرت امیر و حضرت صادق
فرمودند سلام الله علی اهل قم و در حدیث دیگر اولیاء ما و محبوب ما دارد و در حدیث
دیگر دارد که خدا توفیق داده باهل قم و تایید نموده ایشان را و در حدیث دیگر دارد که
اهل قم از ما هستند و ما از ایشانیم و خبر دیگر دارد که پیغمبر فرمود که خدا زینت داده قم
را بعرب و در حدیث دیگر دارد که مصداق این آیه شریفه هستند که خداوند عالم
فرموده حتی اذا جاء وعد اولیهما الخ و در حدیث دیگر وارد شده که حضرت امام رضا
فرمودند باهل قم مرحبا بشما شما شیعیان ما میباشید حقا و شما زیارت قبر مرا خواهید کرد
و در حدیث دیگر دارد که رسول اکرم فرمودند که اشعریان از منند و من از ایشانم
و در حدیث دیگر دارد که امروزش از برای اهل قم و ابد میباشد بجهة زیارت کردن
انها حضرت امام رضا را و در حدیث دیگر دارد که اهل قم انصار ما میباشند و در حدیث
دیگر دارد که دری از بهشت مخصوص اهل قم است و در حدیث دیگر سه در از بهشت مخصوص
باینها است و در حدیث دیگر دارد که اهل قم خیار شیعتنا من سایر البلاد
رحمهم الله تعالی و لایتنا فی طینتهم و در حدیث دیگر دارد که در حق اینها که
اهلبیت النجباء هستند چنانکه در فصل سیم در فضیلت عمران بن عبد الله قمی خواهد آمد

دارد

حمی الله

و در حدیث دیگر وارد است در حق اینها قوم النقباء و در حدیث دیگر وارد است لولا القمیون لضاع
الدین و در حدیث دیگر وارد است که امام فرمود اهل قم انصار ما میباشند نور مشعشع
شیعه در زمان توقیعی که حضرت امام حسن عسکری بسوی اهل قم و
اهل آبه فرستادند و صورت توقیع مبارک همچنانکه در بحار مذکور
است از این قرار است کتب ابو محمد الی قم وآبه ان الله بجوده ورأفته قد منّ على عباده بنبيه
محمد بشيراً ونذيراً ووفقكم لقبول دينه واكرمكم بهدايته وغرس فى قلوب اسلافكم الماضين
رحمة الله عليهم واصلابكم الباقين تولّى كفايتهم وعمّرهم طويلاً فى طاعته حبّ العترة الهادية
فمضى من مضى على وتيرة الصواب ومنهاج الصدق وسبيل الرشاد فوردوا موارد الفائزين
واجتنوا ثمرات ما قدّموا ووجدوا غبّ ما اسلفوا ومنها فلم تزل نيّتنا مستحكمة ونفوسنا
الى طيب آرائكم ساكنة القرابة الراسخة بيننا وبينكم قوية وصية اوصى بها اسلافنا و
اسلافكم وعهد عهد الى شبّاننا ومشايخكم فلم يزل على جملة كاملة من الاعتقاد لما جمعنا
الله عليه من الحال القريبة والرحم الماسّة يقول العالم سلام الله اذ يقول المؤمن اخو المؤمن
لامّه وابيه يعنی نوشت ابو محمد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
بسوی اهل قم و آبه و اهل آبه ایضا مثل اهل قم از شیعیان خالص ائمه اطهارند و آبه نزدیک
ساوه می باشد حضرت توقیعی بسوی اهل این دو شهر نوشتند که مضمونش اینست بدرستیکه
خداوند عالم بجود و رأفت خود منت گذارد بر بندگان خود به پیغمبر خود محمد در حالتیکه
بشارت دهنده و ترساننده می باشد و توفیق داده خداوند عالم شما را از برای قبول نمودن
دین او را و گرامی داشت شما را بسبب هدایت نمودن او شما را و غرس نمودن هدایت را در دلهای
سابقین و پیشینیان شما که رحمت خدا بر ایشان باشد و اصلاب و اعقاب شما که باقی هستند
مباشر شد خداوند عالم کفایت مؤنه ایشان و عمر داد خدا بایشان عمر طولانی که در اطاعت
بودند و یاد دوستی عترت هادیه پس رفتند آنچنان اشخاصیکه گذشتند بر وتیره صواب و حق
و راه صدق و راه ارشاد پس وارد شدند در موارد رستگاران و چیدند میوه های چیزی
را که پیش فرستادند و یافتند فائده آن چیز را که گذرانیده اند در دنیا بجا آوردند از اعمال صالحه و
نیت ما در بارهٔ شما مستحکم باشد و نفوس ما بسوی طیب آراء شما ساکن باشد و قرابت
الراسخه بین ما و شما قوی باشد و این وصیتی است که وصیت کرده شده است بان پیشینیان

ما و پیشینیان شما این عهد نیست که عهد کرده شده است بسوی جوانان شما و مشایخ
شما پس همیشه بر نیکوئی کامل باشید از اعتقاد هر چیزی را که قرار داده خدا ما را
بر او از خصال مرتب و خویشی نزدیک منیر چنانکه پیغمبر صلی الله علیه ذکر کرد مؤمن
برادر مؤمن است بجهت خاطر پدر و مادر انتهی **نور مشعشع دوم**
در بیان حدیثی که دلالت دارد بر اینکه ترویج دین بواسطه
قمیین شده است چنانکه علامه مجلسی ره میفرماید
بحار که روایت شده از ائمه اطهار لولا القمیون لضاع الدین یعنی اگر
قمیین نبودند دین خدا ضایع میشد که واقعاً این یک شرافت بسیار بزرگیست زیرا
انها از ان راه که دین خدا را از همه چیز عزیزتر است در نزد او چیزی که ورد انبیا و رسل
فرستاد از برای ترویج دین خود که انها حجت بودند از جانب خدا بر اهل عالم و آسمان
و زمین بواسطه انها بر پا بود که اگر انها نبودند دین خدا ضایع و باطل میشد و زمین
قرار نمیگرفت پس اهل قم هم در مقام ترویج دین و نشر احکام سید المرسلین خود را
باین مقام رسانیدند که قائم مقام حجت شدند و اخبارهم بر طبق این مضامین در حق
انها گذشت در باب سابق **نور مشعشع سیم در بیان شرافت**
اهل قم است بایه قرانی و حدیث و در بیان اینکه اهل قم
از یاوران حضرت حجت میباشند چنانکه علامه مجلسی ره میفرماید
و روی فی بعض اصحابنا قال کنت عند ابی عبد الله جالسا اذ قرأ هذه الآیة فاذا جاء
وعد اولیهما بعثنا علیکم عبادا لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار و کان وعدا
مفعولا فقلنا جعلنا فداک منهم من هؤلاء فقال ثلث مرات نعم والله اهل قم یعنی
در وقتی که بیاید وعده اولی مبعوث خواهیم کرد بر ایشان بندگان که از برای ما است
که صاحبان بأس شدید و سخت و صاحبان قوت عظیم میباشند که خانهها بخود را خالی
گذارند و جنگ کنند و این وعده که میدهیم خواهد شد راوی عرض کرد فدایت شویم
کیستند ایشان فرمودند قسم بخدا که اهل قم میباشند پس این اشاره میباشد بزمان ظهور
حضرت حجت که یاوران او اهل قم میباشند و ایضاً علامه مجلسی ره میفرماید و عن علی بن
عیسی عن ایوب بن یحیی بن الجندل عن ابی الحسن الاول قال رجل من اهل قم یدعو الناس الی

يجتمع معه قوم كزبر الحديد لا تزلهم الرياح العواصف ولا يملون من الحرب ولا يجبنون
وعلى الله يتوكلون والعاقبة للمتقين ونيز روايت شده از ابو الحسن الاول که فرمود
مردی از اهل قم مردم را بسوی حق جمع میکند و جمع میشوند [illegible] قومی مثل پاره های آهن
میباشند [illegible] که ایشان را بادهای تند [illegible]
از جای خود نمیتوانند [illegible] و بر خدا توکل میکنند و عاقبت از برای پرهیزکاران است
این ظاهر ترجمه این حدیث است [illegible] لیکن مناسب توجیه [illegible] بر طریقی که نموده
دلالت [illegible] بر زمان [illegible] و در آن زمان از اهل قم میباشند
عبارت [illegible]
از مردم [illegible] و در آن وقت و در آن زمان
[illegible] ایشان هم چون پارههای آهن بود پادشاهی چند
ایشان را [illegible] نکنند و بازنایستند و بد دل نشوند
و [illegible] والعاقبة للمتقين [illegible] خلاف ظاهر
این حدیث میباشد و [illegible] در باب سابق گذشت که مضمون بعضی از آنها
که اهل قم اصحاب [illegible] حیث [illegible] و جد و جده و عم و عمه
[illegible] دیگر اهل قم انصار قائم و خواننده [illegible] میباشند و در حدیث دیگر
[illegible] که قم را قم گویند بسبب آنکه اهل آن [illegible] اجتماع میکنند با قائم آل محمد و یاری میکنند
او را و ایستادگی دارند در یاری کردن آن حضرت پس از این اخبار چنین مستفاد
میشود که اهل قم [illegible] بلدان در بودن آنها [illegible] آن حضرت
و هم [illegible] مستفاد میشود از اخبار دیگر [illegible] بیشمار [illegible]
[illegible] که [illegible] وقت [illegible] حضرت [illegible] کرده [illegible] زیاده
بلدان دیگر میباشند که از قم بیست و پنج نفر میباشند که [illegible] از آنها [illegible]
باشد و [illegible] از اطراف قم است پس سزاوار آنست که اهل قم [illegible]
باشند که هر روز بعد از نماز صبح [illegible] تجدید عهد با آن حضرت نمایند هم چنانکه [illegible]
[illegible] شیعیان آن حضرت [illegible] مستحب است [illegible] در علامه
مجلسی [illegible] در کتاب زاد المعاد [illegible] که [illegible] در کتاب تحفة الزائر [illegible]

در این مقام زیارت مختصری با بجا آوردن عهد امامت و ولایت آنحضرت ادعیه ایم که
تمام مؤمنین را سزاوار است با آن نمایند و از برکات هدایات آنحضرت بهره مند گردند سید ابن
طاوس ره ذکر کرده که مستحب است هر روز بعد از نماز صبح حضرت صاحب الامر را
باین زیارت کند بسم الله الرحمن الرحیم اللهم بلغ
مولای صاحب الزمان صلوات الله علیه عن جمیع المؤمنین والمؤمنات
فی مشارق الارض ومغاربها وبرها وبحرها وسهلها وجبلها حیهم و
میتهم وعن والدی وولدی وعنی من الصلوات والتحیات زنة عرش الله
ومداد کلماته ومنتهی رضاه وعدد ما احصیه کتابه واحاط به علمه اللهم
انی اجدد له فی هذا الیوم وفی کل یوم عهدا وعقدا وبیعة له فی رقبتی اللهم کما
شرفتنی بهذا التشریف وفضلتنی بهذه الفضیلة وخصصتنی بهذه النعمة
فصل علی مولای وسیدی صاحب الزمان واجعلنی من انصاره واشیاعه
والذابین عنه واجعلنی من المستشهدین بین یدیه طائعا غیر مکره فی الصف
الذی نعت اهله فی کتابک فقلت صفا کانهم بنیان مرصوص علی طاعتک
وطاعة رسولک وآله علیهم السلام اللهم هذه بیعة له فی عنقی الی یوم القیمة
مترجم سزاوار است برای اهل قم که اهتمام داشته باشند باین عهدنامه که هر کس
چهل صباح بخواند خدا او را از یاوران حضرت قائم گرداند که خواندن اهل قم
این دعا را بیشتر موجب شدن امیدوار شوند در تحصیل آنها اگر خدا و دعا را انها را از زندگی کرد از
وادیان آنحضرت قرار دهد این عهدنامه بطریقی که علامه مجلسی ره در کتاب زاد المعاد
ذکر کرده است قرار است بسند معتبر از حضرت صادق منقول است که هر که
چهل صباح این عهدنامه را بخواند از یاوران قائم باشد و اگر پیش از ظهور آنحضرت بمیرد
خدا او را از قبر بیرون آورد که در خدمت آنحضرت باشد و حق تعالی بعدد هر کلمه هزار حسنه
او را کرامت فرماید و هزار گناه از او محو کند و آن عهد این است اللهم رب النور العظیم
ورب الکرسی الرفیع ورب البحر المسجور ومنزل التوریة والانجیل والزبور ورب
الظل والحرور ومنزل القرآن العظیم ورب الملائکة المقربین والانبیاء والمرسلین
اللهم انی اسألک بوجهک الکریم وبنور وجهک المنیر وملکک القدیم یا حی

یا حی یا قیوم اسألك باسمك الذی اشرقت به السموات والارضون وباسمك
الذی یصلح به الاولون والآخرون یا حیا قبل کل حی ویا حیا بعد کل حی و
یا حیا حین لا حی یا محیی الموتی وممیت الاحیاء یا حی لا اله الا انت اللهم بلغ مولانا
الامام الهادی المهدی القائم بامرك صلوات الله علیه وعلی آبائه الطاهرین
عن جمیع المؤمنین والمؤمنات فی مشارق الارض ومغاربها سهلها وجبلها وبر
ها وبحرها وعنی وعن والدی وولدی واخوانی الصلوات زنة عرش الله و
مداد کلماته وما احصاه علمه واحاط به کتابه اللهم انی اجدد له فی صبیحة
یومی هذا وما عشت من ایامی عهدا وعقدا وبیعة له فی عنقی لا احول عنها ولا
ازول ابدا اللهم اجعلنی من انصاره واعوانه والذابین عنه والمسارعین الیه فی
قضاء حوائجه والممتثلین لاوامره والمحامین عنه والسابقین الی ارادته والمستشهدین
بین یدیه اللهم ان حال بینی وبینه الموت الذی جعلته علی عبادك حتما فاخرجنی من
قبری مؤتزرا کفنی شاهرا سیفی مجردا قناتی ملبیا دعوة الداعی فی الحاضر والباد
اللهم ارنی الطلعة الرشیدة والغرة الحمیدة واکحل ناظری بنظرة منی الیه وعجل
فرجه وسهل مخرجه واوسع منهجه واسلك بی محجته وانفذ امره واشدد ازره
واعمر اللهم به بلادك واحی به عبادك فانك قلت وقولك الحق ظهر الفساد فی البر والبحر
بما کسبت ایدی الناس فاظهر اللهم لنا ولیك وابن بنت نبیك المسمی باسم رسولك حتی لا یظفر
بشیء من الباطل الا مزقه ویحق الحق ویحققه واجعله اللهم مفزعا للمظلوم عبادك
وناصرا لمن لا یجد له ناصرا غیرك ومجددا لما عطل من احکام کتابك ومشیدا لما
ورد من اعلام دینك وسنن نبیك صلعم برؤیته ومن تبعه علی دعوته وارحم
استکانتنا بعده اللهم اکشف هذه الغمة عن الامة بحضوره وعجل لنا ظهوره انهم یرونه
بعیدا ونریه قریبا برحمتك یا ارحم الراحمین پس سه مرتبه دست بر ران
خود میزنی و در هر مرتبه میگوئی العجل یا مولای یا صاحب الزمان صه
نور مشعشع در ذکر سیصد و سیزده نفری که از اصحاب حضرت حجت میباشند
که اسم های یاوران مختصر که از اهل قم میباشند همچنانکه در حدیقه مذکور است
از این قرار است که ... تن از پیغمبران عیسی بن مریم و ادریس نبی و خضر و الیاس و ... تن

ازفرزندان حسن بن علی علیه السلام و دوازده تن از کوفه و ابا عبدالله الحسین علیه السلام و چهار تن از مکه معظمه
مثل آن از بیت المقدس و دو تن از شام و مثل آن از یمن و سه نفر از آذربایجان و مانند آن از ارمنیه
عروه و سه تن از بنی جهینه و دو کس از بنی تمیم و دو نفر از بنی اسد و هفت نفر از بغداد و چهار کس از اولاد
عقیل و مثل آن از واسط و هفت تن از بصره و مثل آن از کوهستان و چهار تن از ناحیه بصره و چهار
تن از خوزستان و مثل آن از جرجان و مانند آن از ری و ۱۲ تن از دیه قم و ۳۱ تن از نواحی
قم و یکتن از اصفهان و چهار تن از کرمان و یک کس از مکران و سه تن از موالی و سه تن از مرو
۵ نفر از هندوستان و ۴ از غزنین و ۳ از ماوراء النهر و ۳ از حبشه و ۱۲ تن از کوفه و ۴ تن از
نیشابور و ۱۲ نفر از سبزوار و ۷ نفر از طوس و ۳ از دامغان و ۴ تن از خاور و ۵ نفر از کوه
پایه و ۴ نفر از مصر و ۲ نفر از شیراز و ۲ نفر از طبرستان و ۳ از حلب و ۴ از کوس که این جمله
سیصد و سیزده نفر باشند انتهی **و در کتاب نور الانوار اسمهای اصحاب حضرت**
حجت را ذکر میکند پس مناسب دانستکه درانیمقام اسم های حضرت حجت را که از اهل قم
میباشند ذکر کنیم چنانچه در کتاب نور الانوار مذکور است که در کتاب غایة المرام از ابو بصیر
منقول است که او گفت خدمت حضرت صادق ع رسیدم و سوال نمودم از انجناب از احوال اصحاب
جناب قائم ع پس حضرت اسمهای ایشانرا بخصوص بیان فرمود باین تفصیل من جمله ان
برادر فرشهر یکی غسان پسر محمد غسان ۲ علی پسر احمد ۳ عمران پسر خالد ۴ سهل پسر
عبدالعظیم پسر عبدالله ۵ حسکه پسر هاشم ۶ احوص پسر محمد ۸ بلبل پسر مالک ۹ موسی
پسر عمران پسر احمد ۱۰ عباس پسر نوح ۱۱ جریر پسر لشبی ۱۲ مروان پسر علا ۱۳ صفی پسر اسحق
۱۴ کامل پسر هشام ۱۵ محمد پسر اسمعیل ۱۶ نعیم پسر طریف ۱۷ اسعد پسر طلحه ۱۸ جعفر
پسر احمد پسر جریر **نور مشعشع پنجم در بیان آنکه فضیلت قم و**
کسب زیارت نمونه از آنها حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام است
چنانچه علامه مجلسی در بحار منقول از عیون عن تمیم بن عبدالله
عن ابیه عن احمد بن علی الانصاری عن ابی الصلت الهروی قال کنت عند الرضا
اذ دخل قوم من اهل قم فسلموا علیه فقربهم ثم قال لهم مرحبا بکم واهلا وانتم شیعتنا حقا
فسیأتی علیکم یوما تزورون تربتی بطوس الا فمن زارنی و هو علی غسل خرج من ذنوبه
کیوم ولدته امه یعنی ابو الصلت هروی گوید بودم در نزد حضرت امام رضا پس داخل شدند

این بزرگوار طایفه از اهل قم پیش سلام کردند بر آنحضرت پس حضرت جواب سلام ایشانرا
داد و نزدیک خود نشانید و فرمود بایشان مرحبا بشما و اهلا پس شما شیعیان ما
میباشید حقا پس بیاید و زود بود که زیارت نمائید فلان روز تربت مرا در طوس
پس کسیکه زیارت کند مرا و حال آنکه او با غسل باشد بیرون میاید از گناهان مثل
روزیکه از مادر متولد شده باشد و منه عن محمد بن احمد بن السنانی عن محمد بن
جعفر الاسدی عن سهل بن زیاد عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی قال سمعت
علی بن محمد العسکری یقول اهل قم و اهل آبه مغفور لهم لزیارتهم لجدی علی بن موسی
الرضا ع بطوس الا و من زاره فاصابه فی طریقه قطرة من السماء حرم الله جسده علی النار
یعنی حضرت عبد العظیم فرمودند شنیدم از حضرت امام علی الهادی که اهل قم و
اهل آبه مغفور شد از برای آنها هست بجهت زیارت کردن جدم علی بن موسی الرضا بطوس
پس سبب تخصیص دادن امام اهل این دو شهر را آنستکه در آن زمان در ایران
اهل همین دو شهر شیعیان خالص بودند کسیکه زیارت کند و او را برسد در راه
زیارت قطره از آسمان حرام میکند خداوند عالم بدن او را با آتش آگاه باش مقصود آنستکه هر که
که بر او وارد نباید بداند که بی اجر میباشد و اندوه و معرفت کامل باید زیارت کند که
باندازه معرفت ثواب میدهند مولف گوید شخصی را دیدم دیوانه شده بود و
حال آنکه در سابق دیده بودم او را که عاقل بود و چنین نقل کردند که پولی داشت رفت
بزیارت حضرت رضا ع و در بین راه گفته بود کاش این پولها را خرج زراعت میکردم
و مداخلی کرده بودم و پشیمانی میکرد که چرا پولها را در راه زیارت آنحضرت خرج کردم لهذا
در همان بین راه دیوانه شد و هر چه معالجه نمودند ثمری نبخشید و تا بحال بهمان حالت
باقیست و معلوم استکسیکه معرفتش نقد باشد نه اینکه همانست نور مشع
شعشع در بیان آنکه اهل قم انصار ائمه میباشند
چنانچه علامه مجلسی در بحار ره نقل فرموده عن یعقوب بن یزید عن
محمد بن ابی عمیر عن جمیل بن دراج عن زرارة بن اعین عن الصادق ع قال اهل خراسان
اعلامنا و اهل قم انصارنا و اهل کوفه اوتادنا و اهل هذا السواد منا و نحن منهم یعنی
حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند اهل خراسان اعلام ما میباشند و اهل

بیان حالات حضرت عبد العظیم بن عبد الله بن علی بن حسن بن زید بن حسن

انصار ما میباشند واهل کوفه اوتاد ما میباشند [illegible]

و از ایشان نور مشعشع هفتم [illegible]

[illegible] از برای اهل قم [illegible] چنانچه علامه [illegible]

در [illegible] بحار الانوار [illegible] فرمایند عن علی [illegible] علی بن محمد بن لوط [illegible]

بن یحیی بیاع النسابوری قال کنت [illegible] خدمة [illegible] دو [illegible]

الی الهادی [illegible] قال رضی الله عنه [illegible] ان للجنة [illegible]

منها لاهل قم فطوبی لشیعتنا من بین سائر [illegible]

یعنی راوی میگوید [illegible] خدمت حضرت ابی الحسن [illegible] در ری [illegible]

با اهل قم و میان ایشان بحضرت [illegible] حضرت [illegible]

و [illegible] بدرستیکه از برای بهشت هشت در میباشد و یکی از آنها از برای اهل

قم میباشد و ایشان از خوبان و برگزیدگان شیعیان ما میباشند [illegible]

عالم [illegible] ولایت [illegible] طینت ایشان [illegible]

دیگر گذشت که [illegible] فتح [illegible] بابی از ابواب بهشت [illegible] گشوده شده

قم دری از درهای بهشت [illegible] خلایق عالمین [illegible]

زیرا [illegible] از این زمین قم [illegible] مدفن اخیار مؤمنین [illegible]

[illegible] این خاک را ببین بوی بهشت [illegible]

چنانچه [illegible] و در خبر دیگر [illegible] و ذکر [illegible]

[illegible] فرمودند که کوفه [illegible] بهشت [illegible] یعنی قم کوفه

[illegible] بدرستیکه از برای بهشت [illegible] از آنها یکی قم میباشد و

روایت دیگر فی البحار ایضا عن سعد عن احمد بن عیسی [illegible] عن ابو

اسحق [illegible] النیشابوری عن واسط بن سلیمان عن ابو الحسن الرضا ع قال للجنة

ثمانیة ابواب ولاهل قم واحد منها فطوبی لهم ثم طوبی لهم یعنی حضرت امام رضا ع

فرمودند بدرستیکه از برای بهشت هشت در میباشد و از برای اهل قم یکی از آن در

ها میباشد یعنی یکی از آن درها مخصوص اهل قم است حضرت میفرمایند مرتبه فطوبی

لهم پس خوشا حال اهل قم باین کرامت و شرافتی که از برای ایشان میباشد از لطف حق

شرافت این خاک را ببین [illegible] گشوده میشود از خانه هشتمین بوی بهشت

مروید اراز مرغوب قم نور مشعشع هشتم در بیان دعای حضرت امیر ع و حضرت امام جعفر صادق ع برای اهل قم و مدح نمودن ایشان اهل قم را همچنانکه قاضی نور الله در مجالس المؤمنین

میفرماید و از حضرت امیر المؤمنین روایتیست که فرمود سلام الله علی اهل قم

رحمة الله علی اهل قم سقی الله بلادهم الغیث و ینزل علیهم البرکات و یبدل الله سیئاتهم

حسنات هم اهل رکوع و سجود و قیام و صیام هم الفقهاء العلماء الفهماء هم

اهل الدین و الولایة و حسن العبادة صلوات الله علیهم و برکاته یعنی امیر المؤمنین ع

فرمودند سلام خدا بر اهل قم باشد و رحمت خدا بر ایشان سیراب کرداند خدا بلاد

ایشان را از آب باران و نازل بکرداند خدا بر ایشان برکات را پس بدل کند خدا

گناهان ایشان را بحسنات ایشان اهل رکوع و سجود میباشند و اهل قیام و روزه

میباشند ایشان فقها و علما و فهما میباشند ایشان اهل دین و ولایت و عبادت

و عبادت را نیکو بجا آورند صلوات خدا بر ایشان باشد و حضرت امام

جعفر صادق ع در حق اهل قم باین مضمون دعا فرمود سلام الله علی اهل قم

الی آخر حدیث که در باب هشتم در نور شانزدهم گذشت پس اگر گفته شود بنا بر

مقتضای دعای امام در حق اهل قم بایستی همیشه اوقات این بلده طیبه قم با برکت

باشد و اهلش در رفاهیت باشند و کسبها و زراعتها همیشه با برکت باشد

و هر که افزون زراعتها و اراضی دنیا آید و حال آنکه این طریق نیست بلکه بسیار از

اوقات آثار بی برکتی در قم ظاهر است و در دعا که بمقتضای دعای امام که فرمود

سقی الله بلادهم الغیث بایستی وقت احتیاج ایشان بباران رحمت مستغنی

باشد بلده طیبه قم از باران و حال آنکه در بعضی از سالها شده در بعضی اگر باران نیامده

حتی آنکه مؤمنین و اخیار بلده قم در بعضی اوقات رفتند و دعا با باران از برای طلب

باران و دعای آنها مستجاب نشده اما جواب آنست که دعای امام ع از قبیل مقتضی

است و مقتضی وقتی اثر کند که مانعی نباشد لکن الحال موانع زیاد است و از آخر حدیث

چنین مستفاد میشود که در زمان حضرت صادق ع اوصاف حمیده در اهل قم

موجود بوده و موانع مفقود پس لابد مقتضی اثر خود را نموده در آن از منه سابقه

پس چگونه مقتضی اثر خود را نماید در این از منه که دیگر اما خبر داد به حضرت صادق

با وجود موانع کثیره

امیر عمر از اوصاف حمیده اهل قم بطریق تجربه بوده زیرا که از تواریخ چنین مستفاد
میشود که طایفه عرب در سنه [illegible] امدند بقم و سبب آبادی قم شدند و ساکن شدند و قم
را شهر نمودند اما در عهد حضرت امام جعفر صادق ع این بلد [illegible] مملو بوده از
روات و علما چنانچه محدث معاصر خود حاجی میرزا حسین نوری میفرماید در خاتمه مستدرک
خود که طایفه جلیله اشعریین که سبب آبادی قم شدند و در میان ایشان از عهد حضرت
امام جعفر صادق ع تا نزدیک بعصر شیخ طوسی در هر طبقه از ثقات از علما و روات
و محدثین و مولفین و مصنفین و صاحبان مقامات عالیه بودند که سبب حیرت [illegible]
و کمتر کتاب حدیثی است که در صفحات ان از روات اشعریین نباشد انتهی کلامه [illegible]
را ببلیت مقامی رسانیدند که حجت بر اهل مغرب و مشرق شدند و قائم مقام حجت گردیدند
چونکه از برای اوصاف حمیده مذکوره در روایت بودند امام فرمودند سلام الله علی
اهل قم باقی دعائی که در حق انها نمودند تا انکه ان دعاها شامل حال هر نسل [illegible]
[illegible] بوده تا بعضی باشد و حال انکه در روایت وارد شده که حضرت امام جعفر صادق ع
رفیقی داشتند تا یکروزی ان شخص بغلام خود گفت یا ابن فاعله حضرت با او تغیر نموده
که چرا بغلام خود این فحش را دادی عرض کرد عقد و نکاحی نیست میان انها حضرت فرمودند
مگر نه چنانست که تو میدانی بلکه از برای هر طایفه عقد و نکاحیست دیگر حضرت با او
رفاقت نکردند پس هر گاه حبس باران شود کشف میکند از اینکه معصیتی اجر کرده
حبس باران است زیاد واقع شده تا انکه این حقیر را بخاطر دارم در سالی حبس باران شد
در قم اهل قم و اخیار و علما بطلب باران رفتند دعای انها بهدف اجابت نرسید و اما
باعث بی برکتی در قم اگر بخواهم ذکر کنم موقوف است بذکر یک مقدمه و ان مقدمه از
الستنه نقل میکنند که گنجشک نری با ماده خود میگفت اگر بخواهم تخت
حضرت سلیمان را در هم بشکنم میتوانم حضرت مطلع شدند گنجشک را نزد خود طلبید
و فرمودند چه گونه میتوانی که تخت مرا در هم بشکنی عرض کرد نرها نزد ماده خود از این حرفها
زیاد میزنند لکن اگر بخواهم میتوانم حضرت فرمودند چه میکنی عرض کرد میروم و قطره ای
خالص [illegible] بمنقار خود بر میدارم و در میان تخت و سریر تو میریزم تا ویران شود [illegible]
میشود [illegible] باعث بی برکتی است [illegible] در مال و [illegible]

خصیصه ملکیه و علامه مجلسی در بحار میفرماید که اهل قم وقف مینمودند مزارع و عقارات کثیره برائمه خود پس معلوم میشود که باعث بی برکتی قم همین مطلب میباشد والله العالم بحقایق الامور **نوزدهم مشعر بر بیان بعضی از مفاخر و فضایل اهل قم چنانکه علامه مجلسی در بحار**

فرماید بعضی از مفاخر و فضایل اهل قم اینستکه ائمه اطهار اکرام مینمودند جماعتی از اهل قم را بهدیه ها و تحفه ها و کفن دادن ایشانرا مثل ابی جریر که زکریا بن ادریس باشد و زکریا بن ادم و عیسی بن عبدالله بن سعد و غیر ایشان که بطول داده میشود کلام بذکر این ها و سرایت دادند ائمه اطهار بعض از ایشانرا با انگشتر دادن و خلعت دادن انتهی و دیگر از مفاخر اهل قم اینستکه علامه مجلسی میفرماید که اهل قم اول اشخاصی بودند که خمس مال خود را برای ائمه خود فرستادند و دیگر اینکه مزارع و عقارات وقف بر ائمه مینمودند و دیگر اینکه اظهار تشیع مینمودند در غیبت عنید بودند و حاکم سنی را در شهر راه نمیدادند چنانکه علامه **مجلسی در حق الیقین این نوع حکایت میکند** و قطب در خرایج از حسن مسترق روایت میکند که گفت روزی در مجلس حسن بن عبدالله بن حمدان ناصرالدوله بودم در انجا سخن از ناحیه حضرت صاحب و غیبت آنحضرت مذکور شد و من استهزا میکردم باین سخنان در انحال عموی من حسین داخل مجلس شد من باز همان سخنان را میگفتم گفت ای فرزند من نیز این اعتقاد را داشتم در این باب تا اینکه حکومت قم را بمن دادند در وقتی که اهل قم بر خلیفه عاصی شده بودند و هر حاکمیکه میرفت او را میکشتند و اطاعت نمیکردند پس لشکری بمن دادند و بسوی قم فرستادند چون بناحیه رسیدم بشکار رفتم شکاری از پیش من بدر رفت و من از پی آن رفتم و بسیار دور رفتم تا بنهری رسیدم در میان نهر روان شدم و هرچند میرفتم وسعت نهر بیشتر میشد در انحال سواری پیدا شد با اسب اشهبی سوار بود و عمامه خز سبزی بر سر داشت بغیر چشمانش دیگر از او نمینمود و دو موزه سرخ بر پا داشت بمن گفت ای حسین و مرا امیر نگفت و بکنیت نیز یاد نکرد بلکه از روی تحقیر نام مرا برد چرا عیب میکنی و سبک میشماری ناحیه ما را و چرا خمس مال را باصحاب و نواب ما نمیدهی و من مرد صاحب وقار شجاعی بودم که از چیزی نمیترسیدم از سخن او بلرزیدم و گفتم بلی ای سید من آنچه فرمودید گفت چون

حضرت صاحب [illegible]

برسیدم بان موضع که متوجه آن گردیدم باسانی و بدون مشقت و چون داخل شهر
شوی و کسب کنی آنچه کسب کنی خمس آن را بستم نقش برسان گفتم شنیدم و اطاعت
میکنم گفت برو و عنان اسب خود را اگر بگذار و روانه شد و از نظر من غایب شد و ندانستم
بکجا رفت و از جانب راست و چپ و از پیش او طلب کردم نیافتم ترس و رعب من
زیاده شد برگشتم بسوی عسکر خود و این حکایت را انقل نکردم و فراموش کردم از خاطر
خود و چون بشهر قم رسیدم گمان داشتم که جنگ خواهم کرد با اهل قم بسوی من بیرون آمدند
و گفتند هر کس مخالف ما بود در مذهب ... ما میامد ... و محاربه میکردیم و چون
تو از ما و بسوی ما آمدی میان ما و تو مخالفت نیست داخل شهر شو و تدبیر شهر بطور
نحو که خواهی بکن مدتی در قم ماندم و اموال زیاد زیاده از آنچه توقع داشتم جمع کردم
پس امرای خلیفه بر من و کثرت اموال من حسد بردند و حقد من نزد خلیفه کردند
تا آنکه مرا عزل کرد پس برگشتم بسوی بغداد و اول بخانه خلیفه رفتم و بر او سلام کردم
بعد بخانه خود برگشتم و مردم بدیدن من میامدند در این حال محمد بن عثمان عمری
آمد و از همه مردم گذشت و بروی مسند من نشست و بر پشتی من تکیه کرد و من
از این حرکت او بسیار بخشم آمدم و پیوسته مردم میامدند و میرفتند و او نشسته بود و
حرکت نمیکرد و عتاب باعث خشم من بر او زیاده میشد چون مجلس منقضی شد بنزدیک
من آمد گفت میان من و تو سری هست بشنو گفتم بگو گفت صاحب اسب اشهب میگوید
که ما وفا بوعده خود کردیم پس آن قصه بیادم آمد و لرزیدم گفتم میشنوم و اطاعت
میکنم و بجان منت دارم پس برخاستم و دستش را گرفتم و باندرون بردم و در خزینه
خود را گشودم و خمس همه را تسلیم کردم و بعضی را که فراموش کرده بودم او بیاد من آورد و
خمسش را گرفت و بعد از آن من در امر صاحب شک نکردم پس ابو طاهر
گفت تا من این قصه را از عم خود شنیدم شک نکردم و ریب از من زایل شد و یقین
کردم امر آن حضرت را **و دیگر از مفاخر اینها** آنکه جبه حضرت رضا علیه السلام را که
بدعبل خزاعی عطا فرموده بود اشرفی خریدند چنانکه در مجالس المؤمنین این حکایت بر
این مذکور است **از جمله** در کتاب کشف الغمه از دعبل نقل نموده که چون قصیده
موسوم بمدارس آیات را نظم نمودم قصد آن کردم که بخدمت حضرت ابو الحسن

علی بن موسی الرضا علیه السلام بخراسان بردم این قصیده را بعرض ایشان برسانم پس چون
بخراسان بخدمت آنحضرت مشرف شدم آن قصیده را برای ایشان خواندم تحسین بسیار
نمودند و فرمودند که تا من امر نکنم این قصیده را برای کسی مخوان تا آنکه خبر آمدن بمأمون
رسید و مرا نزد خود طلبید خبر بما رسید آنگاه گفت که قصیده مدارس آیات را
برای من بخوان من انکار معرفت آن کردم پس یکی از خادمان گفت که حضرت امام رضا
را طلب نماید بعد از ساعتی حضرت تشریف فرمودند مأمون با آنحضرت گفت که از دعبل
استدعا نمودیم که قصیده مدارس آیات را برای ما بخواند انکار معرفت آن نمود آنحضرت
با او فرمودند که ای دعبل آن قصیده را بخوان پس بخواندم آنرا و مأمون تحسین
بسیار نمود و پنجاه هزار درهم بمن داد و حضرت امام رضا نیز آن مبلغ انعام فرمود پس
با آنحضرت گفتم که توقع آن داشتم که از جامهای بدن مبارک خود جامه بمن کرم نمائی که آنرا در
وقت مردن کفن نمایم فرمودند چنین کنم و جامه بمن بخشیدند که خود آنرا استعمال نموده
بودند و منشفه لطیفه نیز شفقت فرمودند و فرمودند که این را نگاه دار که به برکت آن
مصون و محفوظ خواهی بود بعد از آن فضل بن سهل ذو الریاستین که وزیر مأمون
بود صله بمن داد و اسب ترکی با یراق بمن فرستاد چون سفر نمودم بواسطه معاودت عراق
در راه هم جلوه گر بود در اثنای راه بعضی از قطاع الطریق بر ما بیرون آمدند مرا و رفیقان مرا
غارت کردند چنانکه بر بدن من غیر از پیراهنی نگذاشتند و من تأسفی از هیچ چیزی از اسباب
خود نخوردم الا بر آن منشفه و جامه که حضرت بمن انعام فرموده بودند و تفکر
کردم در آن سخنی که بمن گفته بودند که این جامه و منشفه را حفظ کن که به برکت آن محفوظ
خواهی بود که ناگاه یکی از گروه حرامیان را دیدم که بر اسب که فضل بن سهل بمن داده بود سوار شده
بود نزد رفیقان آمد و این مصرع شعر بخواند ع مدارس آیات خلت من تلاوة و بگریه
افتاد چون من این حالت را از او مشاهده کردم تعجب کردم که در میان دزدان شخص شیعی دیدم
و بنا بر این طمع در استرداد جامه و منشفه حضرت امام کردم با آن شخص گفتم که ای مخدوم
این قصیده از کیست گفت ترا با این چه کار است گفتم این پرسش سببی دارد که ترا از آن خبر
خواهم کرد گفت این قصیده را شهرت و نسبت صاحبش بیش از آنست که مخفی ماند گفت
این بیت گفت دعبل خزاعی شاعر آل محمد جزاه الله خیرا پس گفتم والله دعبل منم و این

بیان انعام فرمودن حضرت امام رضا علیه السلام دعبل را و صله دادن فضل بن سهل

این قصیده از منست گفت این چه سخن دور از کار است که میگوئی گفتم از اهل قافله تحقیق
نما پس بفرستاد و جمعی را حاضر ساخت و از حال من سؤال کرد همگی گفتند که این دعبل
بن خزاعی است چون مرا یقین دانست که دعبلم گفت جمیع مال اهل قافله را بجهة خاطر تو بخشیدم
آنگاه منادی ندا کرد در میان اصحاب خود تا جمیع اموال ما را دادند و ما را بدرقه کشیدند بمحل
امن رسانیدند و سرّ آنچه حضرت امام بمن خبر داده بود بمن ظاهر شد و جمیع اهل قافله
ببرکت منقبت و جامهٔ آنحضرت مأمون ماندند **و در کتاب عیون اخبار
الرضا مذکور است** که چون دعبل از این ورطه خلاصی یافت بشهر قم رسید
شیعهٔ قم بخدمتش آمدند و التماس خواندن قصیدهٔ مذکوره نمودند دعبل ایشان
را بهمراه خود بمسجد جامع برد و بمنبر رفت و قصیده را برایشان خواند و اهل قم
مال و خلعت بسیار بر او نثار کردند آنگاه چون خبر جبهٔ مبارک آنحضرت که آن را
بدعبل داده بود بگوش اهل قم رسید از او التماس نمودند که آن را بهزار دینار بایشان
بفروشد دعبل از آن امتناع نمود دیگر بار التماس نمودند که پاره از آن را
بایشان بفروشد این نیز را دعبل قبول نیافت و چون دعبل از قم بیرون رفت بعضی از جوانان
رای که در آن نواحی بودند خود را باو رسانیدند و جبه را از او گرفتند دعبل بقم باز
گردید از اهل آنجا التماس نمود که جبه را باو بدهند جوانان از آن امتناع کردند و امنا
امر مشایخ و اکابر بجوز نکردند لاجرم دعبل را گفتند که جبه بدست تو نمی‌آید همان
هزار دینار را بگیر دعبل قبول نکرد آخر چون از آن نومید گردید التماس کرد که پاره
از آن جبه را باو بدهند آنجماعت قبول این معنی نموده پاره از آن جبه را با هزار دینار باو دادند
و دعبل بوطن خود معاودت نمود چون بوطن رسید دید که دزدان خانهٔ او را بالتمام
غارت کرده‌اند چون در وقت از حضرت امام رضا ع صرهٔ مشتمل بر صد دینار نیز باو داده
بود و مضروبه بود بنام آنحضرت دعبل آن را بشیعهٔ عراق هدیه نمود در
عوض هر دینار صد دینار باو دادند چنانچه از آن صره صد هزار دینار بدست آمد
و مقارن این حال چشم جاریهٔ دعبل که محبت عظیم باو داشت درد عظیم پیدا کرد طبیبان
را بر سر او حاضر ساختند چون در چشم او نظر کردند گفتند که چشم راستش معیوب

و ما علاج نمی‌توانیم نمود اما چشم چپ وزا معالجه می‌کنیم و امیدواریم که خوب شود دل
از این سخن غمناک شد و گفت که کلفت بسیار یافت تا آنکه از برای محبت حضرت امام ع را که
همراه داشت او را بیاد آمد دنان که ماء الحیوة جاریه مالید چشم اول شب نعصا بر آن
بست و چون صباح شد به برکت آن بهتر از سابق شد **نور مشعشع دهم**

در بیان دعای اعتنائی که حضرت امام حسن عسکری فرستادند برای اهل قم بجهت دفع ظلم موسی بن بغا که در رجال میرزا و در نقد الرجال میر مصطفی که ترجمه محمد بن محمد بن رواد

الکوفی مذکور است که محمد بن محمد بن رواد گفت حدیث کرد مارا ابوجعفر
محمد بن الحسین بن عبدالله بن سعید الطبری در بغداد که او گفت خبر داد مارا ابرهیم
ابرهیم بن عبدالله بن سعید که او گفت دعائی که روکرد محمد بن بغا بسوی قم بنا کرد ظلم را
با اهل قم و بسیار با اهل قم سخت گذشت و تنگ آمدند از ظلم او در باب سیم
گذشت که موسی بن بغا برج و باروی قم را خراب کرد پس نوشتند این مطلب را بسوی
حضرت امام حسن عسکری ع و از آنحضرت التماس نمودند دعائی برای دفع ظلم
او پس حضرت این دعا را برای اهل قم فرستادند و فرمودند او را در قنوت نماز وتر
بخوانید انتهی و در جلد صلوة در بحار و در مهج الدعوات سید بن طاوس ره
این دعا مذکور است لکن در این دو کتاب مذکور است که این دعائیست که حضرت امام
حسن عسکری از برای اهل قم فرستادند که در قنوت نماز وتر بخوانند پس سزاوار
است که از برای اهل قم هرگاه ظالم بر ایشان مسلط شود بجهت دفع ظلم ایشان این دعا را
در قنوت نماز بخوانند که امید است خداوند عالم که قاصم الجبارین است و داد دهم
و احتیاط آنست که دعا را در قنوت نماز وتر بخوانند چون که این دعا طولانی است
و از حفظ مشکل است خواندنش از رو بخوانند و این دعا از قرار یکه در مهج الدعوات
مذکور است اینست **دعاء فی قنوت و امر اهلها قم بذلک لما شکوا من موسی بن بغا** بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله شکرا لنعمائه واستدعاء لمزیده واستخلاصا له وبه دون غیره وعیاذا
به من کفرانه والالحاد فی عظمته وکبریائه حمد من یعلم ان ما به من نعمائه فمن عنده

بسیار بخوانند دیگر بدارند در قنوت

بتبرو ما مسه من عقوبته فبسوء جناية يده وصلى الله على محمد عبده ور
سوله من خلقه وذريته المؤمنين الى دعوته وآله الطاهرين ولاة امره اللهم
انك ندبت الى فضلك وامرت بدعائك وضمنت الاجابة لعبادك ولم تخيب
من فزع اليك برغبة وقصد اليك بحاجة ولم ترجع يد طالبة صفرا من عطائك
ولا خائبة من نحل هباتك واي راحل رحل اليك فلم يجدك قريبا او وافد وفد
عليك فاقطعته عوائق الرد دونك بل اي محتفر من فضلك لم يمهه فيض جودك
واي مستنبط لمزيدك اكدى دون استماحة سجال عطيتك اللهم وقد قصدت
اليك برغبتي وقرعت باب فضلك يد مسألتي وناجاك بخشوع الاستكانة
قلبي ووجدتك خير شفيع لي اليك وقد علمت ما يحدث من طلبتي قبل ان يخطر
بفكري او يقع في خلدي فصل اللهم دعائي اياك باجابتي واشفع مسألتي
بنجح طلبتي اللهم وقد شملنا زيغ الفتن واستولت علينا غشوة الحيرة وقارعنا
الذل والصغار وحكم علينا غير المأمونين في دينك وابتز امورنا معادن الابن
ممن عطل حكمك وسعى في اتلاف عبادك وافساد بلادك اللهم وقد عاد فيئنا دولة
بعد القسمة وامارتنا غلبة بعد المشورة وعدنا ميراثا بعد الاختيار للامة فاشتريت
الملاهي والمعازف بسهم اليتيم والارملة وحكم في ابشار المؤمنين اهل الذمة وولي
القيام بامورهم فاسق كل قبيلة فلا ذائد يذودهم عن هلكة ولا راع ينظر اليهم بعين
الرحمة ولا ذو شفقة يشبع الكبد الحرى من مسغبة فهم اولو ضرع بدار مضيعة
واسراء مسكنة وحلفاء كآبة وذلة اللهم وقد استحصد زرع الباطل وبلغ نها
يته واستحكم عموده واستجمع طريده وخذرف وليده وبسق فرعه وضرب بجرانه
اللهم فاتح له من الحق يدا حاصدة تصدع قائمه وتهشم سوقه وتجب سنامه و
تجدع مراغمه ليستخفي الباطل بقبح صورته ويظهر الحق بحسن حليته اللهم ولا
تدع للجور دعامة الا قصمتها ولا جنة الا هتكتها ولا كلمة مجتمعة الا فرقتها
ولا سرية ثقل الا خففتها ولا قائمة علو الا حططتها ولا رافعة علم الا نكستها
ولا خضراء الا ابرتها اللهم فكور شمسه وحط نوره واطمس ذكره وارم بالحق
راسه وفض جيوشه وارعب قلوب اهله اللهم ولا تدع منه بقية الا افنيت

ولا بنية الا سويت ولا حلقة الا قصمت ولا سلاح الا كللت ولا حد الا فللت
ولا كراع الا اجتحت ولا حاملة علم الا نكست اللهم وانصر عبادك بعد الالفة
وشتت بعد اجتماع الكلمة ومقنعي الرؤس بعد الظهور على الامة واسفر لنا
عن نهار العدل وارناه سرمدا لا ظلمة فيه ونورا لا شوب معه واهطل علينا
ناشئته وانزل علينا بركته وادل له ممن ناواه وانصره على من عاداه اللهم
اظهر به الحق واصبح به في غسق الظلم وبهم الحيرة اللهم واحي به القلوب الميتة
واجمع به الاهواء المتفرقة والآراء المختلفة واقم به الحدود المعطلة والاحكام
المهملة واشبع به الخماص الساغبة وارح به الابدان اللاغبة المتعبة كما
الهجتنا بذكره واخطرت ببالنا دعاءك له ووفقتنا للدعاء اليه وحياشة اهل
الغفلة عنه واسكنت في قلوبنا محبته والطمع فيه وحسن الظن بك لاقامة
مراسمه اللهم فآت لنا منه على احسن يقين يا محقق الظنون الحسنة ويا مصدق
الآمال المبطئة اللهم اكذب به المتألين عليك فيه واخلف به ظنون القانطين
من رحمتك والآيسين منه اللهم اجعلنا سببا من اسبابه وعلما
من اعلامه ومعقلا من معاقله ونضر وجوهنا بتحليته واكرمنا بنصرته واجعل
فينا خيرا تظهرنا له به ولا تشمت بنا حاسدي النعم والمتربصين بنا حلول الندم
ونزول المثل فقد ترى يا رب براءة ساحتنا وخلو ذرعنا من الاضمار لهم
على احنة والتمني لهم وقوع جائحة وما تنازل من تحصينهم بالعافية وما اضبئوا
لنا من انتهاز الفرصة وطلب الوثوب بنا عند الغفلة اللهم وقد عرفتنا من
انفسنا وبصرتنا من عيوبنا خلالا نخشى ان تقعد بنا عن اشتهار اجابتك
وانت المتفضل على غير المستحقين والمبتدئ بالاحسان غير السائلين فأت
لنا من امرنا على حسب كرمك وجودك وفضلك وامتنانك انك تفعل ما
تشاء وتحكم ما تريد انا اليك راغبون ومن جميع ذنوبنا تائبون اللهم و
الداعي اليك والقائم بالقسط من عبادك الفقير الى رحمتك المحتاج الى
معونتك على طاعتك اذ ابتدأته بنعمتك والبسته اثواب كرامتك والقيت
عليه محبة طاعتك وثبت وطأته في القلوب من محبتك ووفقته

للقيام بما أغمض فيه أهل زمانه من أمرك وجعلته مفزعا لمظلوم عبادك وناصرا لمن
لا يجد له ناصرا غيرك ومجددا لما عطل من أحكام كتابك ومشيدا لما دثر من أعلام
دينك وسنن نبيك عليه وآله سلامك وصلواتك ورحمتك وبركاتك فاجعله اللهم
في حصانة من بأس المعتدين وأشرق به القلوب المختلفة من بغاة الدين وبلغ به
أفضل ما بلغت به القائمين بقسطك من أتباع النبيين اللهم وأذلل به من لم تسهم له
في الرجوع إلى محبتك ومن نصب له العداوة وارم بحجرك الدامغ من أراد التأليب
على دينك بإذلاله وتشتيت أمره واغضب لمن لا ترة له ولا طائلة وعادى الأقربين
والأبعدين فيك منا منك عليه لا منه عليك اللهم فكما نصب نفسه غرضا فيك للأبعدين
وجاد ببذل مهجته لك في الذب عن حريم المؤمنين ورد شر بغاة المرتدين المريبين
حتى أخفي ما كان جهر به من المعاصي وأبدى ما كان نبذه العلماء وراء ظهورهم مما أخذت
ميثاقهم على أن يبينوه للناس ولا يكتموه ودعا إلى إفرادك بالطاعة وألا يجعل لك
شريكا من خلقك يعلو أمره على أمرك مع ما يتجرعه فيك من مرارات الغيظ الجارحة
بحواس القلوب وما يعتوره من الغموم ويفرغ عليه من أحداث الخطوب ويشرق
به من الغصص التي لا تبتلعها الحلوق ولا تحنو عليها الضلوع من نظرة إلى أمر من
أمرك ولا تناله يده بتغييره ورده إلى محبتك فاشدد اللهم أزره بنصرك وأطل باعه
فيما قصر عنه من اطراد الراتعين في حماك وزده في قوته بسطة من تأييدك ولا
توحشنا من أنسه ولا تخترمه دون أمله من الصلاح الفاشي في أهل ملته و
العدل الظاهر في أمته اللهم وشرف بما استعمل به من القيام بأمرك لدى موقف
الحساب مقامه وسر نبيك محمد صلواتك عليه وآله برؤيته ومن تبعه على دعوته
وأجزل له على ما رأيته قائما من أمرك ثوابه وأبن قرب دنوه منك في حياته وارحم
استكانتنا من بعده واستخذاءنا لمن كنا نقمعه به إذ أفقدتنا وجهه وبسطت
أيدي من كنا نبسط أيدينا عليه لنرده عن معصيته وافتراقنا بعد الألفة والا
جتماع تحت ظل كنفه وتلهفنا عند الفوت على ما أقعدتنا عنه من نصرته وطلبنا
من القيام بحق ما لا سبيل لنا إلى رجعته واجعله اللهم في أمن مما يشفق عليه منه و
رد عنه من سهام المكائد ما يوجهه أهل الشنآن إليه وإلى شركائه في أمره ومعاونيه

على طاعة ربه الذين جعلتهم سبل احته وحصنه ومفزعه وانسه الذين سلوا عن الامل والاولاد وجعوا الوطن وعطلوا الوثير من المهاد ورفضوا تجاراتهم واضرّوا بمعايشهم وفقدوا في انديتهم بغير غيبة عن مصرهم وخالوا البعيد ممن عاضدهم على امرهم وقلوا القريب ممن صدّ عن وجهتهم فاسلموا بعد التنابذ والتقاطع في دهرهم وقطعوا الاسباب المتصلة بعاجل حطام الدنيا فاجعلهم اللهم في امن حرزك وظل كنفك وردّ عنهم باس من قصد اليهم بالعداوة من عبادك واجزل لهم على دعوتهم من كفايتك ومعونتك وامدّهم بتاييدك ونصرك وازهق بحقهم باطل من اراد اطفاء نورك اللهم واملا بهم كل افق من الافاق وقطر من الاقطار قسطا وعدلا ومرحمة وفضلا واشكرهم على حسب كرمك وجودك وما مننت به على القائمين بالقسط من عبادك وادّخرت لهم من ثوابك ما يرفع لهم به الدرجات انك تفعل ما تشاء وتحكم ما تريد

فصل دویم در ذکر شرافت طایفهٔ مخصوصی از اهل کرمان طایفهٔ عرب و اشعریین بوده باشند و ذکر حالات ایشان در زمان

جاهلیت و سبب اسلام ایشان در ابتدای بعثت و حدیث جعفر و این فصل مشتمل بر پنج نور مشعشعانی مخفی نماناد که اکثر اهل قم عرب و اهل اشعری بوده‌اند و سبب بنا و عمارت بلدهٔ قم ایشان شدند هم چنانکه گذشت و خلاق عالم گویا ذخیره نموده بود این تربت مقدسهٔ قم را از برای ایشان و این طایفهٔ اشعریین گویند بسبب آنکه سلسلهٔ نسب ایشان منتهی میشود بسوی اشعر که او پدر قبیلهٔ بوده در یمن و او اشعر بن سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان میباشد و بعضی معتقدند منتهی میشود بکهلان بن سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان و ان کهلان برادر اشعر است هم چنانکه در فایدهٔ ثانیه جلد سیم این کتاب بمناسبت ذکر خواهد شد **نور مشعشع اول در بیان حدیثی که دلالت دارد بر اینکه خدای تعالی عالم را زینت قرار داده بعرب هم چنانکه علامهٔ مجلسی ره میفرماید و باسناد** عن عبد الواحد البصری عن ابی وایل عن عبد الله اللیثی عن ثابت السیبانی عن انس بن مالک قال کنت ذات یوم جالسا عند النبی اذ دخل علی بن ابی طالب

فقال علیه السلام یا ابا الحسن ثم اعتنقه وقبل ما بین عینیه وقال یا علی ان الله عز اسمه
عرض ولایتك علی السموات فسبقت الیها السماء السابعة فزینها بالعرش ثم
سبقت الیها السماء الرابعة فزینها بالبیت المعمور ثم سبقت الیها السماء الدنیا
فزینها بالکواکب ثم عرضها علی الارض فسبقت الیها مکة فزینها بالکعبة ثم سبقت
الیها المدینة فزینها بی ثم سبقت الیها الکوفة فزینها بك ثم سبقت الیها قم فزینها
بالعرب وفتح الیه بابا من ابواب الجنة یعنی انس بن مالك میگوید که نزد پیغمبر
نشسته بودیم که داخل شد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب پیغمبر فرمود بیا بسوی
من یا ابا الحسن پس معانقه کرد با او و بوسید میان دو چشم او را و فرمود که یا
علی بدرستیکه خدای عز اسمه عرضه داشت ولایت ترا بر آسمانها پس پیشی گرفت
بسوی ولایت تو آسمان هفتم پس زینت داد خداوند عالم او را بعرش پس پیشی گرفت
بسوی آن ولایت آسمان چهارم پس زینت داد او را به بیت المعمور پس پیشی گرفت بسوی ولایت
تو آسمان دنیا پس زینت داد او را بستارهها پس عرضه نمود ولایت ترا بر زمینها
پس پیشی گرفت بسوی آن ولایت مکه پس زینت داد او را بکعبه پس پیشی گرفت بسوی آن ولایت
مدینه پس زینت داد او را بمن پس پیشی گرفت بسوی آن ولایت کوفه پس زینت داد
او را بتو پس پیشی گرفت بسوی آن ولایت قم پس زینت داد او را بعرب و گشود بسوی قم
دری از درهای بهشت پس چنین معلوم میشود که خداوند عالم زینت نموده این زمین
مطهره را از برای این طایفه از عرب که بیایند در این سرزمین و شهری بنا کنند
پس ملاحظه نما در مقام و مرتبه این طایفه از عرب اشعریین باشند چون زادگان مقام
عبودیت و بندگی خدا بکمرتبه رسانیدند که ثابت بن مطلب را بسید نمودند که معنوا
گفت که شخص شریف پیغمبر انها را ثانی خود و امیر المؤمنین قرار داده است که میفرمایند
مدینه را خدا بمن زینت داد و کوفه را بعلی و قم را بعرب و حضرت رسول
فرمودند الاشعریون منی وانا منهم یعنی حضرت رسول فرمودند اشعریین از
منند و من از ایشان ابیضا در کتاب ترجمهٔ تاریخ قم مذکور است
که رسول خدا فرمودند با شعریین انوقتیکه آمدند بمکه خدمت رسول خدا و صحبت او
را دریافتند رسول ایشان را فرمود که شما از کجا معلوم شد که من پیغمبرم و بدین

شهر خروج کرده‌ام و مردم را بدین اسلام میخوانم اشعریان گفتند که ما در بعضی از
کتب خوانده‌ایم که شما باین بلده طیبه ظهور کنید و خبر مردم را بدین اسلام بخوانید
حضرت رسول فرمودند هداکم الله یعنی خدا هدایت شما را و حضرت فرمودند
دستهای ایشان طعام بود یعنی صاحب کرم و مروت هستند و دستهای ایشان
سلام است یعنی سبقت بسلام میکنند و بهر کس برسند سلام میکنند و
تواضع و خلق و لطف و بزرگی نمایند و دوهای ایشان از یمن نیکو و مبارک می
باشند احساب و انساب ایشان بزرگ و شریف اند هنرها و مفاخر ایشان نیکو
هیچ مسلمانی ایشان را دشمن ندارد و هیچ منافق ایشان را دوست ندارد و
ایضا حضرت رسول فرمودند ایشان کینه نورزند و همیشه از اهل
فتح و ظفر باشند و بر ایشان غلبه نکنند و دجال را نه بینند نه من گویم بلکه
خداوند عالم میفرماید و دیگر فرمود که قبیله ازد و اشعریان شیران
خدا میباشند و کم میخواهند که ایشان بنفسه خوار و ذلیل باشند و خدا قبول
نمیکند مگر رفعت و بلندی ایشان را و دیگر فرمود که من آواز اشعریان
که در شب قرآن میخوانند میدانم و میشنوم و من بآواز قرآن خواندن آنها در
منازل ایشان را میدانم اگرچه من در روز منازل ایشان را ندیده‌ام و هم
چنین ایضا فرموده که با اشعریان وصلت کنید و بایشان دختر بدهید و از ایشان
بخواهید که ایشان هم چه بندهای پشکند نور مشعشع روشنی
ذکر مفاخر و مقام مناقب اشعریین در ایام جاهلیت و در
ایام اسلام آنها و در کتاب ترجمه تاریخ فتح چنین نوشته
که بعضی از مفاخر ایشان در ایام اسلام اول آنکه مالک بن عامر اشعری روز
مدائن اسب را در فرات راند و پیش از همه کس با دیگر مسلمانان بدو اقتدا کردند
هم چنانچه ذکر خواهد شد دیگر آنکه اشعریان در کشتیها نشستند و از بلاد یمن
بطوع و رغبت هجرت کردند و بحضرت آمدند و اسلام آوردند از سر ارادت
و میل اما قریش و دیگران عربها با رسول کافر شدند در اول و چند نوبت
مکر و حیله کردند و رنج و تعب بوجود مبارک آنحضرت رسانیدند و انکار اسلام

وایشان را بسیار ملازم کردند و کاره بودند چنانچه حق تعالی از ایشان طلب خیر میدهند قوله تعالی
حتی ظهر امر الله وهم کارهون یعنی ظاهر شد امر خدا و ایشان کاره بودند ما در شان
اشعریین همین بس که این آیه در مدح ایشان نازل شده که وان تتولوا یستبدل قوما
غیرکم ثم لا یکونوا امثالکم چنانچه صاحب تاریخ قم نقل میکند که این آیه در مدح اشعریین
فرود آمد و حاصل مضمون آیه شریفه آنست که خطاب بکفار است که اگر شما پشت کنید
وایمان نیاورید بدل میکند از شما قومی دیگر غیر از شما باشند که طایفه اشعریین بوده
باشند پس این طایفه اشعریین نمیباشند مثل شما کفار و دیگر از مفاخر
ایشان آنکه مالک بن عامر از جمله مهاجران است که استبا کرده
پیش از نزول این آیه غنیمت قسمت کرد رسول و فرمود یکسهم آن را از برای خدا
بگذار مالک بن عامر عرض کرد حسنی از آن بهر خدا است پس خداوند عالم امضای
قسمت او را کرد و همین آیه فرستاد که واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول
ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل چنانچه صاحب تاریخ قم چنین آورده
و دیگر از مفاخر ایشان فضیلتهایی است که از رسول خدا و ائمه و امیرالمؤمنین
روایت شده درباره ایشان و دیگر آنکه ۲ نفر از پسران سعد بن عبد الله بن
عامر اشعری راوی و اهل حدیث بودند از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق ع و
زیاده از صد نفر از فرزندان سعد بن عبد الله و از فرزندان و از فرزندان
سائب بن مالک و از فرزندان نعیم بن سعد روایت کنند که آن می باشند از دیگر ائمه
و دیگر از مفاخر ایشان حدیث جعفر مشیا که انشا ذکر خواهیم کرد و او در مقام
خود بود مشعشع است در بنیاد ابتدای اسلام اشعریین
و سبب اسلام ایشان همچنانچه در کتاب تاریخ قم مذکور است
که روایت کند هشام بن محمد بن سائب کلبی از ابی سائب مخزومی که او گفت که قبیله
بنی نخع از بنی وائل بن سعد بن اشعر از یمن بن یحیی بود نام آن بت نضر بود آن را بغایت
دوست میداشتند و گوسفندان خود را در حال کشتن روی بدو میکردند چنانچه
شاعر در اینباب شعر گفته حجلت بمالی نبر کالمحرم وما ذبحت نخعان یوما لدی نضر
و خازن و مجاور بت خادم مردی بوده اسم نام ایشان او علی بن از خازن گفت

که ما او از این بت را آهسته شنیدیم که میگفت اقبل نورٌ فاضاء واد بر
قضی المقضا ان خالت ما را ترسانید و با خود گفتم که باید در مکه حادثه واقع شده
و قضیه پدید آمده و از آن بت بار دیگر شنیدیم که میگفت یا ایها الحباء لذا العلی علی
بن امنة النبی یعنی گوید بخدا سوگند که بیرون آمد که پیغمبر در مکه خروج کرد و این شعر
در کتاب ترجمه تاریخ قم مذکور است که این اشعار را بگفت تبعت رسو
الی ان جاء بالهدی فاصبحت بعد الکفر والجحد مسلما و ودعت لذات القداح وقد
اری بها یا بنی ذخوان دهری معرما وخومت شرب الخمر وهی لذیذة مد الدهر حتی
اتقی القبر اعظما فیا راکبا اما عرضت فبلغا علی الناس منی عبد شمس واسلما
وانی الی الیوم دین محمد علی رغم من امسی من الحی مرغما انکما قد نزلتموا سمائی خطم
سیانی الی الاسلام ان الصما ساء خذحتی منکما اذ ظلتما ان الله ذانی الیکم مسلما
در ترجمه تاریخ قم مذکور است که از برای آنها بتی بود و از جوف و شکم آن بت
آوازی شنیدند که رسول خدا بمکه خروج کرده و مالک بن عامر اشعری از دیگر مهاجران
سبقت گرفت بصحبت رسول خدا بسبب آنکه نشانه اسلام و ایمان در دل وی پدید آمده
بود و مالک بن عامر اشعری گوید که مردی از مکه آمد نیا نزد ما و ما را خبر کرد که پیغمبر
بمکه خروج کرده و مردم را باسلام میخواند من تعجب کردم که اسلام چیست و مراد باسلام
چیست چون خواستم که بمکه روم بنزد پیغمبر ص تا ببینم چه میفرماید مردی از بنی عبد
الشمس و اسلم پسران هانی بر سید ند و بمن نیکو اور دند و بدین من حیش نندو مرا
بند کردند و مال فراوانی گرفتند پس من بشتافتم و بنزدیک بت رسیدم و او را بشکستم
و روی براه نهادم آمدم تا بمکه رسیدم و طلب ستودی کردم که بصحبت رسول و سلم
مرا گفتند که رسول ص بیرون نخواهد آمد تا نزا ببینید چون رسول ص از خانه بیرون
آمدند و نظر مبارک او بر من آمد فرمود که تو اشعری نیستی گفتم بلی و بود آیتی فرمودند
که تو مالک اشعری نیستی که پدید تو در حال صحت در اول شب بگفت و چون صبح در
آمد مرده بود گفتم بلی یا رسول الله رسول ص فرمودند که پدید تو مالی بگذاشت و
تو میدانی که در کجا نهاده گفتم بلی یا رسول الله و دیگر فرمود که تا دیدار
کردی از اهل مکه بتو رسید و گفت که در مکه شخصی پیدا شده و مردم را باسلام

می‌خواند چون این را شنیدم تعجب کردم گفتم بلی دیگر فرمود که هر دو عمت مثور سید
وقرا سند نهادند و مجموع مالت را بر داشتند عرض کردم بلی اشهد ان لا اله الا
الله وانك رسول الله **و در روایت دیگر** رسول فرمودند که بگو اشهد ان لا اله
الا الله و انی رسول الله زود باش ای مالك که تو مال خود را کیری و دفینه
پدر را بیرون آری انگه بعد از ان رسول فرمودند که ای مالك برو و سرای تو
دو درخت بید مشك میشنا عرض کردم بلی فرمود میان هر دو درخت را بر نیما
چون بمیان ان برسی بموضع زانشکاف که مال پدرت بجا مدفونست چون مالك
این سخن را شنید این اشعار را بگفت از مکه ببلاد یمن رفت و دفینه پدر را بر داشت
مالك اول کسی بود که از بلاد یمن هجرت نمود و بصحبت پیغمبر رفت بعد از ان هفتاد
مرد اشعری هجرت کردند پس او و هجرت کرد **و در روایت کند ابو یوسف بن**
حرث و او از یوسف بن عبد الله و او از یزید بن هرون و او
از حمید طویل و او از انس بن مالك که رسول خدا صلعم فرمودند که قومی نزد
من ایند که دلهای نرم باشند بعد از ان اشعریان بحضرت رسول صلعم امدند شعر
زنان و رجز گویان شعر غدا نلقی الاحبة محمدا وحزبه و هم از این هر دو روایت یعلی
عبید از عمر و از علا از شهر بن حوشب که ابو عامر اشعری بر رسول صلعم امد رسول صلعم
فرمود که او از خوش اشعریان در حال قران خواندن دلالت بر دعوی حسن و نیکوئی
و اسلام ایشان **و در روایت دیگر اینست که در کتاب تاریخ پیغمبر صلعم از ابو**
یوسف حرث از یحیی بن صغیر و او از بقیة بن ولید و او از عبد الله بن عباس و او
از مسعود که رسول صلعم فرمودند که اشعریان انصار و یاران منند و تازه رویان
و خوب رویان و خوش خوی و خوش بوی هر ابری و قوة دادند ایشان را بسیار
من نیکو باید و مراعات کنید حرمت دارید **نور مشعشع چهارم**
در ذکر حدیث جفنه می باشد چنانکه در کتاب
تاریخ قم مسطور است و مراد از جفنه کاسه ایست که در ان بزرگ
طعام میکذاردند و می خوردند و مشهور در میان ایشان قول جفان کالجواب
روایت کرد مارا ابو عبد الله از عمران بن عبد الله که هم سلام و هم حسین از ابی زیاد

از زیاد

از زیادتها آنکه گفت که رسول فرمود که در این شب نیز دمی خواهند آمد بهترین سوار
و بهترین مردمان پس در آن شب هشت نفر از اشعریان رسیدند و در مسجد به
نشستند و گفتند ابا موسی عبد الله بن قیس را او در میان ایشان کهتر بود
که نزد پیغمبر برود و از آمدن ما خبر دهد تا از برای ما چیزی بفرستد تا بخوریم
پس عبد الله آمد و آید در حجره حضرت رسالت شنید چون بدر حجره رسید این
آیه را شنید که و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و یعلم مستقرها و
مستودعها عبد الله چون این آیه را شنید دیگر سخنی نگفت برگشت و گفت
اکنون مائده و طعام شما بیاید طولی نکشید که دو مرد بیامدند و لاوه کی
داشتند پر از نان و گوشت چنانچه از بسیاری گوشت و نان از آن میان آنها نان
لاوک را نیز را ایشان کنار دو ایشان از آن مائده فایده بر داشتند بعد از آن
پیغمبر از حجره بیرون آمد تا نماز کند او چون رسید آن جماعت را دید فرمود
که ای اشعریان شب شما گفتند بلی یا رسول الله فرمود که چرا خبر نکردید تا از برای شما طعام
گفتند یا رسول الله آنچه ما میخوردیم از طعام مهمانخانه شما بود رسول فرمود مکو برای
شما طعامی آوردند عرض کردند بلی یا رسول الله فرمودند شما مهمان خدائید
و زهری و زید بن ثابت انصاری روایت کنند از عایشه
که او گفت آنچه از مائده اشعریان زیاد آمد ما که زنهای پیغمبر بودیم بر یکدیگر
قسمت کردیم و با آن تبرک و تیمن جستیم و کودکان و بیماران خود را بآن معالجه
میکردیم و روایت دیگر آمده که چون اشعریان از یمن بمکه آمدند تا
رسول را زیارت کنند رسول از بعضی پرسید که شما در کدام جهت از جهات یمن
منشینید گفتند یا رسول الله ما در جانب زبید و شبعه و مسلحی نشینیم
و این ده اند و هم چنین زبید و رمع و آن کوهند متصل بدریا رسول فرمود که
اللهم بارک فی زبید یعنی خدا برکت بده زبید را ایشان عرض کردند بگو در رمع رحم
فرمود خداوندا در رمع نیز برکت کن چند کاه در مکه بودند تا هرچه در دست
داشتند خرج کردند پس آن جماعت یکی از خود را نزد رسول فرستادند تا از وی
طلب بخشش و عطا کند چون نزدیک حضرت رسید حضرت از وی پرسید تا او

ومیخواند یا ایها الذین اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون چون این
آیه را شنید باز گشت و تکلم نکرد چون روز دویم در آمد دیگر بار کس فرستادند
نزد رسول صلعم ایضاً رسول این آیه را خواند باز گردید و تکلم نکرد چون روز سیم
در آمد دیگر باره رسول اشعریان نیز نزد رسول آمد و ما التماس ایشان را رسانید
رسول برخواست و در حجره زنان خود رفت و دیگر بار آمد و چیزی که طلبید که از برای
ایشان بفرستد هیچ نیافت رسول اشعریان را خبر نمود تو برو در عقب ایشان خبر را بگو
از برای ایشان میفرستم چون شب در آمد و گرسنگی نهایت رسید مردی زاد دیگر
کسی آمد کلاوکی داشت پر از طعام کرده و آن را بر میان ما نهاد پس اخوان طعام بسیار
بخوردند تا سیر شدند پس آن کلاوک را نو داشتند چون بامداد آمد نزد رسول خدا آمدیم
در نزد ایشان آمد و گفت در این شب هیچ خوردنی یافتید عرض کردند بلی یا
رسول الله فرستاده تو آمد کلاوکی از طعام آورد که بجای او هیچ میوه نیست نبیا
بخوردیم تا سیر شدیم بعد از آن آن کلاوک را با باقی طعام بر رسول تو دادیم رسول صلعم
فرمودند آن رسول جبرئیل بود وان طعام از بهر شما از نزد خدا آورده بود بعد
از آن فرمودند بحق آن خدایی که نفس من بقبض قدرت اوست که اگر شما آن طعام را
بر میان نهید از آنجا بفراخ عیش بخورید تا روز قیامت و بروایت
دیگر فرمودند این مائده آوردن جبرئیل در میان امت من همچو مائده
عیسی است در بنی اسرائیل و فرزدق شاعر در این باب در قصیده بلال بن ابی برده
و آبان مدح کرده میگوید شعر وانتم ولاة الحق فی کل مشهد ومن جاء هنا
یستضیف محمداً فاووا هذا اللغوی ثم ارسلوا فاطعمهم ذو المن طعاماً مرسما

نور مشعشع پنجم در ذکر آنکه مالک بن عامر ابن جوی را دو مرتبه در روز خندق مدائن در کتاب حیاة مذکور است

که کلبی روایت کند از پدر خود و او از محمد بن عبد الملک
بن عمیر که او گفت من از سائب بن مالک شنیدم که او گفت پدرم بخدمت رسول
الله رفت و گفت دعا کن در باره من که از جمله اهل بیت من یکنفر مانده ام
و من بتقیه ایشانم رسول خدا فرمود اللهم کثر عدده وقلله و کلبی گوید که

داستان مالک بن عامر اشعری

این عامر اول کسی بود که اسب در فرات راند و از آن عبور کرد بجانب عجم در روز مدائن
با پنج نفر مرد عرب وانتی اعمنت نفر بود در وقت که اسب در فرات میراند این شعر میخواند
امضوا فان البحر ما مور والاول القاطع منکم ماجور قد خاب کسری وابوه سابور
ما تصنعون والحدیث ما ثور بعد از آن مالک عزید بن والده بابا الصبا در فرات اسب راند
این شعر میگفت لا ملکم هذ لخضم المرباب فهبطوا فی موضع وصعدوا فان یتوافا
الموعد و پس از او عمر و پس از او یکر عب در فرات امد و میگفت الموت فی عنقی وفی اعناقکم
ان تاکلوا اشیا سوی ارزاقکم ان تسلط الماء علی اغراقکم غرقکم کفی ها علی اشفاقکم پس از او
هاشم بن عتبه خود را بفرات انداخت یا حبذا یا امیر المومنین اسب در فرات راند و این شعر را گفت
لابد ان یقتسمها القاسم یوما اذا ما قسمنا هاشم او هاشم عبد سیئی ظالم والله
یا عبادا والحم پس از او مردی از بنی جعفی وبروایتی از قبیله جعفی با نخعی اسب در فرات راند
این شعر گفت انکانه نجاوا فی نعرا جل لن یهلک المرء وللمرء عمل سهلت لنا من القطوع
الاسل که تا طع ید عا وقد جان یحل وچون عجم نظر کردند و مالک بن عامر و صاحبان
او را بدیدند که اسبان خود را بی محابا در دجله انداختند می بنداشتند که دیوان امدند
پس اهل عجم از ایشان ترسیدند و از الجمله که در فرات رانده بودند یکی از انها تلف شد و عجم چون
مالک را آن زمان که قصد کرد که از فرات عبور نماید گفت عبور نمائید بکذریکه حافظ
در دریا هم مثل حافظ در بیابانست و در آن وقت که مالک بن عامر اسب خود را در
فرات راند عجم مردم او را ملامت نیکردند و گفت هر کس که اجل او رسیده باشد در عبور کردن
هلاک شود کلبی گوید که از جمله اشراف شعراء در ایام اسلام مالک
عامر است اول کسی است که اسب در دجله عبور کرد و کسی را او عبور کرد و اهل عجم و
فرس از بهر همین گفتند دیوانه اند که اول کسی که اسب در دجله کرد و بکذشت مالک بن عامر
اشعری بود سرای او آنست که سرای بهرام جور بود و آن سرا را بعد این از مالک بن
عامر ما لک شد پس مردم بدان سرای بشتافتند جمع شدند و آن سرای مشهور شد
بمالک بن عامر و هم چنین کلبی گوید که عمر مالک بن عامر از کسانست که عمر خطاب
نامه نوشت بنعمان بن مقرن که در کارها مشورت با مالک بن عامر کند اما او را متولی
امور مردم نکند در هیچ چیز از بهر آنکه مبادا بکند آن کاری که در روز دجله کرد و هم آن

از کلبی روایتست که مالک بن عامر از جمله معمرین است چنانچه روایتست که او زاد و بیست
سال بوده است و مالک در این باب شعری گفته و از آن اشعار اینست ماذا ترجی
من الحیوة اذا خلقت مثل العبد الجرب لا اسمع الصوت ان دعوت و لا اکفاء
شانی و لا کلب من بعد ما قوة فقدتها عنا شیئا الا تلین اشعب ابقی فی الدهر
ذلک هلقا فصرت بعد المراح کالوصب هل بعد عمرو و عامر بن معا و بنی کلثوم
فارج الکرب صیغ ابنو حیث ما سلکوا نا و بی الیهم طوائف العرب غیر مراجیح فی
المنتجی اذا حفل الجامیل ساوت بجب او دنت بهم کرة الی العرب کا اورت عقبیا الندی
اباکرب للمرتجین الخلو ز مطالب کالاو باد الاعلام ذو الحجب و فضایل جمعی دیگر

بعضی از اجلاء اهل قم و این فصل مشتمل است بر شرح نوزده

مثالی مخفی نماند که جلد سیم این کتاب از مخصوص بود بذکر روات قم لکن علی الیمن
این اوراق را مسوده میکنیم بذکر چند نفری از انها علی ما قم مجلسی ده میشود ملیه بعضی از
مفاخر و فضایل ایشان انستکه ائمه اطهار اکرام بوده اند جماعتی بسیاری از اهل قم
را بهدایا و تحفها و کفن دادن انها مثل ابی جریر زکریا بن ادریس و عیسی بن عبد الله
بن سعد و غیر ایشان که طول میشود کلام بذکر انها و ستر اغنت دادند ائمه بعضی از انها
را بانگشتر دادن و خلعت دادن و انها خرید تداز دعبل جامه حضرت رضا ع را بهزار درهم
اشرفی و اینکه در بحار است که اول کسیکه در قم اظهار تشیع نمود موسی بن عبد الله بن سعد اشعری بود

موسی مشعشع اول در بیان فضیلت عیسی بن عبد الله
قمی میباشد چنانچه کشی در رجال او بر علی مذکور داشته قال حدثنا
محمد بن الحسین ابی الخطاب عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن یونس بن یعقوب قال دخل
عیسی بن عبد الله القمی علی ابی عبد الله ع فاوصاه باشیاء ثم ودعه و خرج عنه و قال
الخادم منه فانصرف الیه فخرج الیه فاوصاه باشیاء ثم قال یا عیسی ان الله عز و جل یقول
وامر اهلک بالصلوة و انک منا اهل البیت فاذا کانت الشمس من ههنا من العصر
فصل ست رکعات ثم ودعه و قبل ما بین عینیه یعنی داخل شد عیسی بن عبد الله
بر حضرت امام جعفر صادق پس وصیت نمود حضرت بعیسی بن عبد الله بچند چیز
پس وداع نمود او را انحضرت و از پیش او بیرون امد پس فرمود برای خادم بخوان او را

پس ماند نبود او پس بیرون امد لبوی ولیس وصیت کرد حضرت او را باشیاء چند که
پس حضرت فرمود او را یا عیسی بدرستیکه خدای عزوجل فرموده و امر اهلک بالصلوة
پس امر کن اهل خود را بنماز بدرستیکه تو از ما اهلبیت میباشی پس در وقتی که بوده باشی
پس بجای از عصر پس نماز کن هر رکعات پس وداع او را و بوسید میانه دو چشم او را
پس ملاحظه کن مقامی از این مقام بالاتر میشود که حضرت با او این نوع سلوک نموده
راوی میگوید بعد از ان که این نماز را حضرت بعیسی بن عبد الله فرمود میگوید من ترک
نکردم این نماز را پس خوشا بحال این نوع بنده کان خداوند محشور نماید ما را با ایشان
این عیسی همان عیسی میباشد که در ان روایت ذکر شد که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
بسوی او نور دو فرمودند سلام الله علی اهل قم **نور مشعشع دویم در**
بیان فضیلت عمران بن عبد الله قمی میباشد مجلسی در بحار
میفرماید الکشی عن محمد بن مسعود و علی بن محمد معا عن الحسین بن عبید الله عن عبد
الله بن علی عن احمد بن حمزه عن عمران القمی عن حماد بن الناب قال کنا عند ابی عبد الله علیه السلام
و نحن جماعة اذ دخل علیه عمران بن عبد الله قمی فسئله و بره و بشه فلما ان قام قلت لابی
عبد الله من هذا الذی بررت به هذا البر فقال علیه السلام من اهل البیت النجباء یعنی اهل قم ما اراد هم جبار من
الجبابرة الا قصمه الله یعنی راوی میگوید بودیم در نزد حضرت صادق علیه السلام و حال انکه ما جماعتی
بودیم داخل شد عمران بن عبد الله قمی بر ان حضرت پس سوال کرد او را و بشاشت داد حضرت او را
و نیکوئی نمود حضرت در حق او پس زمانی که ایستاد از ان مجلس عرض کردم چه کسی بود این مرد
که این همه نیکوئی کردید در حق او پس فرمود این مرد از اهلبیت نجباء میباشد یعنی اهل قم و قصد
نمیکنند ایشان را جباری از جبابره و اهل ظلم مگر انکه میشکنند او را خداوند تعالی
ایضا میفرماید و منه بهذا الاسناد عن احمد بن محمد حمزه عن المرزبان
بن عمران عن ابان بن عثمان قال دخل عمران بن عبد الله علی ابی عبد الله علیه السلام فقربه ابو عبد الله
فقال له کیف انت و کیف ولدک و کیف اهلک و کیف بنو عمک ثم و کیف اهل بیتک ثم حدثه
ملیا فلما خرج قیل لابی عبد الله من هذا قال نجیب قوم النجباء ما نصب لهم جبار الا قصمه
الله قال حسین عرضت هذا الحدیث علی احمد بن حمزه فقال عرفها و لا احفظ بعض
راوی گفت که داخل شد عمران بن عبد الله بر حضرت صادق علیه السلام پس حضرت نزدیک خود نشانید

پس فرمود برای دو چگونه میباشد حال آن تحقیق ... اشتغال پسران عموی تو پس جعفر
را داود را هستم پس زنان بکر برو ... گفت ... این شخص کیست فرمود ملان
بجیب ... بجا ... توانکر شکست او را خدا حسین
می گوید عرض کرد این ... حمزه پس گفت میشناسم این دو حدیث را
محفوظ نیست که کسی روایت کرده این دو حدیث را و نصّ علامه مجلسی رحمه الله
مسیفرماید و منها ان الصادق عم قال لعمران بن عبد الله اظلك الله يوم لا ظل الا
ظله یعنی حضرت فرمودند از برای عمران بن عبد الله سایه بدهد ترا خدا در روزی
که سایه ممکن نیست سایه او انتهی کلام علامه مجلسی و روایت شده در رجال میرزا محمد
والذی فی کش ما روی فی عمران بن عیسی بن عبد الله القمیین حدثنی محمد بن قولویه قال حدثنی
سعد بن عبد الله القمی قال حدثنی احمد بن محمد بن عیسی عن موسی بن طلحة عن بعض الکوفیین
قال کنت عنده اذا اقبل عمران بن عبد الله القمی و معه مضارب للرجال والنساء فیها کنف
فضربها فی مضرب بنی عبد الله اذا اقبل معه نساءه قال فقال ما هذا قالوا جعلنا
فداك هذه مضارب یضربها لك عمران بن عبد الله فنزل بها ثم قال یا غلام عمران بن عبد الله
قال فاقبل قال جعلت فداك هذه مضارب التی امرتنی بها ان اعملها لك فقال بکم ارتفع
فقال فداك الکرابیس من صنعتی و عملتها لك فانا احب جعلت فداك ان تقبلها منی هدیة
فانی وردت مال الذی اعطیتنی و تحف قال ابو عبد الله علیه السلام علی یده ثم قال اسأل الله ان یصلی علی
محمد وآل محمد وان یظلك وعترتك یوم لا ظل الا ظله یعنی روایت کنند بعض از کوفیین که گفت
بودم نزد آن حضرت که امد عمران بن عبد الله قمی با او بود خیمه ها از برای مردها و زنان
و در ان خیمه ها کنیف و مستراح هم بود پس زد ان خیمه ها را در محل زدن خیم حضرت امام
صادق عم بعد حضرت تشریف آوردند با مخدرات بودند نهای آنحضرت فرمودند
چه میباشد اینها عرض کردند فدایت شوم این خیمه ها را عمران بن عبد الله برای شما زده
پس وارد شد حضرت در میان خیمه ها و فرمودند یا غلام عمران بن عبد الله را حاضر
کن پس امد عمران پس عرض کرد فدایت شوم این خیمه ها است که فرمودید درست کنم از
برای شما پس فرمودند که چه قدر خرج انها شد پس عرض کرد فدایت شوم چند شیکه
کرباسهای ان از صنعت و کار خودم می باشد که از برای شما با قشرام پس من دوست

فضیلت عمران بن عبد الله ... حضرت صادق

می‌دارم اینکه فلانی … از من قبول کنید بطریق هدیه بدرستیکه
من … انما لیکن … حضرت دست و فرمود که سؤال
میکنم از خدا اینکه صلوات … و سایر … داخل در روزی
که سایر … بجز … است که موسی بن عبدالله اول
کسی بود که اظهار تشیع نمود … تمام شهرها در اطراف سنی بودند و خارج

نور ششم … فضیلت احمد بن اسحق قمی و از بعض

اخبار چنین مستفاد میشود که بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری ع
حیات داشته چنانچه که از بعضی اخبار معلوم میشود که احمد بن اسحق زنده بود بعد
از وفات امام حسن عسکری … نیز هم چنین منکور است که بوده
در زمان سفراء محمود … که از ثقات بودند و وارد میشد بر ایشان تو
از جانب منصوب بن برای سفارت از جانب حضرت حجت … فرموده بعضی از آن
… احمد بن اسحق قمی بوده و جماعتی که توقیع بیرون آمده در مدح ایشان
… که گذشت لکن در کمال الدین صدوق فرموده که در حلوان از دنیا رفت
و وقتی که از خدمت امام حسن عسکری ع بر میگشت در نجم الثاقب
حکایتی نقل میکند که طولانی است لکن مقصود ما از آخر این حکایت
است که میگوید علی بن حسین … که مکتوبی از احمد بن اسحق قمی رسید در آن سال
که در حلوان وفات کرد … و حاجت … شد و در حاجتی …
گفتند … بسوی … که خواستی … حاجت … بود که استعفا کرده
از عمل … که پیر شده … از عهده عمل … در حلوان وفات کرد و شیخ
ابو جعفر محمد بن جریر طبری در دلائل خود گفته احمد بن
اسحق … شیخ صدوق … کتاب … محمد … ابو محمد
وکیل … که از جانب مولای ما …
میرسید باو توقیعات … و حمل میشد بسوی او اموال از جمیع نواحی که در آنجا
بودند مال مولای ما … تسلیم میگرفت تا آنکه خواست … و فرمان رسید که
… اگر … مریض میشود و وفات میکند در راه پس

پس مریض شد در حلوان و مرد و در آنجا دفن شد و اقامت فرمود ... مولای ما پسر
از فوت احمد بن اسحق اشعری مدتی در سر من رای آنگاه غایب شد و حلوان
همین پل ذهاب است که ... دروازه کرمانشاهان و بغداد است و قبر آن
بزرگوار بیرون شهر نزد رودخانه آن قریه بفاصله هزار قدم تقریبا از طرف جنوب و بر
بنای محقر خرابی است و سید عسکری بنا کرده و سالها وکیل در آن نواحی بوده
و از بی همتی و بی معرفتی اهل ثروت آن اهالی و لکن اهل کرمانشاهان ... قبر
چنین بی نام و نشان مانده و از هزاران نفر یک نفر بزیارت آن بزرگوار نمیرود با
آنکه کسی را که امام خادم خود را بطی الارض با کفن برای تجهیز او فرستد
باید با او رفتار نمایند و قبرش را باید عمارت معتبری قرار دادند انتهی باقی فضایل و
مبسوطا در جلد سیم این کتاب ذکر خواهد شد نوزدهم شیخ جهارم

در بیان فضیلت محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری القمی
در بیان حال ملکه است مکاتبات حمیری است با حضرت صاحب الامر
سؤال کرده بود از احکام شرعیه مسائلی بسیار جواب مرقوم فرموده است

از مسائل اما در این مقام اکتفا کنیم باین رقعه که حضرت حجت نوشته
و جواب آن مسائل رقعه از قرار یکه در جلد سیزدهم بحار مذکور است و این است عبارت
که این نوع گفته که اول کسیکه این توقیع را با خبر داد ابوالحسین محمد بن علی بن تمام
است که گفت که من این را از روی نسخه نوشتم که در نزد ابوالحسن بن داود بود
وقتیکه ابوالحسن ... مدائن ... آمدیم گفت این رقعه را بعینه اهل قم برای ابوالقاسم
نوشته بودند و ... چند مسئله که شیخ ابوالقاسم گردیده است بخط احمد بن ابراهیم
نوبختی با ایشان بنهج مذکور جواب نوشت و آن رقعه بدست ابی الحسن بن داود رسید
و این بود بنهج مسائل محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری که ایراد شده بسم الله الرحمن الرحیم

اطال الله بقاءك وادام عزك وتأييدك وسعادتك وسلامتك واتم نعمته عليك
وزاد في احسانه اليك وجميل مواهبه لديك وفضله عندك وجعلني من
السوء فداك وقدمني قبلك الناس يتنافسون في الدرجات فمن قبلتموه كان
مقبولا ومن دفعتموه كان وضيعا والخامل من وضعتموه ونعوذ بالله من

ذلك

[illegible] وبلدنا الیک انه جماعة من الوجوه یتساءلون و یتنافسون فی المنزلة
[illegible] الیک الله کذا بلنا الی جماعة منهم فی امر امرتهم به من معاونة [illegible]
[illegible] ابی محمد بن الحسین بن مالک المعروف بمالک بادوله و هو ختن [illegible]
[illegible] غیره [illegible] وسئلوا [illegible] علمک ما نالهم من ذلک فاذا کان
[illegible] ان تخرجه [illegible] بسکن نفسه الیه ذلک حاصل مضمون [illegible]
[illegible] القاسم خطاب بوده و میگوید که خدای تعالی [illegible] طولانی کند
و بخت [illegible] سلامت و سعادت ترا [illegible] نعمت [illegible]
خود [illegible] بخشش [illegible] و تفضل خود را [illegible]
و [illegible] وقت [illegible] چیزهای [illegible] خوش خدای تو کردانند [illegible]
تو [illegible] مردم [illegible] کردن بلند پایگی اظهار حرص و رغبت دارند [illegible]
کنند [illegible] معقول و بلند پایه میشود [illegible]
[illegible] کشت [illegible] نام [illegible] کنید [illegible]
پناه میبرم بخداوند عالم [illegible] بدهند و موید کرداند [illegible] جماعتی از معروفین
که در رتبه [illegible] در تحصیل قدر و منزلت حرص و رغبت دارند خدا ترا
موید کرداند مکتوب بجماعتی از ایشان در خصوص یاری نمودن بحی که ایشان را
بان امر نموده بود [illegible] علی بن محمد بن حسین بن مالک رحمهم الله که مشهور است
بمالک بادوله [illegible] جماعتی [illegible] کرده و او را [illegible] مکتوب
نوشتم و این سبب [illegible] خدا ترا موید کرداند از من خواهش کرد
[illegible] علامت [illegible] دادی [illegible] سبب نوشتن نام او و اما
[illegible] از ان گناه توبه و بازگشت کند [illegible]
[illegible] باشد [illegible] سبب ان ارام بگیرد [illegible]
[illegible] لم نکاتب الا من کاتبنا یعنی انا کم [illegible]
[illegible] نوشتند [illegible]
نوشته [illegible] نام او را [illegible] پس سبب نوشتن
من نوشتن [illegible] نوشتم و حضرت

حجت

عجز جواب آنها را نوشتند و از برای او فرستادند است و چنانچه در جلد سیم این کتاب مذکور خواهد
شد نور مشعشع فیهجم در بیان بعضی از عملیات حضرت حجت
دادیده اند و قسمی در بیان آنکه بعضی از مشایخ قم در عالم خواب خدمت
حضرت حجت رسیدند و آنحضرت دعائی تعلیم او نمودند از برای کشف
کربات در بحار الثاقب مذکور است اشخاصی که خدمت حضرت رسیده‌اند از
قم احمد بن اسحق قمی و برادرش محمد بن اسحق حسن بن نضر و محمد بن محمد علی علی بن محمد بن احمد
و پدر او حسن بن یعقوب و انیشم میفرماید جماعتی از اهل قم و انیشم میفرماید محمد بن عبدالله
قمی و انیشم میفرماید رسول قمی و این فرماید علی بن حسین موسی بن بابویه قمی والد شیخ
صدوق و انیشم مرد بزاز قمی و انیشم حسین بن محمد اشعری مردی از ابهر و حسن بن مثله
جمکرانی نیز روایتی کرده از اسحق بن حامد کاتب گفت در قم مرد بزاز مؤمنی بود و او شریکی
مرجئی داشت یعنی از اهل سنت با طایفه از ایشان پس جامه نفیسی بدست ایشان افتاد
پس آن مؤمن گفت این جامه صلاحیت دارد برای مولای من شریک گفت من مولای ترا
نمیشناسم اما هر چه میخواهی بکن در این جامه پس آنجامه بخدمت حجت رسید آن را از عرض و طول
نصف کردند پس نصف را بر داشتند و نصف آن را رد کردند و فرمودند ما را حاجت
نیست بمال مرجی پس خوب است که متبرک بجوییم در ختم نمودن این باب با آنچه که بعضی از مشایخ
قم در عالم خواب خدمت حضرت حجت رسیدند و حضرت بجهت استغاثه و کشف کربات
دعائی تعلیم او نمودند و آن خواب باین طریق باشد که حاجی میرزا حسین
نوری نور الله مرقده در کتاب دار السلام ذکر میفرماید از جلد
بیست و دوم بحار مجلسی از قبس المصباح للشیخ الصهرشتی گفت شنیدم
از شیخ ابا عبد الله الحسین بن حسن بن بابویه در ری سنه ۴۴۰ روایت نمود از عم خود ابی
جعفر که صدوق باشد فرمود خبر داد مرا بعضی از مشایخ القمیین فرمود که کاری از برای من
سخت شد و از برای من کاری بود که اظهار کنم پس خوابیدم و حال آنکه محزون بودم پس دیدم
در خواب مردی نیکو صورت و نیکو لباس که بوی خوش از او میآمد خیال کردم که این مرد
از مشایخ خودمان که قرائت بر او میکردم که از اهل قم است میباشد پس گفتم در نفس
خودم تا کی این مطلب را در دل خود پنهان نمایم و متصل محزون باشم و اظهار بکسی نکنم

و این شیخ است از مشایخ علمای خود زمان اظهار مطلب خود نمایم شاید فرجی باشد پس
ابتدا فرمود بعض گفتن شرح مولد استغاثه بیوی من بصاحب الزمان ع و پناه ببر باو بدرستی
که او خوب معینی است پس گرفت دست مرا او فرمود زیارت کن او را و سلام نما
بر او و سؤال کن او را اینکه شفیع تو شود نزد خدای تعالی در حاجتت پس عرض کردم باو
که تعلیم نما بمن که چگونه بگویم پس فراموش کردم آن همه را که گذشتم پس فرمود لا حول و لا
قوة الا بالله و مسح نمود سینه مرا بدست خویش و فرمود بکفایت نماید ختم را و باکی
نیست بر تو و عمو بگیر و برو گفت نزد آخر از پس ایستاده رو بقبله باشی
در زیر آسمان و بگو سلام الله الکامل التام الشامل العام و صلواته الدائمة و
برکاته القائمة علی حجة الله و ولیه فی ارضه و بلاده و خلیفته علی خلقه و عباده
سلالة النبوة و بقیة العترة و الصفوة صاحب الزمان و مظهر الایمان و معلن
احکام القرآن مطهر الارض و ناشر العدل فی الطول و العرض الحجة القائم المهدی
و الامام المنتظر المرضی الطاهر ابن الائمة الطاهرین الوصی ابن الاوصیاء المرضیین
الهادی المعصوم ابن الهداة المعصومین السلام علیک یا امام المسلمین و المؤمنین
السلام علیک یا وارث علم النبیین و مستودع حکمة الوصیین السلام علیک
یا عصمة الدین السلام علیک یا معز المؤمنین المستضعفین السلام علیک یا
مذل الکافرین المتکبرین الظالمین السلام علیک یا مولای یا صاحب الزمان یا ابن
امیر المؤمنین و ابن فاطمة الزهراء سیدة نساء العالمین السلام علیک یا ابن الائمة
الحجج علی الخلق اجمعین السلام علیک یا مولای سلام مخلص لک فی الولاء اشهد انک
المهدی قولا و فعلا و انک الذی تملأ الارض قسطا و عدلا فعجل الله فرجک و سهل
مخرجک و قرب زمانک و کثر انصارک و اعوانک و انجز لک ما وعدک و هو اصدق
القائلین و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم
الوارثین یا مولای حاجتی کذا و کذا فاشفع لی فی نجاحها و بخوان آنچه را
که دوست داری و حاجت داری میگوید وقتی که از خواب بیدار شدم یقین نمودم
بر آمدن حاجتم و فرج و بود شب ... پس مبادرت نمودم بنوشتن آنچه که در
خواب تعلیم من نمودند بجهت آنکه مبادا فراموش نمایم پس وضو گرفتم و آمدم در زیر

آسمان بود و دو رکعت نماز کردم در رکعت اول بعد از حمد انا فتحنا و در رکعت دویم بعد
از حمد اذا جاء نصر الله خواندم همچنانکه در خواب از برای من تعیین نموده بودند سلام
نماز را گفتم ایستادم رو بحالتی که رو بقبله بودم و زیارت نمودم پس حاجت خود را
از خدا خواستم و استغاثه بمولای خود صاحب الزمان نمودم پس سجده شکر بجا آوردم
و طول دادم سجده را بعد از حدی تا آنکه ترسیدم که نماز شب فوت شود پس ایستادم و
نماز شب را بجا آوردم و روایت کرده شد که گفت نشستم و تعقیب نماز صبح را خواندم
قسم بخدا که هنوز آفتاب طلوع نکرده بود که حاجتم و فرجی از برای من حاصل شد که تا
زنده بود دیگر این سختی برای من روی نداد حاجی میرزا حسین نوری میفرماید که این
زیارت را روایت سید بن طاوس در مصباح الزائر از غیر تعیین سوره و کفعمی
در بلد الامین با تعیین آنها و زیاد نمودن آوردن غسل قبل از نماز زیارت آن حضرت

باب دهم در بیان کیفیت بنای مسجد جمکران این مسجد که امر نمود بنا آن حضرت صاحب الزمان و اینکه فضیلت و شرافت امکنه و ابنیه مشتمل است بر هفت نوع شعاعیه و بر یک مقدمه

مقدمه

در بیان آنکه شرافت این بلده طیبه قم ذاتیه مبنا شده معلوم است چیزی که خود شی
فی حد ذاته دارای شرافت و کمال باشد اشرف است از چیزی که شرافتش بواسطه اسباب
خارجیه باشد مثل لؤلؤ که از چراغ که تلألؤ و صفای لؤلؤ فی حد ذاته مبنا شد اما روشنی
چراغ بواسطه روغن او مبنا شد و واضح است که لؤلؤ اشرف است از چراغ بعد از فراغ
از این مطلب گوئیم اخبار و احادیثی که وارد شده بر شرافت قم چنین مستفاد میشود
که خلاق عالم او را فی حد ذاتها دارای شرافتش نموده نه بواسطه غنا و بین عارضیه
و نه بواسطه اسباب خارجیه که واقعا این بلده طیبه یک خصوصیتی دارد در این مطلب بلکه بر امتیاز
دارد از اماکن مشرفه که ساکنین در آنها غیر شیعه اثنی عشریه در دنیا نیز آنها هستند که از
برای آنها محل و عماراتی و سکنائی دارند الا اماکن مشرفه لکن بلده طیبه قم از ابتدای تاسیس
غیر از شیعه اثنی عشری معلوم نشده که محل و عماراتی داشته باشند و بعضی از گفته
که این مطلب را از آثار شرافت ذاتیه او است که خدا برای او قرار داده اما اخبار در باب هفتم که ذکر شد

پس مناسب است که در این مقام اشاره شود بسوی بعضی از کلمات آن اخبار که در خبری
دارد که حضرت صادق علیه السلام فرموده بلده قم مطهر مقدسه است و ایضا در جای دیگر میفر
ماید تربت قم مقدسه میباشد و اهلش از ما میباشند وخبر دیگر وارد شده
که ملائکه دفع عذاب از قم و اهلش وخبر دیگر بلده قم حجت است بر سایر بلاد و اهلش
حجت اند بر سایر مردم وخبر دیگر که حضرت صادق فرموده پس قرار میدهد خدا قم
و اهلش را قائم مقام حجت وخبر دیگر فرمودند ملائکه دفع میکنند بلاها را از قم و اهلش
پس از این اخبار چنین مستفاد میشود که خداوند عالم خود بلده را از برای شیعیان قرار
نموده بجهة آنکه خود بلده را از برای فضل وجلالت ذکر نموده و اهلش را جداگانه ذکر فرموده
وجه دیگر آنکه معصوم میفرماید در وجه نامیدن این زمین طیبه را بقم
که کشتی حضرت نوح علیه السلام رسید قامت یعنی ایستاد لهذا مسمی بقم شد معلوم است که
ایستادن آن کشتی در این زمین بجهة شرافت این زمین بوده احتمال دارد که ایستادن
در این زمین اشاره باشد بسوی دو مطلب یکی از آن دو مطلب اینست که شرافت خود را
برساند باین نحو هم چنانچه که کشتی نوح اسباب نجاة ساکنین میباشد از غرق شدن
بطریق این زمین طیبه قم هم از آثارش اینست که اسباب نجاة ساکنین خود می باشد از فتنه آخر الزمان
و فتنه های دینی و دنیا و اسباب نجاة آنها میشود از دریاهای آتش جهنم در آخرة هم چنانچه
که روایت بر طبق این وارد شده که تمام مردم در قیامت باید در زمین بیت المقدس
جمع شوند برای حساب مگر اهل قم که مدفونین این ارض طیبه در قبور شان حساب
آنها میکشند و از قبور شان داخل بهشت میشوند که معلوم میشود صحرای محشر وجهنم را
نخواهند دید ومطلب دیگر آنکه ایستادن آن کشتی در این زمین اشاره باشد
بشرافت اهلش باین طریق هم چنانچه که اهل کشتی نوح مؤمن و موحد هستند این زمین
طیبه قم هم از همین طریق خواهند بود و شیعه اثنی عشری و محب محمد و آل محمد خواهند
بود و داخل در کشتی نجاة محمد و آل محمد خواهند بود واقعاً از زمانی که عرب در این
زمین شهر بنا نمودند اهلش همیشه شیعه اثنی عشری بوده اند و طائفه سنت و اهل سایر
و اهل مذاهب مستحدثه طمع در این زمین طیبه نمایند که وطن بگیرند و محله از برای
خود داشته باشند العیاذ بالله اگر یکی یا دو تا پیدا شود از اهل مذاهب مستحدثه

اهل قم را بطریق ذلت و خواری بیرون نمایند و از صدر اول چنین بوده تا بحال مثل
بیرون کردن علی بن بابویه حسین بن منصور حلاج را و مثل چند و قصه‌های دیگر
که در محل خودش در این رساله معلوم شد **و خبر دیگر که دلالت دارد**
بر شرافت این زمین حدیث مخصوص بودن یکدر بهشت است تا باشد در
از برای اهل قم با اختلاف روایات بعضی از اخبار کلمه لاهل قم دارد و این کلمه شرافت
اهلش را میرساند لکن بعضی از آن کلمه الیهم دارد و از این کلمه ممکن است علاوه از
شرافت اهلش شرافت خود زمین را هم نظر داشته باشد بواسطه آنکه معصوم ـ ع ـ
فرمایند در بهشت بسوی قم گشوده باشد با نیطر تو بگوئیم از بهشت دریچه محاذی و
مقابل زمین قم گشوده است یا گشوده میشود نظیر محاذی و مقابل بودن بیت المعمور
آسمان چهارم بکعبه را **و خبر دیگر آنستکه امیر المؤمنین ع بمرد پهلوی**
فرمودند که بوی مشک از این زمین طیبه قم میشنوم یعنی در آن زمان آن بلد و حرث
بحث و دیگر فرمودند حضرت امیر ع بر بسر یمانی که این زمین مقدس میباشد و پاکست
از تمام لوثها و از خدا درخواستم که بهترین خلق خود را ساکن او گردانند و دعایم مستجاب شد
پس از آثار دعای او و از کرامات این زمین آنستکه اهل کتاب و اهل مذاهب مختلفه در این
ارض طیبه نتوانند وطن و مقام بگیرند و از آثار استجابت دعاء او آنستکه قم حرم
اهلبیت پیغمبر شد و عش آل محمد و ماوی فاطمیین و بلد شیعیان ائمه اطهار و ملجأ
للمؤمنین شد **و حدیث دیگر آنکه دلالت دارد که خداوند عالم**
خود این زمین را دارای شرافتش بود همان حدیث شب معراج میباشد که پیغمبر ص
شبه و صورت تمام شهرها را در آسمان دیدند و بین تمام این صورتهای شهر زمین
قم را از همه بهتر و نیکوتر دیدند و از روی تعجب فرمودند با جبرئیل حدیث نموده
کردند ندیدم در آسمان نیکوتر از این شهر چنانکه تفصیلش در محل خودش ذکر شد پس از
این اخبار چنین مستفاد میشود که شرافت قم ذاتیه میباشد بخصوص آن اخبار که
کرد در آنها مدح بلد و مدح اهلش هر دو شده جداگانه میباشند که خود این مطلب
کشف میکند که شرافتش بواسطه اسباب خارجیه از قبیل اهلش و ساکنین او نیست
چیز دیگر نیز ماند در این مقام الحدیث زندیت زادن خداوند عالم است قم را بعرب

و از جمله

و این حدیث در مقام خود تمام گذشت لکن مضمون آخر این حدیث شریف که رسول اکرم فر
مودند با امیر المؤمنین که ولایت ترا خداوند عالم عرضه داشت بر زمینها اول زمینی که
سبقت و پیشی گرفت در قبول ولایت تو زمین مکه بود پس او را زینت داد بعد از آن زمین
مدینه پس او را زینت داد بعد پس از آن زمین کوفه سبقت و پیشی گرفت در قبول ولایت تو
پس او را زینت داد بتو پس از آن زمین قم سبقت گرفت در قبول ولایت تو پس او را زینت
داد بعرب پس اگر فرض نموده شود که از این حدیث که شرافتش بواسطه عرب باشد این توهم
را دفع نماید زیرا که زینت شیء غیر تمیمیت این شیء میباشد و کمالش و شرافتش بسبب این زینت
نسبت با کره قطعه [illegible] مثلا که مستفاد از آن اخبار امت
بود بجهت آنکه [illegible] ثمرات را قیاس نموده او را زینت هم داده بعرب که
کوفه خداوند عالم این زمین طیبه را برای عرب ذخیره نموده بود که ایشانها بیایند در این زمین
شهر بنا کنند چون کلام با این جا رسید خوب است این مطلب هم ذکر شود که سبقت هر یک از این اماکن
مشرفه بر دیگری در قبول ولایت که در حدیث مذکور است نه کندی کردن دیگری است
بلکه سبقت کوفه است مثل آنکه زمین مدینه کندی کرده باشد در قبول ولایت و زمین
مکه پیشی گرفته باشد یا آنکه زمین کربلای معلا کوفه کندی کرده باشند و زمین مدینه پیشی گرفته باشد
چنین نیست زیرا که قبول نمودن زمین ولایت را تکوینی میباشد پس معنی کلام رسول اکرم سبقت
هر یک بر دیگری بحسب خلقت آنها و موجود شدن آنها باشد بعد از آنکه تمام زمینها را
خداوند زیر کعبه کشیده باشد بعرصه وجود آورده معلوم است که زمین مکه پیش از زمین
مدینه بعرصه وجود آمده و هم چنین زمین مدینه و همکذا پس بعد از تمام این مقدمه بدان
که از ما بین قطعات این زمین طیبه قم خداوند عالم این قطعه را برگزیده و اعلام نموده ما
بان قطعه زمین حضرت حجة الله صاحب العصر و الزمان و امر نموده به بنا مسجدی در این
قطعه زمین و آن قطعه زمین در جمکران است که بناء مسجد شریف با مر صاحب الزمان است

فصل در بنا ابتداء عمارت جمکران بقیه مخفی نماند

که جمکران که مسجد صاحب الزمان در آنجا واقع است قریب بیک فرسخ مسافت تا
آبادی شهر قم در جمکران هم آبادی و عمارت میباشد و اهلی دارد و آن قریه جمکران قدیمی
باشد و در نجم الثاقب مذکور است که مسجد شریف جمکران تا کنون باقی است و واقع آن

تقریبا از درب دروازه کاشان و در تاریخ قم روایتی که از برقی و غیره که قصبه قم
نام او بان اسمان یعنی منزل اشراف بوده است و در تاریخ قم مذکور است که چنین گفته
اند روات عجم که اول قریه که بدین ناحیت بنا کردند جمکران است و جم ملک آن را بنا نهاد
و اول موضعی که بجمکران بنا نهاده اند جیجر بوده است یعنی چهار اندکی و گویند که صاحب
جمکران چون بر عمله و بنا گذر کردی گفتی چه کار کرده اید گفتند جیجر یعنی اندک چیزی
پس این موضع را باین اسم نهادند بعد از آن موضع دیگر که بدانجا بنا کرده اند وید ستان
است و آن موضع بیشتر بوده است پر از درخت بید درختهای آن را بریدند و در آن
موضع بنا نهادند و عمارت کردند بدان ستان نام نهادند و بجمکران حلین بنا دو نهج
زارمند بنا نهادند و آن را قصبه ایستکه او زاد زبان عجم باد کنیم آتش و بجمکران کوهی است
مشرف بر آن و آن را دوشنو نیز خوانند و بر آن قلعه ایست بلند کهنه قدیمی و صاحبی
بید انند و گویند که اسکندر آن را بنا کرده و این روایت از خلل خالی نیست زیرا که
بدین ناحیت هیچ بنائی نیست که منسوب بسلیمان بن داود باشد و باسم او میخوانند والعلم عند الله
و جمکران از آن اماکن بوده است و خدای عز و جل او را پسری داد نام او جلین در جمکران
کوشکی ساخت و آن هنوز باقیست و همه محله و ده درب بنا کرد و بعد از آن ده محله دیگر
درب بر آن اضافه نمود چنانچه مجموع بیست دروازه باشد و گویند که آتشکده بود و باغی بنا نهاده
کنیزکان خود را در آن ساکن کردانید و فرزندان و اعقاب ایشان الی یومنا هذا در آن جا
ساکن اند و بر یکدیگر افتخار کنند و **آقای حاجی میرزا حسین نوری** ره
ابن طلب را در نجم الثاقب ذکر میکند و میفرماید که آن کوه را کرد را و عمارت آن را او را دوشنو نیز
میخوانند شاید در آن زمان باین اسم میخواندند لکن الحال که سنه باشد آن کوه را در قم
کوه قز قلعه سی میخوانند پس معلوم میشود که اسمش تغییر یافته و نقل میکنند که در آنجا
اشیاء نفیسه پیدا کرده اند و فعلا هم آثار شهر نو دار است بعضی گویند که آبادی
بوده است و بعضی گویند که آتشکده است و از بالای کوه میبردند از برای کوشتن اسیا هم چنانکه
که از تاریخ قم چنین مستفاد میشود که نهر هو دند آب را میکردانیدند در بالای کوه و اما
آن کوشک مذکور در کتاب تاریخ شاید همان قصر مجوس است که حضرت امیر ع خبر داد
به پسر یمانی و ذکر آن حدیث خواهد آمد ان شاء الله **نور مشعشع** **اول درب بنا**

[illegible]

که محقق نمی‌شود مگر از جهت اماکن که از جمله آنها مسجدی است که معروفست بمقام حضرت حجت صلوات الله
السلام و مسجد سهله و مقام و خارج کوفه و غیر آن و ظاهر است که بسیاری از آن مواضع بر
شرف حضور مشرف شده‌اند یا از آنحضرت معجزه دیدند و از این جهت داخل شده‌اند
در اماکن مشرفه متبرکه و کثرت انس و تردد ملئکه و قلت شیاطین در اینجا و این خود
یکی از اسباب تامه است در اجابت دعا و قبول عبادات میباشد و در بعضی اخبار
رسیده که خداوند عالم را مکانهائیست که عبادت کرده شود در آنجا و جود امثال
این اماکن چون مساجد و مشاهد ... امام زادگان و صلحا و ابرار
در اطراف بلاد از الطاف غیبیه الهیه میباشد برای بیچارگان درمانده و مضطر و مریض
و مقروض و مظلوم و هراسان و بیچاره و غیر ایشان از صاحبان احتیاج تا آنکه اقدام
کرده می‌نماید بهمان مواضع داخل در جمله آنخانهائی که خداوند عالم امر فرموده که باید
مقام آنها بلند باشد و نام خدا برده شود و مدح فرموده کسانی را که در آنجا تسبیح خدا گویند
صبح و شام پس نیکو نیست که غفلت نمایند یکی از مواضع مشرفه و مشاهد مقدسه مسجد جمکران
است که در قم واقع است که حضرت حجت را در آن مقام دیده‌اند و امر به بنای مسجد نموده
و چه قدر از آیات الهی و معجزات و کرامات دیده شده که بعضی از آنها را هم چنانکه
اگر بنای ذکر در مقام خود ذکر شود ان شاء الله تعالی و کیفیت بنای مسجد چنانچه در تاریخ قم مذکور
عالم ربانی و محدث خبیر جلیل آقای حاجی میرزا حسین
نوری قدس سره در کتاب کلمه طیبه ... نقل شده
بدین طریق می‌نویسد که در تاریخ قم تألیف حسن بن محمد بن حسن قمی نقل است از کتاب
کتاب مونس الحزین فی معرفة الحق والیقین من مصنفات ابی جعفر محمد بن بابویه قمی که
عبارت بنای مسجد جمکران از قول حضرت امام محمد مهدی علیه صلوات الله الرحمن
و علی آبائه الرحمة والمغفرة والرضوان سبب بنای مسجد مقدس جمکران و عمارت
آن بقول امام بوده است شیخ عفیف صالح حسن بن مثله جمکرانی میگوید من شب سه‌شنبه ۱۷
ماه رمضان سنه ۳۹۳ در سرای خود خفته بودم که ناگاه جماعتی از مردم بدر سرای
من آمدند نصفی از شب که مرا بیدار کردند و گفتند برخیز و طلب امام محمد مهدی

[illegible]

صاحب الزمان را اجابت کن که ترا میطلبد حسن گفته است گفتم بپوشم و آماده شدم گفتم
بگذار تا پیراهنم را بپوشم آواز آمد از در سرا که هو ما کان قمیصک یعنی این پیراهن از
تو نیست دو بر مکن دست فرا کردم و سراویل خود را برگرفتم آواز برآمد که لیس ذلک منک
فخذ سراویلک یعنی این سراویل از تو نیست از خود نیست بر آن را انداختم از خود برگرفتم
و پوشیدم و طلب کلید در سرای کردم آواز آمد که الباب مفتوح یعنی در گشوده است
چون بدر سرای آمدم جماعتی بزرگان را دیدم سلام کردم جواب دادند و مرحبا گفتند
و مرا بیاوردند بدینجا که اکنون مسجد است چون نیک نظر کردم تختی دیدم نهاده
و فرشی نیکو بر آن تخت گسترده و بالشهای نیکو و جوانی سی ساله بر آن تخت تکیه
زده و پیری نشسته و کتابی در دست گرفته برای آن جوان میخواند و زیاده از شصت
مرد در این زمین گرد آمده نماز میکنند بعضی جامهای سفید و بعضی جامهای سبز
داشتند و آن پیر حضرت خضر علیه السلام بود پس آن پیر مرا نشاند و حضرت امام عم مرا بنام خود
خواند فرمود برو و حسن مسلم را بگو که تو چند سال است که عمارت این زمین میکنی و
کاری و ما خراب میکنیم و پنج سال است که زراعت میکنی و امسال دیگر باره از سر گرفته
و عمارتش میکنی رخصت نیست که دیگر باره تو زراعت کنی باید هر انتفاع که از این زمین بردی
رد کنی تا بدین موضع مسجدی بنا کنند و بگو این حسن مسلم را که این زمین شریفیست
و خدای تعالی از زمینهای دیگر برگزیده و شریف نموده تو این زمین خود برگرفته
دو پسر جوانت را خدای تعالی باز ستد و تو متنبه نشدی و اگر نه چنین کنی از روی
تو رسد آنچه تو آگاه نشوی حسن مثله گفت یا سیدی و مولای مرا نشانی باید که جماعت
مردم سخن بی نشان و حجت را نشنوند و قول مرا مصدق ندارند فرمودند انا سنعلم هناک
علامة یعنی ما در اینجا علامتی قرار دهیم که قول ترا تصدیق نمایند تو برو و رسالت ما را
بنزد سید ابوالحسن برو و بگو برخیزد بیاید آن مرد را حاضر کند و انتفاع چند ساله
را که برده از او طلب کند بگیرد و بدیگران دهد تا بنای مسجد کنند و باقی وجوه از رهق
بناحیت اردهال که ملک ما هست بیاورد و مسجد را تمام کنند و یک نیمه رهق را وقف
کردیم بر این مسجد که هر ساله وجوه آن را بیاورند و صرف عمارت مسجد کنند و مردم را
بگو تا رغبت کنند بدین موضع و عزیز دارند این موضع را و چهار رکعت نماز اینجا بیاورند

وشود گفت

دو رکعت نماز تحیت در هر رکعتی یکبار الحمد و هفت بار قل هو الله بخواند و تسبیح
رکوع و سجود هفت مرتبه بخواند و دو رکعت نماز امام صاحب الزمان بگذارند
باین طریق چون فاتحه را خوانند و باایاک نعبد و ایاک نستعین که برسد صد بار مکرر
بگوید بعد فاتحه را تمام کند و در رکعت دوم نیز بهمین طریق بگذارد چون نماز را
تمام کرده باشد تهلیل بگوید و تسبیح فاطمه زهرا بگوید چون از تسبیح فارغ شود
سر بر مهر گذارد و سجده کند و صد بار صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام بفرستند در سجده و این
از لفظ مبارک حضرت امام میباشد که فرموده من صلیهما فکانما صلی فی البیت العتیق
هر که این دو رکعت نماز را بگذارد همچنین باشد که در خانه کعبه دو رکعت
نماز کرده باشد حسن مثله جمکرانی گفت من چون شنیدم گفتم با خویش که گویا این موضع
است که تو میپنداری انما هذا المسجد امام صاحب الزمان یعنی این مسجد مال امام
صاحب الزمان است و اشاره بدان کردم که در عقب بالش نشسته بود و پس آن جوان مرا
اشاره کرد برو و من بیامدم چون پاره راه بیامدم دیگر باره مرا باز خواندند و فرمودند
بزی در گله جعفر کاشانی راعیست باید آن را بخری اگر مردم ده بها دهند
بخری و گرنه تو از خالصه خود بدهی و آن را بیاوری بدین موضع بکشی فردا شب آن
گاه روز چهارشنبه ۱۸ ماه مبارک رمضان و گوشت آن بز بر هر بیماری و کسیکه علتی
داشته باشد انفاق کنی حق تعالی همه را شفا دهد و آن بز ابلق و موهای زیادی دارد و هفت علامت
دارد سه بر جانبی و چهار بر جانبی یک دالدرهم سیاه و سفید همچون درهمها پس
رفتم مرا باز گردانیدند و فرمودند هفتاد روز یا هفت روز ما در اینجائیم اگر بر هفت روز
حمل کنیم دلیل کند بر شب قدر که ۲۳ ماه مبارک است و اگر بر هفتاد روز حمل کنی
شب ۲۵ ذی قعدة الحرام خواهد بود و آن روز هم روز بزرگوار است پس حسن مثله
گفت بیامدم و تا خانه آمدم و همه شب در اندیشه بودم تا صبح اثر کرد فرض گذاردم
و نزدیک علی المنذر آمدم و احوال را باو گفتم او با من بیامد رفتیم بدان جایگاه
که مرا شب برده بودند پس گفت بالله نشان و علامتی که امام مرا فرمود یکی آنکه
این زنجیرها و میخها در اینجا ظاهر است پس نزدیک سید شریف ابو الحسن الرضا
شدیم چون بدر سرای او رسیدیم خدم و حشم وی را دیدیم که مرا گفتند سید ابو الحسن

در انتظار تو میباشد تو از جمکرانی گفتم بلی من در حال رفتم و سلام کردم و خدمت
کردم جواب نیکو داد و اعزاز و احترام کرد و ابتمکین نشاند پیش از آنکه من حدیث
کنم مرا گفت ای حدیث حسن مثله من خفته بودم شخصی مرا گفت حسن مثله نام
مردی از جمکران پیش تو اید بامداد باید انچه گوید تصدیق نمائی و بر قول او اعتماد
کنی که سخن او سخن ما میباشد قول او را رد نکنی از خواب بیدار شدم تا این ساعت
منتظر تو بودم حسن مثله احوال شرح داد بتمامه و کمال در حال بفرمود تا اسبها را زین
نهادند و سوار شدند چون بنزدیک ده جمکران رسیدند جعفر راعی گله بر کنار راه
داشت حسن مثله در میان گوسفندان رفت و ان بز از پس گوسفندان میامد
پیش حسن مثله دوید ان بز را گرفت که بها باو بدهد و بز را بیاورد جعفر قسم
یاد کرد که من هرگز این بز را ندیده ام و در گله من نبوده است الا امروز که میبینم و
هر چند که میخواهم که این بز را بگیرم میسر نمیشود و اکنون که پیش شما امد بز را
هم چنانکه حضرت فرموده بود در ان جایگاه اوردند بکشتند و سید ابوالحسن رضی بدین
موضع امدند و حسن مسلم را حاضر کردند و انتفاع از او بستدند و وجوه رهق را بیاوردند
و مسجد جمکران را بچوب پوشانیدند و سید ابوالحسن زنجیرها و میخها را بقم برد و در سرای خود
گذاشت هر بیماران و صاحب علتان می امدند خود را بزنجیرها میمالیدند خدای تعالی شفای
عاجل میداد و خوب میشد و ابوالحسن محمد بن حیدر گوید باستفاضه شنیدم که ابو
الحسن رضا مدفون است در موسویان بقم بعد از ان فرزندی از وی را بیماری نازل شد
در خانه شد و سر صندوق را برداشتند زنجیرها و میخها نیافتند تمام شد حکایت
ان موضع شریف که مشتمل بر اعجاز بسیار و فوائد بی شمار که از جمله انست دیدن اینجماعت
نظیر بقره بنی اسرائیل را در این امت انتهی کلامه **و ایضاً در نجم الثاقب** میفرماید
مؤلف گوید در نسخه فارسی تاریخ قم و ذکر نسخه عربی ان که عالم جلیل اقای محمد علی کرمانشاهی
مختصر این قصه را از ان نقل نموده در حواشی رجال میر مصطفی در باب حاء تاریخ وقعه
را در ثلث و تسعین یعنی نود و سه بعد از سیصد نقل کرده و ظاهر ان است نسخه مشتبه
شده و اصل سبعین بوده که هفتاد است زیرا که وفات شیخ صدوق پیش از نود است انتهی کلامه

نور مشعشع دوم در بیان بعضی ایات و معجزات

و کراماتی که از این مسجد بعد از اتمام واقع شده مخفی نماند که چه بسیار فواید و آیات که در این
این موضع شریف از ظهور رسیده که باعث حیرت میباشد هم چنانی که خانه کعبه مکرمه
آیات بینات میباشد این موضع هم بهمین طریقت اول آنکه حضرت امام زمان خبر داده
[illegible] مسجد بودن این زمین [illegible] حضرت [illegible] حسن [illegible]
[illegible]
[illegible] امام [illegible]
انکاه خواست [illegible] بپوشد او گفتند [illegible] خانه که از آن [illegible] این سرا
از خود بپوشد چهارم آنکه خواست برهنه [illegible] رسید از بیرون خانه
که بیرون برهنه از تو نبیند از خود بپوشد [illegible] در خانه میگشت او گفتند در
خانه باز است بعد از آنکه از خانه بیرون آمد و گفتند که امام صاحب الزمان ترا میطلبید
او را بردند در این زمین مسجد ششم آنکه دیدن [illegible] هشت نفر مرد در این
که آمده اند و نماز میکردند بعضی جامه‌های سبز داشتند و بعضی سفید هفتم
آنکه دید حضرت حجت که روی تخت نشسته و بالها تکیه داده هشتم آنکه حضرت خضر را
دید که نزد حضرت حجت نشسته و کتابی در دست دارد و از برای حضرت میخواند نهم
هلاک دو جوان حسن مسلم بواسطه کشت و زرع این موضع مسجد جمکران دهم
خبر دادن حضرت از زراعت حسن مسلم در مدت پنج سال یازدهم خبر دادن
حضرت از هلاک دو جوان حسن مسلم دوازدهم خبر دادن حضرت بحسن
مسلم که علامتی از برای تو قرار خواهیم داد فردا که آمد حسن مسلم دید که زنجیر مسجد را
معین کشیده شد سیزدهم خواب دیدن سید ابو الحسن که با او گفتند فردا حسن
مسلم هر چه بگوید تصدیق کن که قول او قول ما میباشد چهاردهم خبر دادن حضرت
که فردا بزی هست در گله جعفر شبان که شش [illegible] این نشان و علامت فردا که شد رفت در
همان موضع که با او فرموده بودند دیدند بز را بهمان علامت پانزدهم آنکه
خود بز در نزد حسن مسلم بدون آنکه کسی او را بیاورد شانزدهم معلوم نبود
که آن بز از کجا آمده بود احتمال دارد که بهشتی بوده باشد تقریباتی که ذکر خواهد شد انشاء
هفدهم شفا بودن گوشت آن بز برای هر مریضی بهمان طریقی که حضرت فرموده بود

ایشان بعد از آن زنجیرها بر لوح [illegible] پیچیده شده بر در هر صندوق لوحی که
بود و باین [illegible] شفا مییافت [illegible] ان زنجیرهای صندوق بوده
در خانه سید ابو الحسن [illegible] بعد از فوت او مفقود شد که از اولادهای او
بیرون شد رفتند بر سر صندوق [illegible] آن زنجیرها [illegible] و معجزات و فواید
بوده که در آن زمان در مقام ظهور [illegible] رسیده اما کرامات دیگر هم اینجا ذکر
شد انشاء الله تعالی نور مشعشع سیم در بیان خبری که [illegible]
[illegible] از شرافت [illegible] زمین [illegible] اصفهان مشتمل است بر فضیلت و
شرافت [illegible] دیگران در مختصر البلدان این حدیث مذکور است و نقل از کتاب [illegible]
[illegible] میکند که از تألیفات صدوق میباشد [illegible] معتبر است و این حدیث اینست
که باسناد صحیح روایت از امیر المؤمنین [illegible] که منبر [illegible] ای پسر یمانی در اول ظهور خروج
قائم آل محمد از شهری که آن را قم میگویند و مردم را دعوت کنند بحق و همه خلایق از شرق
و غرب بآن شهر قصد کنند و اسلام تازه گردد و هر که از خوف اعدا پوشیده و مخفی باشد
بیرون آید و وحوش و طیور در مساکن و اوطان خود ایمن بخوابند و چشمهای [illegible] از آن شهر
ظاهر شود [illegible] که هر کس بخورد نمیرد و از آب چشمهها منفجر شود و از آن موضع رایت
حق ظاهر شود و میراث [illegible] انبیا بر پشت زمین بآن باشد ای پسر یمانی این زمین مقدس
است که پاک است از تمام لوثها [illegible] که بهترین خلق خود را ساکن او
کرده و دعایش مستجاب شده [illegible] این زمین باشد و بر این زمین اسلام
و بنیاد قصری عظیم نمایند [illegible] اینکه بنای قصر مجوس بوده باشد و آن [illegible]
شهرت ملک روم باشد و این زمین [illegible] ابراهیم خلیل را [illegible] قربان کنند
بر این زمین هزار صنم و بت از اصنام اهل روم بشکنند و بر این زمین نور حق ساطع
و از این زمین رایحه و بوی مشک شنوند [illegible] بیت العتیق [illegible] باین شهر [illegible]
بناها و اسیا بر این زمین شود و منارها [illegible] زمین [illegible] اینجا [illegible] دیگران [illegible]
[illegible] که [illegible] آن زمین که بر پشت گاوی باشد [illegible] دینار [illegible]
از هفت [illegible] باشد و روایت وی بر این کوه [illegible]
نیز [illegible] قصری که [illegible] است [illegible] آن را [illegible] خوانند

از نزدیک مناره آن مسجد بیرون آید نزدیک آنجا که آتش خانه گبران بوده و حضرت
امام سفطی از زر بدست گرفته بر براق سوار شده و با ملائکه مقرب و خادمان آن حرم شکر گزاری
نماید و منطقه آدم با او باشد و حلم خلیل الله و حکمت حضرت داود و عصای موسی
و خاتم حضرت سلیمان و تاج طالوت و بر همه آن نوشته است نام هر پیغمبری و وصیی
و نام هر مؤمنی و موحدی **توضیح و بیان** حضرت امیر میفرماید در این
حدیث شریف که چشمه مجهوله نزدیک قم ظاهر شود که هر کس بنوشد نمیرد شاید
مراد آن باشد که دلش نمیرد و همیشه منور باشد بنور ایمان یا آنکه کنایه باشد از طول
عمر که روایت است که در زمان ظهور حضرت حجت در زمان رجعت ائمه مردم زیاد عمر می
کنند و احتمال اولی انسب است **و ایضاً فرموده** راست حق از آن چشمه بیرون
آید شاید این چشمه همان چشمه باشد که در حدیث سابق ذکر شد که حضرت امیر فر
مودند که قصبه قم بلده ایست که نامیده شده بزهراء و در آن بلده است موضع قدم جبرئیل
آنچنان موضعی است که بیرون شد آب آنچنانی که هر کس بنوشد ایمن شود از درد و از آن آب
خمیر نمودند گل آنچنانی که از آن گل صورت مرغی ساخت حضرت عیسی و پرواز نمود و از این
موضع بیرون آمده گوسفند حضرت ابراهیم و عصای موسی و انگشتر حضرت سلیمان
و حضرت رضا غسل خواهد نمود در این چشمه پس این چشمه که این دو روایت از
امیر وارد شده کنایه است از کرامتهای الهی که در این زمین طیبه قم است و معلوم نیست
از برای احدی که این چشمه در کدام موضع زمین قم واقع است مگر ائمه اطهار که خزان
علم الهی شدند میباشند **و حضرت امام رضا علیه السلام** بنا بر این روایت که
غسل نموده طریقی غسل نکرده که کسی مشاهده نماید و صلاح حکمت الهی چنان اقتضا
نموده که باید مستوره باشد تا زمان ظهور حضرت حجت و زمان رجعت ائمه هدی
که از برای آنها ظاهر شود لکن احتمال می‌رود که این چشمه مستوره باشد در اطراف مسجد
جمکران بجهة آنکه آن سر زمین محل بعضی از فیوضات الهی است یا آنکه مستوره
در خود مسجد جمکران است **بجهة حکایت مشهدی علی اکبر طهرانی**
که گفت دیدم مرغهائی از میان مسجد بیرون آمد و ظرف آبی بدست
او بود از برای حضرت حجت آورد که وضو بگیرد احتمال آن ظرف آب چشمه باشد و آن

در بیان چشمه موضع قدم

کیفیت آن چشمه

بیرون آمده احتمال دارد که آن چشمه مستور در مسجد باشد والله العالم

ایضا حضرت امیر فرموده و خبر داده که بنیاد قصر عظیمی بنا شود

که مقصود در زمان حضرت حجت باشد بعد از آنکه بنا و قصر مجوس بوده و مال ملک روم بوده شاید همان قصر باشد که در تاریخ مذکور است که مالکین صاحب جکران بوده و موبد داشته اسمش چنین بوده و در جکران کوشکی بساخت و آن هنوز باقی تا آخرش که در فصل این باب گذشت و شاید مراد حضرت همان قصری باشد که در آن کوه و شنوبر است که الحال مشهور است بکوه قلعه سی و آن هم در آن فصل گذشت

الحاصل آنکه چنین گوئیم که حضرت امیر خبر داده بر سبیل پیشگوئی که این زمین مقدسه است که پاکست از تمام لوثها و از خدا خواسته که بهترین خلق خود را ساکن و کرداند و غایش مستجاب شده پس بمقتضای شرافت این زمین وظیفه او انست که همیشه بهترین خلق خدا در او ساکن کرداند لکن در زمان دولت ظالمین و زمان جاهلیت بوظیفه او عمل نشده و محل بنیاد قصر عظیم مجوس کافر بوده که ملک روم بوده پس خدای تعالی بمقتضای استجابت دعا او لا فی خواهد شد و در زمان دولت حقه که زمان ظهور حضرت حجت باشد این زمین محل بنیاد قصر عظیم حضرت حجت شود هر چند در زمان جاهلیت و کفر قدری از کبران و آتش پرستان و مجوس منزل داشتند در این زمین طیبه قم لکن خدا تلافی خواهد نمود که از ابتداء عمارت زمین قم و شهر شدنش همیشه ساکنین او شیعه اثنی عشریه بوده اند امید است بهمین نحو باشد تا زمان ظهور حضرت حجت و در دولت حقه این قدر از مؤمنین و موحدین از شیعیان حضرت حجت در این زمین جمع شوند که حضرت امیر فرماید بناها و اسبابها از این قم بسیار شود و منازل و مواضع زمینها عالی و گران بها گردد تا حدی که چندان زمین که پوست گاوی باشد بپانصد اشرفی بیند و عمارة در این سر زمین بنا همت فرسنگ در هشت فرسنگ شود

و ایضا حضرت امیر فرماید که روایت و عرا ابر این کوه سفید بر زند بنزدیک دیه کهن که در جنب مسجد است و قصری کهن که قصر مجوس است و آن را جمکران خوانند مراد از این کوه سفید که حضرت امیر خبر میدهد که رایات حضرت حجت را بر او زنند

همین کوهیست که مشهور است در قم بکوه خضر زیرا که کوهی که سفید باشد و نزدیک
ده جمکران باشد بغیر از آن نیست هر چند شنیده ام که پشت این کوه های دیگر که
نزدیک جمکران اند یک کوه دیگر هم هست که سفید است لکن علی الظاهر که از کثیر کوه
دیگر با این نشانی غیر از کوه خضر بنظر نیاید زیرا این مطلب چنین معلوم میشود
که این کوه خضر یک امتیازی دارد از سایر کوه هائی که در آنجا هستند زیرا که
در بالای آن مسجد کوچکی ساخته اند و بقعه دیگر هم ساخته اند و عمل قدمای
اهل قم کشف از این کند یک نوع امتیاز و شرافتی دارد از سایر کوه های دیگر
و مطلب دیگر آنکه از قدیم رسم بوده تا بحال که مردم اهل قم بسیاری
از آنها میروند در بالای آن کوه و از بعضی شنیده ام که او را کوه خضر میگویند
بسبب آنکه حضرت خضر پیغمبر را در بالای آن دیده اند **و مطلب دیگر آنکه**
کسی **نذر کرده بود** که خداوند تعالی حاجتش را بر آورد با آن کوه پله بسازد
که مردم با سانی بالا بروند حاجتش بر آورده شد پله ها را ساخت و خود این حقیر یاد
دارم بعد از ساختن پله ها رفتم در بالای آن و مشاهده مسجد و بقعه را نمودم پس از این
مطالب میتوان استظهار نمود که مراد حضرت امیر از کوه سفید کوه خضر باشد
و ایضا حضرت امیر علیه السلام خبر از این مسجد جمکران داده و فرموده
که کوه سفید نزدیک دهی کهن در جنب مسجدی والحال همین طریق است که جمکران
نزدیک مسجد و قصری کهن که قصر مجوس است که در زمان صاحب تاریخ قم قصر
موجود بوده هم چنانکه در فصل گذشت همین بس است در فضیلت این مسجد که
حضرت امیر خبر داده از او و تعالی آنکه در آن زمان آثار مسجد نبوده **و ایضا**
حضرت امیر در اول این حدیث فرمود ندای پسر یمانی اول ظهور خروج
نماید از شهری که آن را قم گویند و در آخر همین حدیث تعیین میکند حضرت امیر که
کدام قطعه زمین قم بیرون آید قائم آل محمد ص میفرماید از نزدیک مناره آن مسجد
که مراد مسجد جمکران باشد نزدیک آنجا که آتش خانه گبران بوده است و در فصل این
باب گذشت که جلیل که در جمکران کوشکی بساخت و آن هنوز باقی است و هم
چنین ده محله و ده درب بنا کرد بعد دو محله و دو درب بآن اضافه کرد و

و بر در هر محله آتشکده بود الخ والحال هم نقل کردند که قطعه زمینیست نزدیک مسجد که
مشهور است بزمین بتخانه شاید همان آتشکده است که الحال او را بتخانه گویند الحاصل آنکه
از این حدیث چنین مستفاد میشود که حضرت حجت از قم ظهور نماید یا از نزدیک مناره آن مسجد
یا آنکه بگوئیم از نزدیک مناره آن مسجد بیرون آید هر دو را احتمال میرود ولکن روایتی که وارد شده
از حضرت رسول که ابتدای ظهور شما از کرعه باشد هم چنانکه در نجم الثاقب مذکور است
و روایات معتبره که از مکه ظهور خواهد نمود لکن جمع ما بین این روایات سهل و آسانست
بعد از اینکه ابتدا بر سه قسم باشد ابتدای حقیقی و اضافی و عرفی میتوان گفت خروج آن حضرت
هر سه شهر را ابتدا خروج خود نمود میسازد پس در این مقام مناسب است که
این حکایت شصت و دویم از نجم الثاقب ذکر شود تا آنکه
کرعه معلوم شود چنانکه میفرماید حکایت شصت و دوم عالم جلیل افضل
اهل عصره شیخ ابو الحسن شریف عاملی ره در کتاب ضیاء العالمین نقل کرده از ابو نعیم
ابو العلاء همدانی که هر دو میگفتند خود روایت کرده اند از ابن عمر که گفت فرمود رسول خدا
بیرون آید از کرعه مردی بر سر او ابریست که در آن ابر منادیست که ندا میکند که این مهدی خلیفه
خدا است پس او را متابعت کنید جماعتی روایت کردند از محمد بن احمد که گفت پدرم پیوسته
سؤال میکرد از کرعه و میدانست که کرعه کجا است پس آمد نزد ما شیخ تاجری با مال و حشمه
پس آن قریه را از او پرسیدیم گفت از کجا شما آن قریه را میشناسید والدم گفت شنیدم در کتب
حدیث آن را و قضیه آن را پس تاجر گفت که پدرم بسیار سفر میکرد پس دفعه شتران خود را
بار کرده کو دو با او سیر میکردیم و محلی در نظر داشتیم پس راه را گم کردیم چند روز تا آنکه نزدیک
ما شد که بکشد تلف شویم پس نزدیک شد مشرف شدیم بقبه‌ها و خیمه‌ها آنچه مردم پیش
بیرون آمدند بسوی ما پس حکایت کردیم قصه خود را پس چون ظهر شد بیرون آمد جوانی و
پیش نماز کرد با ایشان نماز ظهر را با دستهای رها شده مثل نماز اهل عراق یعنی چون اهل
سنت مکتف نبود پس چون سلام نماز داد پدرم بر او سلام کرد و حکایت نمود برای او قصه ما
پس ماندیم آنجا چند روز ندیدیم مانند ایشان مردمانی و نشنیدیم از ایشان لغوی یا فحشی
آنگاه خواهش نمودیم از او که ما را براه برسانند پس شخصی را با ما فرستاد پس رفتیم تا چاشتگاه
ناگاه دیدیم در آن موضعی بودیم که میخواستیم پس والدم سؤال نمود که آن مرد کی بود گفت او

مهدی علیه السلام بود محمد بن حسن و موضعی که آن جناب در آنجا است آن ذکر شده و میگویند که
آن در بلاد یمن است نظر به آنکه متصل است به بلاد حبشه سه روز راه است در دریا با آنکه
در آن بیابان آب نیست و عالم متقدم بعد از نقل این قصه فرموده منافاتی نیست ما بین
آنچه ذکر شد یعنی خروج مهدی از کرعه و بین آنچه ثابت شده از آنکه آنجناب ظاهر میشود در
اول ظهورش از مکه معظمه زیرا که آنجناب بیرون می آید از موضعی که آنجا اقامت دارد تا
آنکه می آید به مکه و در آنجا ظاهر میکند امر خود را انتهی از نجم الثاقب پس بنا بر آنچه وارد شده
این روایت از حضرت امیر المؤمنین که بشیر عمانی فرمودند که ابتدای ظهورش از قم باشد
باین طریق بگوئیم که از کرعه که منزل او باشد بیرون آید و به قم آید و در آن چشمه که در
قم واقع است که جای قدم جبرئیل است غسل نماید چنانچه که حدیث حضرت امام
غسل نموده در آن چشمه که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و در مکه معظمه ظاهر شود
که وارد شده علاوه بر اینکه مطلب اینست که حضرت حجت با بسیاری از آیات حق ظاهر شود و حضرت
امیر علیه السلام فرمودند که آیات حق از این چشمه که در قم واقع است ظاهر شود پس بنا بر این
معنی اینست که ابتدای ظهورش از قم باشد که آیات حق را از این چشمه بیرون آورد و در مکه
ظاهر شود و ظاهر خود را و ایضاً حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که حضرت
حجت سقطی از زر بسته باشد که مراد از سقط عطردان می باشد و ایضاً فرمودند منطقه
با او باشد که مراد از منطقه کمربند باشد **نور مستشعع چهارم در بیان شراکت**
بودن بلده طیبه قم با اماکن مشرفه در بعضی از فضیلتها در بیان فضل
و شرافت مسجد جمکران ... در این نور ذکر می شود از عیون اربعه عین اول در بیان شراکت
با زمین بیت المقدس در شرافت روایتی ذکر شد که زمین قم قطعه از بیت المقدس می باشد
پس بنا بر اینکه هر چه از آیات قرآنی و احادیث که در شرافت زمین بیت المقدس وارد شده
شامل بلده طیبه قم هم خواهد بود چنانچه که روایت دارد که حشر و نشر مردم در دنیا
در زمین بیت المقدس می باشد در حق زمین قم هم ایضاً وارد شده که حضرت فرمودند
پس از آنکه حشر و نشر مردم در زمین قم باشد شراکتش با زمین کربلا در فضیلت هم
چنانچه که در باب زمین کربلا وارد شده که مقدس می باشد همچنین در روایت زمین
قم انیق وارد شده که تربت قم مقدس و مطهر می باشد که گذشت از ... و ایضاً وارد که

در بابت زمین کربلا که ابتدای قیامت که زمین را بزلزله آورند بالا برند زمین
کربلا را با خاکش چنانکه نورانی و صافی میباشد پس میگرداند خداوند عالم او را باغی از
باغهای بهشت پس ظاهر از این روایت چنین استظهار میشود که مدفونین در
صحرای محشر را نخواهند دید هم چنین در حق زمین قم هم ایضاً وارد شده که جنازه اهل
قم را در میان قبورشان میکشند و در روز قیامت از میان قبورشان داخل بهشت
میشوند که چنین مستفاد میشود که مدفونین در این ارض قم هم انجا صحرای محشر را
نبینند **عین سیم در بیان شرافت زمین کوفه و فضیلت**
هم چنانیکه وارد شده قم کوفه صغیره یعنی قم کوفه کوچک است پس هر چه احادیث وارد
شده در فضیلت کوفه شامل حال قم خواهد بود علاوه بر این چه قدر اخبار وارد
شده که فضیلت کوفه و قم هر دو را از آن اخبار ذکر شده در باب هشتم گذشت انها
عین چهارم در بیان شرافت مکه در بعضی از فضایل و مطالب مخفی نماند که
از برای مکه اسم های بسیاری وارد شده همین طریق از برای قم ایضا اسمهای
بسیار وارد شده مکه را بکه و الناسه و ام رحم و ام القری و در قرآن بلد الامین وارد
شده و کعبه مضیق گویند اما ام رحم گویند بسبب آنکه هر کس ملازم او شد رحم کرده شد
اما الناسه نامیده شد آن را بسبب آنکه هر کس ظلم میکرد هلاک میشد اما
کعبه گویند بسبب آنکه مکه وسط دنیا واقع شده **فائده** فرق ما بین بکه
و مکه هم چنانیکه صاحب مجمع البحرین فرموده که موضع بیت را بکه گویند و سایر
موضع بیت را و اصل بلد را مکه گویند و بکه گویند بجهة آنکه گردنهای جباره و ظالمین
در آنجا کوبیده میشود و بجهة آنکه مردم در آنجا ازدحام میکنند و یکدیگر را **و انضمام**
بکه نامیده شد بسبب کثرت مردم در اطراف و استه اما ام القری نامیده شد
از بجهة آنکه تمام زمین را از تحت کعبه کشیدند پس مخفی نماند که از برای قم هم اسمهای
بسیاری میباشد بر اسم هر ای و در باب هشتم ذکر شده است که تمام را از اخبار خوانده
بودیم و آن اخبار هم در آن باب گذشت هم چنانکه مکه را بلد الامین مینامند هم چنین
صحیح است که قم را بلد الامین گویند بسبب آن اخباری که گذشت که قم باید محفوظ باشد
از جمیع بلاها و ظلمها و اهلش باید ایمن باشند بهمان طریقی که ذکر شد در مقام خود و در

بکو ار نشویم چنانکه در مکه معظمه چاه زمزم است و این چاه از اثر قدم حضرت اسمعیل
میباشد همین طریق در قم چشمه ایست که جای قدم جبرئیل است و دو روایت در
فضیلت این چشمه واقعه در قم از حضرت امیر ع وارد شده یکی این روایت که در باب
هشتم گذشت و روایت دیگر که بپیغمبر فرموده در این باب گذشت هم چنانکه در
مکه معظمه کعبه میباشد این زمین طیبه قم هم ایضاً در شرافت بیک مقامی میباشد که
حضرت امیر ع به پیغمبر فرمودند که در زمان ظهور حضرت حجة بیت العتیق را
به این قم برند علاوه بر آن در این زمین طیبه مسجد شریفی است که حضرت امیر ع خبر داده
بان مسجد جمکران بپیغمبر و فرمودند که ده جمکران در جنب مسجد میباشد و حال آنکه
آن زمان اهل آن ده تمام گبر و آتش پرست بودند و آثار مسجد و مسلمانی نبوده و حضرت
بطریق معجزه خبر داده پس آنچه که مستفاد میشود از کلام حضرت است که وقتی که خداوند
عالم این موضع مسجد را خلق کرده بطریق مسجدیت خلقش کرده مثل کعبه و مسجد الحرام
که امتیاز دارد از سایر زمینها که جایز نبوده از ابتدای خلقتش حیازت و تصرف مالکانه
هم چنانکه کلام فرزندش حضرت حجة دال بر همین مطلب است که فرمودند بحسن بن مثله
که بحسن بن مسلم بگو این زمین شریفی است و خدای تعالی این زمین را برگزیده از زمینهای
دیگر و شریفش نموده پس آنچه مستفاد میشود از کلام حضرت حجة است که این زمین را خدا
محترمانه خلق نموده و برگزیده از سایر زمینها که جایز نیست تصرف و حیازت تملک و
خداوند عالم زمینها را خلق نموده از برای بنی نوع انسانی که جایز است تصرف و حیازت
آنها لکن این قطعه زمین جمکران بمثل سایر زمینها نیست که بشود کسی حیازت نماید یا که
تصرف مالکانه نماید بلکه او را محترمانه و شریفش خلق کرده و خانه خود را برای او
قرار داده که بندگانش بروند در آن موضع شریف عبادت کنند او را و اگر مثل سایر
زمینها بود هر آینه حضرت حجة نمیفرمود که چرا حسن بن مسلم این زمین را تصرف
کرده و زراعت میکند پس معلوم میشود که این قطعه زمین بمثل کعبه و بیت الحرام میباشد
که شریکیست با موضع کعبه و مسجد الحرام در این شرافت و فضیلت که ابتداء خلقتش
مسجد و محترمانه خلق نموده که این از برای احدی جایز نبوده و نخواهد بود حیازت و
تصرف مالکانه نمودن هم چنانکه موضع کعبه و مسجد الحرام امتیاز دارد از سایر

مساجد دیگر مخلوق آن را مسجد مینامید این مسجد جمکران هم امتیاز دارد از سایر مساجد
بجهة آنکه این موضع را خدا مسجد گرا خلقش کرده پس امتیاز دارد از مساجد که آن را مخلوق
مسجد نمایند **همچنانکه مکه معظمه** با آن شرافت در زمان جاهلیت
محل و سکنای مشرکین عرب بوده و ملوث برجس آنها بوده و خانه کعبه محل بتخانه
شده بود همچنین این زمین طیبه هم بخصوص زمین جمکران هم در ایام جاهلیت محل و
منزل کبران و مجوس و آتش پرست بوده و ملوث برجس آنها بوده و الحال زمین تجانه
در حوالی مسجد جمکران مشهور و معروفست **و از کلام حضرت امیر** علیه السلام
معلوم میشود که نزدیک مسجد جمکران آتشکده آنها بوده شاید همان آتشکده مهجور
شده در زمین تجانه و دیگر از کلام حضرت امیر معلوم میشود که تصرف مجوس در این
سرزمین بوده در فصل گذشته عرض شد بعد از آنکه خانه خدا در مکه تجانه بود تا زمان
مبعوث شدن پیغمبر خداوند عالم حضرت امیر را برگزید و عزیز پیغمبر شد و او را دستیار
آنکه بادست ید اللهی بتها را از طاق حرم بیافکند و شکست آنها را او خانه خود را از
رجس آنها پاک نمود همچنین زمین طیبه قم ملوث بود برجس آنها تا وقتی که دین
اسلام شرق و غرب عالم را گرفت خداوند عالم برگزید طایفه عرب را که اهل التعرف
باشند و قم شجره طیبه مذکوره در قرآن و از شیعیان خالص حضرت امیر بودند
همچنان اشجاعی بودند که پیغمبر فرمود خداوند عالم زینت داد قم را بعرب و **امضای**
حضرت پیغمبر فرمود که اشعریان از منند و من از ایشان خداوند عالم چنان
مقدر فرمود که این طایفه در سنه ۸۳ از هجرت رسول صلی الله علیه و آله آمدند در این سرزمین طیبه قم
که مطهره و مقدسه مهیا شد و از رجس کبران و آتش پرستان پاک نمودند با بعض طریقه
بعضی از آنها را کشتند و بعضی فرار نمودند و بعضی مسلمان شدند بنحویکه اول گفته
شد و دیگر از آن زمان که این زمین را شیعه نمودند غیر از شیعه اثنی عشریه نتوانستند
در اینجا وطن بگیرند و ملوث نمایند این مطلب خود شاهد امتیاز زمین از سایر اماکن
مشرفه است که آنها دارای این مطلب نیستند **و دیگر آنکه** جبرئیل بامر رب جلیل
نشان ابراهیم خلیل را داد تا آنکه بنائی نماید در او همچنانکه در اینجا آمد که گوراست
که نقل از راوندی نماید که فرموده حضرت امام محمد باقر علیه السلام میتکه خداوند

عالم که دارد تحت عرش خود در اعلی اساطین و نامید او را کرسی مبعوث نمود ملائکه را پس
کرد به تبانی زمین مثل او و قدر او پس زمانی که طوفان نوح شد برداشت او را بسوی آسمان پس بود
که انبیاء حج میکردند و نمیدانستند مکان موضع او را تا آنکه خداوند تعالی امر نمود
مکان آن خانه را پس بنا نمودند آن را از کوه از حراء و ثبیر و لبنان و جبل الطور و جبل الخمر پنج
و همچنین این موضع مسجد جمکران هم مکانش معلوم نبود و حضرت امیر
بر سبیل نمایش فرمودند و بجنگ معلوم نبود تا زمانی که حضرت حجت تشریف آوردند و شیخ عفیف
صالح حسن بن مسلم جمکرانی را طلبیدند و موضع را باو نشان دادند باو نشان دادند
باین طریق فرمودند و سنعلم هناک علامة بعینه و است که دانا کنیم قول او عالم حقیقی کذا
هر چند حضرت حجت این فرمایش را باو فرمود از برای انکه مردم تصدیق قول او نمایند لکن آمد
دید که زنجیر کشیده شد بر موضع مکان مسجد حد و حدود این مسجد معلوم شد بواسطه
این زنجیر همچنانکه خانه کعبه را ابرهیم خلیل بامر رب جلیل بنا نمود و مباشر آن
بود و همچنین مسجد جمکران هم حضرت حجت مباشر بنای او شد بامر پروردگار
که آمدند باین سرزمین جمکران و شیخ عفیف صالح حسن بن مثله را خواستند و فرستادند
نزد او که انتفاع منال این زمین را که حسن بن مسلم برده از او بگیر با انتفاع
که ... ما مبنای مسجد را بنا کنید و تمام کنید و حضرت فرمودند که ما ۲۰ روز با ۲۰ روز
در اینجا هستیم میتوان استفاده کرد این مطلب را از کلام حضرت که من نمانم از جای خود
در اتمام دادن بنای این مسجد یعنی باید در این مکان باشم تا کار بنای این مسجد تمام شود هم
چنانکه بعد از بنای خانه کعبه حضرت ابرهیم خلیل مامور شد از جانب رب جلیل که مردم را
دعوت نماید که بیایند بزیارت کعبه و طواف و همه این طریق حضرت حجت
دعوت نمود مردم را با مدن در این مسجد نماز کردن همچنانکه فرمودند بحسن بن مثله
مردم را بگو تا رغبت نمایند باین موضع بیایند و عزیز دارند و نماز بگذارند و کیفیت
نماز در این مسجد و ثواب بیان نمودند پس خوشا بحال کسیکه این سعادت را دریابد و اجابت
نماید دعوت حضرت حجت را و عبادت نماید خدا را و وظیفه این مسجد را بجا آورد و سزاوار
که مردم از اطراف عالم اجابت کنند دعوت حضرت حجت را و بیایند در این مسجد جمکران
همچنانکه جبرئیل بامر رب جلیل گوسفند او را در منی ذبح کرد

همین طریق در این سرزمین مسجد جمکران هم گوسفندی ذبح نمودند تا برحضرت حجت این خوبه
خصوص برسر مودند بخصوص مثل اینکه جکوانی که بری در کلام جعفر کاشی شبان است باید بزنه نیره
بیاورید در این موضع بکشید و گوشت آن را به بیماران علیل بدهند شفا خواهند یافت
همچنانکه گوسفند مذبوح در آنجا بهشتی بوده لکن روایت دارد که از چشمه کردند هم میباشد
بردند و هم چنین میتوان گفت که بز مذبوح در این سرزمین مسجد جمکران بهشتی بوده بره
تقریبا چندی پی انکه ما ان بز را حسن مثله را دید خود ان حیوان بز را او دیده
دیگر آنکه جعفر راعی شبان گفت من هیچ روز این بز را ندیده بودم مگر امروز و او را دیدم
و هر چند میخواهم ان را بگیرم میسر نمیشد والحال خود در پیش شما آمد و دیگر آنکه
حضرت فرموده بودند که گوشت او را بمریض و صاحب علت بدهید شفا خواهند
و از این فقرات استشمام میتوان کرد که آن بهشتی بوده همچنانکه قوم اصحاب فیل آمدند از برای
خرابی خانه کعبه خداوند عالم آنها را هلاک نمود هم چنین خداوند عالم دو جوان
حسن بن مسلم را هلاک نمود بواسطه زراعت نمودن این موضع مسجد جمکران را لکن تعجب
آنست که حسن بن مسلم از روی جهل و نادانی تصرف کرد و شروع بزراعت نموده بود با وجود
خداوند عالم دو جوانش را هلاک نمود خداوند عالم این مطلب بجهت تنبیه بود بعد
از اینکه متنبه نشد خداوند عالم مظهر قهر خود را که حضرت حجت باشد فرستاد در این
سرزمین که منع نماید او را از این تصرف و زراعت و مظهر قهر الهی امد و حسن بن مثله
را طلبید و پیغام قهر امیز از برای حسن بن مسلم فرستاد و خبر داد او را که چند سالست
که این زمین را عمارت میکنی و ما خراب میکنیم و خداوند عالم دو جوانت را گرفت که تو
متنبه شوی متنبه نشدی باز امسال عمارت کردی میخواهی زراعت کنی اگر دیگر بار
چنین کنی از اثرها بتو رسد تا اینجا تمام شود همه جهت که کعبه ایات للعالمین میباشد
هم چنین این مسجد شریف جمکران چه قدر ایات و معجزات از او در مقام بوده و نمود
رسیده که از جمله حیرت میباشد در نور مشعشع دوم این باب گذشت و هم چنین در سطور
این اوراق ذکر شد نور مشعشع پنجم در بنا ملکیه حضرت حجت
وقف برای مسجد شریف و از برای باقی تمامند آن شاد
و عمارت آن مسجد متعلق به او میباشد و خوبست که عبارت خود امام را ذکر کنیم و آن

[illegible]

[illegible]

عبارت است که حضرت حجت فرمودند بجنسه مثل آنکه از حسن بن مسلم انتفاع پنج ساله
را که از این موضع مسجد بوده بگیرید باقی وجوه رهق بناحیه اردهال که ملک ما می
باشد بیاورند و مسجد را اتمام کنند و ملک نیمه رهق را وقف کردیم بر این مسجد که هر ساله
وجوه آن را بیاورند و صرف عمارت مسجد کنند الخ گویا از زمان هیچ شبهه نبوده که رهق
ملک آنحضرت بوده نیز اگر این مطلب بعد زمان صدوق اتفاق افتاده و او در کتاب خود
نقل میکند و دیگر کذا از مواشیم صدوق میفرماید در همان وقت آوردند
از وجوه رهق و مسجد را اتمام کردند ولکن الحال از این مطلب اثری باقی نیست نمیدانم
بچه طرز توجه نمیکنند و ملکیکه حضرت حجت وقف بر این مسجد نموده میخورند و از
حضرت حیا نمیکنند و نمیترسند از آن مظهر قهر الهی که مبادا آنها را بسزا بخود برسانند
باید عبرت بگیرند از هلاک شدن دو جوان حسن بن مسلم بجهت آنکه تصرف نموده بود
موضع مسجد را با وجود آنکه از روی جهل و نادانی بوده ولی بر کسیکه از روی
عمد و علم با این وقعه ملک آنحضرت را که وقف است بر این مسجد بخورند و هیچ واهمه ندا
باشد شاید دیده باشند آثار غضب الهی و بی برکتی املاک را و مبارک نبودن منافع
املاک برای آنها لکن متنبه نشده باشند مثل آنکه غضب الهی شامل حال حسن بن مسلم
جگر گوشه شد و دو جوانش را هلاک نمود لکن متنبه نشد تا آنکه مظهر قهر الهی آمد و
او را منع نمود این مطالب تصورات است که عالم باشند بوقعیت اگر متصرفین املاک عالم
بوقفیت نبوده باشند واقعا و بگویند ما هر چه دیده ایم آثار ملکیت دیده ایم و اطلاع
از وقفیت نداریم پس برای آنها ضرری ندارد بجهت آنکه آنها تقصیر ندارند لکن خوب است
که بجهت خوشنودی آنحضرت صرف نظر کنند از منافع این مقدار از املاک اگر چه
صاحب تمکن و استطاعت و اهل ثروت و غنی باشند و محتاج نباشند که این
مطلب خودش تعظیم شعائر الله میباشد و بلکه تجلیل و تعظیم است برای این مسجد
و این کار دنیا مطلوب حضرت حجت میباشد و امید ثواب و جزا از آنحضرت داشته باشند
که این مطلب خودش یکنوع خدمتی است که بحضرت حجت کرده باشند بجهت آنکه
مطلوب آنحضرت که عمارت آن مسجد همیشه باقی باشد و مردم از اطراف بروند در
آنجا نماز بکنند و عبادت کنند حفظ آنرا و منهدم نشود و خراب نشود و چنین

معلوم

معلوم میشود از سنگ تاریخی که در آنجا میباشد که در سنه ۹۸۶ اکبرشاه او را تعمیر نموده
و اکبرشاه در دنیا قلعه جمکران منزل داشته و این شعر از بابت تاریخ تعمیر اکبرشاه
آن مسجد را در آن سنگ تاریخ نوشته بود شعر بود کامل از پی تاریخ پیر عقل
گفت قائم آل محمد قدمگاه است این تا اینکه در این ازمنه که مخروبه شده
بود حاجی علیقلی جمکرانی بمقدار سیصد تومان خرج نموده و یکطرف مسجد را تعمیر
کرده و باقی مسجد مخروبه بود تا آن زمانی که اوایل سلطنت مظفرالدین شاه قاجار
که صدارت عظمی جناب مستطاب میرزا علی اصغرخان معزول شد از صدارت و آمد بقم و
مدتی در قم بود در آن ایام مسجد شریف را تعمیر نمود و عمارات و حجرات چندی در آنجا
بساخت و هم در آن ایام ایضا صحنی از برای شاهزاده حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام
بساخت و او آنکسی است که صحن بزرگ جدید فاطمه بنت موسی بن جعفر را ساخته

الحاصل اینکه آسید عبدالرحیم خادم آن مسجد که بالفعل بمقدار دو سه
خروار تخم افشان زمین که در همان اطراف مسجد جمکران است وقف بر آن مسجد است
و الحال متصدی همان خادم است که آقا سید عبدالرحیم باشد

نور مشعشع

در بیان بعضی از کراماتهائی که در این ازمنه اتفاق افتاده از برکت این مسجد شریف

صاحب الزمان که در جمکران واقع است و در این
نور مشعشع کرامت ذکر میشود از قول خادم آن مسجد شریف آقا سید عبدالرحیم یکی
از آن کراماتها بطریقی است که باعث حیرت میشود و العهدة علی الناقل چنین گفت آقای
سید عبدالرحیم مذکور که در سال وبائی که سنه ۱۳۲۲ بود بعد از گذشتن وبا روزی
در مسجد جمکران رفتم دیدم مرد غریبی در آنجا نشسته احوال او را پرسش نمودم
حاصل اینکه گفت من ساکن دارالخلافه طهران میباشم و اسم من مشهدی علی اکبر
میباشد و من در طهران کاسبی میکردم از قبیل دخانیات خرید و فروش می
کردم آخر الامر پای من تمام گشت بجهة اینکه نیشتر زده بودم بمردم و پاکرا مداینها
مردند لهذا آمدم بقم شنیدم اوصاف این مسجد را لهذا آمدم اینجا بمانم تا اینکه
شاید حضرت حجت نظری بمن نماید و حاجاتم برآورد و سید عبدالرحیم نقل کرد
که بمقدار سه ماه در اینجا بماند و مشغول عبادت بود بعد یا ضعفهای بسیار کشید

از گرسنگی خوردن و عبادت نمودن و گریه کردن دو ساعت گفتم تقدیر کار ما اصلاح شد
لکن هنوز بانجام نرسیده میروم کربلا دیدم روز دیگر از شهر میرفتم طرف مسجد جمکران
در بین راه دیدم که پیاده میرود طرف کربلا و مدت شش ماه طول کشید سفر او لکن
بعد از عرض حاجت روز دیگر از مسجد جمکران میرفتم طرف شهر دیدم همان شخص که از
کربلا آمده در همان موضعی که او را دیده بودم وقت رفتنش انجام حاجت آمد لکن
هم در همان موضع او را دیدم باهم تعارف نمودیم گفت در کربلا چنین معلوم شد که
انجام مطلبم در همین مسجد جمکران داده میشود لهذا میروم من در مسجد آمد در مسجد
انجام در این دفعه دوم هم دو سه ماه بماند و مشغول ریاضت کشیدن و عبادت
بود تا آنکه ششم یا پنجم ماه مبارک رمضان بود که آمد از مسجد طرف شهر که برود بطهران
و او را آوردم در خانه شب در منزل من بماند و گفت حاجتم که خواستم بر آورده شد
گفتم بچه طریق بر آورده شد گفت چونکه تو خادم مسجدی برای تو نقل میکنم و حال آنکه
برای احدی نقل نکردم و چنین نقل کرد بعد از اینکه قرار داده بودم با کسی از اهل ده جمکران
که روزی یک گرده نان جوین بدهد که جمع شود پولش را بدهم تا آنکه روزی رفتم گفت
دیگر نمیدهم من بکسی اظهار نکردم تا مقدار سه روز چیزی نداشتم بخورم مگر آنکه از علف
کنار جوی میخوردم تا آنکه اسهال مرا گرفت بیحال شدم و دیگر قوت برخواستن نداشتم
مگر از برای عبادت که قدری بحال میآمدم وقت عبادتم نصف شب که شد دیدم که
طرف کوه دو برادران روشن گشت و نوری ساطع میشود بطوری که تمام بنا پایان روشن
شد فکر میکردم کسی نیست نزدیک پنجره دیدم مثل کسیکه در حرکت باشد در منزلم هم در
یکی از حجرات بیرون از مسجد بود در حال ضعف برخواستم و در را باز کردم دیدم
سیدی را با جلالت قدر سلام کردم و هیبتش مرا گرفت و نتوانستم سخن بگویم
تا آنکه آمد و نزد من نشست و بنا نمود صحبت کردن بعد از آن بمن فرمود که جده
ام فاطمه دختر پیغمبر شفیع شد که پیغمبر حاجت ترا بر آورد و جدم حواله بمن نمود
و حضرت فرمودند برو در وطن که کار تو خوب میشود و حضرت پیغمبر فرموده برخیز
که اهل و عیال تو منتظر میباشند و سفارش ترا بمن میکنند من پیش خود خیال کردم
که باید این بزرگوار حضرت حجت باشد عرض کردم ای سید عبد الرحیم خادم این مسجد

کرامت دیگر مسجد

چشمش نابینا شده شما شفای بدهید باو فرمودند صلاح او همان است که بهمین طریق
باشد و بمن فرمودند بیا برویم در مسجد نماز کنیم برخواستم با حضرت از حجره بیرون آمدیم
تا نزدیک چاهی رسیدیم که نزدیک درب مسجد میباشد و پای آن عمارتست دیدیم شخصی
از چاه بیرون آمد و حضرت باو تکلماتی نمود که من نفهمیدم بعد از آن رفتیم در صحن
مسجد دیدیم کسی را که از میان مسجد بیرون آمد و ظرف آبی در دست او بود و بحضرت
وضو گرفتند و بمن هم فرمودند از این آب وضو بگیر و من هم از آن ظرف وضو گرفتم و داخل
مسجد شدیم باو عرض کردم که چه وقت شما ظهور میکنید حضرت فرمودند آرزوی تو شد
که تو را غیر بعد باین سوالها عرض کردم میخواهم از یاوران شما باشم فرمودند هستی لکن تو انمیتوانی
که از این گونه مطالب سوال کنی یک مرتبه از نظرم غایب شدند و صدای آنحضرت را از
میان چاه که پای قدمگاه میباشد شنیدم در صحن مسجد که فرمودند برو وطن که
اهل و عیالت منتظرت میباشند و گفت که عیالم هم علویه میباشد و کرامت دیگر

آنکه ایضاً سید عبدالرحیم خادم مسجد جمکران نقل میکند

بعد از آنکه مسجد مخروبه شده بود تا آنکه حاجی علیقلی جمکرانی رحمه الله شده بود باو گفتم ند
کن خدا شفا بدهد تو را قدری تعمیر این مسجد کن تا آنکه شفا یافت بمقدار دویست تومان
خرج نمود یکطرف مسجد را ساخت بنا گفت وقت زدن آن مسجد نابلد کو سنگ کشت
میگوید رفتم و گوسفندی کشتم و گوشت او را بفقرا دادم و محزون بودیم از آنجائی که خرابی
باقی مسجد با که روزی در خواب دیدم که درب مسجد امام حسن جمعیت زیادی میباشد
و ملا آقا رضا که خویش بود با ما او را دیدم و گفتم بیا برویم میان حرم حضرت معصومه او
بمن گفت کجا برویم و حال آنکه حضرت حجت در اینجا میباشد اشاره نمود بسوی جلو خان
درب مسجد دیدم که در جلو خان درب مسجد امام حسن سجاده افتاده و حضرت نماز کرده
بودند و تعقیبات نماز میخواندند چونکه پیش حضرت را خواب دیده بودم و منتظر فرصت بودم
که عرض خود را بکنم آخر الامر حضرت از نظرم غایب شد و نشد که عرض خود را خدمت حضرت
نمایم از باب خرابی مسجد تا آنکه در این دفعه پیش خود خیال نمودم که حال مثل آن دفعه نشود
که من عرض خود نکرده غایب شوند لهذا افتادم بر روی زانوی حضرت و عرض کردم که
مسجد جمکران خراب شده چرا امر نمیفرمائید که تعمیر شود یک مرتبه دیدم که

ظاهر شدن مسجد

کر من خودم وحضرت میان مسجد جمکران میباشیم دیدم آب گل گرفته و آب باریکی از اینجا میرود
دیدم حضرت سبیلی بدست گرفتند و قوطی را آب بروی آن گلها ریخت و فرمودند وقتی که
تمام مسجد را می ساختید من در اینجا بودم میدیدم و از گوشت آن گوسفند بما میدادند سید
بیک مرتبه صیحهٔ مرا از خواب بیدار کرد من با او دعوی کردم عبد الرحیم گفت چرا دعوی میکنی
گفتم الحال خواب میدیدم و نگذاشت که خواب خود را تمام ببینم **وایضاً سید عبد**
الرحیم نقل کرد که بعد از آنکه حاجی علیقلی وفات شد استاد رضای
نجار این خواجه اسماعیل نجار رفیق حاجی مذکور در خواب دیده بود و این حقیر مؤلف در
استاد رضا سؤال کردم از کیفیت خوابی که دیده بود نقل کرد که در خواب دیدم یک باغ بسیار
ودر میان باغ قصری عالی و بسیار بلندی بود و دیدم حاجی علیقلی در بالای آن قصر
بود و سر خود را از میان قصر بیرون آورده بود با او گفتم که این باغ و قصر را بتو داده که گفت
صاحب الزمان داده الی آخر معلوم میشود که حضرت حجت این باغ و این قصر را باو مرحمت
در عوض آن مقداری که تعمیر نموده بود از آن مسجد شریف پس از این خواب و همچنین از
خواب سابق معلوم میشود و کشف از این کند که عمل او مقبول حضرت حجت گردیده هنیئاً له
هذا الکرامة **وایضاً کرامت دیگر نقل نمود همین سید عبد**
الرحیم مذکور که نقل کرد از حاجی علی قلی جمکرانی که میخواستم بروم از جمکران طرف شهر
یک زنی از اهل جمکران یک ده شاهی بمن داد که این پول را از برای من شمع بخر و بیاور که
میخواهم در مسجد جمکران روشن کنم میگوید رفتم و شمع خریدم و دستمال که پول او در
میان او بود بیرون آوردم که پول شمع را بدهم دیدم که پول نیست بخود گفتم یقین جا
افتاده شمع را پس دادم و گفتم پول نیست و رفتم قدری از راه طی کردم دستمال را از
جیب بیرون آورده دیدم که پولش هست سر جای خود برگشتم که شمع بخرم دوباره رفتم که
پول بدهم دیدم که پول نیست شمع را پس دادم برگشتم در بین راه دیدم که پول بهمان دستمال
بسته فهمیدم پولش حقی دارد که نباید خرج این راه خیر بشود لهذا پولش را آوردم
پس آن ضعیفه دادم **وکرامت دیگر ایضاً** سید عبد الرحیم نقل
کرده که شب جمعه بود و جمعیت زیادی آمده بودند بمسجد جمکران و من غافل شده بودم
از بند از گوش خود تا وقتی که ملتفت شدم و بسر وقت دراز گوش آمدم دیدم که



در دار کوش با کره او نیست و بمقدار چهل تومان ارزش او بود تا انکه مدتی بسر اغ تو بیم و اطراف شهر میکشتم یکی کفت حماری باین نشانی از طرف کاشان میبرد خلف فرستادم باین صفحات دیدند از ما نیست بعد از انکه دیگر مایوس شدیم امدم در میان مسجد عرض کردیم یا حجة الله من خادم این مسجد میباشم جزای خدمت من انستکه حمار مرا بیرند و من نابینا هستم و سوار بر او میشدم و از برای خدمت این مسجد نکاه داشتم حال جزای من همین است با بیدا لبته تا جمعه دیگر طریقی بنمایی که خود حمار من بیاید در همین مکان که سوار شوم بروم در منزل خود تا حمار من نیاید از این مکان من نخواهم رفت و مرا کریه گرفته تا انکه روز جمعه شد و ظاهر خبری نشد و بعد از ان رفتم در میان مسجد و باز عرض کردم یا حجة الله روز جمعه شد و دراز کوش من نیامد تا انکه طرف عصر شد کردیدیم کسی خبر داد که حمار را اما رفت سوار است میاید و وقتی که رسید سوال کردم از کجا پیدا کردی کفت در قبرستان بزرگ رفتم شخصی سا وه اورده بود بفروشد تا نکاه کردم شناختم و حمار را کرفتم از او کفت ان مرد ساوه که یک مردی او را داد و فروشنده از من خریدم لکن تعجب کردم که این حمار قیمت و زیادتر میباشد چرا باین ارزانی فروخت من اورده ام بتو بفروشم بلکه مداخلی کرده باشم اخر الامر روزن را میداکرده پول که داده بود کرفت و سید عبد الرحیم از برکت این مسجد بمراد خود رسید

نور مشعشع هفتم در بیان جمع ما بین حکایات و قصص با نکه خدمت حضرت حجت رسیده اند و بین انچه در تکذیب

ان کسیکه مدعی مشاهده انجناب شود در غیبت کبری از برای استحکام و اتقان این مجلد چون انکه در تمام وقایعات که بناء او با مر حضرت صاحب الزمان است در این مقام ایراد نمودیم مخفی نماند که حدیثی وارد شده که تکذیب نمائید کسی را که ادعا کند که من مشاهده حضرت حجت نموده ام پس چگونه ثابت میشود که از قول حضرت مثل حکایاتی که بناء مسجد جمکران با مر انحضرت شده باشد و حال انکه باید تکذیب او را نمائیم و هم چنین جمیع قصص و حکایات متضمن بر رؤیت و مشاهده انجناب است در غیبت کبری علماء اعلام جوابها نوشته اند لکن در نجم الثاقب این حدیث را ذکر فرموده با جوبه چندی همچنانکه در باب هشتم انکتاب چنین مذکور است که شیخ صدوق در کمال و شیخ طوسی در کتاب غیبت و شیخ طبرسی در احتجاج روایت کرده اند که بیرون امد توقیعی بسوی ابی الحسن سیمری که ابو علی بن محمد سیمری نوشته

خداوند بر او نازل کرده اند اجر بزرگ دارد پس بعد دستی که تو فوت خواهی شد از حال تا
روز دیگر پس جمع کن امر خود را و وصیت مکن باحدی که قائم مقام تو باشد بعد تو پس به
تحقیق که واقع شد غیبت تامه پس ظهور نیست مگر باذن خدای تعالی ذکره و این بعد از طول
زمانی و قساوت و پر شدن زمین است از جور و ظلم و زود است که بیاید از شیعه کسیکه
مدعی مشاهده است آگاه باشید که هر کس مدعی شود مشاهده را پیش از خروج سفیانی
و صیحه پس او کذاب و مفتری است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و نیز در چند
دیگر اشاره باین مطلب فرموده اند و جواب از این خبر بچند وجه است **جواب اول**
آنکه این خبر ضعیف و غیر این خبر و اند که جمله از آن حاصل نشود و موجب جزم و یقین نباشد
پس قابلیت ندارد که معارضه بکند با وجدان قطعی که از مجموع این قصص و حکایات
پیدا میشود هر چند از هر یک آنها قطع پیدا نشود بلکه جمله از آنها دارا بود که امامات و خا
رق عادات که ممکن نباشد صدور آنها از غیر آنجناب پس چگونه روا است اعراض از آنها
بجهت وجود خبر ضعیفی که ناقل آن که شیخ طوسی است عمل نکرده بآن در کتاب چنانچه بیاید
کلام او در این مقام پس چه رسد بغیر او و علمای از قدیم تا حال امثال این وقایع را قبول
دارند و در کتب ضبط فرموده اند و بآن استدلال کرده اند و اعتبار نموده اند و از ذکر
کرفته اند تا مرتبه اعتبار و صدق و کلام او داشته باشند نقل امثال آنها را از او
کرده اند چنانچه در غیر این باو میکرده اند **جواب دویم** آنکه شاید از این خبر
تکذیب کسانی باشد که مدعی مشاهده اند با ادعای نیابت و رسانیدن اخبار از
جانب آنجناب بسوی شیعه چنانچه سفرای خاص آنحضرت در غیبت صغری داشتند و این
جواب از علامه مجلسی در بحار الانوار و امثال آن که در باب هشتم نجم الثاقب مذکور است
که طول داده میشود کلام بذکر آنها پس بعد از فراغ از این مطلب جمع ما بین این حدیث
تکذیب بین قصص و حکایات که اتفاق افتاده مشاهده حضرت حجت را حال بر وی پس
سر مقصود خود که اثبات واقعه خاص مسجد شریف جمکران باشد **اما این**
مسجد جمکران چنین معلوم میشود که در [illegible]
افتاده زیرا که در سنه ۳۷۰ این مسجد بنا شده بامر صاحب الزمان چنانچه از ۲ اتفاق
نجم الثاقب مستفاد میشود در این مقام میکنم نقل عبارت آقا محمد علی کرمانشاهی

مسجد جمکران قم

را نموده از بابت زمان بناء این مسجد شریف و وفات صدوق در سنه ۳۸۱ است هم چنانکه در
مجالس المؤمنین است پس صدوق با او و بنای این مسجد چگونه حسن مثله حکایت باشد هم عصر
بودند و از اهل قم بودند و از حال او مطلع بوده و او را در کتاب خود که مونس الحزین باشد باین
عبارت تعبیر نموده شیخ عفیف صالح حسن بن مثله جمکرانی پس این عبارت کشف از این کند که
مرد نیکو و صالحی بوده پس توهم نمود که امثال یکی از اهل جمکران در این زمنه بوده و
علاوه بر این مطلب اثبات این نه محض قول او تنها باشد بلکه بسبب قرائنی است که قول او
باین قرائن بوده که دلالت بر صدق کند و چه قدر آیات و معجزات ببرکت آن مسجد شریف دیده شد
که قابل انکار نیست و ذکر آنها در نور مشعشع دوم گذشت من جمله از قرائن خواب سید بن سید
ابوالحسن الرضا بطریق مذکور و دیگر شفا بودن گوشت آن بز از برای هر مرضی و شفا بودن
آن زنجیر بطریق مذکور و مفقود شدن آن زنجیر بعد از فوت سید ابوالحسن و تمام آن قرائن در
ذکر شد

باب ۲ در ذکر مزار قم و این باب مشتمل است بر ذکر بعضی از قبور امامزادگان واجب التعظیم و التکریم و ذکر بعضی از قبور رواة علماء المتقدمین و مقدمه این باب در دو فصل ذکر میشود

فصل اول

در ذکر قبور امامزادگان میباشد مخفی نماند که
جلد دوم این کتاب مشتمل بر ذکر امامزادگان واردین در بلده قم میباشد لکن علی العجاله
در این جلد اول منور کنیم این چند اوراق را بذکر بعضی از قبور آنها و این فصل مشتملست
بر انوار شعشعانیه

نور مشعشع اول

مشتملست بر پنج لمعات نورانیه در ذکر
قبور بابلانیه مخفی نماند که تربت پاک رشک فردوس را که مزار فاطمه بنت موسی بن جعفر باشد او را
قبرستان بابلان گویند

لمعة الاول

در بیان امامزاده فاطمه بنت موسی بن جعفر
ع و ذکر مجاورت پیشتر پاسبانان او و ذکر ثواب زیارت او و ذکر بعضی از کرامات او و این لمعه
مشتمل است بر شعاعات عالیه

مقصد اول

در بیان امامزاده فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهم
السلام چنانچه علامه مجلسی رحمه الله مینویسد بدین طریقه که ذکر کرده صاحب تاریخ مشاهد قبور و
در بلده قم پس گفته قبر دختر موسی بن جعفر و روایت شده که زیارت فاطمه بنت موسی بن جعفر
معادل بهشت میباشد و روایت کرده اند مشایخ قم زمانی که بیرون
برد مامون علی بن موسی الرضا را از مدینه نبوی در سال دویست بیرون رفت

فاطمه خواهر حضرت در سال دویست و یک از برای طلب نمودن برادر خود زمانی که رسید
بساوه مریضه شد پس فرمود چه قدر راه است از اینجا بقم عرض کردند ده فرسخ میباشد پس
فرمود بخادم خود مرا ببر بقم پس او را بقم آورد و برد در خانه موسی بن خزرج بن سعد و اصح آنست
که زمانی که رسید خبر فاطمه بقم از آل سعد همه بنا باتفاق نمودند که بیرون روند باستقبال
آن مخدره که او را بیاورند بقم پس در پیش رفت از بین ایشان موسی بن خزرج پس زمانی که
رسید موسی بفاطمه مهار ناقه او را گرفت و کشید تا بقم وارد نمود او را در خانه خود
و در آنجا بود تا ۱۶ روز یا ۱۷ روز بعد در همانجا از دنیا رفت و رفت بسوی رحمت الهی
رضوان الله پس دفن نمود او را موسی بعد از تغسیل و تکفین در زمینی که مال خود موسی
بود که الان مدفن فاطمه است که در قبه فاطمه سقفی از بوریا و این سقف برپا بود تا اینکه بنا نمود
زینب دختر حضرت جواد ع از برای قبر او قبه و خبر داد مرا حسین بن علی بن
الحسین بن موسی بن بابویه از محمد بن حسن الولید زمانیکه از
دنیا رفت فاطمه رضی الله عنها غسل دادند و کفن نمودند او را و بردند او را
بسوی بابلان و گذاردند او را بر زمین نزدیک سردابی که کنده بودند از برای فاطمه و اختلاف
کردند طایفه سعد که کی برود در میان قبر و دفن نماید او را در آن سرداب پس اتفاق کردند
بر خادمی که برای ایشان بود و مرد پیر صالحی با تقوی بود اسمش قادر بود فاطمه را دفن نماید
در این خیال بودند دیدند دو سوار که شتاب کنند بسوی تعجیل آمدند در حالتی دهان خود را پیچیده
بودند و از جانب رمله آمدند پس نزدیک شدند بجنازه و نماز خواندند
بر فاطمه و داخل سرداب شدند و گرفتند جنازه را و دفن نمودند او را و بیرون آمدند از سرداب
و سوار شدند و رفتند و ندانست احدی که چه کسی بودند این دو سوار انتهی کلام علامه
مجلسی مقصد دویم در ذکر محراب عبادت ستی فاطمه دختر
موسی بن جعفر ع علامه مجلسی میفرماید محراب عبادت فاطمه که نماز میکرد در آنجا
الان موجود است در خانه موسی بن خزرج انتهی کلام علامه مجلسی ره منقول از تاریخ
مؤلف گوید که محراب عبادة فاطمه در خانه موسی بن خزرج
و خانه موسی و محراب در محله ایست که مشهور است در این زمان بمیدان
میر و آنجا نزد الحال ستیه میباشد یعنی ستی بمعنای بی بی و خانم است چونکه در آنجا

وفات حضرت معصومه

مدفن حضرت معصومه

محراب عبادت حضرت معصومه

اینجا حرف‌ها نموده اند این جهة نسبت با وعید هستند و متنبه میشوند لکن تعجب اینست که محراب عبادت او را نامیده اند به تنور حضرت و مشهور و معروف در زبان عوام الناس و زوار که میآیند به زیارت آن مخدره به تنور حضرت است و چه قدر بی ادبی است که محراب عبادة آن مخدره را تنور حضرت نام گذارده اند و شاید نامیدن محراب به تنور این باشد که بشکل تنور گرد و مدور بوده آن محراب را ساخته اند لهذا بخیال مردم عوام و زوار که غریبند تنور حضرت میباشد باید شخص زائر کمال معرفت را در حق آن مخدره داشته باشد که ثواب زیارت را بقدر معرفت میدهند **همچنانکه حضرت امام رضا علیه السلام فرموده در ثواب زیارت آن مخدره کسیکه زیارت کند او را در حالتیکه عارف بحق او باشد پس برای او بهشت است** یعنی اینکه طالب معرفت شود در حق او که از برای او تنور قائل شوی و اخلاص خود را بآن طرز اظهار کنی که من بزیارت تنور آن حضرت میروم و حال آنکه اگر ملاحظه کنی این همه ثوابی که از برای زیارت آن مخدره ائمه هدی فرموده اند بجهة کمال معرفت او بوده در حق خدای تعالی و عبادة او با کمال معرفت و اخلاص بوده و در مدت ۱۶ روز یا ۱۷ روز که در قم زنده بوده چنان عبادتی نموده که موضع عبادتش و محرابش از آن زمان که سنه ۲۰۱ از هجرة بوده تا این زمان که سنه ۱۳۲۰ است باقی است و اینطلب را تا با کمال معرفتش و اخلاص او بوده در عبادت پروردگار عالم و اهل قم بجهة زیادتی اخلاصشان باو و بجهة تبرک جستن به آن موضع شریف اطراف محرابش را ساختند که مفقود الاثر نشود **مقصد در ذکر ثواب زیارت فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام میباشد** بتحقیق ابی و ابن المتوکل عن علی ابیه عن سعد بن سعد قال سألت ابا الحسن الرضا عن فاطمة بنت موسی بن جعفر فقال من زارها فله الجنة یعنی راوی میگوید که پرسیدم حضرت امام رضا را از ثواب زیارت فاطمه بنت موسی بن جعفر پس فرمودند کسیکه زیارت کند او را پس از برای او بهشت است **علی بن بابویه عن ابیه** مثل همین روایت نقل و انجی و جماعة عن احمد بن ادریس و غیره عن العمرکی عمن ذکره عن ابن الرضا قال من زار عمتی بقم فله الجنة **یعنی حضرت جواد فرموده** هر که زیارت کند عمه مرا در قم پس از برای او بهشت است ایضا در بحار است که حضرت امام جعفر صادق

وهمچنانکه در روایت است

ستدفن فيها امراة من اولادي تسمى فاطمة من زارها وجبت له الجنة يعنى حضرت فرمودند
زود است که دفن شود در قم زنی از اولاد من که نامیده میشود فاطمه پس کسیکه زیارت کند او
واجب میشود او را بهشت راوی میگوید این وقتی که حضرت صادق این کلام را فرمودند هنوز
پدر آن مخدره بدنیا نیامده بود روی ان زیارتها تعادل الجنة یعنی روایت شده زیارت فاطمه
دختر موسی بن جعفر معادل بهشت میباشد حدث علی بن ابرهیم عن ابیه عن سعد عن علی بن موسی
الرضا ع قال یا سعد عندنا لکم قبر قلت جعلت فداك قبر فاطمة بنت موسی بن جعفر قال نعم
من زارها عارفا بحقها فله الجنة فاذا اتيت القبر فقم عند راسها مستقبل القبلة وكبر
اربعا وثلثين تكبيرة وسبح ثلثا وثلثين تسبيحة واحمد الله ثلثا وثلثين تحميدة ثم قل السلام
یعنی حضرت رضا فرمود بسعد اشعری یا سعد قبری از ما در نزد شما میباشد عرض کرد قبر فاطمه
بنت موسی بن جعفر را میفرمائید فرمود بلی کسیکه زیارت کند او را عارف بحق او باشد
پس از برای او است بهشت حضرت فرمودند که چون بسر قبر او رسیدی بالای سر او رو بقبله بایست و ۳۴
مرتبه الله اکبر بگو و ۳۳ مرتبه الحمد لله بگو و ۳۳ مرتبه سبحان الله بگو و بعد از ان بگو

السَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ رَسُولِ اللّهِ السَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ فاطِمَةَ وَخَدِيجَةَ السَّلامُ
عَلَيْكِ يا بِنْتَ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ السَّلامُ
عَلَيْكِ يا بِنْتَ وَلِيِّ اللّهِ السَّلامُ عَلَيْكِ يا عَمَّةَ وَلِيِّ اللّهِ السَّلامُ عَلَيْكِ يا اُخْتَ
وَلِيِّ اللّهِ السَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَرَحْمَةُ اللّهِ وَبَرَكاتُهُ السَّلامُ عَلَيْكِ
عَرَّفَ اللّهُ بَيْنَنا وَبَيْنَكُمْ فِي الْجَنَّةِ وَحَشَرَنا فِي زُمْرَتِكُمْ وَاَوْ
رَدَنا حَوْضَ نَبِيِّكُمْ وَسَقانا بِكَأْسِ جَدِّكُمْ مِنْ يَدِ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طالِبٍ
صَلَواتُ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَاَسْئَلُ اللّهَ اَنْ يُرِيَنا فِيكُمُ السُّرُورَ وَالْفَرَجَ وَ
اَنْ يَجْمَعَنا وَاِيّاكُمْ فِي زُمْرَةِ جَدِّكُمْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاَنْ لا يَسْلُبَنا
مَعْرِفَتَكُمْ وَاَنْ يَرْزُقَنا شَفاعَتَكُمْ اِنَّهُ وَلِيٌّ قَدِيرٌ اَتَقَرَّبُ اِلَى اللّهِ بِحُبِّكُمْ وَالْبَرائَةِ
مِنْ اَعْدائِكُمْ وَالتَّسْلِيمِ اِلَى اللّهِ راضِياً بِهِ غَيْرَ مُنْكِرٍ وَلا مُسْتَكْبِرٍ وَعَلى يَقِينِ
ما اَتى بِهِ مُحَمَّدٌ وَبِهِ راضٍ نَطْلُبُ بِذلِكَ وَجْهَكَ يا سَيِّدِي اللّهُمَّ وَرِضاكَ وَالدّارَ الْآخِرَةَ يا
فاطِمَةُ اِشْفَعِي لِي فِي الْجَنَّةِ فَاِنَّ لَكِ عِنْدَ اللّهِ شَأْناً مِنَ الشَّأْنِ اللّهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ اَنْ تَخْتِمَ
لِي بِالسَّعادَةِ فَلا تَسْلُبْ مِنِّي ما اَنَا فِيهِ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

اللهم استجب لنا وتقبله بكرمك وعزتك وبرحمتك وعافيتك وصلى الله على
محمد وآله اجمعين وسلم تسليما كثيرا يا ارحم الراحمين **وایضاً نوع**

دیگر بزیارت حضرت معصومه در کتب معتبره
و سند صحیح روایت شده و آن اینست بسم الله الرحمن الرحيم

السلام على محمد خاتم النبيين السلام على سيد المرسلين السلام على حبيب
رب العالمين ورحمة الله وبركاته السلام على امير المؤمنين السلام على سيد
الوصيين السلام على حجة رب العالمين ورحمة الله وبركاته السلام على البتول
العذراء والانسية الحوراء بنت خير سيد الانبياء وام الائمة النجباء وعلية
سيد الاوصياء فاطمة الزهراء سيدة نساء العالمين ورحمة الله وبركاته السلام
على الامامين الهمامين النورين النيرين المطهرين الطاهرين الشهيدين المظلومين
الحسن والحسين سيدي شباب اهل الجنة والتسعة المعصومين من ذرية الحسين
عليهم السلام ورحمة الله وبركاته السلام عليك يا فاطمة يا بنت موسى بن جعفر
وحجته وامينه ورحمة الله وبركاته السلام عليك يا فاطمة يا اخت الرضا امام
المجتبى ورحمة الله وبركاته السلام عليك ايتها الطاهرة الحميدة البرة الرشيدة
التقية النقية الرضية المرضية ورحمة الله وبركاته اشهد انهم الائمة الراشدون
المهديون المعصومون المكرمون المقربون المتقون الصادقون وان الحق
معهم وفيهم ولهم وان من والاهم فقد والى الله ومن عاداهم فقد عادى الله
اتيتك يا سيدتي يا فاطمة زائرا لك عارفا بحقك وبحق جدك وآبائك
الاطهار طالبا فكاك رقبتي من النار وملتمسا منك الشفاعة الى الائمة
الاخيار من الاشرار فاشفعي لي عند ربك وآبائك الابرار فانكم من اهل بيت
لا يخسر من تولاهم ولا يخيب من اتاهم اللهم انه قد جائني الخبر عن الصادقين من
اهل بيت نبيك عليهم افضل الصلوة والسلام ان من زار فاطمة بقم فله الجنة
وها انا ذا يا الهي قد جئتها زائرا لها عارفا بحقها فصل على محمد وآل محمد وانفعني
بزيارتها ولا تحرمني شفاعتها وارزقني الجنة كما وعدتها انك على كل
شيء قدير برحمتك يا ارحم الراحمين قد تمت

مقصد دوم در بیان خوابهائی که متعلق است بزیارت فاطمه بنت موسی

بن جعفر یکی از آنها آنستکه آقای آقا سید عبدالرحیم نقل نموده شبی خواب دیدم که
در بیرون قبرستان بزرگ قم جمعیت زیادی میباشد و شخصی بزرگواری دیدم که از دیار
بازار چه سوار بر اسبی بیرون آمد و شخص دیگر عقب او بیکر ثبر شنیدم کسی ذکر میکند
گفت این حضرت حجت میباشد میکوید تا شنیدم همراه او رفتم تا در صحن پیاده شدند
دیدم احدی در صحن نمیباشد الا حضرت و آن شخصی که همراه او بود در بین صحن کهنه
رسیدند پیاده شدند آن سر افسار اسبش را بدست من که نگاه دارم با خود گفتم کرا با
نگاه داشتن اسب خود نیست با آنکه همراه حضرت بودن اهم در همین خود خیال کردم که شرم
را هش نبودن بهتر است سر افسار اسب را دادم بهمان شخصی که همراه او بود و رفتم از عقب
حضرت داخل شدند آنحضرت رواق خشتی معصومه رفته بالای سر خشتی واحدی از خدام
در آنجا نبود تدبیر خود خیال کردم که حضرت آمده بزیارت کسی نیست که زیارت نامه بر او
خوانا کند دیگر دیدم حضرت بجلو رفتند خود گفتم شاید بخواهند خلوت باشد
و با عمه خود تکلمانی کنند و من نباشم در حضرت معصومه خود را از میان رواق کنار
کشیدم در درب رواق ایستادم همین قدر جوهر صدای مبارک او را میشنیدم لکن چیزی
نمیفهمیدم که چه فرمایش میکنند تا آنکه از میان رواق بیرون آمدند و از صحن
نو بیرون آمدند و من از عقب ایشان بیرون آمدم و دیگر ایشان را ندیدم هرچه
تفحص نمودم **و دیگر از آن خوابها** آنستکه یکی از اهل علم نقل نمود که شخصی رفته بود
بزیارت حضرت رضا و برگشته بود بطرف کربلا میرفت و عبور خود را از همدان قرار
داده بود در بین راه حضرت امام رضا را در خواب دید که آنحضرت با و فرموده بود که چه
کو نمیروی اگر عبور خود را از قم میدادی و قبر خواهرم مرا زیارت میکردی انتهی
و خواب دیگر آنکه سید الجلیل عالم ربانی آقای حاجی سید صادق القمی دام ظله العالی
نقل نمود که مشهدی علی نقی نقل کرد که آقای آقا سید مرتضی را در خواب دیدم که بمن
فرمودند مشهدی علی نقی چرا کم بزیارت فاطمه بنت موسی بن جعفر میروی انتهی این آقا
سید مرتضی اخ الزوجه آقای مذکور بوده **مقصد پنجم** در بیان بعضی از خوابهائی
که مشتمل است بر تخویف و تهدید هر کس تقصیر در خدمت از خدام نمایند هم

چنانکه

چنانکه یکی از خدام که او را میرزا حبیب الله میگفتند مرد نیکو و ظاهر الصلاح بود این
حکایت مرا نقل کرد که میخواستم از خدمت دست بردارم و بروم از پی کسبی بجهة
چندی که ذکرش باعث طول میشود غرض آنکه نقل کرد که رفتم در بازار که ببینم چه کسبی
مناسب حال من میباشد بعد از آنکه برگشتم بمنزل خود یکمرتبه دیدم که حالم پریشان
شد و افتادم در حالتی که بیهوش بودم حتی آنکه شرمتی آب بدهان من بریزند قادر
بر فرو بردن نبودم و از دهانم بیرون آمد یکقدری که بحال آمدم گفتم شاید بجهة
همین خیالی بوده که کردم همان وقت قصد خود را بر کردانیدم که بروم بر سر خدمت خود
بعد از آنکه از خیال خود برگشتم بوی شفا یافتم سر خدمت خود **حکایت ١٢**
از همان شخص موثق نقل کرد که یکی از خدمتهای من در آستانه مبارکه این بود که طرف
عصر چونکه مرسوم است که در حرم بنشینند قرآن بخوانند من قرآنها می آوردم
میبردم و من هم یکی از قرآن خوانها بودم تا آنکه بجهة فقر و پریشانی خیال سفری رفتم که شاید
چیزی بدست آورم و گذرانم بهتر شود و این سفر مدت پنج ماه یا شش ماه طول کشید و در
آن سفر مریض شدم و آمدم وقتیکه آمدم دیدم اهل و عیالم هم ناخوش بودند و ناخوشی
سختی کشیدیم تا آنکه روزی عصا بدست گرفتم و کم کم بیرون رفتم از خانه وقتیکه برگشتم
دیدم عیالم خوب شده و گریه میکند سبب را سؤال کردم گفت در وقتیکه تو از خانه
بیرون رفتی خوابیده بودم در خواب دیدم که در حرم حضرت معصومه بودم دیدم که در کنار
ضریح مطهر سبز زنی که بسیار جلیله بودند نشسته بودند یکی از ایشان را دیدم که از ما
آنها بزرگواری از دیگران بود از آن دو تای دیگر چنین معلوم شد در عالم خواب که این
مخدره باید حضرت معصومه باشد ملتجی بآن مخدره گشتم از برای شفا دادن آن مخدره
فرمودند که ترا شفا دادیم عرض کردم که شوهرم را شفا بدهید فرمودند خدام شما است فرمودند
او تقصیر کرده بجهة آنکه چند ماه است که قرآن را ترک نموده حاضر نبوده از
برای قرآن خواندن از برای من عرض کردم رفته بود در سفر از برای کسب معیشت
آخر الامر فرمودند شوهرت را هم شفا دادیم و از خواب بیدار شدم دیدم حالم
خوبست نقل کرد که در همان ساعت معجل حال من خوب شد و دیگر از آن سال تا حال ناخوش
نشدم پس از این رؤیا معلوم شد که باید خدام تقصیر نکنند در سر خدمت و سر

وار النیکه رو هم اغاثت کنند خدا ادر ... فقرا ایشان

زیرا که ما باید معاش اینها از این در خانه بکند و بعد از آنکه معاش اینها نگذرد به فکر این بی
افتند که دست از خدمت بکشند پس اعانت با اینها بکن خدمت بزرگیست با ان مخدره هم چنانکه
کرده دار السلام حکایت طولانی نقل میکند خلاصه‌اش آنکه شخص مریضی در حرم جناب سید
الشهدا روحی و روح العالمین له الفدا رفته بود از برای استشفا و از حضرت او را شفا داده
بود و او را خواب بود و در عالم رؤیا حضرت سید الشهدا را دیده بود گفت قدری پول داشتم
در نزد خود خیال کردم بدهم بحضرت آن پول را فرمودند بده بخدام من از خواب بیدار شدم
عرض نمودم که خدام نوکر این آستانه خانواده هستند و منتظر مواجب خود میباشند مثلا از اوقاف
خانم خود تا آنکه معاش اینها بکند و تقصیر در خدمت خود نکنند پس اعانت با اینها این
مطلب خوش شد اعانت برای مخدره و امداد برای میشود **مقصد ششم در بیان**
خواب دیدن نصرانی حضرت معصومه را و باعث هدایت
او شدن هم چنانکه عالم ربانی محدث عصر خود مرحوم حاجی میرزا حسین نوری
در کتاب دار السلام می‌نویسد باین طریق و از آیات الهی عجیبه این حکایتی که [illegible] میکند
را از خود [illegible] در ایام مجاور بودن در بلد کاظمین علیهما السلام بود مرد نصرانی
بود در بغداد اسم او یعقوب بود و او را مرض استسقا عارض شد و رجوع کرد بسوی اطبا
پس علاج نشد و سخت شد مرض او و لاغر شد بدن او تا آنکه عاجز شد از راه رفتن گفت
این نصرانی سؤال کردم خدا را مکرر شفا از مرض خود تا آنکه دیدم شبی در خواب بود این
مطلب در سنه ۱۲۸ و بودم در خواب بروی تختی و در خواب دیدم سید جلیل نورانی حاضر
شد نزد من پس حرکت داد تخت را و فرمود اگر اراده داری که شفا یابی پس شرط ما بین من
و بین تو آنست که داخل شوی بلد کاظمین را و زیارت کنی پس خوب میشوی از این مرض
پس بیدار شدم و حکایت کردم خواب خود را برای مادرم پس گفت مادرم که این خواب تو از شیطان
است و آورد صلیب و زنار برای من بست و خوابیدم در دفعه دوم پس در خواب دیدم زنی را
که نقاب زده و تخت را حرکت داد و فرمود برخیز بدرستیکه طلوع کرده صبح آیا شرط
نکرده با تو پدرم که زیارت کنی او را پس شفا بدهد ترا پس عرض کردم که کیست پدر شما فرمود موسی بن جعفر
پس عرض کردم شما کیستید فرمودند معصومه خواهر امام رضا پس از خواب بیدار شدم
و متحیر بودم در امر خود که چکنم و کجا بروم پس واقع شد در دلم که بروم در خانه سید

حضرت معصومه و شفا دادن نصرانی

راضی بغدادی ساکن در محلهٔ براق پس رفتیم بجای او و درب خانهٔ او را زدم بلند شد
صدائی از خانه بیرون آمد که کیست گفتم بگشا در خانه را این زمانی که شنید صدا مرا
صدا زد دختر جوزا که بگشا درب بابا را که منم آنکه قصد دارد که مسلمان شود الحاصل
حکایت کرد زن داد آن مرد راضی با که جستجو بود راست الحاصل نگذشت مدتی تا در حضرت موسی بن
جعفر و حضرت شفا داد او را و او مسلمان شد و اسلام او نیکو شد پس از این حکایت معلوم
مستفاد میشود که باعث هدایت فاطمه بنت موسی بن جعفر شد **مقصد هفتم**
در بعضی از کرامات فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام بدانکه کشف و کرامات
از قبر او در مقام ظهور و بروز رسیده از شفا دادن کورها و افلیجها و صاحب علتهای گران از
حد بیرون و این کتاب گنجایش تمام آنها را ندارد و لکن اکتفا کنیم در این مقام بنقل یکی دو از
آن کرامتها انستکه این حقیر بر نظر دارم که شتری پناه آورده بود بان حضرت از جهت
ایذاء صاحبش او را و فرار نموده بود و آمده بود در پای ایوان حرم خاتمه الحق الامر صاحبش
آمد و او را برد و **کرامت دیگر** در کتاب ریاض الرضا مؤلفش میرزا محمد کلباسی کابلی
پدر امیرزا علی اکبر که مشهور بود دیدم بمیرزا علی اکبر صحیح تعمیر و شستر بودم در آن کتاب که این
مطلب را خودم دیدم که در ماه ربیع الاول سنه ۱۲۵۵ روزی در فصل زمستان کبوتری بر
گنبد منور نشسته و پای او در میان نخهای خشت طلا بسته گشته هر چه بر و بال زد
رهائی ممکن نشد دو شبانه روز بهمین طور ماند تا بعد مردم در رهائیش هر چه ... کردند
استخلاص او را از درگاه آن حضرت استدعا کردند فایده نبخشید تا آنکه اشرف الحاج
حاجی علی محمد که در مضجع همایون خاقان خلد مکان متولی جلیل الشان است از روی
توجه بروضهٔ منوره در آمد و تضرع نمود و کو سفندی چند بفقرا و مساکین تصدق
داده در این اثنا کبوتر از دام رها شده سه مرتبه بر دور گنبد طواف نمود پرواز کرد
انتهی **مؤلف گوید** آنچه بنظر حقیر میرسد آنستکه خدا وند عالم راضی نشد
که کبوتر همچو بر روی گنبد حرم او بنشیند که مبادا فضله بیندازد و بی احترامی شود
یا آنکه خود نشستن حیوان در آنجا بی احترامی شود خدا وند عالم او را ادب و تنبیه و او را حبس کرد
و دو روز در آنجا گرسنه و تشنه بماند تا آنکه عبرت باشد از برای باقی کبوتران دیگر که
هرگز طمع نکنند آن مقام را پس از این مطلب باید انسان عبرت بگیرد که جائیکه خدا ادب

نماید

نمایید چون اینها باین نسبتن روی کنند که پس چه خواهد بود با اشخاصیکه روح پرفتوح این مخدره را اذیت کنند زوار و غیره هر کسی باشد که در حرم مطهر حرفهای ناملایم بزنند که باعث ملال او و منافی با شد پس زوار بپرهیزند در حرم باید متوجه خود باشند با ادب بیرون اینا بعد داخل حرف بیهوده نزنند و بپرهیزند از آنکه خدا وند عالم آنها را لعنت نموده برساند **شعر** آتش موسی عیان از سینه سینا استی یا که زرین تاب کاه بضعه موسا بضعه موسی بن جعفر فاطمه که زروی قدر حاك درگاهش عبیر و عنبر سارا استی نوکلی روشن ز نسل گلشن یس آمده بود آیتی روشن ز صید نام مطهر طاها استی هست یکتا گوهری از فرط عفت بی بدل زهره از ایمان عصمت زهرا استی صحن او زاهت اقصی با شرعرش چنان که شرف مسجد قم قضه مسجد اقصی استی **وانیم کرامت دیگر آنکه** میرزا حبیب الله مذکور حکایت نمود که روزی شخصی که از این دو قرا نیهارا بقوت تمام انداخت از برای ضریح آن مخدره اما خود به طوق ضریح بر گشت افتاد پای ضریح و همپانه شد وقتیکه مشاهده نمودیم دیدیم که از جذبه سرب میبا شد انتهی خود این مطلب کرامت بزرگیست زیرا که روایتست که حضرت موسی بن جعفر که فلسی دینار زیرا که در نزد او بود پس او برا و نصفه نمود پس فرمود او زاد که با او عد بیندا زید که خریده نشود با چیزی که باعث غش مسلمانان و فریب آنها بشود **و دیگر از کرامات آن مخدره** در کتابی دیدم که در یکی ازهانی سیل بسیار عظیمی آمد از رودخانه قم که اهل قم همه خائف بودند که مبادا بر آبشان دست لی استمدنه نمایند و اشاره تنبوی سیل و آن سیل بیکبار از طرف جرفت از این جهت است که رودخانه هیچ دارد استهی گویا اشعار زیل نظر بآن کرامت دارد که میگوید **شعر** روزی که سیل سیمره از رودخانه بار آمد بشهر قم بعضا های کردگار دانی که کرد رفع بلا را از این دیار معصومه بود دختر موسی تاجدار دختر رسول خدا غم کسار قم **و دیگر از کرامات آن مخدره شفا دادن** یکی از خدام خود را که میرزا اسد الله نام داشته و پای او شقا قلوس شده بوده است و این کرامت بجد تواتر رسیده و یکی از خدام استانه مبارکه که آقای سید حسین قلدم حوم آقا سید صفی باشد چنین نقل کرد این کرامت را که عمو حقیقی میرزا اسد الله بعد از آنکه

کرامات حضرت معصومه

پای او شقاقلوس بود بحدیکه انگشتهای او سیاه شده بود و اطبّا از معالجه او عاجز
شده بودند و جراحان اتفاق بر این مطلب کرده بودند که باید پای او را برید که مرض
بالاتر نیاید و بنا گذارده بودند که فردا پای او را ببرند تا اینکه خود میرزا اسد الله
گفته بود پس حال که بنا شده فردا پای مرا ببرند پس امشب مرا ببرید در حرم
مطهر دختر موسی بن جعفر ع بگذارید غلامی بود مبارک نام او را بدوش کشید
ببردش میان حرم مطهر حضرت معصومه گذارد و خدام در حرم را بستند و او
در پای ضریح بنا کرد بزاری کردن تا اینکه فریاد زدن بحدّی که بعضی از خدام که در
پشت در بودند خواب بر ایشان از فریاد او نیامد تا اینکه نزدیک صبح صادق شد
دیدند صدا میکند پشت در حرم بودند که میرزا اسد الله صدا میزند ایشان را که در
حرم را باز کنید که حضرت مرا شفا داده خدام برخواستند و در حرم را باز کردند
دیدند که میرزا اسد الله خوشحال و خندانست گفت در عالم خواب دیدم زن مجلله
آمد نزد من و فرمود چه میگوئی عرض کردم که این مرض پای مرا گرفته و مرا عاجز
نموده یا شفا یا مرگ از خدا میخواهم آن زن مجلله گوشه مقنعه خود را بروی پای من
چندین دفعه مالید فرمودند شفا دادیم ترا عرض کردم شما کیستید فرمودند مرا
نمیشناسی و حال آنکه نوکری مرا میکنی من فاطمه دختر موسی بن جعفر میباشم
بعد از بیدار شدن قدری پنبه دیده بود در نزد خود آن پنبه را برداشته بود و
بهر مریضی ذره از آن پنبه میداد که میمالید بموضع درد شفا می یافت و آن پنبه
در خانه ما بود تا آن وقتی که سیلاب آمد آن خانه را خراب کرد و آن پنبه مضمحل شد
در آنجا شد دیگر او را پیدا نکردیم انتهی نقل کیفیت این کرامت از آقا سید حسین
و چنین نقل نمود سید الجلیل آقای حاجی سید صادق
قمی دام ظله العالی بر اینکه والده من یک نسبتی با میرزا اسد الله داشت ایشان
قدری از آن پنبه را گرفته بود از او و بود در نزد او **لمعه ثامنه در ذکر بعضی**
از قبور بانوانی که در نزد فاطمه میباشند چنانکه علامه مجلسی
در بحار الانوار نقل از کتاب تاریخ قم میفرماید یکی از آنها ام محمد دختر موسی بن
محمد بن علی الرضا یعنی دختر موسی مبرقع میباشد بعد از دنیا رفتن دفن نمودند او را

در پهلوی فاطمه رضی الله عنها پس وفات نمود میمونه خواهرش پس دفن کردند او را
در نزد فاطمه ایضاً قبّه بنا کردند بر آن دو قبر قبّه و وفات نمود ام اسحق کنیز محمد بن موسی
مبرقع و دفن نمودند او را در پهلوی فاطمه و دفن نمودند ام حبیبه کنیز ابو علی محمد بن
احمد الرضائی را در آنجا ایضاً و خواهر محمد بن موسی که دختر موسی مبرقع باشد ایضاً در
همانجا دفن نمودند و زینب و ام محمد و میمونه دختران حضرت جواد ع در همانجا دفن
میباشند پس بریهه دختر موسی مبرقع هم ایضاً در همانجا مدفون شد انتهی کلامه
علامه مجلسی ره پس چنین معلوم میشود که در ضریح مطهر و در این قبه منوره غیر
فاطمه نه نفر دیگر مدفون میباشند که دو تای از ایشان کنیز میباشند باقی خانم میباشند
که سه نفر از ایشان دختران حضرت جواد میباشند و ۴ نفر دیگر از ایشان دختران موسی
مبرقع میباشند و موسی مبرقع اولاد بی واسطه حضرت جواد است **لمعه
ثالثه** مخفی نماناد که یکی از قبور بابلانیه قبر ابو الحسن حسین بن الحسین
بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق ع میباشد که ترجمه تاریخ قم در حق او مطلبی
مذکور است که در جلد دویم این کتاب ذکر خواهد شد انشاء الله اما الحال ذکر میشود از
محل دفن او در تاریخ قم چنین مذکور است اول کسیکه از سادات حسینیه وارد قم شد
او بود و موقعی که وفات او در رسید در مقبره بابلان دفن کردند او را و قبر او بقبه فاطمه
بنت موسی بن جعفر نزدیک است زانجانب که از شهر ری بدان در آیند چون
بزیارت فاطمه میروند **لمعه رابعه ایضاً در ذکر بعضی از قبور
بابلانیه مخفی نماناد در بابلان قبر از اولادهای سید سجاد ع** که از
نسل عبد الله بن امام زین العابدین میباشند در قبرستان بابلان هستند و
تفصیل حالات ایشان در جلد دوم این کتاب ذکر خواهد شد لکن حاصلش آنکه یکی از
ایشان حمزة بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبد الله الباهر بن امام زین العابدین
است که این حمزه مذکور یکی از اجداد امامزاده سلطان محمد شریف می باشد و
در عمدة الطالب مذکور است که او معروف بحمزة القتاد است و در تاریخ
قم مذکور است که او در قم وفات یافت و در مقبره بابلان دفن کردند و ایضاً
فرزندش ابو جعفر محمد بن حمزه وفات یافت او را ایضاً بمقبره بابلان آنجا که مشهد او

دفن کرده‌اند و اینجا پسرش ابو القاسم علی بن محمد بن حمزه باشد و در تاریخ قم مذکور است
کرده روز جمعه سلخ شعبان وفات کرد و او را در قبه متصل بقبه پدرش دفن کردند
معلوم میشود که خود اینها بقعه علیحده نداشته‌اند و حال هیچ اثری از قبر و بقعه اینها
نیست و مخفی نماناد که این ابو القاسم علی بن محمد پدر شاهزاده سلطان محمد شریف میباشد

وایضاً علی بن حمزة [illegible] که پدر محمد بن حمزه مذکور بود در بابلان مدفون است
هم چنانکه در تاریخ قم مذکور است که اما علی بن حمزه بعد از ذکر بعضی از حالات او می
فرماید که در قم وفات نمود [illegible] اکثر مشهد برادرش میباشد در بابلان دفن کردند

[illegible] در بعضی از قبور بابلانیه مخفی
نماناد که قبر دیگر از اولاد [illegible] از نسل عمر الاشرف بن امام زین العابدین
در بابلان میباشد و اینجا مخفی نماند که اولاد عمر اشرف گویند بجهت امتیاز او از عمر اطرف
که عمر بن علی بن ابی طالب باشد و اشرف را [illegible] نمودند بجهت آنکه جده او فاطمه زهرا
میباشد بخلاف عمر بن امیر المؤمنین [illegible] یکی از اینها قبر ابو علی احمد بن علی بن
محمد بن علی بن عمر بن امام زین العابدین میباشد در تاریخ قم بعد از ذکر بعضی از احوال او می
فرماید وفات نمود و او را در مقبره بابلان [illegible] که معروفست دفن کردند [illegible]

یکی از اینها قبر پسر دیگر ابو محمد حسن بن احمد مذکور میباشد در کتاب مذکور [illegible]
کرده روز دوشنبه [illegible] روز از ماه صفر باقی مانده بود در سنه [illegible] وفات کرد و او را در [illegible]
برادرش ابی جعفر محمد بمقبره بابلان دفن کردند **وایضاً** از اینها قبر ابو علی احمد بن
حسن بن احمد مذکور میباشد در آن کتاب مذکور است که او روز سه شنبه ماه ربیع الآخر
سنه ۳۷۱ وفات کرد و او را در [illegible] دفن کردند تمام شد
ذکر قبور بابلانیه لکن [illegible] نیست [illegible] بابلان مدفون
اند و غالب آنکه چنان مشتبه [illegible] بقعه [illegible] بوده است

[illegible]

مخفی نماناد که در اینجا دو بقعه میباشد یکی کوچک و یکی بزرگ و ما بین این دو بقعه بقدر
پانزده گام تقریباً فاصله میباشد در بقعه کوچک دو صورت قبر میباشد یکی از اینها قبر

موسی مبرقع بن محمد تقی میباشد هم چنانکه در عمدة الطالب مذکور است که موسی بن مبرقع
قبرش در قم میباشد و گفته میشود از برای اولادهای او رضویون و اولادهای او
در قم میباشد که یکی از آنها اگر در غیر قم باشند و در ترجمه تاریخ قم در باب احوال انجوا
رضائیه یکی از اولادهای او موسی میباشد که در قم است و علامه مجلسی ره نقل از
تاریخ قم میکنند که کسیکه از سادات رضائیه که بقم آمدند ابو جعفر موسی بن محمد بن علی
الرضا علیه السلام بود و همیشه برقع بروی افکندی و در شب چهارشنبه هشتم از ماه ربیع الاخر
سنه ۲۹۶ وفات نمودند او را دفن کردند در موضع معروف که الحال مدفون میباشد است
المشهور است بچهل موسویان و در بلده مشعشع مذکور است نقلا از تاریخ قم که موسی
را دفن نمودند بان سرائی که معروف بوده در قدیم بمحمد بن الحسن بن ابی خالد الاشعری
الملقب بشنبوله و آن موسی اول کسی بوده که در آن سرای دفن نمودند مؤلف
گوید که این محمد بن الحسن که لقبش شنبوله میباشد یکی از ثقات قم است و از اصحاب حضرت رضا
بوده ... محمد بن عبد الله قمی بوده هم چنانکه در ... این کتاب خواهد آمد
... در ... تفصیل حالات او که خواهد شد انشاء الله و قبر
دیگر نیز در جنب آن محمد بن احمد بن موسی میباشد یا پسرش محمد بن احمد اما مقبره
بزرگ اول کسیکه را در او دفن کردند محمد بن موسی مبرقع بوده بعد از او زوجه او بریهه
دختر جعفر بن امام علی النقی که مشهور بکذابست و بجنب شوهرش محمد بن موسی دفن
شد و برادرانش یحیی صوفی و ابراهیم پسران جعفر بقم آمدند و ارث بریهه گرفتند ابراهیم
از قم رفت و یحیی صوفی بقم ماند پس از آن ابو علی محمد بن احمد بن موسی در مقبره محمد بن
موسی دفن کردند بعد از آن زینب دختر موسی مبرقع را در آن مقبره دفن کردند بعد از
آن فاطمه بنت محمد بن احمد بن موسی وفات یافت او را در آن مقبره دفن کردند بعد از بریهه ام
دختر محمد بن احمد بن موسی وفات کرد او را در آن مقبره دفن کردند بعد از آن ابو عبد الله
احمد بن محمد بن احمد بن موسی وفات کرد او را در مشهد محمد بن موسی دفن کردند بعد از آن
ام سلمه دختر محمد بن احمد وفات کرد او هم در همان مقبره دفن شد بعد از آن ام کلثوم بنت
محمد بن احمد وفات یافت در همان بقعه محمد بن احمد دفن شد و باقی قبور هم ایشان از
ذریات همان موسی مبرقع میباشد لکن صاحب تاریخ قم در زمان ها ...

هم چنانکه

هم چنانچه بودنش تا آن زمان مستفاد از نور مشعشع شود مخفی نماند که از برای ابی
محمد بن موسی اولاد و اعقابی نیست و نسب بنی الخشاب بسوی محمد بن موسی منتهی میشود
و حال آنکه او بلا عقب از دنیا رفته است و نزد جمیع نسابین پس نسب بنی الخشاب
باطل است لبته پس اعقاب و ذریات طیبهٔ موسی مبرقع از احمد بن موسی میباشد و اعقاب
احمد بن موسی از ابی علی محمد بن احمد بن موسی مبرقع میباشد **مؤلف گوید** که احمد
موسی مبرقع معلوم نیست قبر او کجاست اما پسرش که ابا علی محمد اعرج بن احمد بن موسی مبرقع
که جد سادات رضویه میباشد از اهل قم و نقیب بوده پس مستفاد میشود از تاریخ قم
و عمدة الطالب که اصل این شجرهٔ طیبه شوند و نمو و بعد از آن در اطراف عالم کشیده
گر الحمد لله موقتی ملاحظه کنی میبابی که نیست شهری مگر آنکه شاخه از این شجرهٔ طیبه
به آن از قم کشیده شده و سایر بلدان شهرها افکنده از هند و خراسان و کشمیر و ری
همدان و قزوین و سایر بلاد پس اصل این شجرهٔ طیبه که موسی مبرقع و محمد اعرج بن احمد
موسی میباشد و بعضی از شاخهای آن که ذکر شد در این بقعهٔ مبارکه که معروف به چهل
دختران در زیر خاک پنهان شدند عبارت مرحوم حجة الاسلام آقای شیرازی که در کتاب
نور مشعشع نقل شده آنست که اولادهای او علما و فضلا بسیار در قم و ری بودند و از آنجا به قم
و همدان و خراسان و کشمیر و هندوستان و سایر بلاد منتشر شدند و الآن در بلاد
اعاظم و اغلب طوائف سادات و اشراف هستند ادام الله شوکتهم و شرفهم انتهی المرام
مؤلف گوید که بقعهٔ موسی مبرقع که چلی نزدیک به آن است پس بسزاوار است
از برای طیبه او که صاحب ثروت میباشند که تعمیر و عمارتی برای تجلیل جد خود بنمایند کنند
نور مشعشع **ششم در ذکر بقعهٔ مبارکه که واقع است** در قبرستان
مالون مخفی نماند که قبرستان مالون واقع است در درب دروازه قلعه مدفون
در آنجا شاه زاده احمد بن قاسم بن احمد بن علی بن جعفر العریضی که پسر اطهر حضرت
امام جعفر صادق و فاطمه خواهرش ایضا در آنجا مدفون است هم چنانکه در
تاریخ قم مذکور است در مقامیکه ذکر اولادهای علی بن جعفر رضی الله عنهما آمده
فرمایند دیگر از اولاد احمد بن علی بن جعفر ابو الحسین احمد بن قاسم بن احمد بن علی
بن جعفر عمید ابن پدرش همراه بوده به قم آمدند و چنین رسیده است که او فرزندی که بوده

وعینین بوده و آبله در چشمش پیدا شد و بدان سبب هر دو چشمش تباه شد و چون وفات
یافت بمقبره قدیمه مالون دفن کردند و تربتش را زیارت میکردند و بر سر تربتش
سایه بوده و چون اصحاب خاقان مغفور در سنه ۱۲۹۵ بقم رسیدند آن تشار را از سر قبرش دور
کشیدند و مدتی زیارتش میکردند تا آنکه بعضی صلحا بخواب دیدند در سنه
که ساکن در این تربت عربی فاضل است و در زیارت کردن او ثواب و اجر بسیار است
پس دیگر زیارت کردن او را از سر گرفتند و جمعی از ثقات گفته‌اند که بعینه صاحب علت
کهنه بوده‌اند یا در عضوی از اعضای ایشان زحمتی و علتی واقع شده بسر قبر او میرفتند
و طلب شفا می‌نمودند ببرکت روح شریف و از آن علت شفا می‌یافتند و فاطمه خواهر
را با این عبارت که فاطمه دختر قاسم بن احمد بن علی بن جعفر است خواهر ابوالحسین که به
مقبره مالون مدفون است و او را بچهار زیارت میکنند بقعه مشتمل

در ذکر بقعه مبارکه علی بن جعفر که مشهور است به بقعه علی بن جعفر عریضی

و در این بقعه صورت دو قبر است یکی علی بن جعفر و دیگری
محمد بن موسی مخفی نماند که اختلاف است که صاحب این قبر جد علی بن جعفر است یا یکی
از احفاد او است و اسطر از بین افتاده است که کتاب بعلتی علی قاضی بهائی مذکور است
که جد من فرموده است و مراد از جد شیخ جلیل بزرگ شیخ بهائی که او فرموده علی بن جعفر الصادق
و قدر او اجل از آنست که ذکر شود و شنیدم از اکابر اهل کوفه التجا نمودند از او که بیاید از مدینه
بکوفه آمد و مدتی در آنجا بماند و اخذ نمودند اهل کوفه اخبار را از او و اخذ نمودند از اهل
کوفه اخبار را پس اهل قم استدعا نمودند از او که بیاید بقم بجهت اخذ مسائل آمد در
قم و بماند تا آنکه برحمت الهی پیوست رضی الله عنه الی آخر و علامه مجلسی میفرماید در بحار
و علی بن جعفر که مدفون بقم است جلالتش و اشهر است از آنکه محتاج به بیان باشد اما بودن او
مدفون در قم پس غیر مذکور است در کتب معتبره لکن اثر قبر شریف موجود است که قدیم مبنا شده
و بر آن قبر نوشته شده انتهی و ایضاً در تحفة الزائر
فرموده که مزاری در قم هست و قبری بزرگی
آن ساخته‌اند و بود و یک قبر کتابی هست که بر او نوشته‌اند قبه علی بن جعفر
صادق و محمد بن موسی و از تاریخ آن قبر تا این زمان نزدیک بچهار صد سال

اما این زمان نزدیک بچهار صد سال میشود و در جلالت قدر و بزرگواری علی بن جعفر
شکی نیست اما اینکه این قبر مرقد آنحضرت باشد ثابت نیست زیرا که در کتب غیر این مذکور نیست
که آنحضرت باین حدود تشریف آورده باشد و مشهور آنست که در عریض مدفون است و چون
این قبر قدیم و لوح آن چنین ظاهر میشود که در اینجا مدفون باشد معلوم نمیگردد که اگر مدفون
در این بقعه خود علی بن جعفر نباشد باید یکی از احفاد او که آن علی بن حسن بن عیسی بن محمد بن
علی بن جعفر باشد که بسه پشت بعلی بن جعفر عریضی میرسد و بچهار پشت بحضرت امام جعفر صادق
زیرا که این نسخه از ترجمه تاریخ قم که نزد حقیر است اینقدر دارد که خود تمام جعفر رضی الله باشد بر
قم لکن ابن مطلب زیاد دارد که حسن بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر بقم در خفا ایستاد که بسر الحرا
بود بعد از آن منیم میاید از این علوه پسر در عوض آمدند الی آخر و تفصیل اینها در جلد دوم
خواهد آمد انشاء الله و قبر ... بر ابیطالب که مدفون در این بقعه علویه غالبه همین علی بن حسن مذکور
باشد این عبارت نیست زیرا جای دیگر از کتاب تاریخ قم است که منیم میاید آن احمد را دفن نمودند
در مقبره که در در ... علی بن الحسن العلوی العریضی است نزدیک نهر سعد پس
این عبارت کشف از این کند که مدفون در این بقعه همین علی بن الحسن مذکور میباشد و تمام امام
زادهائی که نسبشان بعلی بن جعفر عریضی برسد آنها را عریضی گویند و عریض دهی است نزدیک
طیبه و مسافت آن از مدینه میل است و چون جد شان که علی بن جعفر باشد در این ده وطن داشته لهذا اعقاب
او را عریضی نامند. اما قبر دیگر که متصل بقبر علی مذکور در چنین معلوم میشود
که صاحب آن قبر هم محمد بن موسی بن اسحق بن ابراهیم العسکری بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر
میباشد که به پنج پشت بحضرت موسی بن جعفر میرسد در تاریخ قم ذکر کرده که از ابو محمد موسی بن اسحق
پسری و دختری در وجود آمدند لکن اسمش را ذکر نکرده لکن صاحب عمدة الطالب میفرماید که عقب
موسی بن اسحق ابن ابراهیم العسکری ابا جعفر محمد ... میباشد بقم و ابا عبد الله انتهی نور مشعشع
شعشعه ... بقعه که در کنار قبرستان علی بن جعفر است نزدیک
بلکه در دروازه کاشان است در کتاب تاریخ از قرار دیگر معلوم میشود
که نسب او منتهی میشود بحضرت سجاد از نسل فرزندش که علی بن امام زین العابدین میباشد
و سلسله نسب او بدین طریق است که ابو العباس احمد بن محمد بن حسین بن حسن بن حسین بن حسن الافطس
بن علی بن امام زین العابدین علیه السلام پس بهشت پشت میرسد بامام علیهم السلام چنانکه در نور ... گذشت نقل

از تاریخ

از تاریخ قم مستفاد میگردد که آن احمد در مقبره که در درب نزدیک علی بن الحسن العلوی العریضی
است نزدیک بنهر سعد مدفون است و این درب معروف است بیرالمهر دختر ابی علی بن الرضا
پس معلوم میشود که سعد اشعری قمی در آنجا نهری داشته و ابی علی هم اسمش محمد است فرزند
احمد بن موسی مبرقع است که جد سادات رضویه مبرقعیه است و معلوم است که بریهه
دختر او در آنجا نهر و دری ساخته که معروف باو بوده و مذکور شد در نور دوم که دو
دختر در بقعه مشهوره بچهل دختران مدفون میباشند و علامه مجلسی هم در بحار فرموده
که ابو علی زاده در نزد قبر محمد بن موسی دفن کردند که همان بقعه چهل دختران باشد اما کیفیت
آمدن جناب احمد مذکور بقم و تفصیلش در جلد دوم این کتاب خواهد آمد انشاء الله تعالی العالم

نور مشعشع ششم در ذکر بقعه مشهوره بسلطان محمد شریف

در محله واقع است که آن محله را باغ پنبه میخوانند و از اولادهای سید
سجاد میباشد از نسل عبدالله الباهر بن امام زین العابدین و نسب شریف او بنا بر نقلیست که
السلطان محمد شریف بن علی بن محمد بن حمزة القمی بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن
عبدالله الباهر بن امام زین العابدین ع و این عبدالله الباهر با حضرت امام محمد باقر ع از یک
مادر بوده اند که فاطمه دختر امام حسن مجتبی باشد و باهر گویند او را بجهت آنکه نیکوی
صورت او کنیه سلطان محمد شریف ابو الفضل میباشد و پدرش و دو جد او در قبرستان
بابلان مدفونند که ذکر شد و این بزرگوار را اعقاب کثیره میباشد و صاحب حشمت و جاه بوده اند
و در عمدة الطالب محمد الشریف الفاضل تعبیر نموده و باین طریق میفرماید از بنی احمد حمزة
بن احمد و معروفست بحمزة القمی بری و اعقاب است بعضی از آنها ابو الحسن علی الزکی
نقیب ری ابن ابی الفضل محمد الشریف الفاضل ابن ابی القاسم علی نقیب قم ابن محمد بن حمزة المذکور
و از بری و اعقاب است بعضی از آنها نقباء ری و ملوک ری میباشند بعض از آنها عز الدین
یحیی بن ابی الفضل محمد بن السید المطهر بن علی بن محمد الشریف است که خوارزمشاه او را کشت
انتهی و در عمدة الطالب و در کتاب بحر عربی مذکور است که او را خوارزمشاه کشت و
منتجب الدین صاحب فهرست مشهور نزد اهل کتاب بشیخ عز الدین ابن السیاء مدح و ثنا
گفته هم چنانکه در جلد ۱۰۵ بحار فهرست مشهوره مذکور است و میفرماید این فهرست را
بجهت عز الدین تألیف نمودم و تفاصیل اینها در جلد دویم و سیم خواهد آمد انشاء الله محمد

مطهر و عز الدین از علما بودند لهذا اظهار او در جلد سیم ذکر نمودیم الحاصل سلطان محمد شریف
ببیا امامزاده جلیل القدری میباشد یکی از علما که جناب الاجل الشیخ محمد حسن که در محله
چهار مردان ساکن بود نقل نمود که خواب دیدم که وارد شدم در بقعه سلطان محمد شریف
دیدم شخص جلیل القدری نشسته بود یکی هم در نزد او خوابیده و قطیفه بروی او کشیده شده
شخصی هم بدر بقعه ایستاده سوال کردم از این شخص که ایستاده بود که این شخص کیست گفت
که سید سجاد است و اینکه قطیفه بروی او کشیده سلطان محمد شریف است که سید سجاد بدیدن
او آمده است انتهی نور ۵ شعشع هفتم در ذکر تربت مبارک شاهزاده حمزه بن
موسی بن جعفر علیه السلام مخفی نماند که در مدفن حمزه بن موسی بن جعفر اختلاف است صاحب جنة
النعیم در کتاب بحر المطالب سیاق کرده … ثابت کنند که حمزه بن موسی بن جعفر در ری
مدفون است چنانکه بقعه او متصل است به بقعه شاهزاده عبد العظیم و صاحب بدایع الانوار در کتاب
خود مطالب ذکر میکند که صحیح اینست ثابت کنند که در شیراز مدفون است نه در ری و در کتاب
تاریخ … ذکر میکند که … مدفون است … مطالب … و کتاب را ذکر کردیم
… صاحب جنة النعیم که میفرماید اما مدفن امامزاده حمزه در کتب تاریخ …
اختلاف … در جلد اول تاریخ عالم آرا در ذیل نسب صفویه
… ذکر نموده که نسب این سلسله جلیله بحضرت حمزه بن موسی منتهی میشود و مدفن
آن امامزاده … قبر … شیراز است و سلاطین صفویه … بقعه عالیه بنا
… و در … اعتقاد کرده الله مقبره …
حضرت امامزاده حمزه … مشهور و معروف است … اهل طهران که با فضل و اطلاع میباشند
براین … و حضرت عبد العظیم زیارت حمزه بن موسی بن جعفر
… شد و فقره زیارت بانور المشرق والمضئ الانور و یا زائرا قبر خیر رجل من ولد موسی بن
جعفر … واسطه … بخواهند در کتاب تحفة
الزائر که مرحوم مجلسی طاب ثراه فرموده است قبر شریف امامزاده حمزه فرزند حضرت موسی بن جعفر
ظاهرا همان باشد که حضرت عبد العظیم زیارت میکرده است آن مرقد منور را هم باید زیارت
کرد تا اینجا … صاحب جنة النعیم که قاضی نور الله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین
فرموده که در ری مدفن سید حمزه موسوی و سید عبد الله ابیض و امامزاده واجب التعظیم سید عبد

العظیم

العظیم است و ظاهر این عبارت دلالت میکند که واسطه در میان نیست چنانچه گمان کرده
اند که این بزرگوار حمزة بن حمزة بن موسی است و در احوال وی نوشته اند خراسان رفت و
در کتابهای انساب صحیح که موجود نزد داعی است نسل حمزة بن موسی را از دو پسر دانسته اند
حمزه و قاسم و گفته است حمزه را پسری است علی ضخیم موسوم بعلی و در باب اصطخر خارج شیراز
مدفونست اما نسل ندارد و نسل حمزه اندکست و او را اعرابی میخوانند و بر همین طریق
است صاحب عمدة الطالب و در کتاب تاریخ قم نوشته است امامزاده حمزه غیر از علی و
قاسم عقبی نمانده و این قول منافی است با آنکه پسری حمزه نام داشته باشد و یا آنکه گوییم از ایشان
احفاد و نتایج نمانده علی التقدیر اظهر اینکه ادرم اولاد اولاد او اعقاب حمزة بن حمزة بن موسی را
بلی در کتب حال حمزه نام از اولاد ائمه نام برده بواسطه و فاصله نسبی اند که یکی حمزة بن عبد الله
بن حسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب است در زمان حضرت صادق ع بوده و دیگری حمزة
قاسم بن علی بن حمزة بن حسن بن عبید الله بن عباس بن علی بن ابیطالب است و بعضی گفته اند حمزة
بن قاسم نسب را بعباس بن علی بن ابیطالب رسانده اند و شهید ثانی این طریق را صواب دیده اند و
نجاشی گفته است حمزة بن قاسم صاحب تاریخ است از آنجمله کتاب توحید و کتاب زیارات و مناسک
و کتاب ذکر جعفر ... است حاصله نیز ذکر کردیم از انتهای نسب و سلسله سلاطین و سادات
صفویه با امامزاده حمزه که مدفونست در ری صدق و صواب است و اینجا لا تحریر رشید میشود
موید و مقصود است از آنکه ما انتقاع ... کردیم از فرزندان امامزاده حمزه علی و قاسم عقب
نبوده اند ... صفویه نسب بقاسم میرسانند خود نسب برای ... الانساب که همه
ایشان را از بعد جد شان شیخ صفی الدین ذکر کنیم پس در این مقام ذکر نسب سلاطین صفویه
بعد از اتمام این مطلب میسر نباید که سلاطین صفویه ... سال سلطنت کرده اند اول
ایشان مرحوم شاه اسمعیل صفوی است در سنه ... بعد از هجرت که ...
سریر سلطنت نشست بتاریخ مذهبنا الحق در بیست محرم الحرام و آخر ایشان شاه سلطان
حسین ... و شاه عباس ثالث پس از محمود افغان میرویس ... افغانان در ایران
دولت افغان ... سال ... شد بعد سلطنت نادرشاه ...
... رحمت ... شاه طهماسب صفوی در دار السلطنه قزوین ...
... برای زیارت ... امامزاده حمزه و چون طهران ...

که هر دو قریه در دامنه شمالی کوه شمیران شکارگاه خوشی بود لهذا اوقات مدیده در آن
محل اقامت می انداخت پس امر و حکم ایشان حصار و باروی طهران بنحو کثیر مجمل اشاره کردیم
میباشد بعبارات اخری بنای این شهر توان گفت که از برکات زیارات حضرت امامزاده حمزه شده
از آنکه مقصود اصلی شاه طهماسب صفوی زیارت این بزرگوار بوده و سایر سادات و ملوک
صفویه بر این مشی کرده اند و میتوان گفت با وجود علما و محدثین و اهل نسب که در زمان ایشان
بوده اند حالات این مزار کثیر الانوار مشتبه نباشد و یکی از علمای آن زمان قاضی نور الله شوشتری
که خبر میدهد از نسب این سید جلیل و از احترامات که حضرت عبد العظیم از این مزار شریف مینمود
تماما بر صحت مزار دلالت مینماید از آنکه جلالت قدر این امامزاده حمزه اجل از اعقاب و احفاد وی بود
والبته کسیکه بدون فاصله منتسب است بامام باقدس و زهد خطیر از طبقات لاحقین محترم
تر است و این زیارت نامه که خوانده میشود از قدمای علما است که میخوانند یا زائر قبر خیر رجا بن ولد
موسی بن جعفر دلالت میکند مراد از ولد فرزندان بلا واسطه اند و نباید معارض مدعی بلا
دلیلی چون بعض اقوال مورخین بوده باشد الی آخره مؤلف گوید مخفی نماند که از
عبارات جنة النعیم ماخذ صحیح ثبت نمیآمد که این امامزاده حمزة بن موسی بن جعفر باشد لکن این
معلوم است که مرقد این امامزاده حمزه را حضرت عبد العظیم زیارت مینموده و فرموده که صاحب این قبر
یکی از فرزندان حضرت موسی بن جعفر است لکن از این معلوم نشد که او بی واسطه اولاد امام باشد
یا با واسطه باشد هیچ یک اثر معلوم بنسب لکن جلالت قدر او معلوم است زیرا که حضرت عبد العظیم
او را زیارت مینموده چنانچه در روایت است و این طریق است که شیخ نجاشی بسند معتبر از
احمد بن خالد برقی روایت کرده است که حضرت عبد العظیم از خلیفه گریخت و بری آمد مخفی
شد در سردابه در خانه مردی از شیعیان در سکة الموالی و در آنجا عبادت میکرد و خدا را
روزها روزه میگرفت و شبها بنماز می ایستاد و پنهان بیرون میامد و زیارت میکرد قبری را
در مقابل قبر او است و میفرمود که قبر مردی از فرزندان حضرت امام موسی است آقا
عباس بجالی در المؤمنین که فرموده در مشهد سید عبد العظیم حسنی است و مشهد عبد الله
بعض و مشهد شیخ حمزة بن موسی مخفی نماند که استدلال باین کلام که امامزاده همانست که
حمزة بن موسی باشد بی نتیجه و بعکس مقصود نتیجه میدهد زیرا که این کلمه حسنی یا حسینی یا موسوی
قرینه ایست که در اوان امامزاده سلسله نسب منتهی میشود بامام حسین یا بامام حسن ع

... بن جعفر مثل سادات ذوی العز والاحترام در این ازمنه که گویند فلان
... عیاسند یا حسنی یا حسینی پس اگر امام زاده که سلسله نسب او را
ذکر کنند ثانی یکی ... حسنی یا موسوی ذکرش لازم نیست زیرا که معلوم شد که این امام زاده از
فرزندان فلان امام است چنانکه در ذکر حضرت عبد العظیم فرموده که ری مشهد عبد
العظیم حسنی است حال آنکه او بچهار پشت بحضرت امام حسن مجتبی میرسد پس احتمال میرود
که در ذکر این امام زاده فرموده باشد سید حمزه موسوی در ری میباشد ببیند فاصله با امام منتهی
شد و علاوه بر اینها صاحب جنة النعیم از کتاب منتقلة الطالبیین نقل نموده که امام زاده
حمزه که در ری است نواده موسی بن جعفر ... کتاب ... حمزه که مشهور بجیز بن موسی بن
جعفر بوده باشد و بیک واسطه باشد ندارد و آن کتاب منتقلة الطالبیین میباشد که از تالیفات
سید ابو اسماعیل ابراهیم بن محمد بن حسن بن علی شاعر بن ابوالحسن ... که آن کتاب
بسیار معتبر است و عبارات آن کتاب در این بیان که از اولاد موسی بن جعفر از ابراز قرار است
من ورد الری من ولد الحسین بن ابیطالب ثم من اولاد محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب
بالری من اولاد داود بن موسی بن ابراهیم بن جعفر الصادق و عن ابی عبد الله طباطبا النسابه
داود بن موسی من المتورخین قال ما رایت فی جزیرة الرحلة اولاد بالری لابی جعفر بن موسی بن
ابراهیم بن موسی الکاظم بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب عن ابی
جعفر الحسنی النسابه بالری علی بن موسی بن القاسم بن موسی بن جعفر
عقب ابو جعفر محمد اعقب موسی اعقب فی یدعی رجل انه احمد بن علی کذاب
وداعی بالری من ناقلة طوس ولقبه حال الطلحی ابن داعی الناصر بن محمد بن احمد بن محمد
القاسم بن حمزة بن کاظم پس بعد از فراغ از ذکر اینها طلب شروع کنیم بذکر مطالب بدایع الانوار
که اعتقادش این است که شاه زاده حمزه بن موسی بن جعفر در شیراز مدفون است چنانکه منبر
که در مدفن حمزة بن امام موسی خلاف است صاحب مجدی که سید ابوالحسن علی بن محمد علی العلوی باشد
فرمایند که حمزه بن امام موسی مکنی بابو القاسم قبرش در راه اصطخر شیراز مشهور و معروف است
و محل زیارتگاه نزدیک و دور و او انجا بر است کبیر بوده و هشت دختر اما پسران او یکی حمزه
نام داشت و او بجز اسیار رفته و وفات نموده و از برای او عقب نمانده است در بلخ و یک پسر دیگر
انجا قاسم مکنی بابو محمد است از او ذر ری و طبرستان و دامغان اعقاب بسیار است و پاد

صفوی همه از اولاد او هستند و قاسم را دو پسر بود احمد و محمد اما احمد جد ست ... صفویه
اند و پسر سیم حمزة بن امام موسی علیه السلام که در شیراز در خارج ... محمد مدفون است
عمدة الطالب گوید که حمزة بن امام موسی علیه السلام مکنی بابو القاسم را سه پسر است
اول علی و او را عقب نیست و در اصطخر شیراز مدفون و قبر او را زیارت کنند دوم و سیم
و سیم حمزه که از این دو نفر اعقاب ایشان در بلاد عجم بسیار است اما حمزة بن حسن رفت ...
و عقب او اندک و در بلخ است و حمزة بن حمزه را یک پسر بود و اما قاسم بن حمزة بن امام موسی را که
معروف است به ... از پسر پسر عقب ماند از محمد و علی و احمد و ... صاحب کتاب لب الانساب
گوید که حمزة بن امام موسی علیه السلام ... ولد بود و خودش مدفون در ... اکرم
و او را سه پسر بود حمزه و قاسم و علی و از هر سه اعقاب باقی است ... در ...
اول عالم ... نسب ... امام زاده ...
امام موسی علیه السلام منتهی میشود و امام زاده حمزه ... مدفون است ...
بقعه عالیه بنا نموده اند و موقوفات ... زیاده اند و بعضی گمان کرده اند ...
و در عالم آرا نوشته که امام زاده حمزه ... قاسم و علی ...
... است ... و اینکه گویند اهل دار الخلافه طهران ... حمزة بن موسی
در ری مدفون است و متصل بقبر امام زاده عبد العظیم بن عبد الله بن حسن بن زید بن
امام حسن گنبد و حرم دارد و همه بزیارت میروند و ماخذ در ... او ...
و ندانم کیست و اسم مبارکش چیست و ماخذ اینها کتب انساب است و نوشته امام زاده حمزه امام
موسی علیه السلام در ری مدفون است و بعضی ارباب خبر و تاریخ از معاصرین و غیر معاصرین نیز از کثرت شهرت
جرئت ... نموده اند بلکه ... پیدا کرده اند و آنچه بمنزله حجت است اینکه این قبر حمزة بن امام
موسی است دو چیز است اول آنکه شیخ نجاشی بسند معتبر از احمد بن خالد برقی روایت کرده
که حضرت عبد العظیم از خلیفه گریخت و بری آمد و بخانه شیعه پنهان شد و گاهی زیارت میکرد
قبری را که نزدیک عمارت او بود و میفرمود که این قبر یکی از اولاد امام موسی است و محدث
مجلسی قدس سره گوید در تحفة الزائر این قبری که حضرت عبد العظیم زیارت میکرد
احتمال میدهد که امام زاده حمزه باشد اولا شیخ نجاشی اسم نبرده و حضرت عبد العظیم اسم
نفرموده اگر ما احتمال است احتمال میدهد که این قبر امام زاده اسماعیل بن امام موسی باشد

چه حمزه را ننوشته‌اند که در کجا مدفون است و اسماعیل را معین نکرده‌اند و احتمال در او بیشتر
می‌رود نه آنکه تعیین مکان دیگر شده در و مر تمسک اند به **زبدة الحکماء قاضی**
نور الله شوشتری قدس سره در کتاب مجالس المؤمنین نوشته که در ری
مدفن سید عبد العظیم حسنی و سید عبد الله بیض و سید حمزه موسوی ظاهر است لا تفیکند
که این قبر امامزاده حمزه باشد و واسطه هم در بین نباشد این مخلص گوید عجب است که از امثال
این محدثین که تفکر نمی‌فرمایند در هیچ مطلبی و این قول را سند کرده‌اند این عبارت که دلالت
دارد که این امامزاده حمزه بن امام موسی است که حضرت عبد العظیم را حسنی گفته‌اند پس باید آنجناب را
با امام نیز واسطه در بین نباشد و حال آنکه چهار پشت بین آنجناب و امام حسن فاصله می‌باشد
و عبد الله ابیض پسر عباس بن محمد بن عبد الله بن حسن الافطس بن علی بن زین العابدین است
باتفاق چهار عیب دارد که این حرم هم حمزه بن محمد بن علی بن عبید الله بن امام موسی و یا حمزه بن حمزه
بن امام موسی باشد و این عبارت مجالس المؤمنین را اگر به دقت نظر کنی همین طور است چه نوشته است
عبد العظیم حسنی و سید حمزه موسوی و از لفظ حسنی و موسوی فاصله آشکار است نه آنکه فاصله
نباشد و اگر فاصله نبود می‌نوشت ری مدفن عبد العظیم بن امام حسن و موسی و فاصله
را می‌نمایاند چنانچه ذکر افواه و السنه ملفوظ و معمول است دیگر آنکه پادشاهان صفویه که تقرب با
سلطنت شکر نمودند و معاصرین با جمعی از محققین و اخباریین بودند و حمزه جد ایشان می‌باشد
ندانستند که در شیراز مدفون نیست که اینجا موقوفات قرار دادند که حالا باید ما تحقیق خود
و بیهت تمسک جعلی برای خود پیدا کنیم دیگر آنکه ما خاک این قبور و کتب انساب نسبت و در هیچ کتابی
نیست که حمزه بن امام موسی در ری مدفون باشد پس این بزرگوار که نزدیک حرم مطهر حضرت عبد العظیم
مدفون است و مردم به زیارت او می‌روند نظر بفرمایید حضرت عبد العظیم یکی از اولاد های امام
موسی است که ما اسم مبارکش را نمیدانیم کدام یک است یا نظر بقول حسنی مجالس المؤمنین حمزه
بن حمزه بن امام موسی است که تشریف فرما شده به خراسان برود در اینجا وفات یافته است پس لا بد
ما جور او ثواب داریم که زیارت کنند آنجناب را **و در هنگام نوشتن این**
کتاب یکی از دوستان گفت که عوام این را میگویند که چرا انکار کردی این امامزاده جلیل
القدر را در جواب گفتم من که بعید دانستم که این جناب حمزه بن امام زاده موسی باشد لکن خجالت
کشیدیم امامزاده حمزه که در شیراز مدفون است و در کتب هم مسطور و با نضد سال است

که علما و عوام زیارتش میکنند بی جهت و بی سبب انکار شر کنم اگر در طهران مورد طعن
عوام میشوم در شیراز مورد طعن خواص و عوام میشوم و عند الله روسیاه انکه اهل
حدیث و علم است و اندک نگاه از رای طالب بکتب انساب است اگر در کتاب انساب دیدند
که حمزه بن امام موسی در ری است دیدند و داعی معتبرتر بود از کتب مذکور قبول دارم اگر
اعتبار ندارد که منبع عوام است هرچه خواهد بگوید این امامزاده پسر امام موسی است اما نه
حمزه پسر آنحضرت چنانچه در بحر بیش که قریه ایست در شمال دار الخلافه طهران بفاصله دو
فرسخی بقعه ایست گویند امامزاده صالح پسر حضرت امام موسی است و جناب مستطاب اجل
اکرم میرزا سعید خان مؤتمن الملک وزیر امور خارجه آن بقعه را تعمیر فرموده بعد از ضریح
او را نقره کرده و هر سال خود این بنده بزیارت مشرف میشود و لکن صالح نام در میان پسران
حضرت امام موسی نباشد یا این بزرگوار یکی از اولاد آن حضرت است و ملقب بصالح بوده و بلقب
معروف و مشهور شده یا از نوادهای آنحضرت است و از اعقاب آن بزرگوار و الله اعلم بحقایق الامور
و یحتمل در کتب انساب اشتباه شده و مدفن حمزه ری باشد و صالح هم پسر آنحضرت باشد
نوشته اند انتهی از کتاب بدایع الانوار بدایع نگار میرزا مهدی خان حسینی **مؤلف**
گوید محمد علی بن حسین تغمده الله در کتاب تاریخ قم عبارتی است که دلالت میکند بر آنکه
شاهزاده حمزه بن امام موسی در قم مدفون است و همین بقعه که نزدیک میدان کهنه قم
واقع است در میان آن بقعه مرقد منور او میباشد و آن عبارت اینست که صاحب تاریخ قم میفرماید که
یحیی صوفی در قم اقامت کرد در میدان زکریا بن آدم نزدیک مشهد حمزه بن موسی بن جعفر ع وطن و مقام
گرفت و ساکن شد و شهربانویه دختر امین الدوله بن ابو القاسم بن مرزبان بن مقاتل را بنکاح
شرعی خود در آورد و از او ابو جعفر و فخر العراق و ستیته در وجود آمدند و از ایشان فرزندان
بوجود آمدند معروف بصوفیه الخ **مؤلف گوید مراد** از یحیای صوفی پسر جعفر کذاب
میباشد هم چنانکه در باب خودش در مقام خود ذکر خواهد شد انشاء الله از این عبارت تاریخ قم
چنین معلوم میشود که حمزه بن امام موسی همین شاهزاده حمزه است که در قم میباشد و اگر غیر
از او میبود عبارتی غیر از این عبارت ذکر میکرد که اقلا بلفظ فا ... زیاد ذکر میکرد و بعلاوه مشهور
می فرمود [illegible]
[illegible] نظیر این عبارات ذکر کرد

در مقام خود که دلالت ندارد بر آنکه این امامزاده که در قم مشهور است بعلی بن جعفر عریضی که برادر
در بین نیست نه آنکه او همان علی بن جعفر بی واسطه باشد و از عبارات دادر در مقام تعیین مدفن
یکی از امامزادها که نسبش منتهی میشود بسید سجاد حمزه بن موسی که او زادر مقبره که در درب
منزویک علی بن الحسن العریضی است مدفون میباشد و نظیر این عبارت در کتاب نسب السادات آمده است
بوده نه او به حمزة بن امام موسی علیه السلام مستفاد از این عبارت همان حمزه ایستکه بی واسطه فرزند موسی بن
جعفر است نه آن حمزه که مع الواسطه باشد هم چنانکه صاحب بدایع الانوار مسلم داشته این مطلب را
از دو مقام از عباراتش مستفاد میشود یکی در مقام رد بر اشخاصیکه از عبارات مجالس المؤمنین
که رقم نموده بود در ری مدفن سید حمزه موسوی استکه آن اشخاص فهمیده بودند از این عبارات
عدم واسطه را در مقام رد بر ایشان اظهار نموده که از این عبارات واسطه مستفاد میشود نه عدم واسطه
و اگر واسطه و فاصله در بین نبود می نوشت در ری مدفن حمزة بن امام موسی میباشد و
مقام دیگر رد بر اشخاص است که رقم نموده اگر کتاب انساب دارد که حمزة بن امام موسی در ری میباشد
یعنی با این عبارات مذکوره باشد ما قبول میکنیم پس بعد از قبول و مسلم دانستن صاحب بدایع
الانوار مستفاد شد نه بی واسطه را از این عبارت لازمه کلام او استکه نوشته باشد و در کتاب
که شاهزاده حمزة بن امام موسی علیه السلام نسبت داشتن کتاب تاریخ قم این عبارت را پس تشبث جستن باین
مطلب که پادشاهان صفویه تقریبا سیصد سال سلطنت کردند و معاصر با جمعی از محققین
اخباریین و محدثین بوده اند و حمزه جد ایشانست و از برای آن شاهزاده حمزه که در شیراز
است موقوفات قرار داده اند پس شاهزاده حمزه بی واسطه در اینجا مدفون است این تشبث بی وجه است
زیرا که سلاطین صفویه نسبت ببقعه ها و موقوفات از برای امامزاده ها قرار داده اند پس این
مطلب کشف نمیکند که جد ایشان در شیراز باشد بلکه ماخذ کتب تواریخ و انساب است بنا
بر قول خودش و کتاب تاریخ قم از کتب معتبره میباشد نزد علماء سابقین و لاحقین پس بنا بر
فرمایش خودش باید معتقدش همین باشد که در قم است نه در شیراز پس نوشتن او در کتاب بر
از دو حال خارج نیست یا سببش اینستکه عبارات کتاب تاریخ قم بنظر شریف ایشان نرسیده
از بابت آنکه آن کتاب نسبتا عزیز الوجود یا آنکه بنظر شریف ایشان رسیده معتبر ندانسته اند
اما اگر با حسن ظن هم اعتبار آن کتاب باشد نمیتوان انکار اعتبار او را نمود زیرا که هر طبقات
علماء و محدثین و فضلاء اکرام مدرند اعلی اینها آن کتاب را ستوده اند هر که بنام سیل بخوبی انکار را

فی ذکر مدفن حمزة بن موسی الکاظم

توصیف نموده اند هم چنانکه مجلسی میفرماید که تاریخ بلده قم کتاب معتبریست بسیاری از علما از این کتاب نقل کرده اند که ذکرش باعث تطویل است هم چنین شاگرد علامه مجلسی صاحب ریاض العلما میفرماید که شیخ جلیل حسن بن محمد حسن قمی از بزرگان قدما و اصحاب است و از معاصرین صدوق است روایت میکند از حسین بن علی بن بابویه که برادر صدوق است و اعتماد کرده بر او و استاد ما شیخ علامه مجلسی در بحار فرموده که کتاب او معتبر است هم چنین امیر منشی او را ستوده هم چنین معاصر او ناصر الدین حمزه میفرماید که کتاب او در نهایت اتقان است هم چنین حجة الاسلام حاجی میرزا محمد حسن شیرازی فرموده که کتاب تاریخ قم از کتب معتمده شیعه است و این حقیر محمد تقی بن حسین مؤلف این کتاب اول این کتاب بتفاصیل آنچه را که از کتب علما دیده ام از تعریف او و کتابش نوشته ام و هم چنین در جلد سیم خلاصة الاقوال روات تیمنا در ترجمه حسن بن محمد بن حسن قمی خواهید دید انشاء الله احوالات و وردا مقام مقام تفصیل نیست بهمین قدر رصد که اکتفا میکنیم چگونه معتبر نباشد و حال آنکه در آنجا تمجید فرموده احوالات قم و اهل قم و احوالات امامزادها که در قم بوده اند با اطلاع و بصیرت بوده و عصر او قریب بعصر امامزادها بوده که در قم مدفون شده اند و معاصر با بعضی از آنها بوده و علاوه بر اینها این کتاب را از برای صاحب الجلیل کافی الکفاة ابو القاسم اسمعیل بن الحسن عباد بن احمد بن ادریس طالقانی تالیف نموده و صاحب بن عباد وزیر و از علما بوده و کتب بسیار تالیف نموده هم چنانکه در مجالس المؤمنین مذکور است که در وقت سفر هم صد شتر بار کتاب همراه داشت پس چنانکه کتاب تاریخ قم از برای چنین شخص معظمی تاریخ قم را تالیف نموده هم چنانکه خود در اول کتابش این مطلب را ذکر فرموده هم چنانکه تفصیلش گذشت و در اول این کتاب پس باید مطالب کتاب ایشان را غنیمت دانست **درة باهرة فی ذکر نسب سلاطین صفویه** بطریقیکه در بعضی از مولفات السادات مذکور است الشاه سلطان حسین بن خاقان رضوان ارامکان شاه سلیمان بن جنت مکان شاه عباس بن خلد آشیان شاه صفی بن شاهزاده کامکار صفی میرزا بن نواب گیتی ستان شاه عباس بن نواب فردوس مکان شاه سلطان محمد بن جنت بارگاه شاه طهماسب بن نواب علیین آشیان شاه اسمعیل انار الله برهانه بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن سلطان شیخ ابراهیم بن سلطان خواجه علی که مشهور است بسیاه پوش بن سلطان شیخ صدر الدین بن موسی بن قطب الآفاق سلطان شیخ صفی الحق و الحقیقة و الدین اسحق الاردبیلی بن سید امین الدین جبرئیل بن سید محمد صالح بن سید قطب الدین بن صالح الدین رشید بن سید شمس الدین محمد الحافظ بن سید عوض شاه الخواص بن سید فیروز شاه زرین کلاه بن سید نور الدین محمد بن سید شرفشاه بن سید تاج الدین محمد بن سید صدر الدین محمد بن سید محمد ابراهیم بن سید اسمعیل بن سید ناصر الدین بن سید شاه فخر الدین احمد بن سید محمد الاعرابی بن سید ابو محمد القاسم بن ابو القاسم حمزة بن امام الهمام موسی بن جعفر و چه قدر کرامات رضا این قبر از مسیکید لکن ما بذکر یکی اکتفا میکنیم یکی از خدام آستانش نقل کرد که ضعیفه همسایه او ما او تمسکین بود که سر قرآن که تشنه از زمین باشد و ضعیفه که مدتی بود بمرض دو هزار رمیکرد

ضعیف شده بود دیده شده ملتجی شد بشاهزاده حمزه که باید کشف این مطلب شود و معلوم شود
که من دزدی نکرده ام آخر الامر که بیره شفا گردیده بود تا آنکه صاحب دیوانی امداد و دو هزار
را پس آورد و جهت سؤال کردند گفت وقتی که بخانه خود رفتم دیدم مرغان چند که در
خانه داشتم ریخته اند بر سر آن مرغ و او را این قدر منقار زده که نزدیک بهلاک
بود من ترسیدم که مبادا هلاک شود سر او را بریدم و وقتی که میانش را شکستم باز نمودم دیدم
که دو هزار در آن شکمبه در میان شکم او بود انتهی

نور مشعشع هشتم

در ذکر بقعه که متصل است ببقعه شاهزاده حمزه و مدفون در آن بقعه میگویند شاهزاده احمد است و از اولادهای موسی بن جعفر

در کتاب تاریخ قم در ضمن اولادهای موسی بن جعفر بقم احمد نامی ذکر میکند و می
فرماید در قم وفات نموده و محل دفن او را معین نمیکند ظاهراً مدفون در این بقعه
همان احمد باشد پس بنابراین نسب شریف او باین طریق است احمد بن ابراهیم بن موسی بن
ابراهیم بن موسی بن جعفر علیهما السلام و تفصیلش در جلد دویم خواهد آمد ان شاء الله

نور مشعشع نهم در ذکر بقعه که مشهور است بسید سربخش ظاهراً مدفون در آن بقعه از اولادهای حضرت صادق

باشد از نسل فرزندش محمد و نسب شریف او باین طریق است محمد بن عبدالله بن حسین
بن علی بن محمد بن امام جعفر صادق در کتاب تاریخ مذکور است که این محمد بن عبدالله
از قم رفت طرف بغداد او را در نهروان کشتند و تابوت او را بقم آوردند و در نزدیکی
مسجد رضائیه دفن کردند انتهی مؤلف گوید ظاهراً او همین مدفون در آن بقعه
مذکوره باشد زیرا که در حق هیچیک از امامزاده هائی که در قصبه قم مدفونند
ندادند که او را شهید کرده باشند مگر همین محمد بن عبدالله باشد و رفته رفته
مشهور شده باشد بسید سربخش والله العالم بحقایق الامور

نور مشعشع دهم در ذکر بقعه که در خاک فرج واقع است

و ظاهر نسب شریف او از این قرار است شاهزاده احمد بن محمد بن علی بن عمر بن حسن بن علی بن
امام زین العابدین ع و در تاریخ قم مذکور است که این احمد مذکور در سنه ۲۶۳
در قم وفات کرد پس بنابراین نسب شریف امامزاده میرسد از نسل علی بن امام زین العابدین

اما بقعهٔ مشهوره بشاهزاده ابرهیم و شاهزاده محمد میباشند اما نسب شاهزاده محمد باین طریق
است محمد بن حسین بن احمد بن اسحق بن ابرهیم بن موسی بن ابرهیم بن موسی بن جعفر است اما امام زاده
ابرهیم نسب شریف او باین طریق است ابرهیم بن محمد بن حسن بن موسی بن جعفر است لکن در کتاب
ترجمه تاریخ قم چنین اسمی از اولادهای موسی بن جعفر که بقم آمدند مضبوط نیست نیز آنکه از اولادهای
که صاحب تاریخ قم ذکر میکند که آمدند بقم و ابرو دو نفر بودند یکی از انها اسحق بن ابرهیم بن موسی بن
ابرهیم بن موسی بن جعفر است و دیگری محمد بن حسن بن ابرهیم بن موسی بن ابرهیم بن موسی بن جعفر
بوده است و نوشته است که این محمد بن حسن از کوفه مطلب عوض اسحق بن ابرهیم آمد و [uncertain: با برقعو]
شد و نو بزرگوار در قم وابر زاد و ولد بودند و بعضی از اولادهای انها را اسم نبرده و انها را که
اسم برده جعفر نامی ذکر نکرده احتمال دارد که این امام زاده که داخل نباشد لکن مظنون انست
که از اولادهای حضرت امام جعفر صادق باشد زیرا که صاحب تاریخ قم ذکر میکند که حسین
بن علی بن محمد بن امام جعفر صادق بقم آمد و بود و دختر کسر محمد بن شاهین اشعری را بنکاح
خود در آورد و فرزندان او را ذکر میکند از این قرار است محمد و علی و عبد الله و محسن و طاهر و
جعفر و بعد ذکر میکند که طاهر و جعفر بی ولد وفات نمودند پس چنین احتمال دارد که این
امام زاده واجب التعظیم همین جعفر باشد که مذکور شد پس بنا بر این مطالب که به سه واسطه
با امام جعفر صادق ع میرسد و نسب شریف او از این قرار است جعفر بن حسین بن علی بن محمد بن
امام جعفر صادق ع می باشد **اما بقعهٔ مشهوره بشاهزاده اسمعیل** که
بمقدار ع فرسخ مسافت است تا بشهر قم و گویند که از اولاد حضرت امام جعفر صادق ع میباشد ظاهرا نسب
شریفش از این قرار باشد اسمعیل بن احمد بن الحسین الجد بن یحیی بن احمد صاحب النجاة بن حسن بن احمد بن
علی العریضی بن امام جعفر صادق ع میباشد پس چنین معلوم میشود که به شش واسطه با امام میرسد چنین
از عمدة الطالب که از برای این شاهزاده اسمعیل اعقاب بسیار است یکی از فرزندان او را [illegible]
حسین النقیب بقم ابن اسمعیل المذکور و دیگر میفرماید که حسین بن احمد بن علی بن جعفر در قم وفات
انتهی مؤلف گوید که معلوم نیست که این شاهزاده حسین بن احمد در چه موضع از قم مدفون است و بسیاری از
امام زاده هائی که در قم مدفون اند و موضع انها معلوم نیست مثل حمزة الاصغر بن عبد الله بن اسمعیل
بن محمد بن عبد الله الباهر بن امام زین العابدین که در عمدة الطالب دارد که از ری آمد بقم و در تاریخ قم مذکور است که این
شاهزاده حمزه در قم وفات نمود اما بقعه که در او ناصر الدین است نسبتش بعضی از و در قول عمدة الطالب
میفرماید ناصر الدین بقم تعدد نسب و را منفرد میفرماید ناصر الدین محمد بن احمد ابی القاسم حمزة بن

نور مشعشع یازدهم در ذکر بقعه که مشهور است بصفوان و نزدیک
بقعه که در نور سابق واقع است مشهور است که صفوان دختر حضرت شعیب مدفون است
وظاهر آنست که غلط مشهور است این مطلب وظاهرا مدفون در این بقعه یکی از
اولادهای عمر بن علی بن ابی طالب باشد و سیدی جلیل القدر بوده باشد زیرا که در
تاریخ قم مذکور است یکی از ساداتی که بقم آمدند سادات عمریه میباشند که فرزندان عمر بن علی
میباشند و اسم او را ذکر نمیکند همین قدر ذکر کرده یکی از فرزندان عمر بن علی بن ابی
طالب وارد قم شد و در کمیدان فرود آمد و مردی پرهیزکار بوده و بکمیدان وفات
یافته انتهی **مؤلف گوید** در نسخه قدیمه از کتاب انساب در ضمن ذکر اولاد
عمر بن علی بن ابی طالب میفرماید جعفر ابو الطیب بن محمد الابله بن جعفر الابله بقم
پس شاید آنکه صاحب تاریخ فرموده همین جعفر نام باشد والله اعلم بحقایق الامور
نور مشعشع دوازدهم در ذکر بقعه که در درب ربض شاه وا
قع است که مشهور است که از اولادهای علی ابن ابی طالب است و ظاهرا از اولا
دهای محمد حنفیه باشد و نسب شریف او باین طریق است ابو محمد احمد بن عبید الله بن
جعفر بن عبید الله بن محمد بن علی ابن ابی طالب و در تاریخ قم مذکور است ان ابو محمد
احمد در قم ساکن بود و وفات نمود و از او کسی باز نماند و او را بمقبره مالک
آباد در نزدیک آن قبر بو مردکان نماز میخوانند دفن کردند انتهی پس معلوم می
شود که در قدیم اسم آن زمین مالک آباد بوده و حال تغییر یافته و انجمن در تاریخ
قم هم یکی از مزارع قم را مالک آباد اسم برده **نور مشعشع سیزدهم در ذکر**
بقعه که در مقابل درب مسجد امام حسن در بازار واقع است
مخفی نماند که مردم گویند این بقعه احمد بن اسحق اشعری قمی است وکیل حضرت امام
حسن عسکری بوده لکن در کتاب مذکور است که در حلوان در پل ذهاب واقع است
وفات نمود در همان جا بقعه دارد پس احمد بن اسحق اشعری در قم مدفون نیست
وظاهر در این بقعه یکی از احفاد حضرت امام حسن مجتبی است میفرمایند که مدفون است
بشق قم در مقد در شهر واقع شود ایشان پسر در قم بقعه و این نشانی معلوم نیست
زیرا که شق یعنی بطرف و کنار قم **وانجمن** در انجا مدرسه بوده و الحال مخروبه

مجزه بر میباشد شاید تاریخی معلوم شود که در انجا مدرسه بوده و در پشت بازار واقع است
و نسب شریف این امامزاده بنابر این خبر که در عمدة الطالب است از این قرار است ناصر الدین
علی بن مهدی بن محمد بن حسین بن زید بن محمد بن احمد بن جعفر بن عبد الرحمن بن محمد البطحانی بن
قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن المجتبی پس نسبش بدوازده پشت بامام میرسد و وفات
صاحب کتاب که این مطلب را فرموده در سنه ۸۲۸ بوده و وجه شهرت بقعه احمد بن اسحق
شاید این مطلب چونکه او وکیل حضرت بوده در این ناحیه و اطراف و مسجد را بامر حضرت بنا
نموده و بقعه هم از برای خودش بنا کرده باشد که او را در آن بقعه دفن کنند لهذا مشهور شده
باشد بقعه احمد بن اسحق این تعیین مدفون در این بقعه احتمال است العلم عند الله

فصل دوم در ذکر بعضی از قبور روات علما که در مزار

قم واقعند مخفی نماند که جلد سیم این کتاب را مخصوص نمودیم بذکر روات قم لکن در
این مقام ذکر کنیم بعضی از قبور معروفین از ایشان را علامه مجلسی ره میفرماید و مقابر قم
مملو است از افاضل و محدثین و تعظیم ایشان از تعظیم دین است و اکرام ایشان اکرام ائمه علیهم السلام
است چنانکه امام فرموده هر که نتواند بزیارت قبر ما بیاید پس زیارت کند قبر صالحین از شیعیان
ما را نقل نمودند که عالم الجلیل جناب مرحوم حاج ملا احمد ابراهیم کلباسی وقتی که وارد قم شده بود
در مزار قم پای برهنه راه میرفتند و میفرمودند که مملو است این مزار از روات علما یکی از
ایشان زکریا بن آدم است که از اصحاب صادق ع و حضرت امام رضا و حضرت جواد بوده و در سالی
همکجاوه حضرت امام رضا ع از مدینه تا مکه و دیگر آنکه عرض کرد خدمت حضرت رضا که میخواهم
از میان اهل خود بیرون روم بجهة آنکه سفهاء در میان ایشان زیاد شده حضرت فرمودند باید باشی
در میان ایشان چنانکه خداوند عالم بلا را از بغداد بواسطه قبر پدرم موسی بن جعفر دفع
میکند دفع میکند بلا را از قم بواسطه وجود تو و بسیار جلیل القدر است در جلد سیم
تفصیلا ذکر حالات او خواهد شد انشاء الله و قبر او در میان قبرستان بزرگ قبرستان بابلان میباشد
در میان بقعه و گنبد کاشی از برای این بقعه میباشد **من جمله فقیه زکریا بن ادریس**
میباشد کنیه او ابو جریر میباشد و قبرش در شیخان بزرگ میباشد در
رجال ابو علی نوشته و فی جش ابن ادریس عبد الله بن سعد الاشعری القمی ابو جریر کفته که او روایت
میکند از حضرت جعفر صادق و از موسی بن جعفر و از حضرت امام رضا ع که خدمت امام

شیخان

مشرف شده و از برای او کتابیست و آن روایت ذکریا بن آدم که فرمود وارد شدم بحضرت رضا
از اول شب در حدیث آن حضرت با من سؤال کرد مرا از ابوجعفر و ترحم نمود بر او و همین طور
بود تا مطلوع صبح که حضرت خبر میداد مرا و من میدادم او را تا آنکه صبح طالع شد آن
وقت ایستاد بنماز پس معلوم میشود که خیلی اجل الثقه بوده و دیگر قبر آدم
ابن اسحق بن عبد الله سعد الاشعری القمی و در رجال ابو علی در رجال از برای او کتابی میباشد
و قبر او در شیخان بزرگ قم و مثل ایشان که او را پوششی از چوب بر روی قبر او میباشد و دیگر
دیگر قبر علی بن ابراهیم صاحب تفسیر و از برای او کتابهای دیگر هم میباشد
چنین نقل میکنند که قبری که در میان این شیخان است قبر علی بن ابراهیم است و دیگر قبر
ملا محمد طاهر قمی است در بقعه زکریا بن آدم مدفون است و او کسی است که اجازه به
علامه مجلسی داده صورت اجازه در جلد آخر بحار میباشد و دیگر قبر قطب راوندیست
و اسم او سعید بن هبة الله الراوندی میباشد قبر او در کنار صحن جدید واقع شده
و در رجال ابو علی نوشته الشیخ الامام قطب الدین ابو الحسین سعید بن هبة الله بن الحسن
الراوندی فقیه عین صالح ثقة از برای او تصانیف میباشد که فهرست آن سی جلد میشود و بسیار
جلیل القدر میباشد چنانچه که نقل میکنند یکی از حکام که در قم حکومت داشت در خواب
دیده بود که صحرای محشر برپا شده و زنجیری از آتش بگردنش کشیده بودند و او را بسمت
جهنم میبردند که ملائکه هم دیده بود که قطب راوندی آمد و شفاعت کرد و زنجیر از گردن
او برداشته بود این حقیر یادم دارم که پیش از احداث این صحن جدید همانجا یک معجر چوبی در روی
قبر او ساخت و بعد از اینکه بناء این صحن را کردند قبر او را از سنگ ساختند و بلند نمودند
و آن مجاوره که از چوب بود بردند بر سر قبر آدم بن اسحق قمی گذاردند که در شیخان بزرگ میباشد
والحال هم آن معجر در آنجا موجود است و دیگر قبر علی بن بابویه قمی میباشد
در قبرستان بزرگ قم و صاحب گنبد و بارگاه و بقعه میباشد و بسیار جلیل القدر میباشد
علمای رجال نوشته اند که ابو الحسن که علی بن بابویه باشد شیخ القمیین و فقیههم و ثقتهم فی
عصره و قبر آن بزرگوار محل زیارتگاه مؤمنین میباشد و در رجال و غیره نوشته
اند که علی بن بابویه قمی آمد بعراق بصحبت ابو القاسم حسین بن روح که نائب ثالث
و نواب اربعه بود و از بعضی مسائل دینیه سؤال کرد و بعد از آن مکاتبه کرد

بعد از مفارقت کتابتی نوشته بعلی بن جعفر اسود داده و در آن کتابت التماس دعای
فرزند نموده بود بنظر حضرت صاحب عجل الله فرجه برسانند و هم رسانید عریضه را حضرت
حضرت بعد جواب آمد که خداوند عالم دو فرزند صالح و خوب مرحمت خواهد کرد پس از
دعای حضرت دو پسر مرحمت شد یکی صدوق که کنیه او ابا جعفر و اسمش محمد و یکی حسین که
کنیه او ابو عبدالله میباشد و همیشه صدوق و برادرش حسین فخر میکردند که ما بدعای حضرت
بدنیا آمده ایم هنیئا لهما هذا الفخر و از توقیع حضرت امام حسن عسکری معلوم میشود که
او هم بدعای آن امام دعا کرده که خداوند عالم دو پسر صالح باو مرحمت نمود شاید هر دو امام
دعا کرده باشند و آن توقیع با بعضی روایت دیگر در جلد سیم بیاید و دیگر محمد بن قولویه
باشد و قبرش در شیخان کوچک است در قبرستان بزرگ قم که بابلان بوده باشد و در قبرستان
علی بن جعفر بعضی سیدهای از انها کمال الدین و جمال الدین و دیگر ابو المعالی

باب ۲۳

در ذکر آوه میباشد مخفی نماند که وقتی که تمام اطراف بلاد عجم سنی بودند اهل قم و آوه شیعیان خالص ائمه اطهار بودند و حدیث که دلالت بر شرافت اهل قم و آوه داشت گذشت در باب نهم و

طایفه عرب هم که آمدند صاحب تاریخ فرموده که وارد قم و آوه شدند و فضیلتهای دیگر هم
دارد و امامزادها که میآمدند باین اطراف در قم و آوه میآمدند پس مناسب بود که بابی
از برای ذکر آوه ارادکنیم و این باب مشتمل بر دو فصل میباشد **فصل اول**

در بنای ابتدای عمارت و هم چنانکه در تاریخ قم باین طریق

مذکور است که آوه دریائی بوده یکی از پادشاهان اتفاقا بر آن گذشت و زاد دا
جوانب ناحیه بنا کرد خوش افتاد بفرمود تا آن آب را بکشادند و کوشکی بان موضع بنا
کردند و بنا لای آن کوشک بر آمد و آثار کهنه و قدیم دید گفت این نشانها و علامتهای
و آثارها چیست یکی از حاضران گفت بزبان ایشان خود بوده پس آن موضع را بود نام نهاد
تا باین وقت آباد است و ترجمه از بعضی رواة عجم روایت کنند که اول موضعی که از سواد
رستاق ساوه و حوالی آن بنا نهادند آوه بوده و سبب بن جودرز این را بنا کرده ا
و بسبب بناء آن بود که کیخسرو بدان جا رسید و آن دریاچه بوده و جای نقش لجی پاکیزه و صفا
بود و بدان آب فرو نامد و بزبان عجم میگفت که ما باین آب رسائی آفاسه یعنی این آب محتاج

نسا بیرون بنا و عمارت پس ابر را بقول کیخسرو که گفت اب را ابر نام کردند و گویند که بیب
بن جودرز از کیخسرو دستوری خواست و گویند که چون بیب بن جودرز در صحبت کیخسرو
از بلاد ترک باز گردید در صحرای وسیع بلند از صحرای مواضع فرود آمد دیدان صحرا
هیچ بنائی و عمارتی نبود پس بیب انرا بنا کرد **میلادجرد** بعضی گویند ابتدای عمارت
رستاق ساوه در ایام کیخسرو بوده ان چنان بود که چون کیخسرو بهمدان فرود آمد و همدان
را از بستان ایران شهر نام نهاده بود یعنی خزینه سلاحها و اموال و این همدان را بمال
معین از ال کرزام سپرده بود و هیچ دیگر را ان کاری نبود و مراد از ال کرزام رستم بن کرزم است
وان را شهر دو برادر بوده راوی گوید که در ان روزگار بجبال بغیر از همدان وری و
اصفهان شهری دیگر نبوده پس کیخسرو از همدان برخواست و بجانب افراسیاب رفت در طلب
خون پدرش سیاوش و چون بر رحان رسید بزبان عجم اسفند نام نهادند نظر کرد با
ساوه و قم و دران حال هر دو دریائی بودند پس کیخسرو به پهلوی مثل زد و گفت بجنزه
بفرعنده راه اخوافرو رمودام بهمنی و سراف او سراجربی اعربی وح اوم اج اوکنده
شهرا توران خدش دمان بوم افش بوشام کسے بیندش گستخ کرام چون بیب جودرز از
کیخسرو این پهلوی بشنید ببیب نبی دیک او فرود آمده بود پسر خود بیژن را گفت ای پسر
من بخوی و گفتار ملک بشنید که اینجا مانده باش و این آب بکشای راوی گوید که در ان روزگار
هیچ مردی قوی تر و داناتر بعلم شنا استادتر از بیژن نبود پس بیژن از پدر و ملک باز پس ماند
و بر اینجا بماند و دو چینک دار که بوبران نشست و در ان دریا رفت و تا میان آب رفت و کرد
بر گرد ان بو میامد و شنا میکرد تا از کا مجای آب کشودن بدانست و پیدا کرد پس فناء و قو
بدان بباشت بکشودن آب امر کرد و ثقات و اهل اعتماد از وکلا و نواب و معماران برسر انشا
باز داشت تا ان آب انجانب ناحیه جو بکشادند و روان کردند بعد از ان بیژن در عقب پدر
و ملک بیامد و بر ایشان رسید و از ان قصه ملک را خبر کرد و آگاه نمود تا ان گاه که کیخسرو
بر افراسیاب ظفر یافت و او را بکشت و شهر او که معروف و مشهور است بزبان عجم بر هشت کنک
خراب کرد و رستم بن دستان را با جمعی از او بدانجا بگذاشت و خود چون رسید بموضعی که
لتوبر گویند از ناحیه خوی بر اندرون ساوه و ابر مشرف و مطلع شد پس با فکران تا حد
از آب خشک بود کیخسرو بیب بن جودرز را گفت من چیزی عجیب بر او این بیدیم من آنرا

موضع را پر اب بگذاشتم و اکنون خشک شده سبب عرض کردم ملک کیخسرو دا یاد داری کر
چون تو بقریه اسفندیار رسیدی مثل زدی که چون حق سبحانه و تعالی ترا ظفر دهد بر افراسیاب
مظفر و منصور باز گردی این اب را بگشائی و این موضع را عمارت کنی چون این پهلوی را از
تو بشنیدم بنده تو پیرزن را وصیت کردم بگشودن این اب حق سبحانه و تعالی بدولت تو او را
توفیق داد و پیراه نمود بگشودن این اب چون ملک سخن پیرزن شنید شاد شد و فرح افزود
و پیرزن را دعای خیر یاد کرد و ثنا گفت در حق او این پهلوی گفت هر دهی بها کش تو بود
را را افزون کشی آن تا نه بخیره بوم و عم خلعت فاخره و عم اسب با زین و لگام طلا مکلل بر
جواهر و لآلی و عم شمشیر زرین کمر بر پیرزن داد و از توالی خراسان با چند مواضع باقطاع
باو داد بعد از ان کیخسرو امرا و اب جنبنده را بزبان عجم گفت هر کس ساوه بگیرید هر کدام ده
بگیرید و عمارت کنید پس هر ولایت ناحیه را فرا گرفتند و بر ان بنا نهادند و سبب بنج ده در
از میان ایشان بیرون امد تا بچشمه گران را ابر اف میگویند یعنی بسیار اب و بدان چشمه ابر
بنا نهاد و بر واسطه برابر چشمه را ابر نام نهاد و بدان جا دو کوشک بنا نهادند و سه کاریز
اب بیرون اوردند یکی را ورازجرد و دیگر مروجرد و سیم را وادی و نام و اسفندق
نام و جوئی که او را مادی میگویند از رود خانه کرمغر و فاست بو فرمان بدان روانه کرد و
گویند که ان موضع که بدان کوشک اسفل بنا نهاده اند از ابر مسکن خواص لشکر و جایهای
اسباب بوده که مهیا و ساخته گردانیده بودند و اماده کرده تا از برای دشمن چون خروج کنند مهم
ایشان را بان اگاه بر ایشان شبیخون زنند و در تاریخ دیر کتاب بنیان اورده که میگویند فرعون
از ابر بوده او هر کس را اهل ابر سنج روی و اذرف بوده اند که از نسل فرعون است و هم
چنین بعضی گویند که سرای فضلویه منطب در ان سرای فرعون بوده است سر
او مسکن فرعون ان دروازه روزاه بوده تا دروازه بیان بن موسی بن فردین راوی گوید
که ملک کیخسرو چون بکوه اندلس و ماسین رسید دیه فردین بنا نهاد ان را فردین از برای
ان نام نهادند که ملک کیخسرو علم و بنایان خود را گفت بگیرید بدین فر پیرا ایوانی و بید کامی بس بزرگ
و مشرف بر اساس و بنیان ان از سنگ و گچ و اجر طاق ابر بستند و اجرها را از خواست بعضی را در
بعضی کرده اند هم چون دندان ها و این عمارت بزرگترین عمارتها و بناهای عجم بوده است باین
ناحیت بر از ایوان مداین و استن ان از رعی اب بد و غرن مین سنگ و چهار و ابرا ورده اند

واین ایوان بران بنا نهادند و بر راست و چپ و پیش وگرد بر گرد ان خانها و حجرها از آجر وگچ بنا کرده اند واکثر ان مندرس و نا پدید شده اند واثار وعلامات ان ایوان باقی اند وگویند که این ایوان مداین بوزرگ داری قدیم تر وکهنه تر است **فصل دوم**

در بیان بعضی از فضایل اهل آبه وشرافت ان وذکر بعضی از مطالب متعلق باو همچنانکه در مجالس المومنین مذکور است

ابه ببای موحده صاحب معجم گفته که ابو سعید از حافظ ابوبکر بن موسی بن مردویه نقل نموده که ابه قریه ایست از اعمال اصفهان و دیگری گفته قریه ایست از ساوه جریر بن عبد الحمید ساکن شهر ری از انجا بود ومن میگویم ابه در مقابل ساوه مذکور میشود عامه ان را آوه بواو میگویند و اهالی انجا شیعه اند واهل ساوه سنی اند وهمیشه بر سر مذهب در میان ایشان جنگ واقع میشود و در بیان تشیع اهل ابه یکی از شعرای اهل سنت این قطعه را نقل نموده

وقائلة اتبغض اهل آبه ... وهم اعلام نظم والکتابه
فقلت الیک عنی ان مثلی ... یعادی کل من عادی الصحابه

انتهی بالجمله صاحب معجم در ترجمه ابه گفته در ترجمه ساوه گفته که نزدیک بساوه مدینه ایست که ان را آوه گویند و در اهالی انجا شیعه امامیه اند و میان هر دو بلده دو فرسخ راه است و همیشه در میان تعصب و نزاع واقع است وهم واره معمور بوده اند تا در سال ششصد و هفده که لشکر تتار بایران آمدند و در ری و قم شنیدم که هر دو شهر را قتل عام کردند و شیخ اجل عبد الجلیل رازی گفته که شهر ابه اگر چه شهر دینست بصورت کوچک اما الحمد لله والمنة بقعه بزرگوار است از شعار مسلمانی و شریعت مصطفوی و سنت مرتضوی در جامع معمور صغیر وکبیر همیشه اسم جمعه و جماعت بجا میاورند و بر ترتیب عیدین وغدیر و عاشورا و برات و ختمات قران بجا میارند ومدرسه عز الملکی وعرب شاهی معتبر بسان دانشمند چون سید عبد الله وسید ابو الفتح الحسینی و دیگر علما و فضلا مزین و محلات و مشهد امامزاده عبد الله موسی وفضل وسلیمان اولاد موسی کاظم علیه السلام انجا مشاهد منوره است همگی شیعه مذهب و فقها **وروایت کرده اند معتمدان از سید اولین و آخرین**

لما ان عرج بی الی السماء مررت بارض بیضاء کافوریة شممت منها رائحة طیبة فقلت
یا جبرئیل ما هذه البقعة قال یقال لها آبه عرضت علیها رسالتک و ولایة ذریتک

فضلت فان الله تعالی یخلق منها رجالا یتولونک و یتولون ذریتک بارک الله فیها وعلی اهلها

معنا نستکم مهتر انبیا فرموده در شب معراج نظر در بر بقعه افتاد سفید و نورانی گرد

خوش آن بقعه بدماغ من افتاد و از جبرئیل پرسیدم که این کدام بقعه است گفت این

بقعه را ابه خوانند رسالت تو و ولایت اهل بیت تو بر وی عرض کردند قبول کرد باری تعالی

از وی مردانیز او پیدا کرد متابعت تو و فرزندان تو در میان بسته دار و قدم مبارک باد بران شهر

و اهلش و ولایت و مودت شما و اگر چه اخبار در فضیلت آن بسیار است ما را در این کتاب

القدر کفایت است در موضع دیگر از کتاب مذکور گفته که اعتقاد اهل ابه معلوم است

که الا شیعی نباشد گفته اند که ساوه باشد شیعی باشد و ابه اگر خود شیعی نباشد و

از اکابر متاخرین انجا میر شمس الدین محمد آوی است که از جمله صلحا و فضلا و مقربان

ملک خراسان سلطان علی بوده و شیخنا ابن الحاج ... شهید سعید قدس الله

کتاب لمعه دمشقیه را بالتماس او نوشته و مصحوب سلطان

مذکور فرستاده و مراد از بعض که در خطبه مذکور

واقع است میر شمس الدین محمد

مذکور است

م

الحمد لله والمنة تمت نسخة صبابة تاریخ قم بسعی و اهتمام اقل الراجین الی الله

الذی ... المتصدی لطبع الکتب ... المؤید ... ابراهیم ... و النفیس

لقمان المهدیة الحاج الشیخ احمد الشیرازی کثر الله امثاله

و ... اصلح الله حاله و نور قلبه ... عن العیوب

فی شهر شوال المکرم

... سنة ...

هذا کتاب ...

والله الموفق للخير والصواب ومنه المبدأ واليه المعاد والحمد لله اولاً وآخراً

قد تمت بعون الله وحسن توفيقه طبع هذه النسخة الشريفة

المسمى

بانوار المشعشعين

في تاريخ القم وقد ذكر فيه بناء الابنية في المساجد والقبور الشريفة الواقعة فيه وذكر علمائه ورجالهم والحكايات الغريبة العجيبة فيه وقد جانبها عن الاطناب الممل والايجاز المخل بحمد الله وحسن توفيقه ولقد تصدى لطبع هذه النسخة الشريفة افضل الراغبين الى احياء آثار العلم والمعارف اليقينية والمتصدي لطبع الكتب الاسلامية والمؤيد بتأييد الاثنا عشرية الامامية والمتمسك بالولاية العلوية والمنتظر لقيام المهدوية

الحاج الشيخ الشيرازي [illegible] الله

عن مساهمة العبد [illegible] محمد [illegible] وكان طبعها في شهر ربيع المولود ١٣٢٧

(اعلان) (فروشندگان نسخه مباركه) (طهران [illegible]) [illegible] الدوله در حجره حاجى شيخ احمد كتابفروش شيرازى

در قم درب صحن مطهر حجره حاجى شيخ محمد حسن كتابفروش در شيراز [illegible] در سراى [illegible] حجره جناب [illegible] حاجى ميرزا محسن تاجر شيرازى [illegible]

[illegible] كتب [illegible] فارسى و عربى [illegible] حاجى شيخ احمد [illegible]